

بقیع

در بستر تاریخ

مؤلف: محمد امین پورامینی

مترجم: حسن سجادی پور



فهرست

- دبیاچه ۱۹
- مقدمه مؤلف ۲۱

دانستنی‌های بقیع

- کاوشی در واژه بقیع ۳۱
- اماکنی به نام بقیع ۳۳
- بقیع الخیل یا بازار مدینه ۳۳
- بقیع زبیر ۴۳
- بقیع خبجه ۴۵
- بقیع غُراب ۴۶
- بقیع مُصلی ۴۶
- بقیع بُطحان ۴۸
- بقیع خضامات ۴۹
- بقیع الغرقد ۵۰

بوستان بقیع یا بقیع الغرقد

- موقعیت و مساحت بقیع ۵۱
- انتخاب بقیع برای خاکسپاری مردگان ۵۳
- نخستین مدفون در بقیع ۵۴

- ۶۰..... فضیلت بقیع
- ۶۲..... اهتمام مسلمانان به زیارت بقیع
- ۶۲..... استحباب زیارت بقیع
- ۶۶..... بقیع در قرن ششم هجری
- ۶۷..... فاجعه تخریب بقیع
- ۷۳..... تألیفاتی با موضوع بقیع
- ۷۶..... احکام فقهی درباره بقیع

پیامبر خدا ﷺ و بقیع

- ۸۱..... طلب آموزش پیامبر ﷺ برای اهل بقیع
- ۸۵..... زیارت بقیع در غروب هر پنجشنبه
- ۸۶..... خانه مؤمنان
- ۸۶..... حضور شبانه پیامبر خدا ﷺ در بقیع
- ۸۶..... محل ایستادن رسول خدا ﷺ در بقیع
- ۸۷..... حضور در بقیع، در شب نیمه شعبان
- ۸۸..... سجده پیامبر خدا ﷺ در بقیع
- ۸۹..... نماز پیامبر ﷺ در بقیع
- ۸۹..... نماز میت در بقیع
- ۹۲..... نماز باران در بقیع
- ۹۳..... دعا در بقیع
- ۹۴..... زنده شدن به اذن خدا
- ۹۴..... بقیع، محل اعزام و بدرقه رزمندگان
- ۹۵..... مُهر نبوت
- ۹۶..... معجزه در بقیع
- ۹۷..... حضور پیامبر ﷺ در مراسم دفن سعد بن معاذ

- ۹۸..... بقیع و مسجد نبوی
- ۹۸..... با جبرئیل در بقیع
- ۹۹..... نماز بر نجاشی
- ۱۰۱..... سلام بر اصحاب کهف
- ۱۰۳..... از بقیع تا قبرستان مکه
- ۱۰۴..... اهتمام به بهداشت و تندرستی
- ۱۰۴..... علنی کردن تحریم شراب
- ۱۰۵..... سنگسار کردن ماعز بن مالک
- ۱۰۶..... درخواست حجامت در بقیع
- ۱۰۶..... همراه با گرگ در بقیع
- ۱۰۷..... نالیدن از سردرد
- ۱۰۷..... آخرین دیدار
- ۱۰۸..... سخنان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در بقیع

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیع

- ۱۲۵..... امام امیر مؤمنان علیه السلام و بقیع
- ۱۳۲..... حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بقیع
- ۱۳۵..... امام حسین علیه السلام و بقیع
- ۱۳۶..... امام محمد باقر علیه السلام و بقیع
- ۱۳۹..... امام جعفر صادق علیه السلام و بقیع
- ۱۴۰..... امام موسی کاظم علیه السلام و بقیع
- ۱۴۱..... امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و بقیع

صحابه و بقیع

- ۱۴۳..... ۱. سلمان فارسی و بقیع

۲. ابوبکر و بقیع ۱۴۴
۳. عمر بن خطاب و بقیع ۱۴۶
۴. عبیدالله بن عمر و بقیع ۱۵۲
۵. عثمان و بقیع ۱۵۳
۶. عبدالله بن زبیر و بقیع ۱۵۳
۷. ابوهریره و بقیع ۱۵۳
۸. عبدالله بن جعفر و بقیع ۱۵۴

مشاهیر مدفون در بقیع

- ۱۵۵ امامان اهل بیت علیهم السلام
- ۱۵۵ عباس عمومی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۵۶ فاطمه بنت اسد
- ۱۵۶ دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۵۹ همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۶۰ عمه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۶۱ عقیل بن ابوطالب
- ۱۶۱ عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
- ۱۶۱ ام‌البنین
- ۱۶۱ مالک بن انس
- ۱۶۱ نافع
- ۱۶۱ ابراهیم پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۶۲ گروهی از شهدای احد
- ۱۶۲ شهدای واقعه حرّه
- ۱۶۲ حلیمه سعدیه
- ۱۶۲ ابوسعید خدری

محدوده جغرافیایی قبور بقیع ۱۶۲

امامان بقیع علیهم السلام

۱. امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۶۷
۲. امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام ۱۷۸
۳. امام محمد باقر علیه السلام ۱۸۲
۴. امام جعفر صادق علیه السلام ۱۸۶
- امام صادق علیه السلام در نگاه چهره‌ها ۱۸۷
- شهادت امام صادق علیه السلام ۲۰۶
- پاسخ چند سؤال ۲۰۷
۱. محل دفن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۲۰۷
۲. مکان دفن علی بن ابی طالب علیه السلام ۲۲۱
۳. محل دفن سر مقدس امام حسین علیه السلام ۲۲۱

فضیلت زیارت امامان بقیع علیهم السلام

- آداب زیارت ائمه بقیع علیهم السلام ۲۲۷
- کیفیت زیارت ایشان ۲۲۸

دیگر دفن‌شدگان در بقیع

۱. ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۳۶
۲. ابراهیم کورانی شهر زوری شافعی ۲۳۹
۳. ابراهیم بن موسی ۲۳۹
۴. ابن البارزی ۲۳۹
۵. ابن النجیح ۲۴۰
۶. ابن المراحی ۲۴۰
۷. ابن مسلم، قاضی القضاة ۲۴۰

۸. ارقم بن ابی ارقم عبد مناف مخزومی ۲۴۱
۹. ابوالقاسم شیخ الاسلام ۲۴۲
۱۰. ابوامامه باهلی ۲۴۲
۱۱. ابوسعید خدری ۲۴۲
۱۲. ابوسفیان ۲۴۳
۱۳. ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب ۲۴۴
۱۴. ابوالقاسم تنوخی ۲۴۵
۱۵. ابوهریره ۲۴۶
۱۶. احمد احسائی ۲۴۷
۱۷. سید احمد خسروشاهی ۲۴۷
۱۸. احمد بن محمد بنّاء دمیاطی ۲۴۷
۱۹. احمد بن محمد دجانی قشاشی ۲۴۸
۲۰. احمد مغلبای ۲۴۸
۲۱. اسعد بن زراره ۲۴۸
۲۲. اسماعیل فرزند امام صادق ع ۲۵۰
۲۳. اسید بن حضیر الاشهلّی ۲۵۲
۲۴. ام سلمه همسر پیامبر ص ۲۵۳
۲۵. مادر عثمان بن عفان ۲۵۴
۲۶. ام کلثوم، دختر رسول خدا ص ۲۵۴
۲۷. ام کلثوم، دختر امام علی ع ۲۵۵
۲۸. ایمن امین الدین ۲۵۶
۲۹. برخی از شهدای احد ۲۵۶
۳۰. حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ع (حسن مثنّی) ۲۵۷
۳۱. سید میرزا حسن سیزواری ۲۵۷

- ۲۵۸ ۳۲. حسن صالحی برغانی
- ۲۵۸ ۳۳. حسین بن علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
- ۲۶۰ ۳۴ و ۳۵. حسین بن علی حسینی مدنی (ابن شدقم) و همسرش
- ۲۶۰ ۳۶. حسین بهبهانی
- ۲۶۱ ۳۷. حفصه دختر عمر و همسر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۶۲ ۳۸. جعفر بن حسن برزنجی
- ۲۶۲ ۳۹. جواد اصفهانی
- ۲۶۲ ۴۰ و ۴۱. امیر جوان و فرزندش
- ۲۶۳ ۴۲. خنیس بن حدافه
- ۲۶۳ ۴۳. داوود بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله بن الحسن بن الحسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
- ۲۶۴ ۴۴. رافع بن خدیج
- ۲۶۴ ۴۵. رقیه، دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۶۴ ۴۶. رقیه، دختر عمر
- ۲۶۵ ۴۷. ریحانه، دختر زید (همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)
- ۲۶۵ ۴۸. زمرد خاتون
- ۲۶۶ ۴۹. زید بن حسن بن علی بن ابی طالب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
- ۲۶۶ ۵۰. زید بن عمر
- ۲۶۶ ۵۱. زینب، دختر ابوسلمه
- ۲۶۷ ۵۲. زینب دختر جحش، همسر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۶۸ ۵۳. زینب دختر خزیمه، همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۶۹ ۵۴. زینب، دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۲۶۹ ۵۵. سالم بن عبدالله بن عمر
- ۲۶۹ ۵۶. سعد بن ابی وقاص
- ۲۷۰ ۵۷. سعد بن زراره

۵۸. سعد بن معاذ ۲۷۰
۵۹. سعید بن ابی سعید مقبری ۲۷۲
۶۰. سعید بن زید ۲۷۲
۶۱. سعید بن عاص ۲۷۲
۶۲. سکینه، دختر امام حسین علیه السلام ۲۷۳
۶۳. سمهودی ۲۷۴
۶۴. شماس بن عثمان ۲۷۴
۶۵. سید شرف الموسوی ۲۷۴
۶۶. صفیه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۷۵
۶۷. صفیه، دختر عبدالمطلب ۲۷۶
۶۸. صفیه دختر شیهه ۲۷۷
۶۹. صهیب بن سنان ۲۷۷
۷۰. ظهیرالدین وزیر، ابوشجاع محمد رودراوری ۲۷۸
۷۱. عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۷۹
۷۲. عباس بن عبدالمطلب ۲۸۲
۷۳. عبدالجلیل براده ۲۸۳
۷۴. عبدالرحمان بن جبر ۲۸۳
۷۵. عبدالرحمان بن عوف ۲۸۳
۷۶. عبدالرسول مرزبانی تبریزی ۲۸۴
۷۷. عبدالغنی دهلوی ۲۸۵
۷۸. عبدالقادر حسنی ۲۸۵
۷۹. عبدالقادر شلبی ۲۸۵
۸۰. عبدالقادر نقیب ۲۸۶
۸۱. عبدالله بن امیر ابی عبدالله محمد اخضر صغیر ۲۸۶

- ۲۸۶ ۸۲. عبدالله بن جعفر صادق عليه السلام
- ۲۸۷ ۸۳. عبدالله بن جعفر طيار
- ۲۸۸ ۸۴. عبدالله بن مسعود
- ۲۹۲ ۸۵. عبدالوهاب بن هبة الله قاضي
- ۲۹۲ ۸۶. عبدالهادي صقلي
- ۲۹۲ ۸۷. عثمان بن عفان
- ۲۹۴ ۸۸. عثمان بن مظعون
- ۲۹۶ ۸۹. عقيل بن ابي طالب
- ۲۹۷ ۹۰. علي بن احمد، ابوالحسن حريشي
- ۲۹۸ ۹۱. علي بن جعفر عريضي
- ۲۹۹ ۹۲. عمر بن علي بن ابي طالب عليه السلام
- ۲۹۹ ۹۳. عمره دختر عبدالرحمان
- ۲۹۹ ۹۴. فاطمه بنت اسد
- ۳۰۰ ۹۵. فتح الله بن نحاس حلي
- ۳۰۱ ۹۶. كلثوم بن الهمدم
- ۳۰۱ ۹۷. ماريه قبطيه (ام ابراهيم)
- ۳۰۲ ۹۸. مالك بن حارث اشتر نخعي
- ۳۰۴ ۹۹. مالك بن انس
- ۳۰۶ ۱۰۰. مالك بن سنان
- ۳۰۶ ۱۰۱. محسن فضيلي
- ۳۰۶ ۱۰۲. محمد بن احمد معروف به الفا هاشم
- ۳۰۷ ۱۰۳. محمد بن بدرالدين منشي
- ۳۰۷ ۱۰۴. محمد بن عبدالله بن حسن مثنى
- ۳۰۹ ۱۰۵. محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام

۱۰۶. محمد بن علی بن ابی منصور ۳۱۰
۱۰۷. محمد بن سعدالله حرانی دمشقی ۳۱۱
۱۰۸. محمد بن سفیان قیروانی مالکی ۳۱۱
۱۰۹. محمد بن سلیمان کردی ۳۱۱
۱۱۰. محمد بن محمد بن علی (ابن شماع) ۳۱۲
۱۱۱. محمد بن مسلمة بن سلمه ۳۱۲
۱۱۲. محمد سید طنطاوی ۳۱۲
۱۱۳. سید محمدتقی طالقانی ۳۱۳
۱۱۴. محمدرضا بهبهانی حائری ۳۱۳
۱۱۵. محمد عابد سندی ۳۱۳
۱۱۶. محمد علی عمروی ۳۱۳
۱۱۷. معاذ بن عمرو بن جموح ۳۱۴
۱۱۸. مغیره بن عبدالرحمان مخزومی ۳۱۴
۱۱۹. مقداد بن عمرو ثعلبی کندی ۳۱۵
۱۲۰. نافع ۳۱۵
۱۲۱. نوفل بن حارث بن عبدالمطلب ۳۱۶
۱۲۲. واعظ ایلروانی ۳۱۶
۱۲۳. ولی قلی شاملو ۳۱۷
۱۲۴. یحیی بن معین ۳۱۷
۱۲۵. یوسف صدرالعلما ۳۱۷
۱۲۶. یونس بن یعقوب ۳۱۷

اماکن موجود در بقیعی

- اسواف ۳۱۹
- حمام ۳۱۹

- ۳۱۹ حمام ابوقتیفه
- ۳۲۰ خانه امام علی بن ابی طالب علیه السلام
- ۳۲۰ خانه ابن افلاح
- ۳۲۱ خانه ابوبکر
- ۳۲۱ خانه جحشی ها
- ۳۲۲ خانه زید بن ثابت
- ۳۲۲ خانه عبیدالله بن عباس
- ۳۲۲ خانه عثمان
- ۳۲۲ خانه عقیل بن ابی طالب
- ۳۲۴ خانه کراچی
- ۳۲۴ خانه ضمیره بن ابی ضمیره حمیری
- ۳۲۴ خانه محمد بن حنفیه
- ۳۲۵ خانه مروان
- ۳۲۵ خانه مغیره بن شعبه
- ۳۲۵ خانه نافع
- ۳۲۶ روحاء
- ۳۲۶ حَشَّ کوكب
- ۳۲۷ الصوان
- ۳۲۷ الصوران
- ۳۲۸ بارگاه قبور امامان معصوم علیهم السلام بقیع بقيع
- ۳۳۱ بیت الاحزان
- ۳۳۱ بارگاه حلیمه سعدیه
- ۳۳۲ بارگاه عباس
- ۳۳۲ بارگاه مالک

۳۳۳	مسجد.....
۳۳۳	مقبره بنی هاشم.....
۳۳۳	مناصع.....
۳۳۳	منزلگاه حسین بن عبدالله ضمری.....

وقایع بقیع

۳۳۵	نزول آیه قرآن در بقیع.....
۳۳۵	روز بقیع.....
۳۳۶	دریافت خبر کشته شدن کعب و ذلت یهود.....
۳۳۶	ترك کردن خطبه نماز جمعه پیامبر ﷺ.....
۳۳۷	تبعید مخنث به نقیع، نه بقیع.....
۳۳۸	بقیع الغرقد، اقامتگاهی برای مسافران.....
۳۳۸	بقیع، محل قتل حارث بن یزید.....
۳۳۹	تصمیم به خاکسپاری پیامبر خدا ﷺ در بقیع.....
۳۴۰	جست و جوی قبر فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> در بقیع.....
۳۴۰	بقیع، مکانی برای استقرار بادیه‌نشینان در سال قحطی.....
۳۴۱	معقل بن سنان اشجعی و بقیع.....
۳۴۱	ملاقات با حارث بن یزید بن انسه در بقیع.....
۳۴۱	درگیری در بقیع.....
۳۴۲	ام‌البنین در بقیع.....
۳۴۴	سخنان زینب دختر عقیل (زینب صغرا) در بقیع.....
۳۴۵	بقیع و جنایات یزید.....
۳۴۵	ندای غیبی.....
۳۴۶	خبر تخت.....
۳۴۶	فرار عبدالله بن ربیع به بقیع.....

- ۳۴۶ نماز هشام بن عبدالملک در بقیع
- ۳۴۷ امام صادق علیه السلام و ابو حمزه ثمالی
- ۳۴۷ صفوان بن سلیم و محمد بن منکدر در بقیع
- ۳۴۸ گفتار انس بن مالک در بقیع
- ۳۴۸ حدیث خوانی یزید بن هارون در بقیع
- ۳۴۸ داستانی شگفت
- ۳۴۹ رؤیایی صادقانه
- ۳۵۰ نبرد آینده
- ۳۵۰ حوادث دیگر بقیع

بقیع در شعر عربی

- ۳۵۳ الف): مرثیه‌هایی درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۹ ب): اشعار سروده شده درباره خود بقیع
- ۴۰۹ تصاویر
- ۴۴۳ کتابنامه

دیباچه

الحمد لله والسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الاطيين

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت براساس وظیفه خود، می‌کوشد تا با بهره‌گیری از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، آثار فاخر و تازه‌ای را برای نیاز جامعه علمی و اسلامی به‌طور عام، و حجاج بیت‌الله الحرام و روحانیان محترم کاروان‌ها به‌طور خاص تألیف کند. از جمله آثار، ترجمه کتاب «بقیع الغرقد فی دراسة شاملة» اثر حجت‌الاسلام والمسلمین آقای محمدمبین پورامینی است که همانند دانشنامه‌ای مختصر به زوایای مختلف این یادگار صدر اسلام پرداخته و با پژوهش گسترده، حوادث مرتبط با قبرستان بقیع را در چینی نو و کارآمد به مخاطبان عرضه کرده است.

گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت، ضمن تشکر و قدردانی از مؤلف محترم و از مترجم ارجمند جناب آقای حسن سجادی‌پور به‌خاطر ترجمه این اثر و نیز از آقایان مجتبی باقری و حسین طاهانیا به‌خاطر تصحیح ترجمه از همه صاحب‌نظران و خوانندگان عزیز تقاضا دارد تا با پیشنهادها و انتقادهای سازنده، گروه را در این مسیر یاری کنند. امید است این اثر مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

انه ولی التوفیق

گروه تاریخ و سیره

پژوهشکده حج و زیارت

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين
بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که هر ملتی به میراث تمدنی خود ببالد و آن را ارج
نهد و بکوشد تا بقایای شهرها و آثار مقدس خویش را از گزند حوادث در امان دارد؛
به‌ویژه اگر این میراث کهن، در پیوند با دین و عقاید آن ملت باشد.

«بقیع غرقد» از جمله آثاری است که تاریخ را با باورهای دینی، و میراث گذشتگان
را با هویت اسلامی پیوند داده است. مسلمانان در طول قرن‌ها همواره به این مکان
مقدس توجه ویژه داشته، به زیارتش شتافته و بر قبور بزرگان مدفون در آن، گنبد و
بارگاه‌هایی شکوهمند ساخته‌اند. آنها کوشیده‌اند تا از این مکان شریف که نماد علم،
جهاد و فداکاری گذشتگان است، به شایستگی محافظت نمایند؛ چراکه قبور برخی
امامان معصوم علیهم‌السلام، صحابه بزرگوار، اولیا و شهدای عالی مقام در آن قرار دارد.

از دیرباز، ساختن بارگاه بر قبور بزرگان، متداول بوده است و مسلمانان در تمامی
شهرهایشان این نمادهای دینی را با نکوداشتی کامل پذیرفته‌اند؛ چراکه منعی از کتاب خدا
و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره نرسیده است؛ چنان که خداوند متعال نیز در داستان اصحاب
کهف، از تصمیم مردان یکتاپرستی که قصد داشتند در غار اصحاب کهف پرستشگاهی بنا
کنند، این گونه یاد می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِينَ عَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا﴾؛

«ولی کسانی که از راز آنان آگاهی یافتند، گفتند: ما عبادتگاهی کنار [مدفن] آنها می‌سازیم.»
(کهف: ۲۱)

خداوند سخن آن گروه را نقل کرده و در عین حال، آن کار را نکوهش نکرده و آنها را به شرک و بدعت متهم نساخته است. وجود گنبد و بارگاه بر مزار بزرگان دین، به منظور بزرگداشت آنهایی است که اسوه‌های علم، پارسایی و فداکاری در راه دین‌اند. محافظت از این بناها و ارج نهادن به آنها، در واقع احترام به ساحت مقدس پیامبر خدا ﷺ و مصداق بزرگداشت شعائر الهی است؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْكُمْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (حج: ۳۲)

این است [مناسک حج] و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل‌ها [ی آنها] است.

آنچه بیان شد، غیر از آثار وضعی و روحی (روانی) این گونه مکان‌هاست. بی‌گمان، مکان تبرک‌شده به گام‌های پیامبر خدا ﷺ، با مکان‌های دیگر تفاوت دارد. چرا چنین نباشد؟! درحالی‌که قرآن کریم به نقل از سامری، پس از گمراه ساختن بنی‌اسرائیل، چنین می‌فرماید: ﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾: «من قسمتی از آثار [و رد پای] فرستاده [خدا، جبرئیل] را گرفتم». (طه: ۹۶)

همچنین خداوند در بخشی از سوره یوسف می‌فرماید: ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾: «[یوسف گفت]: این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیاندازید تا بینا شود». (یوسف: ۹۳) و نیز می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾: «اما هنگامی که بشارت‌دهنده آمد، آن [پیراهن] را بر صورت او افکند؛ ناگهان بینا شد.»
(یوسف: ۹۶)

سوگمندانه باید گفت گروهی در جهان اسلام تمایل دارند تا افکار باطل خویش را که مخالف این حقیقت قرآنی است، صحیح انگارند و بر سایر مسلمانان تحمیل نمایند. این گروه، نه تنها به گفت‌وگوهای سازنده علمی تن نمی‌دهند، بلکه هیچ‌گونه توجهی به آرای دیگران ندارند و با جزم‌اندیشی تمام، دیگران را به شرک و بدعت‌گذاری متهم می‌سازند. دشمنی با بارگاه امامان معصوم علیهم‌السلام و اولیای الهی و تلاش کورکورانه برای ویرانی آنها به دلایلی سست، بیانگر روحیه استبداد رأی است.

این عده، مسلمانان را به پرستش سنگ‌ها متهم می‌کنند و در این کار از مروان بن حکم، دشمن و تبعید شده پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دیگر طاغیان و منحرفان از راه راست مانند حجاج بن یوسف پیروی می‌نمایند که دلالت بر کینه‌های نهفته دارد. نقل شده است:

مروان بن حکم مردی را دید که چهره بر قبر مطهر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نهاده است. با اعتراض از او پرسید: «می‌دانی چه می‌کنی؟! نزدیک‌تر که رفت، دید او ابوایوب انصاری است. ابوایوب پاسخ داد: «آری. می‌دانم چه می‌کنم. من به زیارت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده‌ام؛ نه به دیدار سنگ و خاک». سپس ادامه داد: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمود: هرگاه شایستگان، حاکمان دین شدند برای دین سوگواری نکنید. ولی وقتی نااهلان زمام امور دین را به دست گرفتند، بر آن بگریید و نالان شوید»^۱.

حجاج بن یوسف که در خونریزی و جنایت، شهره است، درباره گروهی از کوفیان که قصد زیارت قبر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را داشتند، چنین گفته است:

خدا نابودشان کند! آیا می‌روند تا به دور چوب‌ها و لاشه‌ای پوسیده بگردند؟!

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲۲. حاکم و ذهبی نیز این خبر را صحیح دانسته‌اند. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۶۰.

چرا نمی آیند به گرد کاخ امیرمؤمنان عبدالملک طواف کنند؟ مگر نمی دانند
جانشین شخص، بهتر از فرستاده اوست؟!^۱

وای بر کسی که می پندارد ابو ایوب انصاری، صحابی ارجمند پیامبر خدا ﷺ مشرک
است. ولی مروان بن حکم و حجاج، یکتاپرستند! پیداست چنین روشی، شیوه امویان و
پیروان آنهاست و سلف صالح از این رفتارها به دور بوده اند. روشن است که گوینده
این سخن نابخردانه که می گوید: «عصای من بهتر از محمد ﷺ است؛ زیرا با این عصا
می توان مار و عقرب را کشت. اما محمد ﷺ، مرده ای بیش نیست و فایده ای به حال ما
ندارد؛ او ناشناخت»^۲، در واقع پیرو افکار مروان و حجاج و دیگر امویانی است که بذر
ستم و تکفیر را بین مسلمانان پاشیدند و با بیان اتهامات سست، به دستگیری و شکنجه
و کشتار آنها پرداختند. بی شک، پیروی از روش سلف صالح همچون ابو ایوب انصاری
سزاوارتر از پیروی از اشخاص منحرفی، همچون مروان و حجاج است.

از جمله کارهای سلف صالح، تضرع و زاری به درگاه پروردگار در جوار قبور
بندگان شایسته اوست و روشن است که چنین کاری آنها را از حلقه مؤمنان و موحدان
خارج نمی سازد؛ چرا که آنان، صاحبان قبور را بندگان خدا می دانستند؛ نه شریکان
خداوند؛ چنان که قرآن کریم از بندگان شایسته خداوند چنین یاد می فرماید:

﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا یَسْئُرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ﴾ (انبیاء: ۲۶ و ۲۷)

بلکه بندگان شایسته اویند. هیچ گاه در سخن بر او پیشی نمی گیرند و [پیوسته]
به فرمان او عمل می کنند.

۱. الكامل فی اللغة و للادب، ج ۱، ص ۱۸۰؛ النصاب الکافیة لمن یتولی معاویة، محمد بن عقیل العلوی، ص ۱۰۶؛ شرح نهج
البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۴۲؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۵۱.
۲. کشف الارتیاب، ص ۱۲۷ به نقل از خلاصة الکلام، ص ۲۳۰؛ الدرر السنیة، ج ۱، ص ۴۲؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم؛
السید جعفر مرتضی العالمی، ج ۱، ص ۳۲.

ولی با این حال، مردم را به توسل جستن به رسول مکرم ﷺ فرا می خواند:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا
اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر [نیز] برای آنان استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.

اینجا دیگر تفاوتی بین زندگی و رحلت پیامبر خدا ﷺ وجود ندارد؛ زیرا رحلت آن حضرت به معنای تنزل ایشان از مقامات معنوی و ملکوتی نمی باشد و این را سلف صالح به خوبی درک می کردند. «مسعودی» در تاریخ خود چنین نوشته است:

زیاد بن ابیه در سال ۵۳ هجری درگذشت. او در نامه ای به معاویه از تسلطش بر عراق و سیطره اش بر حجاز خبر می دهد. او در این نامه می نویسد: مدینه را با لشکریانم تصرف کردم. مردم مدینه از کوچک و بزرگ، شیون کنان به مسجد پیامبر پناه بردند و سه روز کنار قبر آن حضرت ماندند.^۱

باید پرسید آیا می توان این مردم را که به قبر پیامبر خدا ﷺ پناهنده شده و به درگاه پروردگار تضرع و دعا کرده اند، مشرک و بدعت گذار در دین دانست؟ آیا بسیاری از صحابه و سلف صالح میان آنها نبوده اند؟

تبرک به قبور اولیای دین در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و سیره مسلمانان، به ویژه صحابه، دارای ریشه های اصیل و از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در این باره روایاتی را به اختصار می آوریم:

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶.

از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که فرمود:

وقتی پیکر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خاک آرمید، فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام بر سر مزارش آمد و مشتی از خاک آن را برداشت و بر چشم نهاد و گریست و چنین سرود:

مَاذَا عَلِيٌّ مِنْ شَمِّ تَرْبَةِ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشْمُ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيًّا

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَى الْإِيَّامِ صَرْنِ لِيَالِيًّا

چه باک است بر کسی که خاک احمد را بوییده، که دیگر در تمام عمر غالیه (بوی خوش) نبوید. بر من مصیبت‌هایی فرو بارید که اگر بر روزها فرو می‌ریخت، به شب تبدیل می‌گشت.^۱

پیش از این، خبری را از ابو ایوب انصاری درباره تبرک به مرقد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردیم. گفتنی است «حاکم» و «ذهبی» هر دو، این خبر را صحیح دانسته‌اند. سبکی نیز درباره این خبر گفته است: «در صورت صحیح بودن سند آن، دست کشیدن به دیوار قبر، کراهتی نخواهد داشت».^۲ همچنین نقل شده است که «بلال» نزد قبر مطهر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گریست و خود را به خاک مالید^۳ و نیز «عبدالله بن عمر» دست راست خود را بر قبر آن حضرت نهاد.^۴ در خبر دیگری آمده است:

ابن منکدر تابعی به سنگینی گوش مبتلا شده بود. از این رو نزد قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و گونه‌اش را بر آن تربت پاک نهاد و در پاسخ به اعتراض اطرافیانش

۱. سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۳۷؛ التحفة، ابن عساکر، به نقل از العذیر، ج ۵، ص ۱۴۷؛ نظم در السمطين، الزرنندی الحقی، ص ۱۸۰؛ وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۴۴؛ المغنی، ابن قدامة، ج ۲، ص ۴۱۱؛ الشرح الكبير، عبدالرحمان بن قدامة، ج ۲، ص ۴۳۰.

۲. ر.ک: وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۴۰۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ۱۰، ص ۳۵۸.

۴. کشف الارتیاب، ص ۴۳۶.

گفت: برای بیماری‌ام از قبر رسول خدا ﷺ طلب بهبودی و شفا کردم.^۱

ذهبی نیز از قبر پیامبر ﷺ کمک و یاری می‌جست. احمد بن حنبل، تبرک و دست کشیدن به یادگارهای نبوی، از قبیل منبر و قبر را به امید کسب ثواب، جایز شمرده است.^۲

مسلمانان، همواره در طول قرن‌ها به منبر پیامبر ﷺ در مسجد مدینه و خاک مزار آن حضرت تبرک می‌جستند. حتی برخی از اصحاب با نگهداری تار موی آن حضرت و باقی مانده آب وضویش، خود را متبرک می‌ساختند. بنابراین مسلمانان همواره به آثار نبوی توجه داشته و بین زمان زندگی و رحلت پیامبر ﷺ فرقی قائل نبوده‌اند؛ چنان‌که زیارت قبور اولیای الهی و نماز و نیایش به درگاه خداوند در جوار آنها، روش نیکان امت اسلامی بوده است.

حاکم نیشابوری روایت کرده است: «فاطمه ع دختر پیامبر خدا ﷺ، هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند و می‌گریست». حاکم، همه راویان این حدیث را افرادی موثق می‌داند و می‌گوید: «روایات زیارت اهل قبور را برای ایجاد انگیزه در این عمل و اینکه افرادی که به گناهان خود حساس‌اند بدانند که این سنتی پایدار است، بررسی کردم».^۳

ابن حجر عسقلانی درباره حالات «ابوبکر بن خزیمه» هنگام زیارت قبر امام علی بن موسی الرضا ع می‌نویسد:

ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی، درباره حالات ابوبکر بن خزیمه به

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳.

۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۴۱۴.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۷؛ ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲؛ السنن الکبری، البیهقی، ج ۴، ص ۷۸.

هنگام زیارت قبر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین نقل کرده است: در محضر امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و همتای او ابوعلی ثقفی به همراه گروهی از استادهایمان که قصد زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام را داشتند، به طوس رفتیم. در آنجا بود که از احترام و تجلیل و تواضع ابن خزیمه به آن بارگاه به شگفت آمدم.^۱

ابن حبان نیز درباره جلالت و جایگاه امام رضا علیه السلام می گوید:

قبر او در سناباد، بیرون از محله نوقان، زیارتگاه مشهوری است و قبر هارون الرشید نیز در آنجاست. بارها آنجا را زیارت کرده‌ام. زمانی که در طوس زندگی می کردم، هرگاه به مشکلی برمی خوردم، به زیارت قبر علی بن موسی الرضا، صلوات خدا بر او و جد او، می رفتم و برطرف شدن آن را از خدا می خواستم. سپس دعایم مستجاب می شد. این موضوع را بارها آزموده و نتیجه گرفته‌ام. خداوند ما را بر محبت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش علیهم السلام بمیراند.^۲

از ابوعلی خلال، شیخ حنابله، روایت شده است که گفت: «در هیچ مشکلی به قبر موسی بن جعفر علیه السلام متوسل نشدم، جز آنکه خداوند آن را برایم آسان نمود».^۳ همچنین زمانی که امام شافعی در بغداد بود، به زیارت قبر ابوحنیفه می رفت و با توسل به او، از خداوند می خواست تا خواسته اش را برآورده سازد. خطیب بغدادی از علی بن میمون نقل می کند که شافعی گفت:

من به [قبر] ابوحنیفه تبرک می جویم و هر روز به زیارتش می روم. اگر حاجتی

۱. تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲. کتاب الثقات، ابن حبان، ج ۸، ص ۴۵۶.

۳. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۱، ص ۱۲۰.

داشته باشم، دو رکعت نماز می گزارم و کنار قبر او به درگاه الهی دعا می کنم و دیری نمی پاید که برآورده می شود.^۱

در مصر نیز مسلمانان توجه ویژه‌ای به زیارت «مشهد الحسین علیه السلام» دارند. بر اساس این نقل‌ها و شواهد، چگونه می‌توان این‌گونه مسلمانان و فقیهان را بدعت‌گذار و مشرک دانست؟! همچنین حفظ و نگهداری قبور اولیای الهی و بازسازی آنها، امری شرعی و بین سلف صالح رایج بوده است. در خبری آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام نزد قبر حمزه می‌رفت و آن را تعمیر و مرمت می‌نمود. ساختن گنبد نیز روی قبرهای اولیای دین، از مظاهر شرک نیست؛ و گرنه باید بسیاری از مسلمانان را مشرک بدانیم.

ذهبی در بخشی از شرح حال عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است: «... و امروز روی قبر او، گنبدی باشکوه قرار داد که خلفای عباسی آن را ساخته‌اند».^۲ همچنین می‌نویسد: «قبر عباس در بقیع، گنبد بزرگی دارد».^۳ قبور افرادی مانند مالک، نافع و حلیمه سعدیه نیز دارای گنبد بوده است.

«سمهودی»، محل دفن نفس زکیه را در شرق کوه سلع می‌داند و می‌گوید: «بر قبر او، بارگاهی بزرگ از سنگ‌های سیاه ساخته شده است».^۴

بنابراین آشکار است که بقیع در طول قرن‌ها همواره مورد علاقه، احترام و بزرگداشت همه مسلمانان بوده است. بی‌شک ساختن گنبد و بارگاه بر قبور امامان معصوم علیهم السلام و صحابه و اولیا، دلیل روشنی بر احترام و تکریم کسانی است که تاریخ

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۹۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۴. التاريخ الامین لمدينة سيد المرسلین، الشيخ عبدالعزيز المدني، ص ۴۰۸، به نقل از وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۹۲.

درخشان و با عظمت اسلام را به وجود آوردند و به تعبیر امام خمینی علیه السلام، ویرانی آن جز از سرکژاندیشی و جهالت نبوده است.^۱

پس باید این گروه، افکار انحرافی خویش را تصحیح نمایند و دست‌کم از تحمیل عقاید خود به امت اسلامی بپرهیزند و به درک و اجتهاد و اندیشه‌های آنها احترام بگذارند. ناگفته پیداست که گفت‌وگوهای علمی و سازنده در فضایی آرام و بدون تنش و به دور از تکفیر و ناسزا، کاملاً امکان‌پذیر است. بی‌تردید، دوران تحمیل عقاید به پایان رسیده است و صاحبان عقل سلیم، تسلیم جمود فکری نخواهند شد.

به هر حال، بقیع از میراث مهم اسلامی ماست. مسلمانان غیرتمند و آگاه باید آن را بشناسند و به بازسازی‌اش همت گمارند. بقیع، منار هدایت بشر و پناهگاه تربیت انسان است. در این کتاب که ترجمه فارسی آن تحت نظارت مدیر محترم گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت، جناب آقای محمدمهدی فقیه بحرالعلوم، انجام گرفته است، کوشیده‌ایم تا بعضی از زوایای موضوع بحث را روشن نماییم و خوانندگان محترم را بیش از پیش با تاریخ بقیع آشنا سازیم. خداوند همه ما را با امامان بزرگوار بقیع محشور گرداند و توفیق پیروی از آنان را در مسیر عزت و کرامت روزی‌مان فرماید.

۲۸ صفر ۱۴۲۸

قم - محمدامین پورامینی

دانستنی‌های بقیع

کاوشی در واژه بقیع

«جوهری» می‌نویسد: «بقیع جایی است که در آن انواع درخت‌ها وجود دارد و به همین سبب گورستان مدینه را [که درختزار بوده] «بقیع الغرقد» نامیده‌اند.^۱ فیروزآبادی نیز چنین نظری دارد.^۲ ابن فارس نوشته است:

بقع، قطعه‌ای از زمین است و جمع آن بقاع می‌باشد. زمین فراخ و وسیع را بقیع گویند. عده‌ای دیگر افزوده‌اند: البته در صورتی که درختانی در آنجا باشد، بقیع نامیده می‌شود. بقیع الغرقد، درختزار بوده است و پس از آنکه درختانش از بین رفته، این اسم همچنان بر آن باقی مانده است.^۳

همانند این توضیحات، در لسان العرب^۴ و تاج العروس^۵ نیز آمده است. ابن اثیر پس

۱. صحاح اللغة، الجوهری، ماده «بقع».

۲. القاموس المحيط، فیروزآبادی، ماده «بقع».

۳. مجمل اللغة، ابن فارس، ماده «بقع».

۴. لسان العرب، ابن منظور، ماده «بقع».

۵. تاج العروس، الزبیدی، ماده «بقع».

از آوردن مطالب بالا می‌افزاید: «جایی را بقیع نمی‌نامند؛ مگر آنکه در آنجا درخت یا ریشه درخت باشد».^۱

اما در شرح واژه «غرقد» خلیل بن احمد نوشته است: «نام درختی است که در بقیع می‌روئیده و علی‌رغم از بین رفتن آن، این اسم همچنان باقی مانده است».^۲ فیومی نیز در مصباح چنین گفتاری دارد.^۳ فیروز آبادی نوشته است: «غرقد، درخت بزرگ یا «خار» درخت» را گویند؛ هنگامی که بزرگ شود و چون در بقیع (گورستان مدینه) چنین درختی می‌روئیده، به بقیع الغرقد مشهور شده است».^۴

در لسان العرب و تاج العروس چنین آمده است: «غرقد، درخت خاردار است که با وجود از بین رفتن آن در بقیع، این اسم همچنان بر آن باقی مانده است».^۵ اصمعی گفته است: «آن درخت‌ها در بقیع قطع و عثمان بن مظعون در آنجا دفن گردید؛ بدین مناسبت آن مکان بقیع الغرقد نامیده شد».^۶

در مواهب الجلیل آمده است: «بقیع الغرقد محدوده‌ای است که گورستان مدینه در آنجا قرار دارد. این نام‌گذاری به دلیل وجود درختان غرقد در آنجا می‌باشد».^۷

در دائرة المعارف اسلامی آمده است: «بقیع الغرقد، نام قطعه زمینی مرتفع است که پوشیده از درختان توت می‌باشد».^۸

۱. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ابن الاثیر، ماده بقیع.

۲. العین، الخلیل بن احمد الفراهیدی، ماده «غرقد».

۳. المصباح المنیر، فیومی، ماده «غرقد».

۴. القاموس المحیط، ماده «غرقد»؛ بحار الانوار، محمدباقر المجلسی، ج ۴۶، ص ۲۱۶.

۵. لسان العرب و تاج العروس، ماده «غرقد».

۶. عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمانل و السیر، ابن سید الناس، ج ۱، ص ۳۹۸.

۷. مواهب الجلیل، الخطاب الرعینی، ج ۷، ص ۶۰۷.

۸. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۴، ص ۳۵، ماده «بقیع».

برخی گفته‌اند: بقیع الغرقد، «گفته» هم نامیده شده است. کُفْت در لغت به معنای به هم پیوستن و یک‌جا کردن است؛ زیرا در گورستان، مُرده‌ها در یک‌جا جمع شده‌اند.^۱ حموی گفته است: «گفته، اسمی است برای بقیع الغرقد، گورستان مدینه و علت این نام‌گذاری آن است که گورستان، اجساد مردگان را از آسیب‌ها باز می‌دارد و از آنها نگهداری می‌نماید».^۲

اماکنی به نام بقیع

واژه بقیع از لحاظ معنای لغوی در موارد و اماکنی به‌کار رفته است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

بقیع الخیل یا بازار مدینه

یاقوت حموی به نقل از نصر آورده است:

بقیع الخیل مکانی است در مدینه، نزدیک خانه زید بن ثابت، که بیشتر شهدای جنگ اُحد در آنجا دفن شده‌اند. نصر گفته است: البته به گمان من آنجا بقیع الغرقد است.^۳

ابن شبه از عایشه نقل کرده است: «قبلاً به بازار مدینه بقیع الخیل می‌گفته‌اند».^۴ در تفسیر قمی آنجا که از داوری سعد بن معاذ و رأی او به کشته شدن مردان بنی قریظه یاد

۱. الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، ج ۱۹، ص ۱۶۱؛ غریب الحدیث، الحریمی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ مجمع البحرین، الطریحی، ماده «غرقد».

۲. معجم البلدان، یاقوت الحموی، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۳؛ ر.ک: القاموس المحيط، ج ۳، ص ۶؛ مجمع الزوائد، نورالدین الیهیثمی، ج ۴، ص ۱۵۸ و ج ۹، ص ۲۶۸؛ مراد الاطلاع، ج ۱، ص ۱۲۳؛ معجم الحجاز، ج ۱، ص ۲۴۳؛ الدر الثمین فی معالم دارالرسول الامین، ص ۲۲۹.

۴. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۳۰۶.

می کند آمده است: «پیامبر خدا ﷺ به حفر گودالی در بقیع دستور داد. دیگران نوشته‌اند: پیامبر ﷺ گودالی را در بازار مدینه حفر نمود و یهودیان بنی قریظه کنار آن گودال، گردن زده شدند»^۱.

از سعد بن ابی وقاص نقل شده است:

پیامبر خدا ﷺ در بقیع الخیل در حال آماده‌سازی لشکریان یا بازدید از آنها بود که عباس بن عبدالمطلب آمد. پیامبر ﷺ فرمود: این عباس است، عموی پیامبرتان که بخشنده‌ترین مرد قریش و مهربان‌ترین شخص به آنهاست.^۲

از صعب بن جثامه نقل شده است: «رسول خدا ﷺ، چرای چهارپایان در بقیع را منع نمود و فرمود: «فقط خدا و رسولش می‌توانند چهارپایان را از چریدن در یک چراگاه منع نمایند»^۳. از عبدالله بن عمر نیز روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ چرای چهارپایان را در بقیع برای چریدن اسب‌ها منع کرد.^۴ پرسیدم: «برای اسب‌های خودش؟» گفت: «خیر برای اسب‌های مسلمانان».^۵ همچنین در «طبقات المحدثین» از عبدالله بن عمر نقل شده است: «پیامبر خدا ﷺ بقیع را چراگاه اسب‌های مسلمانان قرار داد».^۶ خطیب از

۱. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۱، ص ۱۷۴، به نقل از تفسیر القمی، علی بن ابراهیم القمی، ج ۲، ص ۱۹۱؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۳۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، ج ۳۰، ص ۳۲۸؛ ر.ک: مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۲۶، صص ۳۲۶ و ۳۲۷؛ اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱؛ ر.ک: شرح معانی الآثار، الطحاوی، ج ۳، ص ۲۶۹.

۴. السنن الکبری، البیهقی، ج ۵، ص ۲۰۱.

۵. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۰۱؛ ر.ک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۹؛ موارد الظمان الی زوائد ابن حبان، علی بن ابی بکر الیهیثمی، ص ۳۹۵؛ فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر، المناوی، ج ۶، ص ۵۵۱؛ الجامع العباسی، الشیخ بهاء الدین العاملی، ص ۲۵۷.

۶. طبقات المحدثین باصبهان والواردین علیها، ابوالشیخ الانصاری، ج ۴، ص ۲۸۰؛ ر.ک: موارد الظمان، ص ۳۹۵.

عبدالملک بن نوفل بن مساحق و او نیز از پدرش نقل کرده است: «پیامبر ﷺ چرای چهارپایان در بقیع را منع فرمود و در آن زمان، هیچ نخلی در بقیع وجود نداشت».^۱

فہیم محمود شلتوت در پاورقی کتاب «تاریخ المدینة المنورة» آورده است: «آن بقیعی که پیامبر ﷺ چرای چهارپایان در آنجا را ممنوع کرد در بیست فرسخی مدینہ است، ولی بقیع الغرقد، گورستان شهر مدینہ است».^۲

از عمر نقل شده است که گفت: «هرکس پول تقلبی دارد به بقیع برود و با آنها لباس کهنه بخرد».^۳ (که مقصود همان بقیع الخیل یا بازار مدینہ است).

بیهقی روایت کرده است:

پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفته بود. در آنجا برای خرید برده‌ای با صاحبش به گفت‌وگو پرداخت. اما معامله نشد و حضرت از او جدا گردید. شخص دیگری رفت و او را خرید و بی‌درنگ آزادش کرد. بعد از آن، به محضر پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: «آن برده را خریدم و آزاد نمودم، نظر شما چیست؟» حضرت فرمود: «این برادر تو و آزاد شده توست».^۴

همچنین نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفت و در آنجا برده‌ای را دید که می‌فروشدند.^۵ ابن حجر از عبد بن عبید بن مرواح و او نیز از پدرش نقل کرده است:

پیامبر ﷺ وارد بقیع شد؛ درحالی که مردم از چپاول کالاهایشان به دست یکدیگر

۱. تاریخ بغداد او مدینة السلام، الخطیب البغدادی، ج ۳، ص ۲۳۱.

۲. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۸۶.

۳. المغنی، عبد الله بن قدامة، ج ۴، ص ۱۷۷؛ الشرح الکبیر، عبدالرحمان بن قدامة، ج ۴، ص ۱۷۷.

۴. السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۴۰.

۵. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۷۳.

در هراس بودند. پس منادی پیامبر ﷺ ندا سر داد: «الله اکبر!» من گفتم: «خیلی بلند تکبیر گفتی». سپس ندا داد: «اشهد ان لا اله الا الله» در این حال بر خود لرزیدم و گفتم: «اینها خبر مهمی دارند». منادی ادامه داد: «اشهد ان محمداً رسولُ الله». گفتم: «حتماً پیامبری مبعوث شده است». گفتم: «حی علی الصلاة» گفتم: «فریضه ای نازل شده است». پس نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم و درباره اسلام از او پرسیدم و مسلمان شدم. او به من وضو گرفتن و نماز خواندن آموخت. آن گاه نماز گزارد و من نیز به او اقتدا کردم و بقیع را غرفگاه قرار داد و مرا بر آن گمارد.^۱

هیثمی نیز روایت کرده است: «در بقیع الخیل در محضر رسول خدا ﷺ بودیم که عباس به آنجا آمد...»^۲ از ابن سعد نقل شده است که عبدالرحمان بن عوف، هزار شتر، سه هزار گوسفند و صد رأس اسب را در بقیع رها کرده بود تا بچرند.^۳ شیخ طوسی به سند خود از حذیفه بن یمان روایت کرده است:

زمانی که جعفر بن ابی طالب از حبشه بازگشت، به محضر پیامبر خدا ﷺ که در آن زمان در خیبر حضور داشتند رسید و مقادیری مشک و عنبر و پارچه ابریشمی و زربافت را تقدیم نمود. پیامبر ﷺ فرمود: «اینک این پارچه را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند». اصحاب گردن فراز کردند تا پارچه را ببینند. پیامبر ﷺ فرمود: «علی کجاست؟» عمار بن یاسر به سرعت رفت و علی رضی الله عنه را صدا زد. وقتی امام آمد، پیامبر ﷺ فرمود: «علی! این پارچه را بگیر». علی رضی الله عنه آن را گرفت و به کناری نهاد.

۱. الاصابة فی تمییز الصحابة، ابن حجر العسقلانی، ج ۴، ص ۳۴۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۸.

۳. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۳، ص ۱۳۶؛ الغدير، الشيخ عبدالحسين الاميني، ج ۸، ص ۲۸۴؛ ر.ک: البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۸۴.

وقتی به مدینه بازگشت به بقیع که بازار مدینه بود، رفت و به زرگری سفارش کرد تا آن پارچه زربافت را رشته‌رشته کند. آن‌گاه طلاهای باقی‌مانده از آن را که هزار مثقال بود، فروخت و بین مستمندان مهاجر و انصار تقسیم نمود.^۱

نسایی به سند خود از قیس بن عرزه روایت کرده است که گفت: «ما در بقیع کالا می‌فروختیم. آن‌گاه پیامبر خدا ﷺ به بقیع آمد و به ما سمسار (خریدار و فروشنده) گفته می‌شد». از ابن عمر نقل شده است که گفت:

ما در بقیع، شتر و درهم و دینار خرید و فروش می‌کردیم. در این باره از رسول خدا ﷺ سؤال کردیم. ایشان فرمودند: «اگر پس از جدا شدن از یکدیگر، معامله تمام شده باشد اشکالی ندارد».^۳

در مسند احمد نیز چنین آمده است:

زنی به پیامبر خدا ﷺ عرض کرد: در دلم گذشت که شما و همراهانتان را به طعامی دعوت نمایم. پس کسی را به بقیع فرستادم تا برایم گوسفندی خریداری کند. اما گوسفندی نیافت. دیروز عامر بن ابی وقاص، گوسفندی را از بقیع خریده بود. کسی را به نزدش فرستادم تا برایم گوسفندی را از بقیع تهیه کند. اما پیدا نشد.^۴

۱. امالی، الشیخ الطوسی، ص ۶۱۴؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۹؛ ر.ک: دلائل الإمامة، الطبری، ص ۱۴۴؛ حلیة الابرار، البحرانی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۵.

۲. سنن النسائی، ج ۷، ص ۱۵؛ ر.ک: مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۲۰۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۶؛ الآحاد و المثانی، احمد بن عمرو بن الضحاک، ج ۲، ص ۲۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۳۱؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۸۰؛ المنتقی من السنن المسندة، ص ۱۴۴؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۹، ص ۹.

۳. الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۳۴۲ و نیز ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۴؛ الخلاف، الطوسی، ج ۳، ص ۹۹.

۴. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۹۴؛ الإصابة، ج ۳، ص ۴۸۵؛ ر.ک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۰۹؛ سنن الدار قطنی، ج ۴، ص ۱۹۰؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۰۸؛ البداية و النهاية، ج ۶، ص ۲۱۱؛ نصب الرایة، ج ۵، ص ۴۰۴؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۶۹.

دار قطنی از مردی انصاری نقل کرده است:

نوجوانی بیش نبودم که به همراه پدرم و رسول خدا ﷺ به جایی رفتیم... پس به نزد برادرم عامر بن ابی وقاص رفتم [و او را دیدم] درحالی که گوسفندی را از بقیع خریده بود.^۱

حاکم نیشابوری از عمر بن سعید و او هم از عمر روایت کرد که گفت: «رسول خدا ﷺ به بقیع رفت و دید در کیسه‌ای طعام می‌فروشدند. مقداری از آن را بیرون آورد. اما نپسندید و فرمود: هرکس با ما [در معامله] غش کند، از ما نیست». ^۲ این خبر را احمد در مسند خود به نقل از ابی بردة بن دینار ^۳ و هیشمی به نقل از ابوموسی ^۴ البته با اندکی تفاوت آورده‌اند.

دارمی نیز روایت کرده است:

پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفت و فرمود: «ای گروه تاجران! مردم کنجکاوانه به او نگریستند. حضرت ادامه داد: «در روز قیامت، تاجران در زمره بدکاران محشور می‌شوند مگر کسانی که پرهیزکار باشند و نیکی نمایند و از حرام چشم‌پوشند». ^۵

طبرانی از ابی قلابه نقل کرده است:

۱. سنن الدار قطنی، ج ۴، ص ۱۹۰.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۱۲؛ و مانند آن در: المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۹۳؛

اسد الغابة، ج ۵، ص ۳۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۷۹؛ ارواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل، محمد ناصرالدین

الالبانی، ج ۵، ص ۱۶۳؛ المجموع، ج ۱۲، ص ۱۱۴.

۳. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۷۸ به نقل از مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۶.

۴. مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۷۹.

۵. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۴۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۷۷؛ موارد الضمان، ص ۲۶۹.

رسول خدا ﷺ بانگ برآورد: «ای اهل بقیع!» و دوباره تکرار فرمود: «ای اهل بقیع!» همه مردم کنجکاوانه به او نگاه کردند و صدای حضرت را شناختند. سپس فرمود: «ای اهل بقیع! خریدار و فروشنده جز با رضایت از یکدیگر جدا نشوند».^۱

از ابوهریره نقل شده است: «مردی به نام ابوحمید، کاسه‌ای شیر را از بقیع برای پیامبر ﷺ آورد. حضرت به او فرمود: آیا نمی‌خواهی روی آن ظرف پوششی بگذاری، حتی اگر آن پوشش یک قطعه چوب باشد که روی آن گذاشته می‌شود؟»^۲

در خبری از بلال نقل شده است که گفت:

... وقتی پیامبر ﷺ نماز گزارد، به بقیع رفته و انگشت در گوش نهادم و فریاد زدم: «هر کس از رسول خدا ﷺ طلب دارد، بیاید». مدتی بدهی‌های رسول خدا ﷺ را پرداختم تا جایی که برای آن حضرت، طلبکاری باقی نماند...^۳

عبدالرزاق نیز از ابن سیرین نقل کرده است:

عبدالرحمان بن عوف [یا زبیر] به عمر گفت: «مقداری درهم قلبی داریم که آن را می‌دهیم و درهم اصل می‌گیریم». گفت: «چنین نکن. بلکه به بقیع برو و لباست را به درهم‌هایی بفروش. سپس با آن درهم‌ها معامله کن».^۴

در خبری است که امام کاظم علیه السلام به شخصی فرمود: «... به نزد آن زن برو که اکنون

۱. جامع البیان عن تأویل آی القرآن، الطبری، ج ۵، ص ۴۸؛ رک: مصنف عبدالرزاق، ج ۸، ص ۵۱؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۷۱؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۹۰.
۲. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۱۱.
۳. السنن الکبری، ج ۶، ص ۸۱؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۶۴؛ الاحادیث الطوال، الطبرانی، ص ۱۲۸؛ مسند الشامیین، الطبرانی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۱۷.
۴. المصنف، ج ۸، ص ۱۲۳؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۱۸۹.

بر در دکان علوفه فروش در بقیع منتظر توست». او می گوید: «به بقیع رفتم و همان زن را بر در آن دکان دیدم...»^۱

در روایتی آمده است:

عمر شنید که شخصی، کلمه «الانصار» را در آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ﴾^۲ با «حرکت ضمه (رفع)» قرائت می کرد. از او پرسید: «این آیه را از چه کسی آموخته‌ای؟» گفت: «أبی».^۳

عمر، أبی را فراخواند و أبی گفت: «این قرائت را از رسول خدا ﷺ آموختم؛ در زمانی که تو در بقیع گیاه دباغی می فروختی...»^۴

صاحب کتاب الغدیر می نویسد: «عمر روزگاری در بقیع، ریسمان و گیاه دباغی می فروخت».^۵ از ابویعلی و ابن مردویه نقل شده است:

کسی چنین قرائت کرد: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾^۶ و در ادامه اش افزود: «من تاب فإن الله كان غفوراً رحیباً».

خبر به عمر رسید. او را احضار کرد و پرسید: «این اضافه را از کجا آورده‌ای؟!»

پاسخ داد: «از دهان رسول خدا ﷺ شنیدم و این در حالی بود که تو در آن زمان، کاری جز خرید و فروش در بقیع نداشتی».^۷

۱. الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین الراوندی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. توبه: ۱۰۰.

۳. یعنی: أبی بن کعب.

۴. الغدیر، ج ۶، ص ۳۰۳.

۵. همان، ج ۸، ص ۶۱.

۶. اسراء: ۳۲.

۷. فتح القدیر، ج ۳، ص ۲۲۵؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۸ و ج ۱۳، ص ۲۶۱.

با توجه به مطالب بیان شده، این سؤال مطرح است که آیا مراد از بقیع در این روایات، بقیع الخیل است یا بقیع الغرقد؟ در پاسخ باید گفت که در اینجا دو احتمال می‌باشد: احتمال نخست آن است که مراد، بقیع الخیل است؛ به دلیل آنکه حکم و موضوع با یکدیگر تناسب دارد. شیخ فهیم محمود شلتوت نیز این نظر را ترجیح داده است.^۱ بنابراین اشتباهی که در حاشیه نسائی در ذیل خبر آمده است، آشکار می‌شود.

احتمال دوم آن است که منظور، بقیع الغرقد باشد؛ زیرا از برخی اخبار استفاده می‌شود که در بقیع الغرقد، خرید و فروش هم انجام می‌شده است. این احتمال را نمی‌توان رد کرد؛ زیرا بعید نیست که بقیع الغرقد، پیش از آنکه قبرستانی عمومی باشد، یا حتی بعد از آن، محلی برای خرید و فروش بوده است. برخی از نقل‌های تاریخی نیز این احتمال را تقویت می‌نمایند؛ از جمله آنکه فضل بن شاذان در ضمن خبری از عمر بن خطاب آورده است: «ابن عباس از او پرسید: نظرت درباره زبیر چیست؟ گفت: زبیر در بقیع الغرقد، غرق کاسی و خرید و فروش است و در حین معامله، بر سر یک صاع^۲ یا مد^۳ کتک کاری می‌کند!»^۴

ابن ابی‌الحدید، از عمر بن خطاب درباره زبیر چنین نقل کرده است: «او (زبیر) تندخو و لجوج است و در بقیع بر سر یک صاع گندم، دعوا می‌کرد».^۵

در خبری نیز آمده است:

۱. تاریخ المدینة المنورة، پاورقی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲. یک من یا ۳ کیلوگرم.

۳. ۷۵۰ گرم.

۴. الايضاح، فضل بن شاذان، ص ۱۶۵؛ مواقف الشیعة، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۴، ص ۴۳۹.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۶؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۳۷ و ج ۵، ص ۷۴۰؛ الاحتجاج، الطبرسی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ مواقف الشیعة، ج ۱۰۰، ص ۱۴۹.

أبی بن کعب به عمر بن خطاب گفت: «تو در آن روز در بقیع الغرقد مشغول خرید و فروش بودی». عمر گفت: راست می‌گویی. تو یادت مانده و من فراموش کرده‌ام. شما بیکار بودید و ما مشغول بودیم! و شما شاهد بودید و ما غایب»^۱.

در کتاب «آحاد و مثنائی» نیز این روایت آمده است:

... گفت: تو را به خدا سوگند! آیا می‌دانی آذوقه مردم مدینه تمام شده و گرسنگی به آنها رو آورده است؟! پس به بقیع الغرقد رفتم و در آنجا پانزده شتر با بار خوراکی دیدم و همه را خریدم.^۲

«مبارکفوری» گفته است: «پیش از آنکه بقیع الغرقد گورستان مدینه شود، بازارهایی در آنجا برپا می‌شده است».^۳ البته در زمان جاهلیت و پس از آن، بازارهایی در شهر مدینه وجود داشته است؛ از جمله بازاری در «زباله» در قسمتی که یثرب خوانده می‌شد، بازاری در پُل محله «بنی قینقاع»، بازاری در «صفاصف» و «عصبه» در غرب مسجد قباء، بازاری در کوچه‌های «ابن حبین» که به آن «مزاحم» گفته می‌شد و بازاری دیگر که «بطحا» نام داشت.^۴

گفتنی است که «هیثمی» خبری را نقل کرده که در آن، عبارت «بقیع الجبل» آمده است^۵ و پیداست که اشتباه نگارشی است و درست آن بقیع الخیل می‌باشد.

۱. عین العبرة، السید احمد آل طاووس، ص ۱۷.

۲. الآحاد و المثنائی، ابن ابی عاصم، ج ۱، ص ۴۷۶؛ تاریخ المدینة المنوره، ابن شهبه، ج ۴، ص ۱۲۹۷؛ کتاب السنة، ص ۵۷۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۰.

۳. تحفة الاحوذی، ج ۴، ص ۳۷۰ و ج ۹، ص ۱۴۶.

۴. موسوعة التاريخ الإسلامی، محمد هادی البوسفی الغروی، ج ۲، ص ۳۵.

۵. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۸.

بقیع زبیر

یاقوت حموی نوشته است: «بقیع زبیر در مدینه است و در آن خانه‌هایی وجود دارد».^۱
 از ابوسعید خدری نقل شده است که پیامبر خدا ﷺ نماز عید قربان را در بقیع زبیر
 اقامه کرد.^۲ ابن‌شبه گفته است: «زبیر از پیامبر خدا ﷺ تقاضا کرد بخشی از بقیع را در
 اختیار او بگذارد. حضرت نیز چنان کرد و آن قسمت، بقیع زبیر نام گرفت و خانه عروة
 بن زبیر در آنجا بود».^۳

کلینی روایت کرده است: «... سپس از فرزندان عمرو بن مبدول که در بقیع زبیر
 بودند، سؤال شد».^۴ از ابومالک نقل شده است که گفت:

عده‌ای در بقیع زبیر می‌نشستند و هنگام نماز جمعه، خرید و فروش می‌کردند و
 دست از کار نمی‌کشیدند تا آنکه آیه ﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ
 ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾^۵ نازل شد.^۶

از «سمهودی» نقل شده است:

پیامبر خدا ﷺ برای زبیر، زمینی را در مجاورت خانه‌های بنی‌غنم و ضلع شرقی
 خانه‌های بنی‌رزیق جدا کرد که به بقیع زبیر معروف شد. ابن‌شبه گفته است:
 خانه‌هایی که در آنجا متعلق به خاندان زبیر بود، عبارت‌اند از خانه عروة بن زبیر

۱. مجمع البلدان، ج ۱، ص ۴۷۴؛ رک: القاموس المحيط، ج ۳، ص ۶؛ تاج العروس، ج ۲۰، ص ۳۴۹؛ معجم الحجاز، ج ۱، ص ۲۴۳.
۲. ناسخ الحدیث و منسوخه، ص ۱۹۵.
۳. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۲۲۹.
۴. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۷۸؛ شرح اصول الکافی، المولی محمد صالح المازندرانی، ج ۷، ص ۲۵۶؛ مدینة المعاجز، البحرانی، ج ۶، ص ۲۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۶.
۵. جمعه: ۹.
۶. جامع البیان، ج ۲۸، ص ۱۳۰.

[که کشتارگاه چهارپایان هم آنجا بود]، سپس در مشرق آنجا، خانه منذر بن زبیر قرار داشت و در کوچه عروه، خانه مصعب بن زبیر واقع شده بود. همچنین در آن محوطه، خانه آل عکاشه فرزند مصعب بن زبیر و نیز خانه آل عبدالله بن زبیر قرار داشت. بقیع آن قدر بزرگ بود که همه این خانه‌ها را در خود جای داده بود.^۱

ابن سعد گفته است: «رسول خدا ﷺ زمینی را به عبیده بن حارث و طفیل و دو برادرش، بین بقیع زبیر و منازل بنی مازن اختصاص داد».^۲

از عبدالله بن عمر نیز روایت شده است که گفت:

عمر به کشتارگاه زبیر بن عوام در بقیع می آمد و مدینه جز آن، کشتارگاه دام دیگری نداشت. او با خود، شلاقش را نیز می آورد و وقتی کسی را می دید که دو روز پیاپی گوشت می خورد، او را با تازیانه اش می زد و می گفت: «نمی توانی شکمت را دو روز جمع کنی؟!»^۳

به نظر می رسد مکانی که عمر بن خطاب به آنجا می رفته، بقیع زبیر باشد؛ هرچند به دلیل تناسب حکم و موضوع، احتمال دارد آنجا بقیع الخیل بوده است. خطیب بغدادی گفته است: «خانه طلحة بن عبدالرحمان در مدینه و کنار بقیع زبیر بوده است».^۴ ابن عساکر از سکونت محمد بن منذر در بقیع زبیر یاد کرده است.^۵ «مزی» در کتاب خود آورده است: «خانه عمر بن مصعب بن زبیر در بقیع زبیر بوده است».^۶

۱. مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۳۵۲.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۱؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۳۵۴.

۳. الغدیر، ج ۶، ص ۲۶۷.

۴. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۵۲؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۰.

۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶، ص ۲۸.

۶. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، المزی، ج ۸، ص ۲۲۵.

بقیع خبخبه

ابوداود در سنن خود از «بقیع خبخبه» نام برده است و خبخبه، نام درختی است که در آنجا می‌روئیده است؛ چنان‌که «بکری» می‌گوید: «درخت خبخبه در ناحیه چاه ابو ایوب می‌روئیده است».^۲ همچنین در قاموس المحيط آمده است: «جُبُجِب (به ضم جیم) آبی است نزدیک مدینه... و جبج، زمین هموار را گویند. بقیع الجبج و یا بقیع الخبخب در مدینه است».^۳ از سهیلی نقل شده که «الخبخبه» نام درختی است و بقیع الخبخبه در مدینه می‌باشد؛ زیرا آنجا محل رویش آن درخت است.^۴ نیز نقل شده است که در بقیع الخبخبه برای مقداد بن اسود اتفاقی افتاد که وی پس از آن به نزد پیامبر خدا ﷺ رفت.^۵

از کتاب‌های طبقات و مستدرک، چنین استفاده می‌شود که بقیع خبخبه همان بقیع الغرقد است؛ زیرا از عبیدالله بن ابی‌رافع نقل شده است که پدرش گفت:

پیامبر خدا ﷺ به دنبال محلی بود تا اصحاب متوفای خود را در آنجا به خاک بسپارد. پس به محلی در اطراف مدینه رفت و فرمود: «به این مکان امر شده‌ام». به آنجا بقیع الخبخبه گفته می‌شد و بیشتر گیاهانش، غرقد (خار درخت) بود.^۶

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۴ و ج ۲، ص ۳۴۳.

۲. تاریخ العروس، ج ۲۰، ص ۳۴۹؛ معجم ما استعجم، الکبری الاندلسی، ج ۱، ص ۲۶۶؛ معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۴۳.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۴۴؛ رک: تاج العروس، ج ۱، صص ۱۷۴ و ۲۲۸.

۴. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۵۹.

۵. رک: سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۳۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، صص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۵۵؛ المحلی، ج ۷، ص ۳۲۶؛ عون المعبود، ج ۸، ص ۲۳۹؛ معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۲۶۶.

۶. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

صالحی روایت کرده است:

پیامبر خدا ﷺ مسجدش را به مساحت هفتاد در شصت ذراع یا بیشتر بنا نهاد. خشت‌هایی را از خاک بقیع خبجه ساخت و با آنها دیوار مسجد را بالا برد و به وسیله تخته‌های چوب اتاق‌های متعددی داخل مسجد ایجاد کرد و در وسط مسجد، فضای بزرگی ایجاد نمود.^۱

بقیع غراب

فیومی در کتاب لغت خود (المصباح المنیر)، از آن نام برده است.^۲

بقیع مُصلی

یاقوت حموی می‌گوید: «مصلای پیامبر ﷺ که عیدها در آنجا نماز می‌گزارده، در غرب مدینه و داخل حصار شهر بوده است. ولی بقیع الغرقد بیرون از حصار شرقی مدینه قرار داشته است».^۳

در حدیث صحیحی از معاویه بن عمار نقل شده است که گفت: «از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام درباره نماز اعیاد فطر و قربان پرسیدم». پاسخ فرمود: «... گاهی پیامبر ﷺ به بقیع می‌رفت و با مردم نماز می‌گزارد...».^۴

۱. سبیل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی، ج ۳، ص ۳۳۸.

۲. المصباح المنیر، ج ۱، ص ۷۳.

۳. معجم البلدان، ج ۵، ص ۸۲.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۴۶۰؛ تهذیب الاحکام، الشیخ الطوسی، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الخلاف، ج ۱، ص ۶۵۵؛ الذکری، الشهید الاول،

ص ۲۲۹؛ مدارک الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تفصیل وسائل الشیعة، الحر العاملی، ج ۷، ص ۴۵۱؛ رک: المعتبر،

ج ۲، ص ۳۱۶؛ مختلف الشیعة، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تذکرة الفقهاء، ج ۴، ص ۱۴۲؛ مجمع الفائدة، المولی احمد الاردبیلی،

ج ۲، ص ۳۹۹.

ابن عساکر از عتبه بن عبدالله بن عمر و او از پدر و جدش این چنین نقل کرده است: در روز عیدی نزد پیامبر خدا ﷺ بودم. ایشان فرمود: «بگوئید بزرگ انصار نزد من آید». ابی بن کعب را فرا خواندند. فرمود: «ای ابی، به بقیع مصلی برو و دستور بده آنجا را نظافت کنند». سپس فرمود: «بروید آنجا نماز بگزارید».^۱

بیهقی از براء بن عازب روایت کرده است:

روز عید قربان، پیامبر خدا ﷺ نزد ما در بقیع آمد. آن گاه ایستاد و دو رکعت نماز گزارد. بعد رو به ما کرد و فرمود: «امروز اولین عبادت ما به جای آوردن نماز است. سپس برمی گردیم و قربانی می کنیم».^۲

عبدالرزاق نیز از براء بن عازب نقل کرده است که روز عید قربان، پیامبر ﷺ به بقیع آمد. پس کمانی به ایشان داده شد و حضرت با [تکیه بر] آن خطبه خواند.^۳ همچنین عبدالرزاق روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ بر ام کلثوم، خواهر سوده بنت زمعه که در مکه از دنیا رفته بود، در بقیع مصلی نماز گزارد.^۴

کلینی به سند خود از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

عباس به نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای علی! مردم جمع شده‌اند تا پیکر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلی دفن کنند و به یکی از ایشان می‌خواهند (برای نماز میت) اقتدا کنند. امیرمؤمنان علیه السلام به سوی آنها رفت و فرمود: ای مردم!

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۳۳۵؛ ر.ک: تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۱۱؛ ر.ک: مسند ابن الجعد، ص ۳۹۸؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۱۷۲؛ احکام القرآن، الجصاص، ج ۳، ص ۶۴۴؛ نصب الرأیة، ج ۳، ص ۲۸۷.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۸۷.

۴. همان، ص ۴۸۳. نقطه جغرافیایی بقیع مصلی، در محل کنونی مسجد غمامه و مسجد علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد.

رسول خدا ﷺ چه زنده و چه مرده، امام و پیشواست، من او را در مکانی که رحلت کرده به خاک خواهم سپرد...^۱

بقیع بَطْحان

حطاب رعینی می‌گوید:

بقیع بَطْحان به ضم باء و سکون طاء است. در مشارق آمده است که محققان، تلفظ بطحان را چنین روایت کرده‌اند و ما از مشایخ خود نیز این‌گونه شنیده‌ایم. برخی از واژه‌شناسان آن را بَطْحان (به فتح باء و کسر طاء) خوانده‌اند. لقانی در «البارع»، ابوحاتم و البکری در «المعجم»، از این دسته‌اند. بکری گفته است: «تنها این تلفظ صحیح می‌باشد و بَطْحان، نام یک وادی در مدینه است».^۲

بخاری از ابوموسی اشعری روایت کرده است: «من و همراهانم پس از بازگشت از حبشه، در بقیع بطحان منزل گزیدیم و در آن حال، پیامبر ﷺ در مدینه بود».^۳ ابن حجر درباره این روایت مالک که می‌گوید: «... آنها را به سوی بقیع مصلی برد»، گفته است: «در اینجا مقصود از بقیع، یا بقیع بطحان است یا بقیع الغرقد که در آنجا نماز میت می‌خوانده‌اند. اما قول اول (بقیع بطحان) درست به نظر می‌رسد و گفته شد که مصلی در بطحان بوده است».^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ کتاب الحجة، ابواب التاريخ، ح ۳۷.

۲. مواهب الجلیل، ج ۷، ص ۶۰۸.

۳. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۲۸۵؛ معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۰۶.

بقیع خضامت

نقل شده است که ابو امامه اسعد بن زراره، نخستین کسی بود که مردم مدینه را پیش از ورود پیامبر خدا ﷺ، در بقیع خضامت گرد هم آورد. این واقعه به دنبال شکستی بود که در نبرد حرة بنی بیاضه متحمل شده بودند.^۲ ابن حریم می‌گوید که به لوط گفتیم: «آیا این کار به دستور پیامبر ﷺ بوده است؟» پاسخ داد: «آری».^۳ علامه حلی می‌نویسد: «... حرة بنی بیاضه در بقیع واقع شده است و به آن بقیع خضامت گفته می‌شود...». وی می‌افزاید: «خطابی گفته است حرة بنی بیاضه روستایی بیرون شهر مدینه می‌باشد».^۴

روایت شده است که مصعب بن عمیر در بقیع الخضامت دفن شده است و بقیع، عمق زمین پر آب است که در آن، آب برای مدتی راکد می‌ماند و پس از آن، علف‌هایی در آنجا می‌روید.^۵ به نظر نگارنده، این معنا، مناسب واژه «بقیع» است نه «بقیع». از این رو برخی نویسندگان کتاب‌های سیره، آن را نقیع خضامت دانسته‌اند نه بقیع خضامت.^۶ عظیم‌آبادی می‌گوید:

از این‌اثیر در نهاییه روایت شده است که بقیع، مکانی است نزدیک مدینه که در

۱. مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۳۲۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۵۰۲.

۲. ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۸، ص ۳۲۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۵۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳۰، ص ۱۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۰، ص ۱۸۶؛ منتهی المطالب، العلامة الحلی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ المنتقی من السنن المسندة، ص ۸۲؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۲؛ البداية و النهایة، ج ۳، ص ۱۸۵؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰۹؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۸۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۵۲.

۳. منتهی المطالب، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴. همان.

۵. منتهی المطالب، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ر.ک: الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۱۷۴.

۶. ر.ک: السیرة النبویة، ابن هشام؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۰۵؛ کتاب الآثار، احمد بن الحسین البیهقی به نقل از حموی؛ عون المعبود، ج ۳، ص ۲۸۱؛ عیون الاثر، البکری، ج ۱، ص ۲۰۹؛ اصلاح غلط المحدثین، الخطابی البستی، ص ۱۵۵.

آن آب جمع می‌شده است. خطابی نیز در معالم گفته است: نقیع، جایی است در دل زمین که تا مدتی در آن، آب جمع می‌شود و هرگاه آب در زمین فرو رود، علف می‌روید و سخن عمر هم اشاره به آن دارد؛ آنجا که می‌گوید: نقیع، محل چرای اسب‌های مسلمانان بوده است. ولی اصحاب حدیث، آن را به غلط بقیع نقل کرده‌اند؛ درحالی که بقیع، قبرستانی است در مدینه... در النهایه آمده است: «نقیع خضمت، روستایی بیرون شهر مدینه می‌باشد».^۱

همچنین گفته‌اند: «نقیع، مکانی است در شرق مدینه که در آنجا گوسفند می‌فروختند». در تهذیب نیز آمده است: «نقیع، بالای وادی عقیق و حدود چهار فرسخی مدینه قرار دارد». خطابی گفته است: «کسی که نقیع را بقیع خوانده، اشتباه کرده است».^۲ در ضمن، صاحب کتاب «اصلاح غلط المحدثین» می‌نویسد: «در حدیث عمر، نقیع درست است».^۳

بقیع العرقد

از مجموع اخبار و روایات استفاده می‌شود که اطلاق کلمه بقیع، منحصر در بقیع غرقد نبوده است. بلکه استعمالات مختلف آن، ناظر به معنای لغوی آن می‌باشد که شایع نیز بوده است. اما اسم بقیع برای قبرستان معروف مدینه، پس از دفن صحابه و شهدا و به‌ویژه امامان اهل بیت علیهم‌السلام، عَلم گردید؛ به‌طوری‌که به دلیل کثرت استعمال، بدون آوردن قرینه نیز، ذهن به همان مفهوم منصرف می‌گردد.

۱. عون المعبود، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۲۹.

۳. اصلاح غلط المحدثین، ص ۱۵۵.

بوستان بقیع یا بقیع الغرقه

موقعیت و مساحت بقیع

استاد «عبدالقدوس انصاری» نوشته است:

بقیع، تنها قبرستان به جای مانده در مدینه، از عصر رسالت تاکنون است و ده هزار نفر از مردان و زنان صحابه در آن دفن شده‌اند. بقیع، قطعه زمینی مستطیل شکل در شرق مدینه و بیرون از حصار قدیمی شهر است که به باب الجمعه مسجدالنبی ﷺ نزدیک می‌باشد. طول آن ۱۵۰ و عرضش یکصد متر است^۱ و از چهار طرف محصور می‌باشد... مساحت کنونی بقیع، بیش از مساحت آن در دوره‌های گذشته است.^۲

در کتاب «التاریخ الامین» آمده است:

قبرستان بقیع وسط مدینه و در مجاورت بخش شرقی حرم پیامبر ﷺ قرار دارد؛ چنان که اگر شخصی از باب جبرئیل حرم نبوی خارج شود، بقیع مقابل او قرار دارد. بقیع، سه در دارد: یکی در شرق، دیگری در شمال و سومی در غرب.

۱. ر.ک: مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲. آثار المدينة المنورة، عبدالقدوس الانصاری، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

در اصلی بقیع، در غربی آن است که همواره باز است و جنازه مردگان را از همان جا وارد می‌کنند. زائران قبور امامان اهل بیت علیهم‌السلام و صحابه نیز از همین در وارد می‌شوند.^۱

در کتاب بقیع الغرقد آمده است:

بقیع الغرقد بیرون از مدینه، در قسمت شرقی مسجد نبوی قرار دارد. از طرف شمال و شرق و جنوب، کشتزارهایی آن را احاطه کرده است. همچنین از طرف غرب، خانه‌ها و مدرسه‌هایی بین بقیع و مسجد نبوی فاصله انداخته است. اکنون بقیع از جهت غرب، همجوار با صحن‌های مسجدالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و ساختمان یا تأسیساتی در این فاصله قرار ندارد... طول و عرض بقیع، بیشتر از هشتاد در هشتاد متر نیست. بقیع العمات که در ضلع شمال غربی بقیع الغرقد قرار دارد، مساحتی حدود ۳۵۰۰ متر مربع دارد که در سال ۱۳۷۳ ه. ق به بقیع الغرقد ضمیمه گردیده است. همچنین کوچه‌هایی که بین بقیع العمات و بقیع الغرقد بوده است، با مساحتی حدود ۸۲۴ مترمربع، به بقیع الغرقد اضافه شده است.^۲

در بخش شرقی بقیع الغرقد، «حش کوب» قرار دارد که بوستانی است در حومه شهر مدینه و بیرون از بقیع.^۳ البته مجموع مساحت بقیع بزرگ، بقیع العمات و حش کوب و نیز راه‌ها و کوچه‌های بین آنها، بیش از پانزده هزار مترمربع (۱۵۰ × ۱۰۰) نیست.^۴

به عقیده نگارنده، بقیع العمات در اصل، جزء بقیع بوده و بعداً به‌طور طبیعی، کوچه‌ها

۱. التاریخ الامین، ص ۳۵۶.

۲. بقیع الغرقد، المهندس حاکم عمر طه و الدكتور محمد انور البکری، ص ۲۱ به نقل از: فصول من تاریخ المدینة المنوره، ص ۱۷۳.

۳. النهایة فی غریب الاثر، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴. بقیع الغرقد، صص ۲۱ و ۲۲.

و مواعی بین آن دو به وجود آمده است و آنچه در سال ۱۳۷۳ هـ ق رخ داد، برداشتن مواع بود و نه پیوستن بقیع العمات به بقیع بزرگ. البته درباره حش کوكب، موضوع متفاوت است؛ زیرا به تصریح ابن اثیر، این مکان، خارج از شهر مدینه قرار داشته است.^۱

«علامه سید جعفر بحر العلوم» می نویسد:

بیشتر اصحاب پیامبر خدا ﷺ در بقیع دفن شده‌اند. قاضی عیاض در کتاب مدارک یادآوری کرده است که ده هزار نفر از اصحاب در آنجا به خاک سپرده شده‌اند؛ هرچند اثری از قبور آنها بر جای نمانده است.^۲

فہیم محمود شلتوت می نویسد: «بنابر گفته مطری، بیشتر صحابه که در زمان پیامبر خدا ﷺ یا پس از رحلت آن حضرت، از دنیا رفته‌اند و نیز بزرگان اهل بیت علیہ السلام و تابعان، در بقیع دفن شده‌اند». همچنین وی به نقل از «مجلد» می نویسد: «بی شک قبرستان بقیع، جمعیت انبوهی از بزرگان امت را در خود جای داده است».^۳ قاضی عیاض نیز این روایت را در کتاب مدارک از مالک نقل کرده است.

انتخاب بقیع برای خاکسپاری مردگان

ابن سعد و حاکم نیشابوری به سند خود از عبیدالله بن ابی رافع و او نیز از پدرش روایت کرده‌اند:

پیامبر خدا ﷺ در پی یافتن مکانی برای خاکسپاری اصحابش بود؛ به همین منظور به اطراف مدینه رفت و جایی را در نظر گرفت. سپس فرمود: «به این

۱. النہایة، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. تحفة العالم فی شرح خطبه المعالم، السید جعفر آل بحر العلوم؛ ر.ک: فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۷.

۳. تاریخ المدینة المنورة، پاورقی، ج ۱، ص ۸۶.

۴. ر.ک: الشرح الكبير، ج ۲، ص ۴۸۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۹.

مکان امر شده‌ام». به آنجا بقیعی خبخبه گفته می‌شد و بیشتر درختانش غرقده بود. نخستین کسی که در آنجا دفن شد، عثمان بن مظعون بود. پیامبر خدا ﷺ سنگی را [به عنوان نشانه] بالای قبر نهاد و فرمود: «این، قبر کسی است که پیش از ما به دیدار خدا رفته است». وقتی شخص دیگری از مهاجران پس از او از دنیا می‌رفت، اصحاب می‌پرسیدند: «یا رسول الله ﷺ او را کجا دفن کنیم؟» حضرت می‌فرمود: «نزد عثمان بن مظعون».^۱

ابن شبه به سند خود از قدامه بن موسی نقل کرده است:

بقیعی دارای درختان غرقده بود. وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت، در آنجا به خاک سپرده شد و درختان غرقده نیز قطع گردید.

پیامبر خدا ﷺ درباره مکان خاکسپاری عثمان فرمود: اینجا روحاء است؛ [یعنی روحاء، شامل قسمتی از بقیعی می‌شود که از خانه محمد بن زید تا ضلع شرقی خانه عقیل امتداد دارد] سپس حضرت فرمود: از اینجا تا آنجا (از خانه محمد بن زید تا انتهای بقیعی)، روحاء است.^۲

نخستین مدفون در بقیعی

درباره نخستین مدفون در بقیعی، اختلاف نظر وجود دارد. از برخی اخبار، چنان‌که گذشت^۳، استفاده می‌شود نخستین مدفون، عثمان بن مظعون بوده است.^۴ از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز روایت شده است: «نخستین مدفون در بقیعی، عثمان بن مظعون و بعد از او،

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۵۵؛

رک: الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۹۹؛ تاریخ الامم و الملوک، الطبری، ج ۲، ص ۱۷۷؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۲۱۳.

۲. تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳. همان.

۴. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۳۴۶؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۹۶؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ است»^۱. همچنین از عبدالله بن عامر نقل شده است: «نخستین مسلمانی که به امر رسول خدا ﷺ در بقیع دفن شد، عثمان بن مظعون بود. او کنار خانه محمد حنفیه که امروزه «کبا» خوانده می‌شود، به دستور رسول خدا ﷺ به خاک سپرده شد»^۲. ابن عامر در ادامه می‌گوید: «محمد بن عمر می‌گوید: کبا، کناسه است».

ابن قتیبه می‌گوید:

نخستین مسلمانی که بعد از جنگ بدر و قبل از جنگ احد در مدینه در گذشت، عثمان بن مظعون بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «ایشان از پیشگامان شماسست؛ مرده‌هایتان را کنار او به خاک بسپارید». از آن زمان، دفن مردگان در بقیع آغاز شد.^۳

ابن ابی شیبیه از مطلب بن عبدالله بن حنطب روایت کرده است:

عثمان بن مظعون نخستین کسی بود که به دستور رسول خدا ﷺ در بقیع دفن شد. آن‌گاه پیامبر ﷺ به مردی که آنجا بود، فرمود: «برو و تکه سنگی بیاور تا برای شناسایی او، روی قبرش قرار دهم. از آن زمان به بعد هر کدام از ما که از دنیا می‌رفت، او را کنار این قبر، دفن می‌کردیم»^۴.

از این روایت، لزوم حفظ آثار مقابر و اهتمام به زیارت قبور صالحان استفاده می‌شود و نیز اینکه نباید با کوتاه‌اندیشی به تکه سنگی روی قبر بسنده شود؛ زیرا سنگ به منظور شناسایی صاحب قبر است و به طرق دیگری نیز می‌توان او را شناساند.

۱. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۳۵۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۴۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۷.

۳. المعارف، ص ۴۲۲.

۴. المصنف، ج ۸، ص ۳۴۶.

سیره مشرعه همواره چنین بوده است. در تأیید این مطلب، روایتی را از ابن سعد می‌آوریم که در آن، ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حازم گفته است: «قبر عثمان بن مظعون را دیدم که روی آن چیز بلندی قرار داشت. گویا پرچمی بوده است».^۱

بخاری در کتاب تاریخش گفته است: «نخستین مدفون در بقیع، عثمان بن مظعون و پس از او، ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ است».^۲ ابن اثیر درباره عثمان بن مظعون نوشته است: «او نخستین مرد مهاجری بود که در سال دوم هجری در مدینه درگذشت». نیز گفته شده است وی ۲۲ ماه پس از شرکت در جنگ بدر از دنیا رفته است.^۳

در کتاب «تحفة العالم» آمده است: «محل قبر ابراهیم، فرزند رسول خدا ﷺ داخل بقعهای نزدیک بقیع است؛ همان‌جا که مزار عثمان بن مظعون، از بزرگان صحابه و نخستین مدفون در بقیع قرار دارد».^۴

اما از برخی اخبار استفاده می‌شود که نخستین مدفون در بقیع، اسعد بن زراره است. ابن حبان نقل می‌کند:

وقتی اسعد بن زراره بر اثر تنگی نفس از دنیا رفت، ساخت مسجدالنبی ﷺ به پایان نرسیده بود. وی نخستین مسلمانی است که در بقیع به خاک سپرده شد. در آن زمان رسول خدا ﷺ در خانه ابو ایوب انصاری ساکن بود تا آنکه کار ساخت مسجد تمام شد و مسکنی هم برای ایشان کنار مسجد ساخته شد و حضرت به آنجا منتقل گردید.^۵

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۷.

۲. التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۸۶.

۴. تحفة العالم، چکیده آن در بحارالانوار آمده است، ج ۴۸، ص ۲۹۷.

۵. کتاب الثقات، ج ۱، ص ۱۳۵.

ابن سعد از عبدالجبار بن عماره نقل کرده است که گفت: «نخستین مدفون در بقیع، اسعد بن زراره است». البته محمد بن عمر این دیدگاه را نظر انصار می‌داند و می‌گوید: «مهاجران، نخستین مدفون در بقیع را عثمان بن مظعون می‌دانند».^۱ حاکم نیشابوری به سند خود از عبدالله بن ابی بکر نقل کرده است: «نخستین کسی که در بقیع به خاک سپرده شد، اسعد بن زراره است».^۲

بغوی نیز اسعد بن زراره را نخستین صحابی می‌داند که پس از هجرت، از دنیا رفته است و نخستین مرده‌ای می‌باشد که پیامبر خدا ﷺ بر او نماز خوانده است.^۳ ابن ادریس می‌گوید: «اسعد بن زراره انصاری عقبی که از طایفه خزرج می‌باشد، نخستین مدفون در بقیع است. وی از بزرگان قوم خود بود که در زمان پیامبر خدا ﷺ از دنیا رفته است».^۴ همچنین ابن شبه از واقدی به سندش از محمد بن عبدالرحمان بن سعد بن زراره نقل کرده است: «نخستین کسی که از انصار در مدینه درگذشت، اسعد بن زراره (ابوامامه) می‌باشد که در بقیع دفن گردیده است».^۵

بنابراین روشن شد در اینکه اولین کسی که در بقیع دفن شد روایات مختلف است، برخی عثمان بن مظعون را آورده‌اند و برخی دیگر اسعد بن زراره را، برای رفع این تعارض، می‌توان گفت: نخستین مهاجری که در بقیع دفن شد، عثمان بن مظعون و نخستین شخص از انصار که در آنجا به خاک سپرده شد، اسعد بن زراره بوده است. در تأیید این نظر، افزون بر روایت اخیر (روایت محمد بن عبدالرحمان)، بر اساس روایت

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۶۱۲؛ ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۶؛ الاصابة، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۶.

۳. الاصابة، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴. السرائر، ج ۱، ص ۴۷۲.

۵. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۹۶.

دیگری، اسعد بن زراره پیش از فراغت پیامبر خدا ﷺ از ساخت مسجد، از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید؛^۱ در حالی که روایات، رحلت عثمان بن مظعون را در ذی الحجه سال دوم هجری دانسته است.^۲

این تعارض را به این صورت نیز می‌توان برطرف نمود که بگوییم اسعد بن زراره پیش از آنکه بقیع تبدیل به قبرستانی عمومی شود، در آنجا دفن گردید. اما عثمان بن مظعون زمانی در بقیع دفن گردید که آنجا به عنوان قبرستان معین شده بود؛ زیرا همان‌گونه که گذشت، پیامبر خدا ﷺ به دنبال مکانی بود که اصحابش را در آنجا دفن نماید.^۳ در واقع، با دفن عثمان بن مظعون در آنجا، خاکسپاری اموات در بقیع رسمی شد؛ چنان‌که پیامبر خدا ﷺ نیز فرمود: «این (عثمان) پیشگام شماست. از این به بعد مردگان خود را کنار او دفن کنید».^۴

به هر حال، قبر آن دو، در «روحاء» که مکانی وسط بقیع است، قرار دارد. این شبهه از ابی‌عنسان نقل کرده است که همواره می‌شنوم قبر عثمان بن مظعون و اسعد بن زراره در روحاء است و روحاء مقبره‌ای است وسط بقیع که اطرافش راه‌ها و گذرگاه‌های متعددی وجود دارد.^۵

اما این نظر که ابا امامه باهلی، نخستین مدفون در بقیع است،^۶ نادرست به نظر می‌رسد. در واقع، ابا امامه همان اسعد بن زراره است و ابو امامه باهلی، شخص دیگری

۱. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۳۲. به نقل از المنتقی فی مولود المصطفی.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۸. به نقل از الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۹۷.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۰.

۴. المعارف، ص ۴۲۲.

۵. تاریخ المدینة المنوره، ج ۱، ص ۱۰۱.

۶. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۱.

است که از او به نام صدی بن عجلان یاد شده است.^۱ یحیی گفته است: «نام ابو امامه انصاری، اسعد بن زراره می‌باشد».^۲

یاقوت حموی، محل دفن اسعد بن زراره را نه در بقیع، بلکه در یکی از روستاهای اطراف حمص می‌داند.^۳ البته این سخن ضعیفی است. همچنین ادعای کسانی که کلثوم بن الهدم را نخستین مدفون در بقیع می‌دانند، نادرست است.^۴ برخی دیگر ابوالسائب را نخستین دفن شده در آنجا می‌دانند.^۵ البته باید گفت وی همان عثمان بن مظعون است.

گذشته از این، از برخی منابع استفاده می‌شود که گروهی از پیامبران الهی نیز در بقیع به خاک سپرده شده‌اند. علامه مجلسی رحمته الله به نقل از کتابی کهن از عالمی شیعی، دعایی را آورده است که در قسمتی از آن چنین می‌خوانیم: «سلام بر بقیع و سلام بر پیامبران و فرستادگان و صدیقان و شهدا و صالحان که در آن آرمیده‌اند».^۶ البته با توجه به اینکه ما از آن منبع شناختی نداریم، نمی‌توانیم بر آن تکیه نماییم؛ هرچند ممکن است صحت داشته باشد؛ زیرا امکان آن وجود دارد که در گذشته نیز عده‌ای از فرستادگان الهی در آن آرمیده باشند، پیش از آنکه رسماً به عنوان قبرستان معین گردد.

پس از خاکسپاری ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیع، مردم نیز مردگان خود را در آنجا دفن کردند. ابوسلمه بن عبدالرحمان از پدرش نقل کرده است:

۱. تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. همان.

۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۱.

۴. همان.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۵۴.

۶. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.

وقتی ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ رحلت کرد، حضرت دستور داد که او را کنار عثمان بن مظعون به خاک بسپارند. از آن پس، مردم به دفن اموات خود در بقیع علاقه مند شدند و درختان آنجا را بریدند و هر قبیله‌ای، قسمتی را به مردگان خود اختصاص داد^۱ و بدین سان بقیع الغرقد، قبرستان مردم مدینه شد.^۲

بر این اساس، نادرستی ادعای موقوفه بودن بقیع معلوم می‌شود؛ زیرا وقف، فرع بر ملکیت می‌باشد و ملکیت درباره بقیع منتفی است. از این رو اصل، بر مباح بودن زمین بقیع است و به دلیل شواهد محکم تاریخی و روایی، ادعای وقفی بودن آن نادرست و مردود می‌باشد. افزون بر اینکه اهل بیت علیهم‌السلام در خانه عقیل دفن شده‌اند و کاری که گروهی از سلفیان در ویرانی بارگاه آن امامان انجام دادند، در واقع تصرف عدوانی در ملک غیر بوده است. برخی نویسندگان در توصیف بقیع، زمین آن را همواره سُست و شوره‌زار دانسته‌اند.^۳

فضیلت بقیع

بی‌شک مکان‌های مقدس، ویژگی‌هایی دارد که آنها را بر سایر مکان‌ها برتری می‌بخشد. بقیع الغرقد نیز دارای فضیلت ویژه‌ای است و این به برکت گام نهادن پیامبر خدا ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام در آنجا و نیز خاکسپاری چهار نفر از امامان اهل بیت علیهم‌السلام، اولیا، صالحان و شهدا در آن مکان شریف می‌باشد. در اینجا روایاتی را درباره فضیلت بقیع نقل می‌کنیم:

جعفر بن محمد بن قولویه به سند خود از ابو حجر اسلمی روایت کرده است که

۱. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲. المجموع، ج ۵، ص ۱۳۴.

۳. مستند الشیعة، الزاقي، ج ۳، ص ۲۷۰؛ بدائع الصنائع، ابوبکر بن مسعود الکاشانی، ج ۱، ص ۳۱۹.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «... هر که در حرم مکه یا مدینه از دنیا رود، از محاسبه اعمال معاف و مهاجر إلی الله محسوب می‌شود و در روز قیامت با اصحاب بدر محشور می‌گردد».^۱

در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «خداوند در روز قیامت دستور می‌دهد [تا فرشتگان] از اطراف قبرستان حجون^۲ و بقیع بگیرند، و [دفن شدگان در] آنها را به داخل بهشت ببرند».^۳ همچنین از پیامبر خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «هرگاه مردم در روز قیامت محشور شوند، من در زمره اهل بقیع برانگیخته خواهم شد».^۴ همچنین از آن حضرت روایت شده است: «آن‌گاه که صدای صیحه [قیامت] را بشنوم، به سوی بقیع می‌روم و با اهل آن محشور می‌شوم».^۵

ام‌قیس می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ مرا از یکی از راه‌های مدینه به بقیع الغرقد برد. سپس فرمود: «ای ام‌قیس! عرض کردم: «لیبک ای پیامبر خدا ﷺ!» فرمود: «این قبرستان را می‌بینی؟» عرض کردم: «آری ای فرستاده خدا!» فرمود: «در روز قیامت هفتاد هزار نفر از اینجا با چهره‌هایی مانند ماه شب چهارده برانگیخته و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند».^۶

۱. کامل الزیارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی، ص ۴۴، ح ۱۴.

۲. حجون، گورستان مکه است که به آن گورستان «معلّاء» نیز می‌گویند و قبر عبدمناف، عبدالمطلب، ابوطالب، خدیجه رضی الله عنها، برخی از پسران پیامبر صلی الله علیه و آله صحابه، تابعان، عالمان، صالحان و سایر مؤمنان در آنجاست.

۳. الکنی و اللقب، الشیخ عباس القمی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۴. مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۸۰.

۵. بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، الهیثمی، ص ۳۳۵.

۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶۸؛ ر.ک: المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی داود الطیاسی، ص ۲۲۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۴۰؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۲؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۵.

اهتمام مسلمانان به زیارت بقیع

مسلمانان همواره در دوران‌های مختلف تاریخی، به زیارت بقیع اهتمام داشته و علما نیز مردم را به این کار تشویق نموده‌اند. بی‌شک مهم‌ترین انگیزه آنها در این عمل، پیروی از سنت پیامبر خدا ﷺ بوده است؛ زیرا آن حضرت همواره به زیارت بقیع می‌رفت و می‌فرمود: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون»؛^۱ «سلام و درود بر شما ای منزلگاه مؤمنان، به امید خدا ما نیز به شما می‌پیوندیم».

استحباب زیارت بقیع

پس از خاکسپاری امامان معصوم علیهم‌السلام در بقیع، زیارت آن مکان شریف، ارزش ویژه‌ای یافت؛ به طوری که فقیهان بزرگ به استحباب مؤکد آن فتوا داده‌اند.^۲ البته زیارت ابراهیم فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عبدالله بن جعفر، فاطمه بنت اسد و دیگر صحابه و تابعان و صالحان مدفون در آنجا نیز مستحب می‌باشد.

در اینجا نام برخی از فقیهانی را می‌آوریم که در این باره فتوا داده‌اند: قاضی ابن براج^۳، فاضل آبی^۴، محقق حلی^۵، یحیی بن سعید^۶، علامه حلی^۷، ابن فهد حلی^۸،

۱. الغدیر، ج ۵، ص ۱۷۸.

۲. تبصرة المتعلمین، العلامة الحلی، ص ۱۰۷؛ المذهب البارع، ابن فهد الحلی، ج ۲، ص ۲۲۱؛ الدر المنضود، ابن طیّ القفدانی، ص ۹۱.

۳. المذهب، ج ۱، ص ۲۸۳.

۴. کشف الرموز، ج ۱، ص ۳۸۷.

۵. شرائع الاسلام، المحقق الحلی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ المختصر النافع، ص ۹۸.

۶. الجامع للشرائع، ص ۲۳۲.

۷. قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۴۴۹؛ تذکرة الفقهاء، ج ۸، ص ۴۵۴؛ ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، العلامة الحلی، ج ۱، ص ۳۳۹؛

تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲؛ تبصرة المتعلمین، ص ۱۰۷.

۸. الرسائل العشر، ابن فهد الحلی، ص ۲۷۲.

ابن طی فقحانی^۱، شهید اول^۲، سبزواری^۳، محقق کرکی^۴، حر عاملی^۵، نراقی^۶، صاحب جواهر^۷، سید محسن حکیم^۸، سید محمدرضا گلپایگانی^۹، شیخ محمدرضا طبسی نجفی^{۱۰} و شیخ محمدامین زین الدین^{۱۱}.

صاحب جواهر می نویسد: «زیارت امامان معصومی که در بقیع آرمیده‌اند، به‌طور اجماعی، یا به ضرورت مذهب یا به ضرورت دین، مستحب می‌باشد. در این باره نصوص متواتری نیز رسیده است»^{۱۲}.

آیت الله سید احمد خوانساری می گوید: «استحباب زیارت امامان بقیع، از ضروریات مذهب است و در این باره نصوص متواتری نیز وجود دارد»^{۱۳}.

در میان علمای اهل سنت نیز ابو محمد عبدالکریم بن عطاءالله مالکی (متوفای ۶۱۲ ه.ق) در کتاب مناسک خود آورده است:

زمانی که حج و عمره را مطابق احکام شرعی به‌جای آوردی، باید به مسجد

۱. الدر المنضود، ص ۹۱.

۲. الدروس الشرعية فی فقه الامامیه، الشهيد الاول، ج ۲، ص ۲۰.

۳. ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، السبزواری، ج ۳، ص ۷۰۷.

۴. رسائل المحقق کرکی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۵. تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۴۳.

۶. مستند الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۷.

۷. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، الشیخ محمدحسن النجفی، ج ۲۰، ص ۱۱۰.

۸. دلیل المناسک، السید محسن حکیم، ص ۴۹۶.

۹. مناسک الحج، ص ۲۲۱.

۱۰. ذخیره الصالحین فی شرح تبصرة المتعلمین (نسخه خطی)، ج ۴، ص ۲۱۳.

۱۱. کلمة التقوی، ج ۳، ص ۵۱۰.

۱۲. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۷.

۱۳. جامع المدارک، ج ۲، ص ۵۵۴.

پیامبر خدا ﷺ در مدینه بروی و بر آن حضرت و دو قبر همجواری سلام کنی و دعا بنمایی. آن گاه برای زیارت قبور صحابه و تابعان به بقیع بروی.^۱

محمد بن شربینی گفته است: «زیارت بقیع، سنت و مستحب است». ^۲ بهوتی ^۳ و دیگران ^۴ نیز چنین دیدگاهی دارند. «بکری دمیاطی» هم معتقد است زیارت بقیع در هر روز، مستحب می باشد. ^۵ از فاکهی نیز نقل شده است: «زائر هر روز پس از زیارت مرقد مطهر رسول خدا ﷺ به بقیع برود و این عمل در روز جمعه، استحباب بیشتری دارد». ^۶

نووی گفته است:

مستحب است زائر، هر روز و به ویژه روز جمعه به بقیع برود... و قبرهای مطهر آنجا مانند قبر ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ، عثمان، عباس، حسن بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و دیگران و سرانجام صفیه عمه پیامبر خدا ﷺ را زیارت کند. ^۷

غزالی در إحياء العلوم گفته است: «هر روز، زیارت بقیع مستحب می باشد». فاخوری نیز برای روز جمعه استحباب ویژه ای قائل است. ^۸ صالحی شامی می نویسد: مستحب است هر روز به ویژه روز جمعه پس از سلام بر رسول خدا ﷺ و زیارت آن حضرت، به

۱. الغدير، ج ۵، ص ۱۱۰.

۲. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳.

۳. كشف القناع، ج ۲، ص ۶۰۱.

۴. ر. ک: حواشی بر تحفة المحتاج، الشروانی و العبادی، ج ۴، ص ۱۵۴؛ المدخل، ابن الحاج، ج ۱، ص ۲۶۵؛ الغدير، ج ۵، ص ۱۵۹.

۵. حاشية اعادة الطالبين، الدمیاطی، ج ۲، ص ۳۵۷.

۶. الغدير، ج ۵، ص ۱۵۹.

۷. المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵.

۸. الغدير، ج ۵، ص ۱۹۵.

بقیع برود و آنجا را زیارت نماید.^۱

از ابن الحاج نیز نقل شده است که قصد زائر از زیارت بقیع، باید پیروی از سنت پیامبر خدا ﷺ باشد. از این عمل پیامبر ﷺ می‌توان دریافت که این زیارت، مستحب بوده و در دین به آن عمل شده است. از این رو جایگاه و اهمیت آن نزد علمای اسلامی آشکار است.^۲

صالحی شامی معتقد است که زیارت پیامبر خدا ﷺ چیزی جز بزرگداشت مقام و منزلت آن حضرت و تبرک جستن از ایشان نیست و ما با سلام دادن به آن حضرت و دعا در جوار قبر ایشان و در محضر فرشتگان، خود را در معرض نسیم رحمت الهی قرار می‌دهیم. گاهی زیارت به منظور یادآوری آخرت است که امری مستحب می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «قبرها را زیارت کنید؛ زیرا این کار شما را به یاد آخرت می‌اندازد».^۳ گاهی هم به منظور دعا برای اهل قبور می‌باشد؛ همان‌طور که در زیارت اهل بقیع وارد شده است. گاهی نیز با هدف تبرک جستن از اهل قبور بندگان صالح صورت می‌پذیرد.^۴

بنابراین استحباب زیارت بقیع به دلیل‌های زیر اثبات‌پذیر است:

۱. عمل رسول گرامی اسلام ﷺ و دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام؛
۲. مستحب بودن زیارت قبرهای ائمه معصوم علیهم‌السلام و تبرک جستن به آنها؛
۳. مستحب بودن زیارت قبرهای مؤمنان.

۱. سیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۰.

۲. الغدیر، ج ۵، ص ۱۹۵.

۳. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۵۰۰؛ الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین السیوطی، ج ۲، ص ۳۱؛ فیض القدیر،

ج ۴، ص ۸۸؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۴۴۱.

۴. سیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، صص ۳۸۱ و ۳۸۲.

بقیع در قرن ششم هجری

ابن جبیر، جهانگرد معروف قرن ششم، پس از بازدید از بقیع، مشاهدات خود را به نگارش درآورده است که خلاصه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم:

بقیع الغرقد در بخش شرقی مدینه قرار دارد و راه آن از دروازه مشهور به «باب البقیع» می‌گذرد. وقتی از طریق آن باب خارج می‌شوی، اول چیزی که در سمت چپ مشاهده می‌کنی، قبر صفیه عمه پیامبر خدا ﷺ و مادر زبیر بن عوام خواهد بود. روبه‌روی قبر صفیه، قبر مالک بن انس واقع شده است که گنبد کوچکی هم دارد و روبه‌روی آن، مزار فرزند ارجمند پیامبر اسلام ﷺ ابراهیم قرار دارد که دارای گنبد سپیدی است. در طرف راست آن، قبر عبدالرحمان فرزند عمر بن خطاب، معروف به ابی شحمة قرار دارد که پدرش او را حد زد و به دنبال آن بیمار شد و مُرد. روبه‌روی آن، قبرهای عقیل بن ابی طالب و عبدالله بن جعفر (ذوالجناحین) واقع شده است. مقابل این قبور، مقبره همسران پیامبر ﷺ است و پس از آن مقبره‌ای کوچک قرار دارد که سه تن از فرزندان پیامبر ﷺ در آن دفن شده‌اند. سپس به قبر عباس عموی پیامبر ﷺ و حسن بن علی علیه السلام می‌رسی که گنبد و بارگاه بلند و محکمی دارد. این مقبره طرف راست دروازه بقیع واقع شده است. قبر حسن بن علی علیه السلام پایین پای عباس قرار دارد و هر دو قبر، بزرگ است و مقداری از سطح زمین برآمدگی دارد و روی آن را تخته سنگ‌هایی، با زیبایی و مهارت تمام به‌وسیله صفحات زردرنگ مرصع‌شده، پوشانده است. این سنگ‌ها به‌وسیله میخ‌هایی که همانند ستاره می‌درخشد، بسیار زیبا و چشم‌نواز نصب شده است. قبر ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ نیز به این شکل است. نزدیک بارگاه عباس، خانه‌ای قرار دارد منسوب به فاطمه دختر رسول خدا ﷺ که به آن بیت‌الاحزان می‌گویند.^۱

۱. دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۸، ص ۲۶۵.

ابن بطوطه، جهانگرد معروف نیز ۱۵۰ سال پس از ابن جبیر به بقیع رفته و همانند او به توصیف قبرها، گنبدها و ضریح‌های موجود در آن مکان پرداخته است.^۱

فاجعه تخریب بقیع

در گذشته، گنبد و بارگاه‌های ساخته شده روی قبور بزرگان بقیع، شکوهی خاص به آن بخشیده بود؛ چنان‌که هرکس آنجا را دیده، زبان به تعریف گشوده است. ابن جبیر قبر مطهر امام حسن علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب را چنین توصیف می‌کند:

هر دو قبر، مقداری از سطح زمین برآمدگی دارد و روی آن را تخته سنگ‌هایی، با زیبایی و مهارت تمام به وسیله صفحات زرد رنگ مرصع شده، پوشانده است. این سنگ‌ها به وسیله میخ‌هایی که همانند ستاره می‌درخشند، بسیار زیبا و چشم‌نواز نصب شده است.

ابن بطوطه، قبر مطهر امام حسن علیه السلام را چنین توصیف می‌کند: «بر قبر حسن بن علی علیه السلام گنبد و بارگاهی مرتفع، زیبا و استوار بنا گردیده است».^۲ از سمهودی نقل شده است که بر آن قبور، گنبدی برافراشته در آسمان قرار دارد. ابن نجار گفته است: «آن بقعه، بزرگ و مرتفع و قدیمی است و دو در دارد که هر روز یکی از آن دو باز می‌شود».^۳

جهانگردی به نام «ریچارد پورتون» که از بقیع بازدید کرده، چنین می‌نویسد:
... پیش از ترک بقیع، کنار گنبد و بارگاه عباسی^۴ که از بقیه بارگاه‌ها بزرگ‌تر و زیباتر بود، توقف کردیم... در قسمت شرقی، قبرهای حسن بن علی،

۱. رحلة ابن بطوطه، ص ۱۳۸.

۲. همان.

۳. التاريخ الامين، ص ۳۵۸.

۴. یعنی همان گنبد و بارگاه چهار امام معصوم بقیع علیهم السلام، که عباس عموی پیامبر هم در آنجا دفن است.

نوه پیامبر، علی بن الحسین و فرزندش محمدباقر و نیز جعفر صادق علیه السلام که همگی از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، قرار دارد. اینان در همان بارگاهی که عباس دفن گردیده، در خاک آرمیده‌اند.^۱

دریغا که کزاندیشان و متحجران وهابی در هشتم شوال ۱۳۴۴ ه. ق. قبور خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و شخصیت‌های بزرگ اسلامی را در بقیع ویران نمودند و با این کار، عواطف و احساسات میلیون‌ها مسلمان را در سراسر جهان جریحه‌دار ساختند. آنان با زور و اجبار و به ضرب گلوله و آتش، نظر خود را عملی ساختند.

آنها در حالی به این کار دست زدند که خود در نگهداری از لوازم شخصی برجای مانده از پادشاهان سعودی مانند وسایل منزل، اتومبیل، شمشیر و اسلحه و حتی تخت‌خواب ایشان اهتمام ویژه دارند؛ برای مثال، مبلغ دوازده میلیون ریال سعودی برای نگهداری از قلعه‌ای در منطقه درعیه هزینه نمودند.^۲

اینان به بهانه دفاع از توحید و جنگ با مظاهر شرک و بدعت، بسیاری از آثار تاریخی اسلام را که بخشی از هویت مسلمانان بوده، از بین برده و نابود کرده‌اند؛ از آن جمله است:

خانه امام زین العابدین علیه السلام، خانه امام صادق علیه السلام، بیت‌الاحزان حضرت زهرا علیها السلام، مشربه ام‌ابراهیم، قبر اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام، قبر نفس زکیه^۴، قبر عبدالله پدر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسجد فاطمه علیها السلام،^۵ خانه خدیجه (محل ولادت حضرت

۱. دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۸، ص ۲۷۳.

۲. ر.ک: البقیع، الهاجرى.

۳. خانه امام صادق علیه السلام در جنوب شرقی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله قرار داشته است.

۴. تاریخ الامین، ص ۳۴۳.

۵. در غرب حرم نبوی و در بازار قدیم مدینه بوده است. تاریخ الامین، ص ۳۴۳.

زهرا علیها السلام، گنبد و بارگاه ابن عباس در طائف، گنبد و بارگاه حوّا در جدّه، گنبد و بارگاه عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه، گنبد و بارگاه آمنه (مادر پیامبر صلی الله علیه و آله)، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، عثمان بن عفان^۱ و مالک.

همچنین گنبد و بارگاه حمزه سید الشهداء علیه السلام و دیگر شهدای احد^۲، اثر خوابگاه شتر پیامبر صلی الله علیه و آله، قبور شهدا در منطقه بدر، محل تاریخی «عریش» که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برپا شد^۳، مسجد فاطمه بنت الحسین علیها السلام^۴، خانه ارقم بن ارقم^۵، خانه ابویوب انصاری^۶، مسجد فضیخ^۷، و قبر علی بن جعفر صادق علیه السلام در منطقه عریض.

اکنون بیم آن می‌رود این کج‌اندیشان، پا را فراتر نهاده، تپه رمه در منطقه احد و مسجد بیعت در منا را نیز با خاک یکسان نمایند. همچنین آنان محل ولادت پیامبر را در نزدیکی مسجدالحرام، تغییر کاربری دادند و فعلاً تابلوی کتابخانه را به آن زده‌اند، بیم آن می‌رود که این محل مهم تاریخی را نیز به بهانه گسترش مسجدالحرام از بین ببرند. «بورکهارت»، ویرانه‌های بقیع را پس از حمله وهابی‌ها دیده و از وضعیت اسف‌انگیز

آنجا گزارش داده است.^۸ سید حسن امین می‌نویسد:

۱. در جایی دیده نشده که قبر عثمان بن عفان دارای گنبد و بارگاه بوده باشد؛ شاید مؤلف محترم با عثمان مظعون اشتباه کرده است.

۲. ر.ک: کشف الارتیاب، ص ۵۹.

۳. التاریخ الامین، ص ۳۶۶. به نقل از کتاب مکه، الدكتور الامین، ص ۲۹۱.

۴. این مسجد وسط بازار مدینه (بازار مصری) قرار داشته و منزل فاطمه بنت الحسین علیها السلام بوده است که از خانه جدّه‌اش فاطمه زهرا علیها السلام به آنجا رفته بود و بعد به دلیل توسعه مسجد نبوی از بین رفته است. ر.ک: التاریخ الامین، ص ۴۱۲.

۵. التاریخ الامین، ص ۳۶۶.

۶. همان، ص ۴۲۰.

۷. نگارنده این مسجد را پیش از ویرانی زیارت کرده و در آن نماز گزارده است.

۸. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۴، ص ۳۵.

وهابی‌ها بی‌حرمتی به بقیع را باب کردند. قبل از آنها، قرن‌ها به بقیع به دیده احترام نگریسته می‌شد و هر از چند گاهی هم به بازسازی آن اقدام می‌گردید. اما پس از ظهور نکبت‌بار فرقه وهابیت در آغاز قرن نوزدهم میلادی، قبور و مشاهد مشرفه ویران شد و شهیدان و صالحان و مردگان مورد توهین قرار گرفتند و سایر مسلمانان را نیز به نحو بی‌سابقه‌ای با تکفیر و جنگ و کشتار مورد تعرض قرار دادند.^۱

این جریان‌های تندروی فکری موجب پدید آمدن اندیشه‌های تکفیری و تروریسم جهانی شد؛ به طوری که نام و یاد اسلام و مسلمانان را ناپسند کرد و سبب شد تا با مسلمانان در موسم حج و عمره بدرفتاری کنند.

به دنبال تخریب بقیع، علما و مسلمانان کشورهای قفقاز، آسیای میانه، ایران، ترکیه، عراق، افغانستان، چین و هند، در نامه‌ها و بیانه‌های بی‌شمار خود، این عمل را محکوم کردند.^۲ عبدالله بن حسن پاشا (نویسنده مصری) در این باره چنین نوشت:

این فاجعه کوبنده و دلخراش که در بقیع رخ داد، دل‌های مؤمنان را از جا کند و ستون‌های اسلام را به لرزه درآورد و عقول مردم را متحیر ساخت. این طوفان سهمگین، در خانه‌هایی وزید که خداوند رخصت داده که ارجمندش دارند و نامش در آنجا برده شود.^۳ گنبد و بارگاه امامت، ویران شد و ضریح‌های تقدس و کرامت، منکوب گردید و محل نزول وحی و مطاف جبرئیل و میکائیل مورد تاخت و تاز قرار گرفت.^۴

۱. همان، ج ۸، ص ۲۷۱.

۲. تخریب و بازسازی بقیع، صص ۵۵ و ۵۶.

۳. اشاره به آیه ۳۶ سوره نور.

۴. التاریخ الامین، ص ۳۶۲.

مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر در این باره چنین سرود:

به جانم سوگند فاجعه بقیع، کودک شیرخواره را پیر می‌سازد و اگر ما از خواب غفلت بیدار نشویم، آغاز مصائب بزرگ‌تری خواهد بود. آیا مسلمانی هست که به خاطر خدا، حق پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را مراعات و ادا نماید؟!^۱

دولت وقت ایران و نیز مجلس شورای ملی در برابر این فاجعه موضع‌گیری نمود.^۲ علما و فقهای همچون سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ محمد خالصی و به‌ویژه شهید سید حسن مدرس و دیگر علمای نجف اشرف آن را با قاطعیت محکوم کردند. مرحوم مدرس به اعتبار اینکه عالمی فقیه، شجاع و دارای بصیرت بود و از طرفی، نماینده مردم در مجلس ملی نیز بود، در گرفتن مواضع صریح سیاسی و ملی مربوط به این مسئله سهم بسزایی داشت.^۳

جد نگارنده، مرحوم آیت‌الله شیخ محمدرضا طوسی نجفی نقل کرده است:

مرجع بزرگ، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در حال تدریس بود که خبر تأسف بار ویران کردن مزار امامان بقیع علیهم‌السلام به ایشان رسید. وی گریان و نالان درس را تعطیل نمود و با تعطیل شدن بازار قم، مردم در تظاهراتی اعتراض آمیز شرکت کردند، گرچه برخی آن را گونه دیگر تفسیر کردند.

۱. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ص ۷۵۷.

لعمري إن فاجعة البقيع يشيب لها فرد الرضيع
وسوف تكون فاتحة الرزايا إذا لم نصح من هذا الهجوع
فهل من مسلم لله يرعى حقوق نبيّه الهادي الشفيع

۲. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، سید علی قاضی عسکر، صص ۴۹ - ۶۹.

۳. همان، صص ۵۴ - ۶۵.

به دنبال تصمیم کنگره جهانی اسلام که در شهر کراچی پاکستان برگزار گردید، شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء، سید امین‌الحسینی مفتی فلسطین و سید محمدتقی طالقانی نماینده آیت‌الله بروجردی، با سعود بن عبدالعزیز دیدار و درباره لزوم بازسازی قبور ائمه بقیع مذاکره نمودند.^۱ همچنین استاد سید جواد طالقانی برایم نقل کرد که آیت‌الله بروجردی برای پیگیری مسئله بازسازی مراقد بقیع، نماینده خود سید محمدتقی طالقانی (آل احمد) را به مدینه منوره فرستاد.

از جمله فقها و علمایی که به موضوع لزوم بازسازی مزار امامان بقیع با اهتمامی خاص دنبال کردند، می‌توان از حضرات مراجع بزرگ شیعه سید حسین طباطبایی قمی^۲، سید محسن حکیم^۳، امام خمینی^۴، و عالمان شیعه: سید هبة‌الدین شهرستانی^۵، شیخ حسن سعید^۶ و سید حسن شیرازی^۷ نام برد. امام خمینی از تبعیدگاهش در عراق، طی نامه‌ای به حاکمان سعودی، لزوم بازسازی بقیع را به آنها یادآور شد.^۸

همچنین فقهای معاصر به لزوم تلاش برای بازسازی مراقد بقیع فتوا دادند و برخی از عالمان ما به نگارش کتاب پرداختند؛ از جمله سید عبدالرزاق موسوی آل مقرر که کتاب «ثامن شوال» را در شرح حوادث روز هشتم شوال ۱۳۴۴ هـ ق نوشت و در آن

۱. دائرة المعارف تشیع، ج. ۳، ص ۳۸۴.

۲. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص ۱۵۱.

۳. همان.

۴. ر. ک: صحیفه الامام، ج. ۲، ص ۱۵۶.

۵. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، ص ۱۲۳.

۶. همان، ص ۱۱۴.

۷. ر. ک: صحیفه الامام، ج. ۲، ص ۱۵۶.

۸. همان.

به فتوای «ابن بلهید» درباره تخریب بقیع، پاسخ گفت و تاریخ وهابیت را بررسی نمود.^۱ چه زیبا سروده است شاعر که می‌گوید:

به آنکه فتوای تخریب قبور امامان بقیع بالبقیع را صادر کرد، بگو در قیامت به آتش افکنده خواهد شد. آیا دانستی چه جایی را ویران نمودی؟ آنجا که زیارتگاه همیشه‌گی فرشتگان است.^۲

بی‌تردید بر همه مسلمانان لازم است تا همواره این عمل فجیع را محکوم نمایند و به بازسازی بنای قبور مطهر امامان به بهترین شکل ممکن اقدام نمایند.

تالیفاتی با موضوع بقیع

گروهی از محققان و نویسندگان به نگارش کتاب‌ها درباره بقیع پرداختند که در اینجا فهرستی از آنها را به اختصار می‌آوریم:

۱. «کتاب المدینة و زیارة قبر النبی و الائمة بالبقیع» اثر شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ.ق).^۳

۲. «الروضة» یا «روضة الفردوس» درباره اسامی دفن شدگان در بقیع؛ اثر ابو عبدالله محمد بن احمد بن امین اقصهری (متوفای ۷۳۱ هـ.ق).^۴

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعة، الطهرانی، ج ۱۷، ص ۲۷۱.

۲. البقیع، ص ۱۹۳.

قل للذی أفتی بهدم قبورهم أن سوف تصلی فی القيامة ناراً

أعملت أی المراقدهدمتها هی للملائک لا تنزال مزاراً

۳. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۳۹۰؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۵۱؛ معجم ماکتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، الدكتور عبدالجبار الرفاعی، ص ۲۸۴.

۴. سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۲۷۹؛ الاعلام، ج ۵، ص ۳۲۵؛ معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۲۳۵؛ معجم ماکتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، ص ۱۸۰.

۳. «الروضة المستطابة فی من دفن فی البقیع من الصحابة»، نسخه‌ای خطی که تألیف یکی از عالمان قرن یازدهم است.^۱
۴. «ثامن شوال»، اثر سید عبدالرزاق موسوی آل مقرر^۲ (متوفای ۱۳۱۲ ه. ق.).
۵. «نوحه انهدام بقیع»، اثری به زبان اردو از بشیر حسین مدرس هندی.^۳
۶. «الدر النصیع فی زیارة النبی و ائمة البقیع»، نسخه خطی، اثر محمد صالح بن احمد آل طعان^۴ (متوفای ۱۳۳۳ ه. ق.).
۷. «النظم البدیع فی مناقب اهل البقیع»، اثر احمد بن اسماعیل بن زین العابدین مدنی، شهاب‌الدین برزنجی (متوفای ۱۳۳۷ ه. ق.).^۵
۸. «رسالة فی هدم المشاهد»، اثر سید ابوتراب خوانساری (۱۳۴۶ ه. ق.).^۶
۹. «صواعق محرقة»، به زبان فارسی، درباره نقش وهابیان در تخریب عتبات مقدسه و «فجائع الدهور فی انهدام القبور»، به زبان فارسی، درباره جنایت‌های وهابیان در هتک حرمت حرمین شریفین در مکه و مدینه و تخریب قبور شهدای بدر و احد و صحابه پیامبر ﷺ و نیز بیت‌الاحزان حضرت زهرا علیها السلام در سال‌های ۱۲۱۸، ۱۲۲۱ و ۱۳۴۴ ه. ق.؛ تألیف ابوالحسن بن محمد دولت‌آبادی مرندی نجفی متوفای ۱۳۴۹ ه. ق در شهر ری.^۷
-
۱. معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، ص ۱۸۰.
۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۷۱.
۳. همان، ج ۲۴، ص ۳۵.
۴. معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، ص ۱۴۴.
۵. الاعلام، ج ۱، ص ۹۹.
۶. معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، ص ۱۷۷؛ ر.ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۵، ص ۲۰۱؛ معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۹، ص ۵۰۲.
۷. موسوعة مؤلفی الامامیه، ج ۲، ص ۱۰۹؛ ر.ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۵، ص ۹۴؛ معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، ص ۲۱۴.

۱۰. «رسالة في رد الفتوى بهدم قبور أئمة البقيع»، اثر شيخ محمدجواد بلاغی (۱۳۵۲ هـ.ق).^۱
۱۱. «دعوة الحق الى ائمة الخلق»، اثر سيد ميرزا هادی خراسانی حائری (۱۳۶۸ هـ.ق) درباره تخریب قبور امامان مسلمانان در بقیع در دو مجلد.^۲
۱۲. «فضائل البقيع»، نسخه خطی، اثر شيخ حسن صالحی حائری بن شيخ علی نقی بن شيخ حسن بن محمد صالح برغانی حائری (۱۴۰۱ هـ.ق).^۳
۱۳. «جنة البقيع»، به زبان اردو، اثر سيد بن حسن بن مهدي حسين نجفی (۱۳۴۷ هـ.ق).^۴
۱۴. «البقيع الغرقد»، اثر سيد محمد حسینی شیرازی (۱۴۲۲ هـ.ق).
۱۵. «قبور أئمة البقيع قبل تهديمها»، اثر سيد عبدالحسين بن سيد حبيب حيدري موسوی. در این کتاب، توصیف بقیع از زبان کسی است که سیصد سال قبل، آنجا را زیارت کرده است.
۱۶. «تاریخ جنة البقيع»، به زبان اردو، اثر شيخ حسن رضا غدیری.
۱۷. «فاجعة البقيع»، اثر شيخ جلال معاش.
۱۸. «البقيع»، اثر مهندس يوسف هاجری.
۱۹. «بقيع الغرقد»، اثر مهندس حاتم عمر طه و دکتر محمد انور بکری. این کتاب مطابق عقاید وهابیان نگاشته شده است.

۱. اعيان الشيعة، ج ۴، ص ۲۵۶؛ معجم ما ڪتب في الحج و الزيارة، ص ۱۷۱؛ ر.ک: معجم المؤلفين العراقيين، ج ۳، ص ۱۲۴؛ معجم ما ڪتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۹، ص ۴۹۳.

۲. فهرس التراث، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. دائرة المعارف تشيع، ج ۳، ص ۳۸۵.

۴. موسوعة مؤلفي الامامية، ج ۱، ص ۴۵۹.

۲۰. «عنوان النجابه فی معرفة من مات بالمدينة المنورة من الصحابة»، اثر مصطفی بن محمد بن عبدالله رافعی.^۱
۲۱. «المقصد الرفیع من زیارة البقیع»، اثر احمد محمد فارس.
۲۲. «تاریخ حرم أئمة بقیع»، به زبان فارسی، اثر شیخ محمد صادق نجمی.
۲۳. «چرا به زیارت بقیع می‌رویم؟»، به زبان فارسی، اثر شیخ علی کاظمی.^۲
۲۴. «مجموعه شعر بقیع»، به زبان فارسی، سرورده محمدعلی مجاهدی.^۳
۲۵. «بقیع خاموش پرفریاد»، به زبان فارسی، اثر گروهی از نویسندگان.

احکام فقهی درباره بقیع

در اینجا برخی از احکام فقهی مربوط به بقیع را که در کتاب‌های فقهی مذاهب اسلامی آمده است، می‌آوریم؛ هرچند برخی از آنها درخور تأمل و اشکال است:

۱. استحباب دفن خویشاوندان کنار یکدیگر

علامه حلی گفته است:

اگر خویشاوندان کنار یکدیگر دفن شوند، نیکوست؛ زیرا وقتی پیامبر خدا ﷺ عثمان بن مظعون را دفن نمود، فرمود: «هریک از خویشاوندان او را که مردند، کنار او خاک کنید». این کار، زیارت اموات را ساده‌تر می‌کند و رحمت بیشتری را نصیب آنها می‌سازد.^۴

۱. معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۲۷۴.

۴. تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۵۳ (چاپ قدیم). ر.ک: مستند الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۴.

شهید اول نیز همین سخن را گفته است که گردآوردن خویشان در یک مقبره، مستحب است؛ زیرا پیامبر ﷺ هنگام دفن عثمان بن مظعون فرمود: «هریک از خویشان او را که مردند، در کنار او خاک کنید». این کار، زیارت آنها را آسان تر می‌کند.^۱

نراقی نیز همین نظر را دارد.^۲

۲. استحباب خاکسپاری اموات در قبرستان مسلمانان

علامه حلی می‌گوید:

خاکسپاری در قبرستان موجب می‌شود ضرر کمتری به وارثان مُرده برسد و قبرستان به خانه‌های آخرت شبیه‌تر است و خیر و رحمت بیشتری به مُرده می‌رسد. از این رو پیامبر ﷺ اصحاب را در بقیع به خاک می‌سپرد.^۳

شهید اول نیز همین عقیده را دارد^۴ و نراقی هم با استناد به دستور امام رضا علیه السلام به حفر قبر برای یونس بن یعقوب در بقیع، با علامه حلی هم‌رأی است.^۵

۳. مقدار عمق قبر، با توجه به سست و شوره‌زار بودن زمین بقیع^۶

۴. جواز نمازگزاردن بر جنازه بین قبرها^۷

۱. الذکری، ص ۶۵.

۲. مستند الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۴.

۳. تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۱۰۰.

۴. الذکری، ص ۶۵.

۵. مستند الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۴.

۶. همان، ص ۲۷۰؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۰۰؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۱۹.

۷. مصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۴۰۷ و ج ۳، ص ۵۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۸؛ عون المعبود، ج ۸، ص ۳۳۱؛ تحفة الفقهاء،

ج ۱، ص ۲۵۷؛ بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۲۰؛ المغنی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۳۵۸؛ فقه السنة، ج ۱، ص ۵۳۵؛

شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۹۷.

۵. استحباب زیارت قبور در غروب روز پنج‌شنبه

مرحوم صاحب جواهر می‌نویسد:

زیارت قبور به پیروی از روش حضرت فاطمه سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهَا مستحب مؤکد است. زیارت

قبور در غروب روز پنج‌شنبه به پیروی از پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُ اللَّهُ چنین است؛ زیرا پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُ اللَّهُ

هر غروب پنج‌شنبه به همراه گروهی از اصحاب به بقیع می‌رفت و سه بار

می‌فرمود: «السلام علیکم یا أهل الدیار».^۱

۶. استحباب زیارت قبور و دعا کردن نزد آنها در حالت ایستاده

در برخی روایات آمده است که پیامبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْحَمَهُ اللَّهُ چنین عمل می‌کرد.^۲

۷. حکم کشت و کار در بقیع و استفاده از خاک آن برای ساخت و ساز

در «مواهب الجلیل» آمده است: سؤال: «آیا کشت و کار در بقیع بعد از گذشت چهل

سال از دفن آخرین مُرده و استفاده از خاک آن برای ساخت‌وساز جایز است؟» پاسخ:

«موقوفه را نمی‌توان به ملکیت درآورد».^۳

۸. ممنوع بودن فروش درختان بقیع^۴

۹. استحباب پاشیدن آب بر قبر

در خبری آمده است: «امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام دستور فرمود به مدت چهل

روز یا چهل ماه [تردید از راوی است]،^۵ بر قبر یونس بن یعقوب آب پاشند».^۶ علامه

۱. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۲۱؛ ر.ک: فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴.

۲. ر.ک: حاشیه رد المختار، ابن عابدین، ج ۲، ص ۲۶۳؛ البحر الرائق، ابن نجیم، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. مواهب الجلیل، ج ۷، ص ۲۸.

۴. الحواشی علی تحفة المحتاج، ج ۴، ص ۲۴۲.

۵. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۶.

۶. مستدرک سفینه البحار، النمازی، ج ۸، ص ۳۶۸.

مجلسی نیز گفته است: آب پاشیدن روی قبر به مدت چهل روز یا چهل ماه، خلاف مشهور است و کسی را ندیده‌اند که معتقد به آن باشد؛ هر چند عمل به آن در مدت چهل روز، بی‌اشکال است.^۱

۱۰. نماز میت از راه دور^۲

به نظر نگارنده آنچه در روایت نمازگزاردن پیامبر ﷺ بر پیکر نجاشی (پادشاه حبشه) آمده، در واقع دعای حضرت در حق اوست؛ نه نمازی که بر اموات خوانده می‌شود. به هر حال، احتمالات دیگری نیز وجود دارد که در فصل «پیامبر ﷺ و بقیع» خواهیم آورد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۷.

۲. ر.ک: احکام الجنائز و بدعها، الالبانی، ص ۸۹.

پیامبر خدا ﷺ و بقیع

طلب آمرزش پیامبر ﷺ برای اهل بقیع

رسول خدا ﷺ همواره بر مزار اموات مسلمانان و شهدای بقیع حاضر می‌شد و برای آنها استغفار می‌نمود.^۱ در روایتی آمده است که آن حضرت هنگام دعا برای اهل بقیع، دستان خود را به آسمان بلند می‌کرد.^۲

حاکم از «ابومویبه» خادم ایشان نقل می‌کند:

نیمه‌شبی آن حضرت صدایم زد و فرمود: «ای ابومویبه! حرکت کن برای طلب آمرزش؛ به من امر شده است به بقیع بروم و برای اهل آن، طلب آمرزش نمایم». همراه ایشان به راه افتادم و وقتی به آنجا رسیدیم، فرمود: «سلام بر شما ای اهل بقیع! خدا شما را از چه مصائبی نجات داد! خوشا به حالتان که رفتید و راحت شدید؛ زیرا فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمانی روی آورده‌اند».

سپس فرمود: «ای ابومویبه! خداوند مرا بین به‌دست آوردن گنج‌های زمین و زندگی جاودان در دنیا و سرانجام رفتن به بهشت، و دیدار پروردگام مخیر

۱. فیض القدیر، ج ۵، ص ۷۱.

۲. ر.ک: نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۷۷؛ التاریخ الکبیر، البخاری، ج ۱، ص ۲۱۱.

نموده است. «عرض کردم: «پدر و مادرم فدای شما! کلید گنج‌های زمین و زندگی جاودان و سرانجام رفتن به بهشت را اختیار نمایید». فرمود: «هرگز ای ابومویبه! بلکه من دیدار پروردگارم را برگزیده‌ام». آن گاه برای اهل بقیع آمرزش طلبید و بازگشت. روز بعد آثار بیماری در بدن مبارکش آشکار گردید و بر اثر همین بیماری رحلت کرد.^۱

در تاریخ دمشق آمده است که ابومویبه گفت: «پیامبر خدا ﷺ در بقیع، دستان خویش را به دعا بلند کرد و مدتی طولانی برای اهل بقیع طلب آمرزش نمود».^۲ شبیه این روایت را هیشمی نیز نقل کرده است. ابن‌کثیر پس از نقل خبر ابومویبه، آورده است:

پیامبر خدا ﷺ خطاب به اهل بقیع فرمود: «وضعیت شما بهتر از بعضی مردم است. فتنه‌ها همچون پاره‌های شب ظلمانی رو آورده‌اند و پایانش سخت‌تر از آغاز آن است. ولی شما در آسایش و آرامش هستید».^۳

ابن ابی‌شبیبه نیز از ابومویبه نقل کرده است: پیامبر خدا ﷺ مأمور شد تا به بقیع برود و بر اهل آن درود و سلام بفرستد.^۴

از عایشه روایت شده است: شبی پیامبر ﷺ برای دعا و طلب آمرزش برای اهل بقیع به آنجا رفت و مدتی روی پا ایستاد؛ سپس سه بار دستانش را برای دعا به آسمان بلند

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵ و نیز ر.ک: المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۴۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۴؛
التاریخ الکبیر، ج ۹، ص ۷۳؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۳۴۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۳۶؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲،
ص ۴۳۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۸؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۱۷؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۵۷؛ البدایة و
النهاية، ج ۵، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷؛ تركة النبی، ص ۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۲.

۲. ر.ک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۴۸.

۳. البدایة و النهاية، ج ۵، ص ۳۴۶؛ ر.ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۸.

۴. مصنف ابن ابی‌شبیبه، ج ۳، ص ۲۲۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۸.

کرد. آن گاه بازگشت و فرمود: «جبرئیل به نزد آمد و گفت: پروردگارت امر کرده به بقیع بروی و برای اهل آن طلب آموزش نمایی».^۱

در مسند اسحاق ابن راهویه نیز به نقل از پیامبر خدا ﷺ آمده است: «من مأمور شده‌ام به بقیع بیایم و بر خفتگان در آن، سلام و درود فرستم^۲ و دعا نمایم».^۳

احمد بن حنبل از عایشه روایت کرده است:

شبی پیامبر ﷺ از خانه خارج شد. کنیز خود، بریره را به دنبال او فرستادم تا بینم به کجا می‌رود. بریره گفت: رسول خدا ﷺ به بقیع الغرقد رفت و ایستاد و سپس دستانش را رو به آسمان بالا آورد و مدتی بعد بازگشت. صبح که شد، از آن حضرت پرسیدم: «دیشب کجا رفتید؟» فرمود: «به بقیع رفتم تا بر اهلش، درود و سلام بفرستم».^۴

اما سیوطی، به نقل از عایشه چنین آورده است:

حسادت شدیدی مرا فرا گرفت. گمان کردم پیامبر ﷺ برای رفتن نزد همسران دیگرش از خانه خارج شده است. در نتیجه من هم به جست‌وجوی او از خانه بیرون آمدم... وقتی به بقیع رسیدم، او را آنجا دیدم که داشت برای مردان و زنان مؤمن و نیز شهیدان دعا می‌کرد.^۵

نسایبی در خبری آورده است:

عایشه از رسول خدا ﷺ پرسید: «چگونه به اهل بقیع سلام کنم؟» فرمود: «چنین بگو:

۱. المجموع، ج ۳، ص ۵۰۸؛ رک: مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴؛ سنن النسائی، ج ۷، ص ۷۴.

۲. مسند اسحاق بن راهویه، اسحاق بن ابراهیم المروزی، ج ۲، ص ۴۵۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۳۳؛ رک: مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵۲.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۹۲ و نیز رک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۳.

۵. الدرر المنثور، ج ۶، ص ۲۷.

سلام بر شما مؤمنان و مسلمانانی که در این دیار ساکن هستید. خداوند گذشتگان و آیندگان ما را رحمت فرماید و ما نیز إن شاء الله به شما خواهیم پیوست.^۱

طبرانی به اسناد خویش از بشیر بن خصاصیه نقل کرده است:

نزد رسول خدا ﷺ در بقیع رفتم و شنیدم که می گفت: «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین». سپس رفت و بر یک بلندی قرار گرفت. عرض کردم: «ای رسول خدا! تنها هستم و از خویشان و قبیله ام دور افتاده ام». فرمود: «ای بشیر! چرا خدا را سپاس نمی گویی که از میان قوم ربیع، تنها تو را برگزید و به اسلام رهنمون ساخت؛ قومی که خیال می کنند اگر نباشند، زمین و هر آنچه در آن است زیرورو می شود».^۲

همچنین از بشیر بن خصاصیه نقل شده است که گفت:

نزد رسول خدا ﷺ رفتم. ایشان مرا به اسلام دعوت کرد... آن گاه پرسید: «نامت چیست؟» گفتم: «نذیر». فرمود: «خیر. بلکه تو بشیر هستی». پس از آن مرا کنار اهل صفة جای داد. هر وقت هدیه ای برای آن حضرت می آمد، ما را نیز از آن بهره مند می ساخت و اگر صدقه ای به او می دادند، همه آن را به ما می بخشید. شبی آن حضرت از منزل خارج شد. من هم به دنبالش راه افتادم تا به بقیع رسید. در آنجا فرمود: «سلام بر شما ای قوم مؤمن! ما به شما خواهیم پیوست. ما از خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت. شما به خیر بسیاری رسیده اید و از شر همیشگی عبور کرده و نجات یافته اید». آن گاه به سوی من بازگشت و فرمود: «کیستی؟» عرض کردم: «بشیر هستم». فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه

۱. سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۱ و نیز ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۳۸۲؛ کتاب الدعاء، الطبرانی، ص ۳۷۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۱؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۶۰.
 ۲. المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۷۷ و نیز ر.ک: المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۶۰.

پروردگار، گوش و قلب و چشم تو را از میان همه افراد قبیله‌ات (ربیعیه) به اسلام هدایت کرد؛ همان قبیله‌ای که گمان دارد اگر نباشد، زمین ساکنان خود را زیرورو می‌کند؟» عرض کردم: «آری ای رسول خدا ﷺ». پس فرمود: «چرا به دنبال راه افتادی؟» عرض کردم: «ترسیدم برایتان اتفاقی بیفتد یا حیوانی به شما حمله کند».^۱

طبرانی از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر خدا ﷺ از قبرستانی که گفته می‌شود بقیع بوده است، عبور کرد و فرمود: «سلام بر شما ساکنان مسلمان این قبرستان! ما به دنبال شما می‌یم و به شما خواهیم پیوست».^۲

زیارت بقیع در غروب هر پنجشنبه

صفوان جمال از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ همواره در شامگاه هر پنجشنبه همراه گروهی از اصحاب خود به بقیع می‌رفت».^۳ مرحوم صاحب جواهر نوشته است:

زیارت قبور به پیروی از فاطمه زهرا علیها السلام، مستحب مؤکد می‌باشد و زمان این زیارت در شامگاه پنجشنبه به پیروی از پیامبر خدا ﷺ مستحب است؛ زیرا آن حضرت همواره در شامگاه هر پنجشنبه به همراه گروهی از اصحاب خود به بقیع می‌رفت و سه بار می‌فرمود: «سلام بر شما ای ساکنان بقیع ...».^۴

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۹۹ و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۰، صص ۳۰۵ و ۳۱۰.

۲. کتاب الدعاء، ص ۳۷۳ و نیز ر.ک: مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۵.

۳. کامل الزیارات، ص ۵۲۹؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۹۶؛ الحدائق الناضرة، البحرانی، ج ۴، ص ۱۷۱؛ مستند الشیعة، ج ۳، ص ۳۲۰؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۲۱.

۴. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۲۱ و نیز ر.ک: فتح الباری، ج ۱۱، ص ۴.

خانه مؤمنان

ابن ماجه از عایشه نقل کرده است:

دنبال پیامبر خدا ﷺ می‌گشتم. او را در بقیع یافتم که چنین زمزمه می‌کرد: «سلام بر شما ای ساکنان در خانه مؤمنان! شما بر ما پیشی گرفتید و ما به شما خواهیم پیوست. بار الها! ما را از پاداش آنها محروم نفرما و پس از آنان دچار فتنه مساز!»^۱

همچنین احمد از عایشه نقل می‌کند:

در شبی که نوبت او بود، یک‌سوم شب که می‌گذشت، پیامبر خدا ﷺ از منزل خارج می‌شد و به سوی بقیع می‌رفت و در آنجا می‌فرمود: «سلام بر شما ای مسکن گزیدگان در خانه مؤمنان! اگر خدا بخواهد ما به شما خواهیم پیوست».^۲

حضور شبانه پیامبر خدا ﷺ در بقیع

از روایتی که عایشه نقل می‌کند، معلوم می‌شود رسول خدا ﷺ در آخر شب، به بقیع می‌رفته و برای آنان طلب مغفرت می‌کرده است.^۳

محل ایستادن رسول خدا ﷺ در بقیع

از «خالد بن عوسجه» روایت شده است که گفت:

شبی در بقیع، کنار خانه عقیل بن ابی طالب ایستاده بودم که جعفر بن محمد رضی الله عنهما

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۳ و نیز ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۰۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۷۱.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۸۰.

۳. السنن الکبری، ج ۴، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۳؛ سنن النسائی، ج ۴، ص ۹۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، صص ۱۹۹ و ۲۴۹؛

صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۴۴؛ مسند اسحاق بن راهویه، ج ۳، ص ۱۰۱۳؛ شرح مسلم، ج ۷، ص ۴۱؛ المجموع، ج ۵،

ص ۳۰۹؛ ریاض الصالحین، ص ۳۰۸؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۷۰.

از آنجا عبور کرد و فرمود: «می‌دانی کجا ایستاده‌ای؟» و خود در پاسخ فرمود:
«پیامبر خدا ﷺ شبانگاه به اینجا می‌آمد و از خداوند برای ساکنان بقیع طلب
آمزش می‌کرد».^۱

از این خبر معلوم می‌شود که در واقع پیامبر خدا ﷺ کنار مقبره کنونی ائمه
اهل البیت علیهم‌السلام در بقیع، به دعا می‌ایستاده است؛ چون آن چهار امام معصوم علیهم‌السلام در خانه
عقیل به خاک سپرده شده‌اند.

حضور در بقیع، در شب نیمه شعبان

از رسول خدا ﷺ روایت شده است:

شب نیمه شعبان، خواب بودم که جبرئیل علیه‌السلام نزد آمد و گفت: «ای محمد! آیا
در این شب به خواب رفته‌ای؟! گفتم: «مشب، چه شبی است؟! گفت: «شب
نیمه شعبان. بپا خیز ای محمد!» و خودش مرا بلند کرد و به بقیع برد. سپس
گفت: «سرت را بالا بگیر که در این شب، درهای آسمان باز می‌شود؛ درهای
رحمت، رضوان، مغفرت، فضل، توبه، نعمت، جود و احسان. خداوند در این شب
به تعداد موی گوسفندان، بندگانش را از آتش دوزخ آزاد می‌کند».^۲

ابن ماجه از عایشه نقل کرده است:

شبی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در خانه نیافتم. پس به جست‌وجویش پرداختم و او را در بقیع
در حالی یافتیم که سر به آسمان بلند کرده بود. مرا که دید گفت: «ای عایشه!
از چه ترسیدی؟ ترسیدی بلایی بر سر من بیاید؟! گفتم: «از این جهت
ترسیدم. بلکه ترسیدم به سراغ همسر دیگری بروی». پس پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. ر.ک: وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۰؛ دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، السید حسن الامین، ج ۸، ص ۲۶۴.

۲. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۱۳.

فرمود: «خداوند متعال در نیمه شعبان به آسمان دنیا نزول می‌کند و به تعداد موی گوسفندان قبیله بنی کلب مردم را می‌آمرزد»^۱.

مقصود از نزول پروردگار، همان نزول رحمت ویژه در آن شب مبارک است و اینکه پیامبر ﷺ سر به آسمان بلند کرده بود، بر این مطلب دلالت دارد که ایشان در حال دعا و مناجات با خدای خویش بوده است.

در خبر دیگری از عایشه به نقل از پیامبر خدا ﷺ آمده است:

جبرئیل نزد من آمد و گفت: «امشب، شب نیمه شعبان است و خداوند امشب به تعداد موی گوسفندان بنی کلب بندگانش را از آتش دوزخ نجات می‌دهد. ولی خداوند در این شب به مشرک، کینه‌جو، ترک‌کننده صله رحم، عاق والدین و شراب‌خوار نظر رحمت نمی‌کند»^۲.

زمخشری در کتاب الفائق می‌نویسد: «ام‌سلمه به دنبال پیامبر خدا ﷺ رفت و او را در بقیع یافت»^۳.

سجده پیامبر خدا ﷺ در بقیع

ذهبی از عایشه روایت کرده است:

حبیبم رسول خدا ﷺ در شب نیمه شعبان به بستر خویش رفت. سپس برخاست و وضویی ساخت و به سرعت از خانه خارج شد. به دنبال او رفتم و در بقیع

۱. سنن ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۴۴ و نیز ر.ک: سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۲۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۳۹؛ مسند احمد، ج ۶،

ص ۲۳۸؛ مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۳۲۶؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۷.

۳. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۴۹ و نیز ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۱۶.

یافتمش؛ درحالی که به سجده افتاده بود و می گفت: «سجد لک خیالی و سوادى»؛
«ظاهر و باطنم به تو سجده آورد».^۱

ابن عساکر روایت کرده است:

پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفت و در آنجا به هنگام سجده گفت: «بار الها! از عقاب تو به عفو تو و از خشمت به خشنودی ات و از خودت به خودت پناه می برم. من نمی توانم تو را ثنا گویم؛ تو همان گونه ای که خودت را ثنا گفته ای». پس در آن نیمه شب، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: «ای محمد! سر به آسمان بلند کن». پیامبر ﷺ چنان کرد و ناگاه درهای رحمت الهی باز گردید. بر هر دری، فرشته ای بود که ندا می داد: «خوشا به حال آن کس که در این شب به عبادت پردازد». بر در دیگری، فرشته ای صدا می کرد: «خوشا به حال آن کس که در این شب به سجده رود». بر در دیگری، فرشته ای دیگر ندا می کرد: «خوشا به حال آن کس که در این شب به رکوع رود...».^۲

نماز پیامبر ﷺ در بقیع

ابن حجر از محمد بن هیصم از پدرش و از جدش نقل می کند که پیامبر خدا ﷺ به میانه بقیع رفت و در آنجا نماز گزارد.^۳

نماز میت در بقیع

ابن ماجه از یزید بن ثابت نقل می کند:

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۶۵؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۲۶.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۱، ص ۷۲.

۳. الاصابه، ج ۷، ص ۳۶۷.

به همراه پیامبر ﷺ به بقیع رفتیم. در آنجا قبر تازه‌ای را دیدیم. پیامبر خدا ﷺ پرسید: «قبر چه کسی است؟» گفتند: «فلان زن». حضرت او را شناخت و فرمود: «چرا برای تشییع‌اش مرا خبر نکردید؟» گفتند: «شما روزه‌دار بودید و در خواب نیم‌روزی. دوست نداشتیم شما اذیت شوید». حضرت فرمود: «تا هنگامی که زنده‌ام و بین شمایم چنین کاری نکنید. حتماً مرا از مرگ و تشییع جنازه مسلمانان آگاه سازید؛ چون نماز و دعای من، رحمت الهی را بر آنها نازل می‌کند». آن‌گاه بر سر قبر آن زن رفت و ما پشت سر او صف بستیم و حضرت با چهار بار تکبیر بر او نماز خواند.^۱

ابوامامة بن سهل بن حنیف گفته است:

زن تهیدستی بیرون از مدینه (العوالی) بیمار شد. پیامبر خدا ﷺ احوال او را از اصحاب می‌پرسید و می‌فرمود: «اگر آن زن از دنیا رفت، به خاکش نسپارید تا من بر او نماز بگذارم». زن تهیدست از دنیا رفت و پاسی از شب گذشته بود که او را به مدینه آوردند. رسول خدا ﷺ در خواب بود و اصحاب راضی نشدند که ایشان را بیدار کنند. بنابراین خود بر او نماز گزاردند و در بقیع الغرقد به خاک سپردند. صبح که شد آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند. ایشان حال آن زن را جویا شد. گفتند: «ای پیامبر خدا ﷺ نزد شما آمدیم. اما خواب بودید و چون دوست نداشتیم بیدارتان کنیم، خودمان پیکر او را به خاک سپردیم». پیامبر ﷺ

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۸۹ و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۳، صص ۱۶۱ و ۲۳۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۷، صص ۳۵۶ و ۳۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۵، ص ۳۹۰؛ الآحاد و المثانی، ج ۴، ص ۲۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹۱؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۴۸؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۰۵؛ نصب الرایة، ج ۲، ص ۳۱۵؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۷۵؛ موارد الضمان، ص ۱۹۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۸، ص ۳۷۲.

بی‌درنگ فرمود: «راه بیفتید». سپس همراه اصحاب رفت تا به قبر آن زن رسید. آن‌گاه به نماز ایستاد و مردم نیز پشت سر او به نماز ایستادند.^۱

عبدالرزاق از قاسم بن محمد نقل کرده است:

پیامبر خدا ﷺ از بقیع می‌گذشت. قبر تازه‌ای را دید و از اصحاب درباره آن سؤال کرد. گفتند: قبر زنی به نام سویدا از طایفه بنی‌غنم است. دیشب از دنیا رفت و دفن شد. آن‌گاه پیامبر ﷺ بر او نماز گزارد.^۲

عبدالرزاق از محمد بن زهیر نیز نقل کرده است:

پیامبر خدا ﷺ غلام سیاهی را دید که در بقیع مرده‌ای را برداشته بود، فرمود: «او کیست؟» گفتند: «(این میت) غلام فلان کس است». پرسید: «چگونه آدمی بود؟» گفتند: «خبیث‌ترین و دزدترین و بدترین آدم‌ها». فرمود: «اربابش را صدا کنید». پس درباره غلام از او پرسید. او نیز همان حرف‌ها را تکرار کرد. حضرت از حاضران پرسید: «نماز می‌خواند؟» گفتند: «آری». پرسید: «آیا به یکتایی خداوند و رسالت من گواهی می‌داد؟» گفتند: «آری». پس فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست! نزدیک است که فرشتگان بین من و او فاصله بیندازند». پس آهنگری را طلبید تا غل و زنجیر از او برگیرد و دستور داد غسلش دهند. سپس از مال خود بر او کفن پوشاند و بر وی نماز گزارد.^۳

۱. سنن النسائی، ج ۴، ص ۶۹؛ السنن الکبری، ج ۱، ص ۶۳۹؛ موارد الظمان، ص ۱۹۳؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۱۵۴ و

ج ۸، ص ۳۷۱.

۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۰۲.

۳. همان، ص ۵۳۹.

نماز باران در بقیع

متقی هندی از ابن عباس نقل کرده است:

در زمان رسول خدا ﷺ قحطی شد و آن حضرت از مدینه به بقیع رفت؛ درحالی که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت که یک طرف آن روی سینه و طرف دیگرش بر دوش ایشان بود. سپس بر کمانی عربی تکیه داد. آن گاه رو به قبله ایستاد و تکبیر گفت و به همراه اصحاب دو رکعت نماز گزارد؛ در رکعت اول، سوره تکویر و در رکعت دوم، سوره ضحی را با صدای بلند قرائت فرمود. آن گاه برخلاف معمول، ردایش را برعکس پوشید و بعد از حمد و ثنای الهی دست به آسمان بلند کرد و فرمود: «پروردگارا! شهرهایمان از بین رفته، زمین‌هایمان تیره و غبارآلود گشته و چارپایانمان سرگردان و پریشان‌اند. ای خدایی که برکات را از جایگاهش فرو می‌فرستی و رحمت را از معادنش با ابرهای باران‌زا می‌گستری! تو آمرزنده گناهای. پس گناهان ما را ببخش و توبه ما را از گناهان و لغزش‌های بزرگمان بپذیر. بارالها! از عرش خودت بر ما بارانی فراوان بفرست؛ آن گونه که ما را سود بخشد، نه زیان و گیاهان را برویاند و برکات را زیاد نماید. خدایا! تو خود در کتابت فرمودی: «و ما هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم». ^۱ بارالها! برای آنچه از آب آفریده شده، بدون آب، زندگی‌ای نیست. خدایا! مردم ناامید شده‌اند. به رحمت تو بدگمان شده و چارپایان آنان سرگردان گشته‌اند و همچون مادرِ فرزند از دست داده، ناله می‌کنند. چون باران آسمان از ما دریغ شده، استخوانشان لاغر شده و گوشت و چربی‌شان آب گشته است. بارالها! به دام‌های تشنه و چارپایان چرنده و کودکان بدون غذای ما رحم کن.

خداوندا! پیران قدخمیده و کودکان شیرخوار را مشمول رحمت خود قرار ده. خدایا! بر توان و نیروی ما بیفزای و ما را محروم و ناامید برمگردان که تو بی‌تردید شنونده دعا هستی. به حق رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان! «دعای پیامبر خدا ﷺ به پایان نرسیده بود که آسمان، باران رحمت خود را فرو بارید و مردم سراسیمه زیر باران به منازل خود بازگشتند.^۱

زمخشری نیز روایت کرده است که در زمان رسول خدا ﷺ قحطی شد. آن حضرت به بقیع رفت و با اصحابش دو رکعت نماز گزارد. آن‌گاه ردایش را وارونه پوشید و دست به آسمان بلند کرد و گفت:

بارالها! شهرهای ما از بین رفته و زمین‌هایمان تیره و غبارآلود شده است و چهارپایان، سرگردان و پریشان شده‌اند. خدایا! به دام‌های تشنه، چهارپایان گرسنه و کودکان لاغر و رنجور ما رحم کن.^۲

دعا در بقیع

بخاری از عبیدالله بن ابی‌رافع روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ نیمه شبی به همراه ابورافع به بقیع رفت و در آنجا به دعا و مناجات پرداخت.^۳ صالحی در بیان مکان‌های استجاب دعا و نیز جاهایی که پیامبر خدا ﷺ در آنجا دست به دعا برداشته است، می‌گوید: «دعا کنار استوانه مخلقه و کنار منبر رسول خدا ﷺ و مسجد فتح و در محل خانه عقیل در بقیع به اجابت می‌رسد».^۴

۱. کنز العمال، ج. ۸، ص ۴۳۶.

۲. الفائق فی غریب الحدیث، ج. ۲، ص ۲۷۷.

۳. التاریخ الکبیر، ج. ۳، ص ۳۱۵ و ج. ۵، ص ۱۳۹.

۴. سیل الهدی و الرشاد، ج. ۳، ص ۳۲۲.

از این بیان معلوم می‌شود که پیامبر خدا ﷺ در جوار مرقد کنونی چهار امام معصوم علیهم‌السلام که در محل خانه عقیل به خاک سپرده شده‌اند، به دعا و مناجات می‌پرداخته است.

زنده شدن به اذن خدا

جمیل بن دراج از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت فرمود:

هرگاه خداوند بخواهد مردم را از قبرها برانگیزاند، چهل روز از آسمان باران می‌فرستد و به دنبال آن، اعضای بدن آنها گرد هم آید و بر آنها گوشت برود. سپس فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا ﷺ آمد و او را به بقیع برد. به کنار قبری رسیدند. جبرئیل صاحب قبر را صدا زد و گفت: «به اذن خدا برخیز». پس مردی با موی سپید، درحالی که از سر و صورتش گرد و غبار می‌زدود، بیرون آمد و گفت: «الحمد لله و الله اکبر». جبرئیل گفت: «به اذن خدا باز گرد». آن‌گاه کنار قبر دیگری رفت و گفت: «به اذن خدا برخیز». پس مردی سیاه چهره از آن بیرون آمد؛ درحالی که می‌گفت: «واحسرتا، واویلا». جبرئیل به او گفت: «به اذن خدا به جایگهت باز گرد». سپس فرمود: «ای محمد! مردم این چنین در روز قیامت محشور می‌شوند؛ مؤمنان آن‌گونه سخن می‌گویند و دسته دیگر این‌گونه که دیدی».^۱

بقیع، محل اعزام و بدرقه رزمندگان

احمد و ابویعلی از ابن عباس روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ همراه گروهی از رزمندگان اسلام که عازم جنگ با کعب بن اشرف بودند تا بقیع رفت و هنگام بدرقه

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳؛ تفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، ج ۴، ص ۳۳۰؛ تفسیر نور الثقلین، الحویزی، ج ۴، صص ۸ و ۵۰۳؛ میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۶.

آنان فرمود: «به نام خدا عازم شوید. خداوند! آنان را یاری فرما».^۱
 شوکانی می نویسد: «از این حدیث استفاده می شود که بدرقه رزمندگان و رفع
 نیازهایشان کار شایسته‌ای است؛ چون جهاد از برترین عبادت‌ها و مشارکت در مقدمات
 جهاد از بهترین مشارکت‌هاست».^۲

علامه مجلسی نیز روایت کرده است: «پیامبر خدا ﷺ نزد اصحابش آمد و آنها را [از
 خطر دشمن] باخبر کرد. به دنبال آن، اصحاب مسلح شدند و پیامبر ﷺ تا بقیع آنان را
 بدرقه نمود و برایشان دعا فرمود».^۳

شیبانی نوشته است:

اصحاب شبانگاه نزد پیامبر ﷺ آمدند و به ایشان درباره نقشه دشمن خبر دادند.
 سپس حضرت همراه آنان تا بقیع رفت و فرمود: «با نام و یاری خدا حرکت
 کنید». آن‌گاه دعایشان فرمود و آن شب، مهتابی بود...^۴

مُهر نبوت

طبرانی و ابونعیم اصفهانی در قضیه جست‌وجوی سلمان فارسی از نشانه‌های پیامبر
 خاتم ﷺ روایت کرده‌اند:

۱. ر.ک: المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۱۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۶؛ کتاب الدعاء، ص ۳۳۰؛ تاریخ الامم و الملوك (الطبری)، ج ۲، ص ۱۸۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۹۸؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۳۹۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۵، ص ۲۷۲؛ السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۹۶؛ البداية و النهایة، ج ۴، ص ۹؛ السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۶۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۵ و ۲۷؛ نیل الاوطار، ج ۸، ص ۶۱؛ ارواء الغلیل، ج ۵، ص ۱۴؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۶، ص ۳۹.
۲. نیل الاوطار، ج ۸، ص ۶۲.
۳. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۱.
۴. شرح کتاب السیر الكبير، ج ۱، ص ۲۷۳ و نیز ر.ک: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۷.

سلمان گفت: ... آن گاه نزد رسول خدا ﷺ در بقیع رفتم که پس از پایان تشییع جنازه مردی از انصار، در آنجا نشسته بود. سلام کردم. سپس پشت سر ایشان قرار گرفتم تا مهر نبوت را بر شانه ایشان ببینم. رسول خدا ﷺ دریافت که من به دنبال چه هستم. پس ردا از روی شانهاش برگرفت. نگاهم که به آن مهر افتاد آن را شناختم. پس بی درنگ خود را به رویش افکندم و آن را بوسیدم.^۱

معجزه در بقیع

انس بن مالک می گوید:

همراه رسول خدا ﷺ پیاده می رفتیم تا به بقیع رسیدیم. درخت خشک و بی برگی آنجا بود. پیامبر خدا ﷺ زیر آن نشست. در آن حال، درخت برگ داد و به ثمر نشست و بر پیامبر ﷺ سایه انداخت. حضرت تبسمی کرد و فرمود: «ای انس! برو و به علی بگو نزد من آید».

به سرعت به خانه فاطمه علیها السلام رفتم. علی علیه السلام مشغول خوردن غذا بود. به او گفتم: «دعوت پیامبر ﷺ را اجابت کن». گفت: «چه چیزی است؟» گفتم: «خدا و رسولش دانانترند». آن گاه علی علیه السلام با عجله به راه افتاد. وقتی به نزد رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت او را در آغوش کشید و کنار خودش جای داد. آن دو با یکدیگر صحبت می کردند و لبخند می زدند و دیدم که چهره علی علیه السلام می درخشید. ناگهان دیدم جامی زرین که با یاقوت و جواهر آراسته شده بود، در

۱. المعجم الكبير، ج ۶، ص ۲۲۵ و نیز ر.ک: الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۷۹؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۴؛ دلائل النبوة، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۴۳؛ کتاب الثقات، ج ۱، ص ۲۵۵؛ عيون الاثر، ج ۱، ص ۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۳۵؛ البداية و النهاية، ج ۲، ص ۳۸۳؛ السيرة النبوية، ابن كثير، ج ۱، ص ۳۰۱؛ الدرجات الرفيعة، السيد علي خان المدني، ص ۲۰۰؛ سبل الهدى و الرشاد، ج ۱۰، ص ۲۴۹؛ الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۴، ص ۱۶۲.

برابرشان قرار گرفت. جام، چهار گوشه داشت که بر گوشه اول نوشته شده بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله و بر گوشه دوم: لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب ولي الله و سيفه على الناكثين و القاسطين و المارقين و بر گوشه سوم: لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي بن ابي طالب و بر گوشه چهارم نوشته شده بود: نجی المعتقدون لدين الله الموالمون لاهل بيت رسول الله.

جام پر از خرما و انگور تازه بود؛ درحالی که فصل خرما و انگور نبود. رسول خدا ﷺ از آن میوه‌ها خورد و به علی عليه السلام نیز داد. وقتی سیر شدند. آن جام زرین نیز به آسمان برگشت.^۱

در خبری آمده است که پیامبر ﷺ به علی عليه السلام فرمود:

ای ابالحسن! گروهی از منافقان اتم، به اعجاز سوره نجم قانع نشده‌اند و می‌گویند: ای کاش محمد عليه السلام به خورشید دستور دهد تا نام علی عليه السلام را صدا زند. پس تو ای علی! فردا صبح هنگام طلوع آفتاب بیا تا با هم به بقیع برویم...^۲

حضور پیامبر ﷺ در مراسم دفن سعد بن معاذ

ابن سعد از عبدالرحمان بن جابر و او نیز از پدرش نقل کرده است:

زمانی که سعد بن معاذ را داخل قبر گذاشتند، پیامبر خدا ﷺ که ایستاده بود، رنگ چهره‌اش تغییر کرد و سه بار فرمود: «سبحان الله». مردم نیز تکرار کردند؛ تا آنجا که بقیع به لرزه در آمد. آن‌گاه سه بار تکبیر گفت. مردم نیز تکرار کردند. بار دیگر، بقیع با صدای الله اکبر پیامبر خدا ﷺ لرزید. از ایشان پرسیدند: «علت

۱. بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، الطبری الامامی، ص ۱۳۸؛ الجواهر السنیه، الحر العاملی، ص ۲۷۴؛ مدینة المعاجز، ج ۱.

ص ۳۹۳؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۲۸.

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۷۷؛ مدینة المعاجز، ج ۳، ص ۱۶۴.

تغییر رنگ چهره و گفتن سبحان الله چه بود؟» فرمود: «قبر، چنان به سعد فشار آورد و او را درهم فشرد که اگر کسی از آن خلاص شود، سعد هم رها می‌گردد. ولی بعد از آن در کار سعد گشایشی حاصل شد و نجات پیدا کرد».^۱

روایت شده است که علت فشار قبر سعد، بداخلاقی‌اش با خانواده بوده است.^۲

خداوند ما را از فشار قبر رهایی بخشد.

بقیع و مسجد نبوی

صالحی نقل می‌کند:

پیامبر خدا ﷺ مسجدش را با مساحت هفتاد در شصت ذراع یا بیشتر بنا نمود و در ساخت آن از خشت‌های بقیع الخبجه نیز استفاده کرد و داخل آن را با تخته‌های چوب به صورت اتاق‌هایی تفکیک نمود و وسط آن، محوطه‌ای باز قرار داد.^۳

در صورتی که بقیع الخبجه را همان بقیع الغرقد بدانیم، همانگونه که از کتاب طبقات ابن سعد و مستدرک حاکم استفاده می‌شود،^۴ این نکته در بحث ما نمی‌گنجد.

با جبرئیل در بقیع

از عایشه روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ به جبرئیل گفت: «دوست دارم تو را در چهره واقعیات ببینم». جبرئیل عرض کرد: «وعده ما شب هنگام، در فلان مکان بقیع الغرقد باشد».^۵

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۱۰؛ امالی الصدوق، ص ۴۶۹؛ امالی الطوسی، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰.

۳. سبیل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۳۸.

۴. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۹.

۵. مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۴۹۱؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۴۳۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۲.

نماز بر نجاشی^۱

ابن ماجه از ابوهریره نقل کرده است که روزی پیامبر خدا ﷺ فرمود: «نجاشی (پادشاه حبشه) از دنیا رفت». سپس حضرت همراه اصحاب به بقیع رفت. در آنجا ما پشت سر ایشان به نماز ایستادیم و آن حضرت چهار تکبیر گفت.^۲

در روایت دیگری «ابوداود طیالسی» از ابوهریره روایت کرده است:

ما نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم که گفت: «برادر شما نجاشی از دنیا رفت. پس بلند شوید و بر او نماز بگذارید». آن گاه برخاست و به بقیع رفت. ما نیز به دنبالش حرکت کردیم، سپس جلو ایستاد و ما پشت سر او صف بستیم...^۳

در تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه: ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ﴾^۴ آمده است:

گفته شده این آیه درباره نجاشی، پادشاه حبشه نازل گردیده است. نام او «أصحمة» است که معنای آن به عربی «عطیه» می باشد. وقتی از دنیا رفت، جبرئیل خبر مرگ او را همان روز به پیامبر خدا ﷺ رساند. آن حضرت به اصحاب فرمود: «بروید و برای برادران که در سرزمینی دیگر رحلت کرده، نماز بگذارید». پرسیدند: «او کیست؟» فرمود: «نجاشی». آن گاه به بقیع رفتند و

۱. پادشاه حبشه: نام او اصحمة است. در زمان پیامبر ﷺ اسلام آورد و با مسلمانان مهاجر به حبشه با نیکویی رفتار کرد و حکایت برخورد او با کفار قریش که برای بازگرداندن آنان به حبشه رفته بودند، در تاریخ مشهور است. وی قبل از فتح مکه در حبشه از دنیا رفت. اسد الغابة، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۱۸۴.

۳. مسند ابی داود طیالسی، ص ۳۰۳؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۴۱.

۴. «و از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند».

(آل عمران: ۱۹۹)

در آنجا مکاشفه‌ای صورت گرفت و پیامبر خدا ﷺ بیکر نجاشی را روی تختش در حبشه مشاهده فرمود و بر او نماز گزارد. منافقان گفتند: «او را بنگرید که بر کافری نصرانی که هرگز او را ندیده و معتقد به دین او نیست، نماز می‌گزارد». در اینجا بود که آیه مزبور نازل شد.^۱

به نظر می‌رسد منظور از نماز در این روایت، یکی از معانی زیر باشد:

۱. منظور همان معنای لغوی صلاة، یعنی دعا باشد. شیخ طوسی می‌نویسد:

نماز بر میت غایب، جایز نیست. ابوحنیفه نیز چنین نظری دارد. اما شافعی آن را جایز شمرده است. استدلال ما آن است که اقامه نماز بر میت غایب، نیاز به دلیل شرعی دارد؛ در حالی که چنین دلیلی وجود ندارد و نماز پیامبر ﷺ بر نجاشی به معنای دعا برای اوست و دعا را عرب صلاة گوید.^۲

۲. برخی گفته‌اند: طی الارضی صورت گرفت و بیکر نجاشی مقابل پیامبر خدا ﷺ

حاضر گردید.^۳

۳. برخی گفته‌اند: جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و او را از وفات نجاشی باخبر ساخت.

سپس پیامبر ﷺ از مدینه به بقیع رفت و خداوند پرده را کنار زد و بیکر نجاشی مقابل حضرت حاضر گردید و بر او نماز خواند و دعا کرد و طلب آمرزش نمود و به مؤمنان فرمود: «بر نجاشی نماز بگزارید». منافقان گفتند: «آیا بر کافری که در نجران

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۹۱۶ و نیز ر.ک: تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۳۶۵؛ میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۴۲۴.

۲. الخلاف، الطوسی، ج ۱، ص ۷۳۱ و نیز ر.ک: السرائر، ج ۱، ص ۳۶۰؛ المعتمد، ج ۲، ص ۳۵۲؛ جامع الخلاف والوفاق، ص ۱۱۴؛ تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۲۸؛ تحریر الاحکام، العلامة الحلی، ج ۱، ص ۱۲۴ و ج ۲، ص ۲۵۲؛ البیان، الشهید اول، ص ۲۸؛ الذکری، ص ۵۴.

۳. ر.ک: المعتمد، ج ۲، ص ۳۵۲؛ منتهی المطلب، ج ۱، ص ۴۴۹؛ تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۲۸؛ البیان، ص ۲۸؛ الذکری، ص ۵۴.

مرده است، نماز بگزاریم؟» در اینجا بود که آیه مذکور نازل گردید^۱ که ویژگی‌های نجاشی در آن آمده است.^۲

نگارنده، احتمال نخست را ترجیح می‌دهد؛ زیرا در خبری از محمد بن مسلم یا زراره آمده است که گفت: «نمازی که پس از خاکسپاری میت خوانده می‌شود، در واقع دعاست». آن گاه سؤال کردم: «پس مگر پیامبر خدا ﷺ بر نجاشی نماز نگزارد؟» امام پاسخ داد: «خیر. بلکه برای او دعا کرد».^۳

این حدیث نزد بسیاری از فقها، حسن^۴ یا صحیح^۵ است؛ جز آیت‌الله خوئی که آن را ضعیف^۶ می‌داند.

سلام بر اصحاب کهف

علامه مجلسی از جابر نقل کرده است:

امام باقر علیه السلام فرمود: شبی پیامبر خدا ﷺ نماز گزارد و سپس رو به بقیع کرد و

۱. «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَتًّا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران: ۱۹۹)

«و از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بر خودشان نازل گردیده، ایمان دارند. در برابر [فرمان] خدا خاشع‌اند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند. پاداش آنان نزد پروردگارشان است. خداوند سریع الحساب است.»

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۵؛ اسباب النزول، الواحی النیشابوری، ص ۹۳؛ المناقب، ج ۱، ص ۹۳؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۳۰.

۳. تفصیل وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۰۵.

۴. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۴۵؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج ۲، ص ۴۵۲؛ غنائم الايام، ج ۳، ص ۴۸۴.

۵. مستند الشیعة، ج ۶، ص ۳۴۳؛ جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۱۱۴؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۰، ص ۴۶۰؛ مصباح الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۲؛ جامع المدارک، ج ۱، ص ۵۷۲.

۶. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، میرزا علی الغروی، ج ۹، ص ۲۶۵.

ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنہم را فراخواند و فرمود: «نزد اصحاب کھف بروید و سلام مرا به آنها برسانید. ابتدا تو ای ابوبکر مقدم شو؛ زیرا مسن تر هستی. سپس تو ای عمر و آن گاه تو ای عثمان و علی رضی الله عنہم نیز پس از شما. پس اگر به سلام یکی از شما پاسخ دادند که هیچ؛ و گرنه تو ای علی جلو بیفت.

آن گاه به باد فرمان داد تا آنها را با خود ببرد و جلوی در غار بر زمین بگذارد... ابوبکر پیش قدم شد و سلام کرد. اما پاسخی نشنید و بازگشت. پس عمر جلو رفت و سلام کرد. اما به او نیز پاسخی ندادند. عثمان نیز چنین کرد. ولی پاسخی نشنید.

آن گاه علی رضی الله عنہ پیش رفت و گفت: «سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما ای ساکنان غار که به پروردگارتان ایمان آوردید و بر هدایتتان افزوده شد و دل هایتان استوار گشت. من فرستاده پیامبر خدا صلی الله علیہ و آلیہ و سلم به سوی شمایم». پاسخ دادند: «پیامبر خدا صلی الله علیہ و آلیہ و سلم و فرستاده اش خوش آمدند. سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای وصی رسول خدا».

امام علی رضی الله عنہ سؤال کرد: چگونه دانستید که من وصی پیامبر خدا صلی الله علیہ و آلیہ و سلم هستم؟ پاسخ دادند: «در گوش ما خوانده شده است که جز با پیامبران یا اوصیای آنان سخن نگوئیم. اینک بگو حال رسول خدا صلی الله علیہ و آلیہ و سلم چگونه است؟» و سؤال های زیادی کردند. سپس گفتند: «به همراهانت بگو که ما جز با انبیا یا اوصیای آنها سخن نمی گوییم». امام رضی الله عنہ رو به آن سه نفر کرد و گفت: «شنیدید چه گفتند؟» پاسخ دادند: «آری». فرمود: «پس بر این موضوع گواه باشید»^۱.

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۶۲۴ و نیز ر.ک: قصص الانبیاء، الراوندی، ص ۲۵۴.

از بقیع تا قبرستان مکه

در کتاب «الدرجات الرفیعه» از انس بن مالک روایت شده است:

روزی ابوذر به مسجدالنبی ﷺ آمد و گفت: شب گذشته خواب بسیار عجیبی دیدم. پرسیدند چه دیدی؟ گفت: دیشب رسول خدا ﷺ را دیدم که از خانه خارج شد و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و به سوی بقیع رفتند. من هم به دنبال آنها رفتم تا به گورستان مکه رسیدیم. پیامبر خدا ﷺ به کنار مزار پدرش، عبدالله رفت و دو رکعت نماز گزارد. آن گاه قبر شکافت و «عبدالله» را دیدم که آنجا نشسته و می گوید: «من به وحدانیت خدای متعال و عبودیت و رسالت محمد گواهی می دهم».

پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای پدر، ولی تو کیست؟» پاسخ داد: «ای پسر من! ولی کیست؟» فرمود: «او، علی علیه السلام است». پس عبدالله گفت: «به راستی که علی علیه السلام، ولی من است». پیامبر ﷺ فرمود: «ای پدر! به باغی که بودی بازگرد». سپس حضرت به نزد قبر مادرش آمنه رفت و همان اعمالی را که نزد مزار پدرش انجام داد، به جا آورد و قبر شکافته شد و دیدند که آمنه به یکتایی پروردگار و رسالت حضرت ﷺ گواهی می دهد. پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای مادر، ولی تو کیست؟» پاسخ داد: «ای پسر من! ولایت چیست؟» فرمود: «او، همین علی بن ابی طالب است». سپس آمنه به ولایت علی علیه السلام هم شهادت داد. آن گاه پیامبر ﷺ فرمود: مادر! به مسکن و باغی که در آن بودی؛ بازگرد». مردم که این سخن را از ابوذر شنیدند، او را تکذیب کردند و به پیامبر ﷺ گفتند: «ای رسول خدا ﷺ امروز بر شما دروغی بسته شد!».

حضرت فرمود: «توسط چه کسی؟» گفتند: «جندب (ابوذر) درباره شما چنین و

چنان گفت. «حضرت فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفکند و کسی بر زمین گام نهاد که راستگوتر از ابوذر باشد».^۱

اهتمام به بهداشت و تندرستی

از ابوسعید خدری روایت شده است که رسول خدا ﷺ از بقیع عبور می‌کرد که یک ظرف در باز را نزد ایشان آوردند. پیامبر ﷺ فرمود: «أَلَا حَمْرَةٌ وَلَوْ بَعُدَ تَقَعْدَهُ عَلَيْهِ؟»^۲؛ «آیا نمی‌خواهی پوششی روی آن ظرف بگذاری؛ حتی اگر آن پوشش یک قطعه چوب باشد که روی آن گذاشته می‌شود».^۳

جابر بن عبدالله نیز روایت می‌کند که ابوحمید انصاری یک ظرف شیر را نزد پیامبر ﷺ آورد. آن حضرت ﷺ آن روز در بقیع بود و فرمود: «أَلَا حَمْرَةٌ وَلَوْ أَنْ تَعْرَضَ عَلَيْهِ عَوْدًا؟»^۴؛ «آیا نمی‌خواهی پوششی روی آن ظرف بگذاری؛ حتی اگر آن پوشش یک قطعه چوب باشد که روی آن گذاشته می‌شود».

علنی کردن تحریم شراب

طبرانی به نقل از «ثابت بن زید الخولانی» روایت می‌کند که وی به مدینه آمد. در آنجا ابن عباس را دید و از حکم شراب سؤال کرد. ابن عباس گفت: حکم آن را به تو خواهم گفت. من در مسجد نزد رسول خدا ﷺ بودم. ایشان در آن هنگام جامه‌اش را به خود پیچده و نشسته بود. سپس بلند شد و فرمود: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنَ الْخَمْرِ شَيْءٌ فَلْيُؤْذِنِ بِهِ»؛

۱. الدرجات الرفیعة، ص ۲۳۶.

۲. الکامل، ج ۶، ص ۳۲۰.

۳. مقصود حضرت این بوده است که اگر آن ظرف در پوش ندارد، حداقل باید روی آن پوششی گذاشته شود تا از آن محافظت نماید؛ حتی اگر آن پوشش یک قطعه چوب باشد. (مترجم).

۴. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۵۲۷؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۹۴.

«هر کسی حتی مقدار کمی هم شراب دارد، من را از آن باخبر کند». مردم نزد آن حضرت می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: من یک مشک شراب دارم. دیگری می‌گفت: من یک شراب دارم و در نزد او شراب بسیار زیاد بود. رسول خدا ﷺ فرمود: «اجمعوه بقیع کذا و کذا، ثم آذنونی»؛ «آنها را یکجا در بقیع به این ترتیب جمع کنید. سپس به من خبر دهید». آنان براساس دستور پیامبر ﷺ عمل کردند. سپس ایشان را مطلع^۲ ساختند.^۳

سنگسار کردن ماعز بن مالک

رسول خدا ﷺ حکم رجم ماعز بن مالک را صادر کرد. ماعز مرتکب زنا شده بود و چند بار بر زنای خویش نزد پیامبر خدا ﷺ اقرار نمود. از ابوسعید خدری درباره داستان ماعز روایت شده است:

رسول خدا به ما دستور فرمود تا ماعز را سنگسار کنیم. او را به بقیع بردیم. نه او را با طناب بستیم و نه برایش گودال کن‌دیم. ماعز را با استخوان و کلوخ و سفال می‌زدیم. ماعز هنگامی که احساس درد کرد، پا به فرار گذاشت. ما او را تعقیب کردیم تا اینکه در «حره»^۴ به او رسیدیم. در آنجا ایستاد و ما با سنگ‌های موجود در حره او را زدیم تا اینکه از دنیا رفت.^۵

۱. خیک پوستی است که در آن شراب نگهداری می‌شد. (مترجم).

۲. المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۱۸۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۴۴؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۸۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۲، ص ۹۸.

۳. سپس پیامبر ﷺ فرمود: خداوند، شراب و تمامی کسانی را که متصدی تهیه و نوشیدن آن هستند، لعنت فرموده است. پس از آن دستور داد تا برایش یک چاقو بیاورند. ایشان مشک‌ها را پاره کردند و شراب‌های داخل آنها از بین رفت. (مترجم).

۴. نام مکانی در مدینه است. (مترجم).

۵. مسالک الافهام، الشهيد الثاني، ج ۱۴، ص ۳۸۴؛ كشف اللثام، الفاضل الهندی، ج ۲، ص ۴۰۳؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۶.

درخواست حجامت در بقیع

ابوداود و نسائی از طریق سلسه اسناد خود از شداد بن اوس روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در بقیع نزد مردی آمد و از ایشان درخواست حجامت نمود. آن حضرت در حالی که دست من را گرفته بود فرمود: «أفطر الحاجم والمحجوم»؛ «حجامت‌کننده و حجامت‌شونده، روزه خود را با حجامت، افطار و باطل می‌کنند»^۱.

همراه با گرگ در بقیع

از «حمزه بن اسید» روایت شده است که رسول خدا ﷺ به همراه جنازه مردی از انصار، به سمت بقیع حرکت کرد. ناگهان گرگی را در مسیر راه مشاهده کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هذا جاء يستفرضوا فافرضوا له»؛ «این گرگ آمده است تا سهمش را معین نماید. پس سهمش را تعیین کنید». اصحاب خدمت پیامبر ﷺ عرض کردند: «ما از اموال

همه ص ۳۴۹ و به جز منابع ذکر شده، ر. ک: صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۶. صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۲۸۶؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۶۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۲۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۶۲؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲۱ و ۲۲۷؛ البحر الرائق، ج ۵، ص ۱۳؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۱۷۴؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۱۲۲؛ الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ شرح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۹۳؛ المعلی، ج ۱۱، ص ۱۲۳؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۱۵؛ عون المعبود، ج ۱۲، ص ۶۶-۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۹۳؛ شرح مسند ابی حنیفه، ملا علی القاری، ص ۳۵۱؛ نصب الرایه، ج ۴، ص ۱۱۹؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۶۹ و ۲۷۷؛ إرواء الغلیل، ج ۷، ص ۳۵۶.

۱. المجموع، ج ۶، ص ۳۴۹ و نیز ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۳۷؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۳۱؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۱۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۴۶۶؛ المعجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۷۷؛ المعجم الاوسط، ج ۸، ص ۲۰۰؛ مسند الشامیین، ج ۲، ص ۴۸، ۱۵۰ و ۳۷۱ و ج ۴، ص ۳۴۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۲۲۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۳۰۴؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۲۵ و ۵، ص ۲۸۰، ۲۸۲ و ۲۸۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۲۷ و ۴۲۸؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۴۱۲؛ احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۳۶؛ ذیل تاریخ بغداد، ابن نجار البغدادی، ج ۲، ص ۱۵۵؛ المنتقی من السنن المسنده، ص ۱۰۵؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۱۵۸؛ نصب الرایه، ج ۳، ص ۴۳؛ موارد الظمان، ص ۲۲۶؛ اللمع فی اسباب ورود الحدیث، ص ۵۱؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۶۰۲ و ۶۰۳.

خود چیزی را به آن گرگ نمی‌دهیم». آن حضرت فرمود: «من کل سائمة شاة في كل عام؛» «هر چهارپایی که از مزروعات طبیعی و تکوینی و خدادادی استفاده کند، سالیانه به مقدار یک گوسفند زکات به آن تعلق می‌گیرد».

اصحاب خدمت ایشان عرض کردند: «این مقدار زیاد است». راوی می‌گوید: پیامبر ﷺ به آن گرگ اشاره کرد و فرمود: «در این صورت آن گرگ چهارپایان شما را می‌رباید». سپس آن گرگ از آنجا رفت. بیهقی این حدیث را روایت کرده است.^۱

نالیدن از سردرد

عایشه می‌گوید:

پیامبر خدا ﷺ از بقیع بازگشت و به خانه آمد. من از سردرد می‌نالیدم. فرمود: «من هم سخت سردرد دارم». سپس فرمود: «چه می‌شد اگر قبل از من می‌مردی؛ خودم بر می‌خاستم و تو را کفن می‌کردم و بر تو نماز می‌خواندم و به خاک می‌سپردم».^۲

آخرین دیدار

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

در اواخر صفر سال یازده هجری، پیامبر خدا ﷺ بیمار شد و در همان ایام دستور آماده باش به لشکر اسامه را صادر فرمود و آنها را به «بلقاء» گسیل داشت؛ همان جایی که زید و جعفر بن ابی‌طالب در جنگ با رومیان شهید شدند. شب که شد فرمود: «به من امر شده است که برای اهل بقیع طلب آمرزش کنم». بنابراین

۱. البداية و النهاية، ج ۶، ص ۱۶۱ و نیز ر.ک: الاصابه، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۴۴؛ سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۶۱؛ السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۴۵.

شبانه به بقیع رفت و خطاب به اموات فرمود: «سلام بر شما ای اهل بقیع! شما آسوده‌خاطر از مردم این زمانه هستید؛ زیرا فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک رو کرده است». آن‌گاه مدتی طولانی برای اهل بقیع طلب آمرزش نمود. سپس به اصحابش فرمود: «جبرئیل هر سال یک‌بار، کل قرآن را بر من عرضه می‌کرد. ولی امسال دو بار عرضه کرده و این نشانه رسیدن اجل من است».^۱

طبرسی روایت کرده است:

در روز یکشنبه‌ای که چند روز از ماه صفر باقی مانده بود، پیامبر خدا ﷺ دست علی ع را گرفت و درحالی که گروهی از اصحابش در پی آنها بودند، رو به بقیع کرد و به آنجا رفت... سپس فرمود: «ای علی! میان به‌دست آوردن گنج‌های دنیا و ماندگاری در آن و رفتن به بهشت مخیر شدم. اما من دیدار پروردگرم و بهشت را برگزیدم. هرگاه از دنیا رفتم، غسل بده و کفن بپوشان...». آن‌گاه به خانه بازگشت و پس از سه روز بیماری، رحلت فرمود...^۲

سخنان پیامبر اعظم ﷺ در بقیع

۱. جنگیدن بر سر تأویل قرآن

فرات کوفی از ابوذر نقل کرده است که گفت:

با رسول خدا ﷺ در بقیع بودم. آن حضرت فرمود: سوگند به آن‌که جانم در

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۸۳ و نیز ر.ک: السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۵۶؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۴۲۹؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۴۳.

۲. اعلام الوری باعلام الهدی، الطبرسی، ج ۱، ص ۲۶۴.

دست اوست، میان شما مردی است که با مردم بر سر تأویل قرآن خواهد جنگید؛ هم‌چنان که من با مشرکان بر سر تنزیل قرآن جنگیدم. آنها به زبان، گواهی به وحدانیت خداوند می‌دهند. ولی بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند و برای او شریک قائل می‌شوند.

این جنگ و کشتار بر مردم سنگین می‌آید و به علی علیه السلام طعنه خواهند زد و هم‌چنان که موسی علیه السلام درباره سوراخ نمودن کشتی، قتل نوجوان و ساختن دیوار اعتراض کرد، مردم نیز به علی علیه السلام اعتراض می‌کنند؛ درحالی که آن کارها مورد رضای خداوند بود. ولی موسی درباره انجام دادن آنها ناخرسند بود.^۱

۲. مهدی از نسل علی علیه السلام و از فرزندان حسین علیه السلام

ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

روزی پیامبر خدا ﷺ در بقیع بود. علی علیه السلام نزد آن حضرت رفت و سلام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بنشین! و او را سمت راست خود نشانده. سپس جعفر بن ابی‌طالب از راه رسید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام نمود. حضرت او را در سمت چپ خود نشانده. آن‌گاه عباس آمد و سلام کرد و حضرت او را مقابل خود نشانده. پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: «ای علی! آیا به تو مژده‌ای بدهم؟ آیا به تو خبری بدهم؟» عرض کرد: «آری ای رسول خدا». فرمود: «جبرئیل لحظاتی پیش نزد من آمد و خبر داد آن قائمی که در آخرالزمان قیام می‌کند و زمین را از عدل آکنده می‌سازد، همان‌طور که از ستم پُر شده باشد، از نسل تو و از فرزندان

۱. تفسیر فوات الکوفی، ص ۲۰۰ و نیز رک: کشف الغمّة، الاربلی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۹۶؛ کنز العمال،

ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ المناقب، الخوارزمی، ص ۸۸.

حسین علیه السلام است». پس علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! هیچ خیری از سوی خداوند به ما نمی‌رسد؛ مگر آنکه به دست شما [و از طریق شما] است...»^۱

۳. با علی علیه السلام و برادرش، جعفر طیار

شیخ منتجب‌الدین به اسناد خود از حسن بن الحسن از پدرش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع بود که جعفر بن ابی طالب بر آن حضرت گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بیا کنار برادرت علی بایست و نماز بگذار». سپس خود حضرت جلو رفت و آن دو، پشت سرش نماز گزارند. وقتی حضرت از نماز فارغ شد، به آن دو رو کرد و فرمود: «ای جعفر! اینک جبرئیل از طرف خدای بزرگ خبر آورد که پروردگار به تو در بهشت دو بال بافته شده می‌دهد».

در این هنگام علی علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! این برای برادرم جعفر است؛ برای من چه؟» فرمود: «خوشا به حال تو ای علی! خداوند کسانی را آفریده است که تا روز قیامت برای تو استغفار می‌کنند». علی علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، آنها کیستند؟» فرمود: «مؤمنانی که چنین دعا می‌کنند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾^۲. آیا کسی پیش از تو ایمان آورده است؟ ای علی! روز قیامت دوازده هزار فرشته به سویت می‌شتابند و تو را با خود به پیشگاه الهی می‌برند. خداوند عزوجل می‌فرماید: «از من بخواه ای علی! به ذاتم سوگند امروز هزار خواسته تو را برآورده خواهم ساخت». عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا از فرزندان و

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۶؛ مجمع الاحادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. «پروردگارا! ما و برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز». (حشر: ۱۰)

اهل بیتم شروع کنم؟» پیامبر ﷺ فرمود: «آنها در آن روز به تو نیازی ندارند. ولی از دوستداران و شیعیانت آغاز کن». همچنین فرمود: «به خدا سوگند! اگر کسی روزها را روزه بگیرد و شبها را به عبادت سر کند و عمرش را در جهاد در راه خدا، سوار بر اسبها بگذراند، آن گاه درحالی که کینه تو و اهل بیت تو را در دل داشته باشد و به ملاقات خدا برود، خداوند او را با صورت در آتش دوزخ خواهد افکند»^۱.

حاکم حسکانی از سلمة بن اکوع نقل کرده است که گفت:

روزی پیامبر خدا ﷺ و علی ع در بقیع بودند که هنگام نماز شد. جعفر بن ابی طالب از آنجا می گذشت. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ای جعفر! بیا کنار برادرت به نماز بایست». پس آن گاه هر سه نماز گزارذند. بعد از نماز، پیامبر ع رو به جعفر کرد و فرمود: «ای جعفر! اینک جبرئیل امین از جانب پروردگار جهانیان خبر آورد که خداوند برای تو [در بهشت] دو بال سبز مزین به زبرجد و یاقوت پدید می آورد که هر کجا خواستی، پرواز کنی». علی ع عرض کرد: «ای پیامبر خدا! این [مژده] برای جعفر بود؛ برای من چه؟» پیامبر ع فرمود: «ای علی! آیا نمی دانی که خداوند مردمی از امت مرا آفریده است که تا روز قیامت برای تو استغفار می کنند؟» علی ع عرض کرد: «آنها چه کسانی اند؟» فرمود: «خداوند در قرآن می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...﴾^۲ ای علی! آیا کسی در ایمان، بر تو پیشی گرفته است؟»^۳

۱. الاربعون حديثاً، الشيخ منتجب الدين الرازي، ص ۳۰.

۲. حشر: ۱۰. و نیز سهم خداوند از «فیء» متعلق به مسلمانانی است که پس از مهاجران و انصار به اسلام روی می آوردند و می گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفتند، ببخش.

۳. شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۲، ص ۳۳۳.

۴. دعا در حق رقیه

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بالای قبر رقیه ایستاد و درحالی که اشک‌هایش جاری بود، صورت خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: «خدا یا از فشار قبر رقیه به خاطر من درگذر». خداوند نیز خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت فرمود و آن‌گاه حضرت رو به مردم کرد و گفت: «من به یاد درد و رنج‌هایی که رقیه کشیده بود، افتادم و دلم برایش سوخت. از این‌رو از خداوند خواستم که به خاطر من فشار قبر او را ببخشد».^۱

۵. فشار قبر به خاطر بداخلاقی با خانواده

مرحوم کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه سعد بن معاذ شرکت کرد؛ درحالی که هفتاد هزار فرشته وی را تشییع می‌کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله سر به آسمان بلند کرد و فرمود: «آیا کسی مثل سعد هم فشار قبر دارد؟» راوی می‌گوید عرض کردم: «ما گمان می‌کردیم چون شاید رعایت طهارت را نمی‌کرد، فشار قبر دارد». فرمود: «پناه بر خدا! او به سبب بداخلاقی‌اش در منزل و خانواده، دچار فشار قبر شد». در این هنگام، مادر سعد از گوشه‌ای صدا زد: «ای سعد! بهشت، گوارایت باد!» اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آرام باش ای مادر سعد! و از طرف پروردگار چنین با قاطعیت سخن مگویی».^۲

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. همان.

۶. درباره فتنه‌انگیزی

ابن عساکر نوشته است:

پیامبر خدا ﷺ از فتنه‌ای قریب‌الوقوع یاد کرد. پس از آن، راوی می‌گوید که به بقیع رفتم و ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، طلحه و زبیر را نزد پیامبر خدا ﷺ دیدم. عرض کردم: «ای رسول خدا! شنیده‌ام که شما از فتنه‌ای خبر داده‌اید». فرمود: «آری. حال شما چگونه است زمانی که دو گروه به نبرد پردازند؛ درحالی که دین آنها و نماز و حجشان یکی است؟» ابوبکر گفت: «ای رسول خدا! من آن زمان را درک خواهم کرد؟» فرمود: «خیر». گفت: «الله اکبر». عمر هم همان سؤال را کرد و وقتی پاسخ منفی پیامبر را شنید، گفت: «الحمد لله». عثمان پرسید: «ای رسول خدا ﷺ! من آن زمان را درک خواهم کرد؟» حضرت فرمود: «آری و مردم به خاطر تو [یا به بهانه تو] به این فتنه دچار می‌شوند!» علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا ﷺ! من آن را درک خواهم کرد؟» فرمود: «آری. تو فرماندهی سپاه را به‌عهده خواهی داشت»^۱.

۷. ایشان بهتر از شمایند

صفوان جمال از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

پیامبر خدا ﷺ هر پنجشنبه به همراه جمع زیادی از اصحاب به بقیع می‌رفت و سه بار می‌فرمود: «السلام علیکم اهل الدیار» و سه بار نیز می‌فرمود: «رحمکم الله». آن‌گاه رو به اصحاب می‌کرد و می‌فرمود: «آنها بهتر از شما هستند». پرسیدند: «چرا ای رسول خدا؟! آنها ایمان آوردند؛ ما هم ایمان آوردیم. آنها جهاد کردند؛ ما هم جهاد کردیم». حضرت فرمود: «آنها ایمان آوردند و آن را با ظلم

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰.

نیامیختند و بر همان عهد، جان باختند و من بر این موضوع گواهی می‌دهم. اما شما بعد از من باقی خواهید ماند و نمی‌دانم چه کار خواهید کرد»^۱.

عبدالرزاق از ابن جریح نقل می‌کند:

پیامبر خدا ﷺ همراه گروه زیادی از اصحاب به بقیع رفت و فرمود: «سلام بر شما ای ساکنان قبرها! کاش می‌دانستید خداوند شما را از چه حوادثی که بعد از شما خواهد آمد، رهایی بخشیده است». سپس رو به اصحاب کرد که عده‌ای از بزرگان صحابه هم در بین آنان حضور داشتند و فرمود: «شما بهترید یا آنها؟» پاسخ دادند: «امیدواریم که بهتر از ما نباشند. ما نیز همانند آنان هجرت کردیم و...». حضرت فرمود: «آنها با ایمان درگذشتند و من بر آن گواهی می‌دهم. اما نمی‌دانم که شما پس از من چه کار خواهید کرد»^۲.

۸. برخاستن چهره‌هایی درخشان از بقیع در قیامت

حاکم نیشابوری از ام‌قیس نقل می‌کند:

با پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفتم. در آنجا به من فرمود: «ای ام‌قیس!» گفتم: «لیبک ای پیامبر خدا ﷺ». فرمود: «این قبرستان را می‌بینی؟» عرض کردم: «آری ای پیامبر خدا». فرمود: «در روز قیامت از این قبرستان (بقیع) هفتاد هزار نفر برخوانند خاست؛ درحالی که چهره آنها مانند ماه شب چهارده می‌درخشد و بدون حساب وارد بهشت می‌شوند»^۳.

۱. کامل الزیارات، ص ۵۲۹؛ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۹۶؛ الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۷۱؛ مستند الشیعه، ج ۳، ص ۳۲۰؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۴؛ جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۲۱؛ مستدرک سفینه البحار ج ۸، ص ۳۷۰.
 ۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۵ و نیز ر.ک: تفسیر الثعالی، ج ۵، ص ۲۲۱.
 ۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶۸ و نیز ر.ک: المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی داود الطیالسی، ص ۲۲۷؛

۹. پاداش صدقه

احمد بن حنبل از ابی السلیل نقل می‌کند:

مردی در جمع ما در قبرستان بقیع ایستاد و گفت: پیامبر خدا ﷺ را در بقیع دیدم که می‌فرمود: «هر کس صدقه‌ای بدهد، من به نفع او در روز قیامت شهادت خواهم داد». در آن حال قصد کردم که مقداری از عمامه‌ام را جدا کنم و صدقه بدهم. اما بخل به سراغم آمد و عمامه را بستم و منصرف شدم. سپس مردی را در بقیع دیدم که همانند او را در سیاهی چهره و کوتاهی قد و زشتی صورت ندیده بودم. ولی او شتری داشت که زیباتر از آن را در بقیع ندیده بودم. آن مرد نزد پیامبر ﷺ رفت و شترش را به عنوان صدقه به حضرت داد. در آن حال، شخصی به طعنه گفت: «این مرد، آن شتر را صدقه داد! به خدا سوگند! شترش بهتر از خود اوست». حضرت سخن او را شنید و فرمود: «دروغ گفتی. بلکه او از تو بهتر است».^۱

۱۰. سعادت و شقاوت در گرو عمل

ترمذی از ابو عبدالرحمان سلمی نقل می‌کند که علی رضی الله عنه فرمود:

برای تشییع جنازه‌ای به بقیع رفته بودیم. پیامبر خدا ﷺ آمد و نشست. ما هم نزد ایشان نشستیم. حضرت چوبی کوچک در دست داشت که با آن روی زمین خط می‌کشید. پس سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «هیچ کس چاره‌ای مگر آن

۱. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۴۷۰؛ الاصابة، ج ۴، ص ۴۴۰؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۵۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۶۲؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۵؛ النهاية فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۵ و ج ۲، ص ۵۰؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲ و ج ۱۲، ص ۱۸۶.

۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۴؛ جامع البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۲۰.

سرنوشتی که خداوند برای او مشخص کرده است، ندارد». مردم گفتند: «ای رسول خدا ﷺ! پس چاره‌ای جز تکیه بر این سرنوشت نیست؛ هر کس مقدر شده باشد که اهل سعادت باشد، برای سعادت عمل می‌کند و هر کس تقدیرش شقاوت باشد، جز برای آن کاری نمی‌کند!». حضرت فرمود: «خیر. بلکه باید اهل عمل باشید. هر کس با عملش می‌تواند سعادتمند شود یا از اهل شقاوت باشد». سپس این آیات را تلاوت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾ (لیل: ۱-۵)

اما آن کس که [در راه خدا] انفاق کند و پرهیزکاری پیش گیرد و جزای نیک [الهی] را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم. اما کسی که بخل ورزد و [از این راه] بی‌نیازی طلبد و پاداش نیک را انکار کند، او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم.

ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته است.^۱

زمخشری روایت کرده است:

رسول خدا ﷺ به بقیع آمد و در دستش چوبدستی بود. پس نشست و با آن روی زمین خط می‌کشید. آن گاه سر بلند کرد و فرمود: «هیچ کس نیست جز آنکه جایگاهش در بهشت و دوزخ معلوم شده است».^۲

-
۱. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۱۱۱ و نیز ر.ک: صحیح البخاری، ج ۲، ص ۹۹ و ج ۶، صص ۸۴ و ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۴۶؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۱۱؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۱، ص ۴۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۲؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۵۵۹؛ جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۸۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۵۴؛ الجامع الاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۸۳؛ علل الدار قطنی، ج ۴، ص ۱۶۰؛ غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۷؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۵۵۴؛ کتاب السنة، ص ۷۵؛ ریاض الصالحین، ص ۴۲۹؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۴۲.
 ۲. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۳ و نیز ر.ک: مسند ابی یعلیٰ، ج ۱، ص ۳۰۶؛ امالی المحاملی، ص ۱۶۹؛ فیض القدر، ج ۲، ص ۱۷؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۳۶۶.

همانگونه که در حدیث پیشین معلوم شد سرنوشت سعادت‌مندی و یا بدبختی انسان بستگی به نوع عملکرد و اختیار او دارد.

۱۱. شنیدن عذاب قبر

حاکم از انس بن مالک نقل کرده است:

زمانی پیامبر خدا ﷺ و بلال در بقیع قدم می‌زدند. حضرت به او فرمود: «ای بلال! آنچه را من می‌شنوم، تو هم می‌شنوی؟» عرض کرد: «نه به خدا سوگند! ای پیامبر خدا ﷺ نمی‌شنوم». فرمود: «نمی‌شنوی که اهل قبور در حال عذاب هستند؟!»^۱

حاکم این حدیث را صحیح دانسته است.^۲

ابورافع نیز گفته است:

با پیامبر خدا ﷺ به بقیع رفتم. ایشان به من فرمود: «آیا می‌شنوی آنچه من می‌شنوم؟» عرض کردم: «خیر ای پیامبر خدا ﷺ». فرمود: «این فلان بن فلان است که در قبر به علت سرقت پارچه کوچکی در جنگ خیبر عذاب می‌شود...»^۳

۱۲. عذاب قبر

طبرانی در خبری آورده است:

زمانی که پیامبر خدا ﷺ از بقیع می‌گذشت، به دو قبر که صاحبانش تازه دفن

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۰ و نیز ر. ک: مسند احمد، ج ۳، ص ۲۵۹؛ اثبات عذاب القبر، بیهقی، ص ۷۵؛

کنز العمال، ج ۱۵، صص ۴۸۵ و ۷۴۱.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۰.

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۳۸.

شده بودند، برخورد کرد. حضرت ایستاد و پرسید: «این دو نفر کیستند؟ گفتند: «ای پیامبر خدا ﷺ، فلانی و فلانی». فرمود: «اکنون در حال عذاب‌اند». پرسیدند: «به چه علت؟» فرمود: «یکی سخن چین بوده و دیگری نیز از نجاست بول، خود را تطهیر نمی‌کرد»^۱.

طبری از ابوامامه نقل کرده است:

رسول خدا ﷺ به بقیع آمد و بالای سر دو قبر جدید ایستاد و پرسید: «آیا این قبر فلانی و فلانی است؟» پاسخ دادند: «آری ای پیامبر خدا ﷺ». ایشان فرمود: «الآن فلانی را نشانده‌اند و می‌زنند». سپس فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست! الآن چنان ضربه‌ای بر او زده شد که تمام اعضای بدنش قطعه قطعه شد و قبرش پر از آتش شد و آن چنان فریادی زد که من و همه خلائق، غیر از جن و انس، آن را شنیدیم. اگر دل‌هایتان چراگاه شیطان نبود و زیاده سخن نمی‌گفتید، به‌طور حتم آنچه را من می‌شنوم، می‌شنیدید». آن‌گاه مکرر فرمود: «اکنون آن دیگری را زدند. اکنون آن دیگری را زدند». پرسیدند: «ای رسول خدا ﷺ! گناه آن دو چه بوده است؟» فرمود: «یکی از آنها محل بول خود را تطهیر نمی‌کرد و آن دیگری نیز همواره گوشت مردم را می‌خورد (غیبت می‌کرد)»^۲.

بیهقی از عبدالله بن حنطب نقل کرده است:

پیامبر خدا ﷺ سوار بر استر سفیدش از قبرستان بقیع می‌گذشت. ناگهان استر رمید و چند نفر از مسلمانان از جا جستند تا لگامش را بگیرند. ولی

۱. المعجم الکبیر، ج ۲۵، ص ۱۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۶.

۲. صریح السنة، ص ۲۹ و نیز رک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۱۲.

رسول خدا ﷺ فرمود: «رهايش كنيد. او صدای عذاب شدن سعد بن زراره را از قبرش شنيد». سعد مردی منافق بود.^۱

۱۳. نهي از نامگذاري افراد به كنيه پيامبر ﷺ

ابن ابی شيبه و ديگران روايت کرده‌اند:

پيامبر خدا ﷺ در بقیع بود که کسی صدا زد: «ای ابوالقاسم! حضرت به سوی او برگشت». مرد گفت: «ای پيامبر خدا ﷺ! منظورم شما نبودید». حضرت فرمود: «اسم مرا بر خود بگذاريد. اما كنيه‌ام را مگذاريد».^۲

۱۴. تردید در نبوت پيامبر خدا ﷺ

از ابورافع روايت شده است:

پيامبر خدا ﷺ شبانگاه به بقیع رفت و به دعا و مناجات پرداخت. آن‌گاه که در راه بازگشت از کنار قبری عبور کرد، فرمود: «آه، آه، آه!» عرض کردم: «ای پيامبر خدا ﷺ پدر و مادرم به فدایت! جز من کسی با شما نیست. آیا از من اظهار رنجش و شکایت کردید؟» فرمود: «خير. بلکه از صاحب این قبر ناراحت و ناخشنود شدم که وقتی درباره [نبوت] من از او سؤال شد، شک و تردید داشت».^۳

۱. اثبات عذاب القبر، ص ۵۷.

۲. المصنف، ج ۶، ص ۱۶۲ و نیز ر. ک: صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۳۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۴۲۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۱۴؛ السنن الكبرى، ج ۹، ص ۳۰۸؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۲۷۴؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۴۱۳؛ الاصابه، ج ۷، ص ۲۷۰؛ ناسخ الحدیث و منسوخه، ص ۳۷۶؛ اللع فی اسباب ورود الحدیث، ص ۸۳؛ شرح مسلم، ج ۱۴، ص ۱۱۲؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۳۲۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۵۳۶ و ج ۱۰، ص ۴۵۴.

۳. مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۳.

۱۵. سفارش پوشیدن شلوار به زنان

هیثمی از علی بن ابی طالب ع روایت می‌کند که فرمود:

در محضر پیامبر خدا ص در بقیع نشسته بودم. هوا بارانی بود. در آن هنگام، زنی سوار بر درازگوش از آنجا می‌گذشت. اما پای حیوان به چاله‌ای غلتید و زن را به زمین انداخت. پیامبر خدا ص بلافاصله چهره خود را برگرداند تا او را نبیند. کسانی که آنجا حضور داشتند، عرض کردند: «ای پیامبر خدا ص او در زیر جامه‌اش شلوار پوشیده است». آن‌گاه حضرت برای چنین زنانی از امتش، طلب آموزش کرد و فرمود: «ای مردم! زیر جامه‌های خود، شلوار بپوشید؛ زیرا شلوار از بهترین لباس‌های شماس‌ت و زنان خود را با این کار به هنگام خروج از منزل، مصون دارید»^۱.

۱۶. سخن پیامبر ص درباره ثروتمندان و نهی از شرک‌ورزی

بخاری از ابوذر نقل کرده است که گفت:

پیامبر خدا ص به سوی بقیع می‌رفت و من هم در پی او می‌رفتم. حضرت میانه راه، برگشت و مرا دید و گفت: «ای ابوذر!» عرض کردم: «لیک ای رسول خدا ص من فدای شما شوم». فرمود: «بی‌تردید ثروتمندان در روز قیامت، فقیر خواهند بود؛ مگر کسانی که در راه حق، چنین و چنان گویند». عرض کردم: «خدا و پیامبرش آگاه‌ترند». حضرت همان جمله را سه بار تکرار فرمود. سپس کسی با ما مواجه شد. پس از آن پیامبر ص مرا خواند. من نیز او را اجابت کردم. سپس به دره‌ای رسیدیم و حضرت از من جدا شد. گمان کردم کاری دارد. رفتم و کناری نشستم. چون مدتی طول کشید، نگران شدم. آن‌گاه صدایش را شنیدم که گویا با

۱. مجمع الزوائد، ج. ۵، ص. ۱۲۲؛ کنز العمال، ج. ۱۵، ص. ۴۶۳؛ فیض القدیر، ج. ۱، ص. ۱۴۴؛ میزان الحکمة، ج. ۱، ص. ۵۳۰.

مردی آهسته سخن می گفت. سپس دیدم که به تنهایی باز می گردد. پرسیدم: «ای پیغمبر خدا! با چه کسی صحبت می کردی؟» فرمود: «شنیدی؟» عرض کردم: «آری». فرمود: «او جبرئیل بود و مرا مژده می داد هر کس از امت تو بدون شرک ورزیدن به خدای تعالی از دنیا برود، وارد بهشت خواهد شد...»^۱

۱۷. سپاسگزاری از خداوند پس از عطسه زدن

متقی هندی از ابورافع روایت کرده است:

همراه رسول خدا ﷺ از خانه اش خارج شدیم و به بقیع رفتیم. در آنجا حضرت ﷺ عطسه ای زد و مدت زیادی درنگ کرد. عرض کردم: «پدر و مادرم به فدایت! چیزی گفتید که نفهمیدم». فرمود: «آری جبرئیل به من خبر داد هنگامی که عطسه کردی، بگو: «الحمد لله کرمه و الحمد لله کعز جلاله». سپس فرمود: «خداوند می فرماید: بنده ام راست گفت. بنده ام راست گفت؛ او را آمرزیدم».^۲

۱۸. ماجرای از ابن مسعود

«زیلعی» ماجرای را از ابن مسعود نقل می کند که او گفت:

در مسجد بودم. شب بود و می خواستم استراحتی کنم. کسی به سراغم آمد که پیامبر خدا ﷺ با تو کار دارد. نزد حضرت رفتم. ایشان درحالی که شاخه نخلی در دست داشت، از منزل خارج شد و فرمود: «بیا تا برویم». رفتیم تا به بقیع رسیدیم. حضرت با چوبی که در دست داشت، خطی روی زمین کشید و فرمود: «اینجا بنشین و جایی نرو تا من برگردم». سپس راه افتاد و رفت و من با چشم دنبالش می کردم تا آنجا که دیگر او را ندیدم. ناگاه توده ای عظیم از گرد و

۱. الادب المفرد، البخاری، ص ۱۷۳ و نیز رک: صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. کنز العمال، ج ۹، ص ۲۲۹.

خاک هوا را تیره کرد. ترسیدم و با خودم گفتم که این نقشه قبیله هوازن بود تا رسول خدا ﷺ را به قتل برساند. خواستم به خانه‌های مردم مدینه بروم و کمک بخواهم اما یادم آمد که پیامبر ﷺ سفارش کرد جایی نروم. در آن حال شنیدم که پیامبر خدا ﷺ با عصایش آنها را می‌راند و می‌گوید: «بنشینید». آنها نیز نشستند تا اینکه سپیده صبح که دمید، آنها هم رفتند.^۱

۱۹. شکیبایی هنگام مصیبت

ابویعلی و هیشمی از ابوهریره نقل کرده‌اند که گفت:

پیامبر خدا ﷺ در بقیع زنی را دید که خود را روی قبری افکنده و گریه می‌کند. به او فرمود: «ای بنده خدا! تقوا پیشه کن و شکیبا باش». زن گفت: «ای بنده خدا! من مادری داغ‌دیده‌ام». حضرت فرمود: «ای بنده خدا! تقوا پیشه کن و شکیبا باش». زن پاسخ داد: «ای بنده خدا! اگر مصیبت دیده بودی مرا معذور می‌داشتی». حضرت دوباره فرمود: «ای بنده خدا! تقوا پیشه کن و شکیبا باش». زن گفت: «ای بنده خدا! سخت را شنیدم. از من در گذر».

پیامبر خدا ﷺ رفت. سپس یکی از اصحاب نزد آن زن رفت و گفت: «آن مرد به تو چه گفت؟» زن پاسخ داد: «چنین و چنان گفت». پرسید: «او را شناختی؟» گفت: «خیر». مرد گفت: «او پیامبر خدا ﷺ بود». زن بلافاصله از جایش برخاست و به سرعت به دنبال حضرت شتافت؛ درحالی که تکرار می‌کرد: «صبر می‌کنم. صبر می‌کنم. ای پیامبر خدا ﷺ». سپس حضرت دو بار به او فرمود: «هنگام مصیبت، صبر و شکیبایی شایسته‌تر است».^۲

۱. نصب الرایه، ج ۱، ص ۲۱۵ و نیز ر.ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۸۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۴۳۳.

۲. مسند ابی یعلی، ج ۱۰، ص ۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲ و نیز ر.ک: فیض القدر، ج ۴، ص ۳۰۸؛ الکامل، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲۰. وای بر تو، وای بر تو!

حاکم از ابورافع نقل کرده است:

پیامبر خدا ﷺ پس از اقامه نماز عصر، عازم محله بنی عبدشهل شد و با آنها به گفت‌وگو پرداخت تا نزدیک مغرب شد. آن‌گاه با عجله به راه افتاد تا به نماز مغرب برسد. من با ایشان بودم که از بقیع گذشتیم. در آنجا بود که فرمود: «وای بر تو، وای بر تو». این جمله، بر من سنگین آمد. گمان کردم با من است. از سرعتم کاستم. فرمود: «چه شد؟ راه بیا!». عرض کردم: «اتفاقی افتاده است؟» فرمود: «چه اتفاقی؟» گفتم: «گویا از من رنجیده خاطر شدید». فرمود: «خیر. [روی سخنم با صاحب آن قبر بود]. زمانی صاحب آن قبر را به فلان قبیله فرستادم ولی از آنها لباسی دزدید و الآن هم لباسی آتشین همانند آن لباس، به تن اوست».^۱

در خبر دیگری آمده است که حضرت فرمود: «صاحب این قبر را برای کاری به‌سوی قبیله بنی فلان فرستادم. اما پارچه گران‌قیمتی را دزدید و اینک به من نشان دادند که آن لباس آتشین به تن اوست».^۲

۲۱. پاداش خورنده شکرگزار

حاکم از ابوهریره نقل کرده است که گفت: «در همین بقیع از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خورنده شکرگزار همچون روزه‌دار شکیباست».^۳

۱. ر.ک: سنن النسائی، ج ۲، ص ۱۱۵؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۹۲؛ السنن الکبری، ج ۱، ص ۳۰۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۵۲؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۳۱؛ تهذیب الکنال، ج ۲۳، ص ۲۳۵.
 ۲. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۰؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۵۴۴.
 ۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲۲. نهی از گران‌فروشی

از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا ﷺ به بقیع آمد و مردی را دید که شمشیر معامله می‌کند. حضرت به او فرمود: «آهن را گران نفروشید که آن مایه کثرت و برکت است».

همچنین حضرت مردی را دید که گوسفند معامله می‌کند. حضرت به او فرمود: «شیر را گران نفروشید چرا که آن روزی مردم است».^۱

۲۳. قبرستان عسقلان

عطا نقل می‌کند:

عایشه درباره عسقلان از من سؤال کرد. من به او گفتم «چرا می‌پرسی؟» گفت: «شبی رسول خدا ﷺ نزد من بود. پاسی از شب که گذشت به قبرستان بقیع رفت. حسادت وجودم را فرا گرفت و به دنبال او رفتم». حضرت فرمود: «ای عایشه! در شرق و غرب عالم، نزد خداوند چیزی گرامی‌تر از آنچه دیدم نیست؛ مگر قبرستان عسقلان». گفتم: «قبرستان عسقلان چیست؟» فرمود: «کاروانسرای قدیمی برای مسلمانان است. خداوند روز قیامت، هفتاد هزار شهید از آن مبعوث خواهد کرد که هر کدام برای خانواده خود شفاعت می‌کنند».^۲

۱. الکامل، ج ۶، ص ۱۱۷.

۲. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۵۸؛ الموضوعات، ج ۲، ص ۵۴. ابن جوزی در الموضوعات صحت این حدیث را رد می‌کند.

عترت یا مبرر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بقیع

امام امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام و بقیع

۱. تفسیر باء بسم الله در بقیع

از ابن عباس روایت شده است که گفت:

در شبی مهتابی بعد از نماز عشاء علی عَلَيْهِ السَّلَام دستم را گرفت و به بقیع برد. در آنجا گفت: «ای عبدالله [قرآن] بخوان». پس خواندم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». آن گاه تا طلوع فجر درباره اسرار باء بسم الله با من سخن گفت.^۱

۲. سخنی درباره عثمان

ابن شبه از عبدالله بن زبیر چنین نقل کرده است:

روزی با پدرم به بقیع می رفتم که صدای کسی را شنیدم که پدرم را از پشت سر چنین صدا می زد: «ای اباعبدالله!» نگاه کردم. دیدم علی عَلَيْهِ السَّلَام است. من به کناری رفتم. پدرم به من گفت: «بی مادر! او ابوالحسن است!» علی عَلَيْهِ السَّلَام آمد و گفت: «نمی بینی که عثمان به چه روزی افتاده است؟!»^۲

۱. ینابیع المودة لذوی القربى، القندوزى، ج ۱، ص ۲۱۴ و ج ۳، ص ۲۱۱؛ مستدرک سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۹؛ تفسیر القرآن

الکریم، السید مصطفی الخمینى، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. تاریخ مدینة المنوره، ج ۳، ص ۱۱۲۷.

۳. سخن گفتن خورشید با علی علیه السلام

«شاذان بن جبرئیل قمی» از ابوذر غفاری نقل کرده است که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «فردا هنگام طلوع آفتاب به بقیع برو و بر یک بلندی بایست. زمانی که آفتاب طلوع کرد، بر او سلام کن؛ چرا که خداوند تعالی به او دستور داده است تا پاسخت را بدهد. فردا صبح امیرمؤمنان علیه السلام همراه ابوبکر، عمر و گروهی از مهاجران و انصار به بقیع رفت. آن گاه بر یک بلندی قرار گرفت و وقتی آفتاب طلوع کرد، گفت: «سلام بر تو ای آفریده جدید و فرمانبردار خداوند». در جواب، صدایی را از آسمان شنیدند که چنین پاسخ داد: «السلام عليك یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو بکل شیء علیم».

همراهان امام، چون سخن آفتاب را شنیدند، بی هوش شدند و پس از ساعتی که به هوش آمدند، امیرمؤمنان علیه السلام را آنجا نیافتند. سپس نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما می گوئیم علی علیه السلام نیز انسانی همانند ماست ولی آفتاب او را به آنچه که خداوند درباره خودش می گوید مورد خطاب قرار داد». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شنیدید؟» گفتند: شنیدیم که آفتاب می گفت: سلام بر تو ای «اول». حضرت فرمود: «راست گفته است؛ زیرا علی علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورد». گفتند: شنیدیم که می گفت سلام بر تو ای «آخر». حضرت فرمود: «راست گفته است؛ زیرا او آخرین کسی است که عهد مرا به جا می آورد، غسل می دهد، کفتم می کند و درون قبرم می گذارد». گفتند: شنیدیم که آفتاب می گفت ای «ظاهر». حضرت فرمود: «راست گفته است؛ زیرا علی علیه السلام کسی است که علم مرا ظاهر و آشکار خواهد ساخت». گفتند: شنیدیم که می گفت ای «باطن». حضرت فرمود: «راست گفته است؛ زیرا او کسی است که تمامی سرّ مرا نهان کرده

است». سرانجام گفتند: شنیدیم که خورشید می گفت: «یا من هو بكل شیء علیم». حضرت نیز فرمود: «راست گفته است؛ زیرا علی علیه السلام داناترین کس به حلال و حرام و مستحبات و واجبات و امثال آنهاست». جماعت برخاستند که بروند؛ درحالی که به یکدیگر می گفتند: «محمد صلی الله علیه و آله ما را در مطلبی پیچیده و نامفهوم انداخت». آن گاه از مسجد بیرون رفتند.

در این باره، «ابومحمد العونی» چنین سروده است:

امام من با خورشید سخن گفته است. به نور آن مراجعه کن

آیا هم صحبت با خورشید میان این قوم همانندی دارد؟!^۱

۴. خشم علی علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام به وصیت حضرت زهرا علیها السلام درباره دفن شبانه و پنهانی او بدون خبر دادن به دیگران، عمل نمود. همچنین روایت شده است که آن حضرت محل قبر را از دیده‌ها پنهان کرد و چهل قبر مشابه را در بقیع پدید آورد.^۲

همچنین در خبر طبری آمده است:

وقتی مسلمانان از رحلت فاطمه علیها السلام آگاه شدند، به بقیع آمدند. ولی در آنجا چهل قبر تازه یافتند و تشخیص قبر آن بانو مشکل گردید. از این رو ضجه و فریاد زدند و یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند: «پیامبر شما بین شما جز یک دختر به جا نگذاشت؛ حال او از دنیا رفته و در خاک آرمیده است، اما شما در تشییع و

۱. الفضائل، ص ۶۹؛ عیون المعجزات، ص ۵؛ الهدایة الکبری، ص ۱۸۸؛ مدینة المهاجر، ج ۱، ص ۲۱۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، صص ۲۷۷ و ۲۷۸ و ج ۴۱، ص ۱۸۰.

۲. امامی کلیم الشمس راجع نورها فهل لکلیم الشمس فی القوم من مثل

بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۹۰ و ج ۳۰، ص ۳۴۹؛ بیت الاحزان، الشیخ عباس القمی، ص ۱۸۵.

نماز او شرکت نکردید و محل قبرش را هم نمی‌دانید».

پس بزرگان آنها گفتند: «عده‌ای از زنان مسلمان را بیاورید نبش قبر کنند تا آن بانو را بیابیم و بر او نماز بگذاریم و قبرش را زیارت نماییم». خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید. آن حضرت درحالی که از خشم، چشمانش سرخ شده و رگ گردنش بر آمده بود و لباس زردی را که هنگام جنگ بر تن می‌کرد، پوشیده بود، شمشیر به دست، وارد بقیع شد. آن‌گاه کسی را نزد مردم فرستاد تا هشدار دهد. او به مردم گفت: این علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که به بقیع آمده و به خدا سوگند یاد کرده است که اگر سنگی از این قبرها جابه‌جا شود، روی شما شمشیر خواهد کشید.^۱

۵. اهل بقیع، بهترین همسایه

روایت شده است که به علی علیه السلام گفته شد: «چرا مجاورت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده و همسایه بقیع شده‌ای؟» فرمود: «آنها را همسایه‌هایی صادق یافتم که مانع بدی می‌شوند و آخرت را یادآوری می‌نمایند».^۲

۶. مشاهده امر شگفت‌آور از علی علیه السلام

در خبری آمده است که به مردم مدینه گفته شد: «امشب به بقیع بروید تا امر شگفت‌آوری را از علی علیه السلام ببینید». حذیفه بن یمان می‌گوید:
مردم از عصر در بقیع تجمع کردند تا آنکه شب شد. سپس امیرمؤمنان علیه السلام با ذوالفقارش^۳ به آنجا آمد و فرمود: «به دنبال بیابید». مردم هم به دنبال او رفتند

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ و ج ۳۰، ص ۳۵۰ و ج ۳۱، ص ۵۹۳ و ج ۴۳، ص ۲۱۲؛ بیت الاحزان، ص ۱۸۵.

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۵۹.

۳. الفضائل، ص ۱۶۱.

تا به دو شعله آتش که جدا از یکدیگر بودند، رسیدند. حضرت وارد آتش کوچک تر شد. حذیفه می گوید: «صدای هولناکی را همچون صدای رعد و برق شنیدم. پس حضرت آن را به آتش بزرگ تر برگرداند و داخل آن شد...»^۱

۷. زمین لرزه در بقیع

ابن میثم بحرانی به نقل از حسین بن عبدالرحمن تمار روایت می کند: از مجلس برخی از فقها بر می گشتم که از کنار سلیم شاذکونی^۲ عبور کردم. سلیم گفت: از کجا آمده ای؟ گفتم از مجلس فلان عالم. پس گفت: از چه سخن می گفت؟ گفتم: درباره برخی از کرامت های علی. در ادامه گفت: به خدا قسم برای تو از موضوع مهمی سخن خواهم گفت که آن را از یک شخص قریشی، به نقل از یک قریشی دیگر شنیده ام.

در زمان خلافت عمر بن خطاب، زمین لرزه ای بقیع را فرا گرفت؛ چنان که مردم مدینه از ترس، شیون و فریاد سر دادند. زمین لرزه، روز به روز بیشتر می شد تا به دیوارهای مدینه رسید. عمر گفت: «نزد ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام بروید و چاره جویی نمایید». علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «یکصد نفر از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جمع کنید». حضرت، سپس ده نفر از آنها را برگزید و راهی بقیع نمود. دیگر در مدینه کسی نماند؛ حتی دختران هم به بقیع رفتند. وقتی علی علیه السلام به وسط بقیع رسید، پای خود را بر زمین کوبید و سه بار گفت: «تو را

۱. نوادر المعجزات، الطبری الامامی، ص ۴۳؛ الروضة فی المعجزات و الفضائل، ص ۱۵۳؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، ص ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۸۸.

۲. ظاهراً نامش سلیمان شاذکونی باشد، همانگونه که ابن حمزه در الثاقب، ص ۲۷۴، ح ۲۳۸، اینگونه آورده است. ذهبی درباره سلمان شاذکونی می گوید: «با وجود آنکه او دارای ضعف است، لکن بعید است که حدیث مردودی داشته باشد». همچنان که در «سیر أعلام النبلاء» ج ۹، ص ۳۰۸، چاپ دارالفکر لبنان اینگونه آمده است.

چه شده است؟! پس زمین از لرزش افتاد و حضرت فرمود: «حبیبم رسول خدا ﷺ راست می‌گفت. او مرا از این ماجرا و اجتماع مردم در این روز آگاه کرده بود.»^۱

در روایتی دیگر چنین آمده است:

در عهد عمر بن خطاب، بقیع را زمین‌لرزه‌ای فراگرفت. مردم مدینه به هراس افتادند و ناله و شیون کردند. عمر و اصحاب رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشتند. اما بر شدت زمین‌لرزه افزوده شد تا جایی که به دیوارهای مدینه رسید. مردم تصمیم گرفتند تا شهر را ترک کنند. در این هنگام، عمر، علی بن ابی‌طالب را خواست و به او گفت: «ای ابوالحسن! وضعیت بقیع و زمین‌لرزه‌اش را نمی‌بینی که چطور به دیوارهای شهر (مدینه) رسیده است و مردم قصد کوچیدن از آن را دارند؟!»

علی بن ابی‌طالب فرمود: «یکصد نفر از اصحاب پیامبر خدا ﷺ را که در بدر حاضر بوده‌اند، بیاورید». سپس از میان آنها ده نفر را برگزید و پشت سر خود قرار داد. نود نفر دیگر را هم پشت سر آن ده نفر قرار داد. کسی در مدینه باقی نماند؛ جز آنکه به بقیع آمد. پس علی بن ابی‌طالب، ابوذر، سلمان، مقداد و عمار را خواست و به آنها گفت: «جلوی من حرکت کنید». وقتی به وسط بقیع رسید، مردم دورش حلقه زده بودند. سپس با پای خود ضربه‌ای به زمین زد و سه بار فرمود: «تو را چه شده است؟!»

بلافاصله زمین از لرزش افتاد. آن‌گاه فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند. پیامبر خدا ﷺ مرا از این حادثه و این روز و این ساعت و نیز گرد آمدن مردم

۱. شرح مئة کلمه، ص ۲۵۹ و نیز ر.ک: الناقب فی المناقب، ابن حمزة الطوسی، ص ۲۷۳.

خبر داده بود. خداوند عزوجل در کتاب خود می فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا﴾^۱. آن گاه باز گشت و مردم نیز همراه او باز گشتند.^۲

۸. زنده کردن مرده به اذن خداوند

کلینی به اسناد خود از «عیسی شلقان» روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام دایی هایی در قبیله بنی مخزوم داشت. روزی جوانی از آنها نزد حضرت آمد و عرض کرد: «ای دایی! برادرم از دنیا رفته و مرا در اندوهی جانکاه فرو برده است». حضرت فرمود: «مشتاق دیدارش هستی؟» عرض کرد: «آری». فرمود: «قبر او را نشانم بده». حضرت درحالی که جامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر تن داشت، به بقیع آمد. لبانش زمزمه ای داشت. به کنار قبر که رسید، با پایش به آن زد و صاحب قبر، درحالی که به زبان فارسی سخن می گفت، بیرون آمد. حضرت فرمود: «مگر تو وقتی از دنیا رفتی، عرب نبودی؟! گفت: «آری. ولی ما به سنت و روش فلان و فلان بودیم و وقتی مُردیم زبانمان تغییر کرد».^۳

۹. خبر صخره

در بقیع، تخته سنگ بزرگی قرار داشت. امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام امر فرمود که به کنار آن سنگ برود و چوب دستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر آن بزند تا از دل آن، یکصد شتر

۱. «آن گاه که زمین را با لرزش شدید بلرزاند و زمین مردگان خفته در دل خود را به بیرون بیندازد، و انسان شگفت زده می گوید: چه بر سر زمین آمده است؟» (زلزله: ۱-۳)

۲. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترۃ الطاهرة، شرف الدین علی الحسینی، ج ۲، ص ۸۳۸؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۸ و

ج ۴۱، ص ۲۷۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۸۰.

سرخ موی بیرون آید و وعده پیامبر خدا ﷺ را به عربی بادیه نشین عملی کند و شتران را به او بدهد. امام حسن علیه السلام چنان کرد و شتری از شکاف آن تخته سنگ بزرگ پیدا شد و در بی آن، باقی شترها هم بیرون آمدند. سپس شکاف تخته سنگ به هم آمد.^۱

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و بقیع

۱. جایگاه نماز حضرت زهرا علیها السلام در بقیع

شیخ صدوق پس از نقل متن زیارت امامان معصوم مدفون در بقیع می نویسد: در مسجدی که در بقیع است، هشت رکعت نماز بگزار^۲ و بعد از حمد، هر سوره ای را خواستی بخوان. گفته شده است آن مسجد در محلی بنا شده که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در آنجا نماز گزارده است.^۳

۲. گریستن فاطمه زهرا علیها السلام بر قبر رقیه در بقیع

کلینی روایت کرده است:

وقتی رقیه دختر رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، حضرت خطاب به او فرمود: «به گذشتگان صالح ما، عثمان بن مظعون و یارانش ملحق شو». فاطمه زهرا علیها السلام کنار قبر رقیه می گریست و قطرات اشکش روی قبر او می چکید. پیامبر صلی الله علیه و آله درحالی که ایستاده بود، دعا کرد. سپس فرمود: «چون از ناتوانی او باخبرم، از خداوند خواستم او را از فشار قبر نجات دهد».^۴

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۱۱؛ رک: بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۱.

۲. یعنی آنکه برای هر کدام از چهار امام مدفون در قبرستان بقیع دو رکعت نماز خوانده شود.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۷.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

۳. بیت‌الاحزان

پس از وقایع تلخ و دردناکی که در حق فاطمه زهرا علیها السلام صورت گرفت، آن بانو به نزد سید مظلومان امام علی علیه السلام شکایت برد و فرمود: «چه کوتاه است دوران زندگی من میان این مردم! به خدا سوگند! نه شب و نه روز، ساکت نخواهم ماند تا وقتی به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شوم. امام علی علیه السلام فرمود: «ای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگونه صلاح می‌دانی عمل کن».

سپس امام علی علیه السلام برای او خانه‌ای در بقیع، به نام «بیت‌الاحزان» ساخت. هر صبح حضرت زهرا علیها السلام به آنجا می‌رفت، حسنین علیهما السلام جلوتر راه می‌افتادند و او گریان وارد بقیع می‌شد و تا شب می‌گریست. آن وقت امام علی علیه السلام نزد آنها می‌رفت و با یکدیگر به منزل بازمی‌گشتند.^۱

ابن جبیر، گردشگر معروف قرن ششم، در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

کنار مزار عباس در قبرستان بقیع، خانه‌ای منسوب به فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار دارد که به بیت‌الاحزان معروف است. گفته می‌شود فاطمه علیها السلام به آنجا پناه می‌برده و از غم رحلت پدر ارجمندش می‌گریسته است.^۲

شایسته است آن خانه را خانه اسرار فاطمه علیها السلام بنامیم؛ خانه‌ای که تا زمان به حاکمیت رسیدن وهابیان در حجاز، برپا بود و به سبب نادانی و کج‌فهمی آنان تخریب گشت.

علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین می‌نویسد:

در اینجا توجه صاحب‌نظران را به این بحث جلب می‌کنیم که علت دوری گزیدن

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷؛ اللعة البيضاء فی شرح خطبة الزهراء، محمدعلی قراچه‌داغی تبریزی، ص ۸۵۸؛ مجمع النورین و ملتقى البحرين، المرندي، ص ۱۴۱؛ بیت‌الاحزان، ص ۱۶۵.

۲. دائرة المعارف الاسلامية الشيعية، ج ۸، ص ۲۶۵ به نقل از رحلة ابن جبیر.

حضرت زهرا علیها السلام از شهر مدینه به هنگام عزاداری بر پدرش چه بود؟! چرا ایشان همراه حسنین علیهما السلام و عده‌ای از بانوان به بقیع می‌رفت و زیر سایه درخت اراکه، در غم رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریه و زاری می‌نمود؟ حتی پس از آنکه درخت را بریدند، علی علیه السلام برای ایشان اتاقی ساخت تا برای نوحه‌سرایی به آنجا رود.

گفتنی است این اتاق که «بیت‌الاحزان» خوانده می‌شد، همانند سایر مشاهد مشرفه در دوره‌های مختلف تاریخی زیارت می‌شد؛ تا آنکه در سال ۱۳۴۴ ه. ق. وهابیان آن را خراب کردند. اینجانب (شرف‌الدین) در سفر حج سال ۱۳۳۹ ه. ق. برای زیارت ائمه بقیع علیهم السلام به مدینه رفتم و این خانه را نیز زیارت کردم.^۱

صاحب‌الذریعه می‌نویسد: «بیت‌الاحزان را به دلیل مجاورت با مزار ائمه شیعه علیهم السلام تخریب کردند؛ زیرا گاهی همسایه به سبب جرمی که همسایه‌اش مرتکب شده، مجازات می‌شود!»^۲

در کتاب بقیع الغرقد نیز آمده است: «به فاصله کمی از بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام بارگاهی است که در محل بیت‌الاحزان ساخته شده است؛ همان مکانی که حضرت زهرا علیها السلام به آنجا می‌رفت و در غم رحلت پدر بزرگوارش می‌گریست».^۳

در بعضی کتب تاریخی برای بیان نشانی برخی قبرها نوشته شده است: «قبر فلانی در زیر ناودان، پشت دیواری که ائمه بقیع علیهم السلام در آن دفن شده‌اند و روبه‌روی بیت‌الاحزان حضرت زهرا علیها السلام قرار دارد».^۴

۱. النص والاجتهاد، تحقیق: ابومجتبی، ص ۳۰۲.

۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، ج ۷، ص ۵۲.

۳. البقیع الغرقد، السید محمد الشیرازی، ص ۴۴.

۴. مرآة الکتب، ص ۲۶۵.

امام حسین علیه السلام و بقیع۱. دیدار امام حسین علیه السلام از قبور شهدا در بقیع

ابن کثیر از اسحاق بن ابراهیم روایت کرده است: حسین علیه السلام به زیارت قبور شهدا در بقیع رفت و چنین سرود:^۱

ساکنان قبرها را صدا زدم. ولی آنها خاموش بودند و به جایشان خاک و ریگ‌ها پاسخ دادند؛ گفتند: آیا می‌دانی با ساکنانم چه کردم؟ گوشت بدنشان را تکه تکه و لباس‌هایشان را پاره و چشمانشان را پراز خاک کردم؛ درحالی که پیش از این، با اندکی خاشاک، آزار می‌دیدند. اما استخوان‌هایشان را متلاشی کردم تا مفاصل و گوشت از هم جدا شد. آنها را پوسیده و فرسوده و درحالی که بلاها اطرافشان را گرفته بود، رها ساختم.^۲

۲. با ابوسفیان

طبرسی نقل کرده است:

زمانی که عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان که ناتوان و نابینا شده بود، دست حسین بن علی علیه السلام را گرفت و گفت: «ای برادرزاده! مرا به بقیع ببر». وقتی به

۱.

نادیت سکان القبور فأسکتوا
قالت أتدري ما فعلت بساکني
وحشوت أعينهم تراباً بعدما
أما العظام فلإني مزقتها
قطعت ذا زاد من هذا كذا
وأجابني عن صمتهم ترب الحصا
مزقت لحمهم و خرقت الكسا
كانت تأذي باليسير من القذي
حتى تباينت المفاصل والشوا
فتركتها رمماً يطوف بها البلا

۲. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۲۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۶؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۳۱؛ اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۲۱؛ حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۷.

وسط قبرستان رسید، بلند فریاد زد: «ای اهل قبور! شما بر سر چیزی (خلافت) با ما جنگیدید که اکنون در چنگ ماست و اینک پیکر شما پوسیده است.» در این هنگام امام حسین علیه السلام به او گفت: «خداوند چهره‌ات را زشت گرداند!» سپس به سرعت دست او را رها کرد و بازگشت. اگر نعمان بن بشیر به فریادش نمی‌رسید و او را به شهر باز نمی‌گرداند، جان داده بود.^۱

امام محمد باقر علیه السلام و بقیع

۱. بدبختی اهل دنیا

از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر نقل شده است:

در بقیع، نوجوانی را دیدم با چهره‌ای زیباتر از خورشید تابان که کنار قبر حسن بن علی و علی بن حسین علیه السلام نشسته بود و سوزناک می‌گریست. گفتم: «ای نوجوان! چه شده که در این قبرستان خلوت گزیده‌ای؟» در جواب، شعری خواند: «بچه، کسی است که عقل بچگانه‌ای دارد، نه آن که سن کمی دارد. سرزنش بر صاحب عقلی است که هنوز بزرگ نشده است.»

گفتم: «در کودکی خداوند به تو چیزی نشان داده است که حرف‌های بزرگی می‌زنی!» گفت: «وقتی خداوند حکمت را نزد بنده‌ای به امانت می‌سپارد، حکیمان او را به سبب سن کمش، کوچک نمی‌شمارند.» این نوجوان نوری الهی و شکوهی معنوی داشت. گفتم: «پدرم به فدایت! تاکنون سخنی بدین استواری نشنیده بودم. بی‌شک تو از خاندان اهل حکمت هستی. تو کیستی؟» پاسخ داد: «از بدبختی‌های اهل دنیا، شناخت اندک آنان از فرزندان انبیاست. من محمد بن

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۷۸.

علی بن حسین علیه السلام هستم و این قبر پدر من است.»

سپس چنین سرود: «کدامین مونس است که از همجواری با او مأنوس تر باشد و با از دست دادن او چه وحشتی است که سراغ انسان نیاید»^۱.

این خیر را ابن عساکر نیز با تفاوتی در متن آن، از قیس بن نعمان نقل کرده است.^۲

۲. دعای امام بر سر مزار

کلینی به سند خویش از عمرو بن ابی المقدم روایت کرده است که گفت:

همراه امام محمد باقر علیه السلام از بقیع می گذشتیم. ایشان بر سر مزاری ایستاد و چنین فرمود: «بارالها! بر غربتت رحم کن. تنهایی اش را برطرف ساز و پریشان حالی اش را چاره نما. او را به واسطه رحمت، از رحمت غیرخودت بی نیاز کن و او را به موالیان و دوستانش ملحق ساز»^۳. شیخ طوسی پس از نقل این روایت می افزاید: «آن گاه امام علیه السلام سوره قدر را هفت مرتبه تلاوت فرمود»^۴.

۳. عاقبت دشمنی با اهل بیت علیهم السلام

ابن حمزه طوسی از ابی عیینه روایت کرده است:

مردی نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: من از اهل شام هستم و به خدا سوگند! همواره دوستدار و پیرو شما اهل بیت بوده ام. اما پدرم که خداوند رحمتش نکند،

۱. القاب الرسول و عترته، ص ۵۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۸۱.

۳. الکافی، ۳، ص ۲۲۹؛ کامل الزیارات، ص ۵۳۱؛ المزار، المفید، ص ۲۱۸؛ الدعوات، ص ۲۷۱؛ الجبل المتین، ص ۷۳؛ تفصیل وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۰۰؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۵۵ و ج ۹۹، ص ۲۹۷؛ مستدرک الوسائل ج ۲، ص ۳۴۰.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰۵؛ المعتمد، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تفصیل وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۹۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۱۴.

پیرو بنی‌امیه بود و آنها را بر شما برتری می‌داد، بدین علت من از او خشمگین بودم. او ثروت فراوانی داشت و غیر از من فرزند دیگری هم نداشت، خانه‌ای در رمله داشت که به تنهایی در آن می‌زیست، هنگامی که از دنیا رفت، همه جا را جست‌وجو کردم. اما چیزی از اموالش را نیافتم. تردید ندارم که آنها را جایی پنهان کرده است و از من پنهان ساخته است، خدا از او راضی نگردد.

امام علیه السلام فرمود: «آیا دوست داری او را ببینی و جای اموال را بررسی؟» پاسخ داد: «آری. خیلی محتاج و فقیرم». امام علیه السلام مطلبی را بر پوست نازک و سفیدی نوشت و مهر خود را بر آن زد و فرمود: «امشب این نوشته را به بقیع ببر. وقتی به وسط بقیع رسیدی، صدا بزنی یا ذرجان. پس مردی عمامه به سر، به نزدت خواهد آمد. نامه را به او بده و بگو: من فرستاده محمد بن علی بن حسین علیه السلام هستم و آنچه را می‌خواهی از او بپرس».

مرد شامی نامه را گرفت و رفت. راوی (ابوعیینه) می‌گوید: فردا به‌طور عمد به خانه امام علیه السلام رفتم تا از حال آن مرد باخبر شوم. وقتی رسیدم، مرد شامی را به انتظار بر در خانه امام علیه السلام دیدم. هر دو وارد شدیم. مرد خطاب به امام علیه السلام گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته»؛ «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد». دیشب نامه‌ات را بردم تا به میانه بقیع رسیدم. پس صدا زدم: یا ذرجان! بلافاصله مردی عمامه به سر آمد و گفت: «من ذرجان هستم! خواسته‌ات چیست؟» گفتم: من فرستاده محمد بن علی بن حسین علیه السلام هستم و این هم نامه اوست. گفت: «خوش آمدی ای فرستاده حجت خداوند بر مردمان».

آن‌گاه نامه را گرفت و خواند و سپس گفت: «دوست داری پدرت را ببینی؟» گفتم: آری. «گفت: پس همین جا بایست تا برگردم. پدرت در ضنجان است». اندکی بعد بازگشت و با خود مردی سیاه‌چهره را که ریسمانی سیاه بر گردن داشت،

آورد و گفت: «این پدر توست. اما آتش، چهره‌اش را تغییر داده و وارد دوزخ شده و از آب ناگوار و سوزانش خورده و به عذاب دردناکی دچار شده است.»

پرسیدم: «تو پدر من هستی؟!؟» پاسخ داد: «آری». گفتم: «چرا چهره‌ات عوض شده است؟!؟» گفت: «من دوستدار و پیرو بنی‌امیه بودم و آنها را برتر از اهل بیت پیامبر خدا می‌دانستم. بدین علت به عذاب الهی گرفتار شدم و چون تو دوستدار اهل بیت پیامبر ﷺ بودی، از تو خشمگین بودم و تو و خانواده‌ات را از ثروتم محروم ساختم. اما امروز از این کار پشیمانم. پس به خانه‌ام برو و زیر درخت زیتون را حفر کن. ۱۵۰ هزار سکه در آنجا مخفی است. پنجاه هزار آن را به محمد بن علی علیه السلام بپرداز و باقی مال را خودت بردار». مرد شامی ادامه داد: «کنون به شام می‌روم تا پول‌ها را بیاورم».

ابوعیینه می‌گوید: «یک سال بعد به امام علیه السلام عرض کردم که آن مرد شامی چه کرد؟» فرمود: «پنجاه هزار سکه به من داد و من هم با آن، قرضم را ادا کردم و قطعه زمینی را خریدم و به خویشان نیازمندم کمک کردم. آن میتِ پشیمان، از این کارش سود خواهد برد؛ چون مرا خوشحال کرد و با من دوستی ورزید».^۱

امام جعفر صادق علیه السلام و بقیع

لعنت خداوند بر مغیره

شیخ طوسی از حسین بن ابی‌العلاء روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره مغیره بن سعید پرسیدم و عرض کردم که او را در بقیع دیده‌ام و همراهش شخصی بود

۱. الثاقب فی المناقب، ص ۳۷۰؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۱۳۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۴۵ و ۲۶۷؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۳، ص ۲۶۷.

که معتقد به تناسخ ارواح بود. امام علیه السلام مغیره را لعنت کرد و فرمود: «سوگند یاد کرده‌ام که هیچ‌گاه به او اجازه ملاقات ندهم».^۱

نمازی می‌نویسد: «مغیره بن سعید، خبیث و ملعون است که بر امام باقر علیه السلام دروغ می‌بست. از این‌رو امام صادق علیه السلام وی را لعنت نمود». روایات مستفیضی که بیش از ده روایت می‌باشد و کثی و دیگران آن را نقل کرده‌اند، این موضوع را تأیید می‌نماید.^۲

امام موسی کاظم علیه السلام و بقیعی

ماجرای علی بن یقطین

محمد بن علی صوفی روایت کرده است:

ابراهیم جمال تقاضای دیدار ابوالحسن علی بن یقطین، وزیر دولت عباسیان را داشت. اما او نپذیرفت و راهش نداد. همان سال علی بن یقطین عازم حج شد و پس از انجام دادن مناسک، به قصد زیارت امام موسی بن جعفر علیه السلام به مدینه و خانه آن حضرت رفت. اما امام علیه السلام او را نپذیرفت و راهش نداد.

روز دوم به محضر امام شرفیاب شد و پرسید: «آقای من! گناه چه بود؟! فرمود: «تو را راه ندادم؛ چون برادرت ابراهیم جمال را راه ندادی. خداوند حج تو را نمی‌پذیرد؛ مگر آنکه ابراهیم جمال تو را ببخشد». عرض کردم: «آقا و مولای من، اکنون ابراهیم جمال را از کجا پیدا کنم؟! او در کوفه و من در مدینه‌ام». امام فرمود: «شب که شد، تنهایی به بقیعی برو و کسی از همراهانت را باخبر نکن. آنجا شتری با جهاز منتظر توست. سوارش شو».

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۹۳؛ معجم رجال الحدیث، السید ابو القاسم الخوئی، ج ۱۹، ص ۳۰۱.

۲. مستدرکات علم الرجال، النمازی، ج ۷، ص ۴۷۰؛ قاموس الرجال، التستری، ج ۱۰، ص ۱۸۸.

علی بن یقطين می‌گوید: شبانه به بقیع رفتم و سوار شتر شدم. لحظه‌ای نگذشت که [آن شتر] مرا به درِ خانه ابراهیم جمال در کوفه رسانید. کوبه در را زدم و گفتم: «علی بن یقطين هستم». ابراهیم جمال از داخل خانه گفت: «علی بن یقطين جلوی منزل من چه می‌کند؟!»: گفتم: «ای مرد! مشکل بزرگی دارم. تو را سوگند می‌دهم که راهم دهی». وقتی داخل شدم، گفتم: «ای ابراهیم! مولایم مرا نمی‌پذیرد؛ مگر آنکه تو مرا ببخشی». ابراهیم پاسخ داد: «خداوند تو را ببخشد».

علی بن یقطين، او را سوگند داد که پایش را بر گونه او بگذارد. اما ابراهیم نپذیرفت. دوباره که سوگندش داد، پذیرفت و علی بن یقطين درحالی که سر بر خاک گذاشته بود، چنین زمزمه کرد: «خدایا تو شاهد باش». سپس علی بن یقطين سوار بر شتر به مدینه بازگشت و مقابل در خانه امام موسی بن جعفر علیه السلام پیاده شد و آن حضرت او را پذیرفت.^۱

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و بقیع

خاکسپاری یونس بن یعقوب

از عیاشی روایت شده است:

هنگامی که یونس بن یعقوب در مدینه از دنیا رفت، امام رضا علیه السلام حنوط و کفن و هر آنچه را لازم داشت، برایش فرستاد و به غلامان و نزدیکان خود و پدر و جد بزرگوارش امر فرمود تا در تشییع او شرکت نمایند و افزود: «یونس بن یعقوب، از بنده‌های جعفر بن محمد علیه السلام و ساکن عراق بوده است. برایش در بقیع، قبری آماده کنید و اگر مردم مدینه گفتند او عراقی است و اجازه

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۵.

نمی‌دهیم در بقیع دفن شود، شما هم بگویید که او از غلام‌های جعفر بن محمد علیه السلام است و در عراق زندگی می‌کرده است. اگر مانع دفن او شوید، ما نیز اجازه نخواهیم داد نزدیکان شما در بقیع دفن شوند».

امام رضا علیه السلام، شاگردش محمد بن حباب را که از رجال کوفه بود، فرستاد تا بر یونس بن یعقوب نماز بگزارد. آن‌گاه در بقیع دفن گردید.^۱

محمد بن ولید می‌گوید:

پس از خاکسپاری یونس، کنار قبرش نشسته بودم که متولی قبرستان مرا دید و پرسید: «صاحب این قبر کیست؟ چون ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام به من سفارش کرده است که بر این قبر، چهل ماه (یا چهل روز) آب بیاشم».^۲

۱. ر.ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۸۳؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۸ و ج ۷۹، ص ۲۶؛ الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۵۰؛ خاتمة المستدرک، ج ۵، ص ۳۹۴؛ سماء المقال فی علم الرجال، الکلباسی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۲. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۸ و ج ۷۹، ص ۲۶.

صحابه و بقیع

۱. سلمان فارسی و بقیع

بوسیدن مهر نبوت در بقیع

طبرانی و ابونعیم اصفهانی، ماجرای جست‌وجوی سلمان فارسی از نشانه‌های خاتم پیامبران، حضرت محمد ﷺ را این گونه از زبان خود سلمان نقل می‌کنند:

تا اینکه سلمان می‌گوید: روزی به نزد آن حضرت که در قبرستان بقیع به تشییع جنازه یکی از اصحاب خود رفته بود، آمدم. آن حضرت میان اصحاب خود نشسته بود. من جلو رفتم و خدمت ایشان سلام کردم. سپس پشت سرش قرار گرفتم تا قسمت بالای پشتش را ببینم تا شاید بتوانم مهر نبوت را میان دو شانه آن حضرت مشاهده کنم. رسول خدا ﷺ هنگامی که من را دید، متوجه رفتار من شد و به مقصودم پی برد که دنبال نشانه‌هایی‌ام که آن شخص برای من توصیف کرده بود. سپس ردای خویش را کنار زد و چشم من به مهر نبوت ایشان افتاد و آن را شناختم. خود را روی شانه‌های آن حضرت انداختم و آنها را بوسیدم.

۲. ابوبکر و بقیع

بیتوته شبانه ابوبکر در بقیع

روایت شده است وقتی فاطمه زهرا علیها السلام در بستر بیماری بود، ابوبکر و عمر برای عیادت به خانه او رفتند و اجازه ورود خواستند. اما ایشان اجازه ورود نداد. ابوبکر که وضعیت را این گونه دید، با خداوند عهد بست که زیر هیچ سقفی نرود تا اینکه رضایت فاطمه علیها السلام را به دست آورد. پس شبی را در بقیع به صبح آورد. عمر به نزد علی علیه السلام رفت و گفت: ابوبکر، پیرمرد نازک دلی است. او یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب اوست. بارها به خانه فاطمه علیها السلام رفته ایم تا اجازه ورود بگیریم، اما...»^۱

در اینجا باید به رسم عرب، این ضرب المثل را به کار ببریم: «**بالصیف ضیعت اللین**».^۲

ابوبکر و آتش زدن «فجائه اسلمی» در بقیع

ابن کثیر نوشته است:

ابوبکر، فجائه اسلمی را که نامش «یاس بن عبدالله» بود، در بقیع آتش زد. سبب چنین کاری آن بود که فجائه نزد ابوبکر آمد و ابوبکر که گمان می کرد، او اسلام آورده، از او تقاضا کرد تا لشکری را برای جنگ با گروهی از مرتدان آماده و اعزام نماید. فجائه چنان کرد. اما در آن کارزار، مسلمان و مرتد برایش تفاوتی نداشت؛ هر کسی را می دید، می کشت و اموالش را غنیمت می گرفت. وقتی ابوبکر از این موضوع باخبر شد، لشکری را فرستاد تا او را بازگرداند. پس از دستگیری، ابوبکر او را به بقیع فرستاد و دستور داد او را دست بسته در آتش بیفکنند و بسوزانند.^۳

۱. اللعة البيضاء، ص ۸۷۳؛ مجمع التورین، ص ۱۴۳.

۲. لسان العرب، ماده «صیف».

۳. البداية و النهاية، ج ۶، ص ۳۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۹۳؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۷؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۷۸.

در تاریخ یعقوبی نیز چنین آمده است:

فجائۀ به ابوبکر گفت: «ای خلیفه پیامبر خدا ﷺ من اسلام آورده‌ام». ابوبکر نیز او را مسلح کرد. ولی فجائۀ به راهزنی پرداخت. ابوبکر در نامه‌ای به طریفه بن حازه نوشت: «دشمن خدا، فجائۀ، از نزد من رفته و به راهزنی مشغول شده و راه‌ها را ناامن کرده است. به سوی او برو و دستگیرش نما».

طریفه چنین کرد و پس از جنگ با یاران فجائۀ، به او رسید. فجائۀ گفت: «من مسلمانم و به من دروغ بسته‌اند». طریفه پاسخ داد: «اگر راست می‌گویی، تسلیم شو تا نزد ابوبکر برویم و او تو را بیازماید!» فجائۀ پذیرفت. وقتی نزد ابوبکر رسیدند، بلافاصله او را به بقیع فرستاد و در آتش افکند. همچنین ابوبکر، مردی دیگر را از بنی‌اسد به نام شجاع بن ورقاء آتش زد...^۱

به عقیده نگارنده، اگر به فرض مجازات او کشته شدن باشد، دیگر نیازی به آتش زدن او نبود و می‌توانست به گونه‌ای دیگر او را بکشد، چه بسیار کارهای ناپسند و خشونت‌آمیزی که نام و چهره اسلام و مسلمانان را زشت و وارونه نشان می‌دهد. گفته شده است که ابوبکر در پایان عمرش و در حال بیماری گفته است:

بر هیچ کاری افسوس نمی‌خورم؛ جز سه چیز که ای کاش انجامشان نمی‌دادم: ... ای کاش (به خانه فاطمه رضی الله عنها یورش نمی‌بردم و) در خانه فاطمه رضی الله عنها را نمی‌گشودم و آن را رها می‌کردم؛ اگر چه در آن خانه بر روی جنگ بسته شده بود و ای کاش فجائۀ اسلمی را آتش نمی‌زدم و او را به‌طور معمول می‌کشتم و یا او را آزاد می‌کردم...^۲

۱. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۳؛ الخصال، الشیخ الصدوق، ص ۱۷۲؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۹۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۵.

۲. عمر بن خطاب و بقیعی

جانشین واقعی پیامبر ﷺ

یعقوبی از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

پاسی از شب گذشته بود که عمر بن خطاب در خانه‌ام را زد و گفت: «بیا برای محافظت از مدینه و اطراف آن گشتی بزنیم». پذیرفتم و به راه افتادیم. عمر پا برهنه بود و تازیانه‌اش را بر دوش انداخته بود. به بقیعی رسیدیم. آنجا روی زمین دراز کشید و پیوسته با دست، به کف پایش می‌زد و آه می‌کشید.

گفتم: «ای امیرمؤمنان! قضیه چیست؟ چه چیزی شما را به اینجا کشاند؟» گفت: «فرمان خدا، ای ابن عباس!» گفتم: «بگویم در دلت چه می‌گذرد؟» گفت: «هرچه می‌خواهی بگو که تو خوب سخن می‌گویی». گفتم: «به خلافت و جانشین پس از خودت فکر می‌کردی!» گفت: «درست گفتم!» گفتم: «نظرت درباره عبدالرحمان بن عوف چیست؟» گفت: «او فرد بخیلی است و خلافت شایسته انسانی بخشنده و در عین حال، به دور از اسراف است». گفتم: «سعد بن ابی وقاص چطور؟» گفت: «مؤمن ضعیفی است!» گفتم: «طلحة بن عبدالله؟» گفت: «او به دنبال ستایش دیگران و زندگی مرفه است. اگر هم انفاقی می‌کند برای آن است که به مال دیگری برسد و او بسیار خودپسند است». گفتم: «زبیر بن عوام چه؟ او که جنگاور اسلام است». گفت: «او یک روز انسان است، یک روز شیطان. او صبح تا ظهر مشغول چانه‌زدن و تجارت است تا جایی که نماز [جماعت] او از دست می‌رود». گفتم: «عثمان بن عفان چطور؟» گفت: «او اگر به خلافت برسد،

کتاب ص ۱۰۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۱۹ و ج ۳۰، صص ۴۲۱ و ۴۲۲؛ السقیفه و فدک، الجوهری، ص ۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱.

۱. و آرزوی سوم او این بود که می‌گفت: ای کاش روز سقیفه امر جانشینی را به گردن عمر یا ابوعبیده افکنده بودم. یکی از ایشان خلیفه می‌شد و من به منزله وزیر او می‌شدم.

فرزند ابی معیط و بنی امیه را بر دوش مردم سوار می کند و اموال بیت المال را به آنها می بخشد. به خدا سوگند! او اگر خلیفه شود، چنین خواهد کرد و وقتی چنین شد، مردم عرب بر او هجوم خواهند آورد و در خانه اش او را خواهند کشت.»

عمر لحظاتی سکوت کرد و سپس گفت: «دامه بده ابن عباس. آیا فکر می کنی رفیقان علی (علیه السلام) جایگاهی دارد؟! گفتم: «آیا علی سزاوار نیست؟! با آن همه فضل و دانش و سابقه در اسلام و خویشاوندی اش با پیامبر؟! گفت: «به خدا سوگند! همان طور است که می گویی. اگر او خلیفه شود، مردم را به راهی روشن آورد. اما چند ویژگی دارد: اهل شوخی است، خودرأی است و با مردم قاطع است؛ گذشته از اینکه سن او کم است!» گفتم: «ای امیرمؤمنان! چرا در جنگ خندق که به نبرد با عمرو بن عبدود رفت، نگفتید کم سن و سال است؟! در حالی که در آنجا پهلوانان جا زدند و پیشکشوتان از او عقب ماندند! و چرا در جنگ بدر زمانی که همسالان او مخفی می شدند، این سخن را نگفتید و کسی در اسلام آوردن بر او سبقت نگرفت؛ آن گاه که مردم عرب و قریش حق شما را ادا می کرد (سخت با شما مبارزه می کرد)» گفت: «حق با توست. ولی آیا می خواهی مثل همان روزی که پدرت (عباس) و علی نزد ابوبکر رفتند با من نیز این گونه رفتار کنی؟! ابن عباس می گوید: «مایل نبودم او را عصبانی کنم. پس سکوت کردم.» عمر گفت: «به خدا قسم ای ابن عباس! پسرعمویت علی (علیه السلام) از همه مردم به خلافت شایسته تر است. ولی قریش تحمل او را ندارد؛ زیرا اگر به خلافت برسد، آنها را بر مدار حق اداره می کند و فرقی قائل نمی شود. پس هر گاه چنین کند، بیعت او را خواهند شکست و با او نبرد خواهند کرد.»^۱

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ مواقف الشیعة، ج ۲، ص ۳۲۸؛ من حياة الخليفة عمر بن خطاب، عبدالرحمان احمد البکری، ص ۳۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۶.

ابن ابی الحدید از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

با علی علیه السلام جلوی خانه اش نشسته بودیم. عمر از آنجا عبور کرد و بر علی علیه السلام سلام کرد. علی علیه السلام از او پرسید: «کجا می روی؟» گفت: «بقیع». پرسید: «همراه نمی خواهی؟» گفت: «آری». پس علی علیه السلام به من گفت: «با او برو». برخاستم و با او رفتم. عمر دستم را در دست گرفت و انگشتانش را میان انگشتان دستم برد. اندکی رفتیم تا به پشت بقیع رسیدیم. گفت: «ای ابن عباس! به خدا سوگند! دوستت (علی علیه السلام) به جانشینی بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر از هر کسی بود. ولی ما به دو دلیل بر او ترسیدیم». ابن عباس می گوید: سخن عمر به جایی رسید که چاره ای جز سؤال نداشتم. بنابراین گفتم: «به کدام دلیل ای امیرمؤمنان؟» پاسخ داد: «بر او از جوانی و علاقه اش به فرزندان عبدالمطلب ترسیدیم».^۱

به عقیده نگارنده، این سخن عمر اقرار او بر شایستگی حضرت علی علیه السلام در زمینه جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. عذر تراشی او نیز پذیرفته نیست؛ چراکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نامه ای که به «عتاب بن اسید» نوشت، فرمود: «کسی که سن بیشتری دارد، برتر نیست. بلکه شخص برتر، بزرگ تر است».^۲ همچنین خود امام علی علیه السلام فرمود:

ما در جنگ ها، کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با پدران، فرزندان، برادران و عموهایمان می جنگیدیم و این کار، جز بر ایمان و تسلیم ما و صبر در برابر سختی ها و ناگواری ها و جدیت در نبرد با دشمن، نمی افزود.^۳

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۰ و نیز رک: مواقف الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، ص ۵۵۷؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۲۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵۶؛ وقعة صفین، ص ۵۲۰؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۴۶.

آرزوی عمر

ابن ابی الحدید روایت کرده است:

عمر بن خطاب همراه گروهی از اصحابش پیاده به بقیع می‌رفتند. به آنها گفت: «هر کس آرزوی خود را بگوید». هریک آرزوی را بیان کردند. نوبت خودش که شد، گفت: «دوست داشتم کسی را مثل عمیر بن سعد داشتم تا در کارهای مسلمانان از او کمک می‌گرفتم».^۱

گفتنی است عمر بن خطاب، عمیر بن سعد را والی حمص کرده بود. او در سن ۶۴ سالگی در جنگ قادسیه کشته شد.^۲ گفته‌اند که او از دوستان معاویه بوده است.^۳

خبرهای عمر برای اهل بقیع

ابن ابی‌الدنیا از محمد بن جبیر نقل می‌کند که روزی عمر بن خطاب از بقیع عبور کرد و گفت: «سلام بر شما ای اهل قبور! خبرهایی که نزد ماست، این است که زنان شما ازدواج کردند. در خانه‌هایتان، دیگران ساکن شدند و ثروت شما تقسیم گردید...».^۴ البته در خور توجه است که «متقی هندی» به نقل از ابومحمد حسن بن محمد الخلال در کتاب «النادمین» نقل می‌کند:

امام علی علیه السلام خطاب به اهل قبور فرمود: سلام بر شما ای پشیمانان! در خانه‌هایتان، دیگران ساکن شدند و اموالتان هم تقسیم گردید و زانتان نیز

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۱۶ و نیز ر.ک: المعجم الکبیر، ج ۱۷، ص ۵۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۶، ص ۴۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۸۴.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۵۸ و ج ۴، ص ۳۷۴ و ج ۷، ص ۴۰۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۲۸.

۳. ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۲۵.

۴. کتاب الهوائف، ص ۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۵۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۷۳.

ازدواج کردند. اینها خبرهایی بود که ما داشتیم. شما هم از خبرهایتان به ما بگویید. آن‌گاه امام علیه السلام رو کرد به همراهان و فرمود: اگر اجازه سخن گفتن داشتند، بی تردید می‌گفتند: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱.

دعای عمر در بقیع

عبدالرزاق از سعید بن عاص نقل کرده است:

شبی عمر را دنبال کردم، دیدم به بقیع رفت و نماز گزارد. آن‌گاه دستانش را بالا برد و به دعا پرداخت. شنیدم می‌گفت: «خدایا سنم بالا رفته و ضعیف شده‌ام. از پراکنده شدن مردم بیم دارم. پس مرا از این دنیا ببر؛ درحالی‌که نه ناتوان باشم و نه سرزنش شده». راوی می‌گوید: او تا صبح همین جملات را بر زبان داشت.^۳

همراه با مطلب بن حنطب

از عبدالاعلی بن عبدالله روایت شده است: «با عمر در بقیع نشسته بودم. مطلب ابن حنطب آمد و من برخاستم که به او جا بدهم. ولی او در جایی دیگر نشست».^۴

سیاست خلیفه

ابن سعد در طبقات آورده است:

عمر، فرزندش را فراخواند و گفت: پسر! کسی را نزد عایشه فرستادم تا اجازه

۱. «برای آخرت توشه تهیه کنید و بهترین توشه، پرهیزکاری است». (بقره: ۱۹۷)

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۵۶ و نیز ر.ک: کتاب الثقات، ج ۹، ص ۲۳۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۷۹؛ من لایحضره

الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۰؛ امالی الصدوق، ص ۱۶۹؛ تحف العقول، ابن شعبه الحارثی، ص ۱۸۸؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۶۱۹.

۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۱۵.

۴. غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۹.

دفن مرا کنار دو برادرم (پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر) بگیرد. او هم اجازه داده است. ولی من نگرانم شاید او ملاحظه مقام مرا کرده باشد. بنابراین از تو می‌خواهم وقتی از دنیا رفتم، غسل دهی و کفن نمایی و جنازه‌ام را بر در خانه عایشه ببری و بگویی: «این عمر بن خطاب است که اذن ورود می‌خواهد». اگر اجازه داد، مرا آنجا دفن کن؛ وگرنه در بقیع به خاک بسپار.

ابن عمر می‌گوید: «وقتی پدرم مرد، او را تا در منزل عایشه تشییع کردیم و او اجازه ورود داد و گفت: با سلام و سلامتی وارد شوید!»^۱

حاکم نیشابوری این موضوع را چنین روایت کرده است:

زمانی که عمر بن خطاب مجروح گردید، به فرزندش عبدالله گفت: «به نزد عایشه برو و سلام مرا برسان و بگو عمر می‌گوید: اگر به شما ضرری نمی‌زند و جای شما تنگ نمی‌شود، علاقه دارم کنار دوستم دفن شوم و اگر برای تو مشکلی ایجاد می‌کند، در همین بقیع دفن می‌شوم که به جان خودم سوگند! اصحاب پیامبر خدا ﷺ و همسران او که بهتر از من بودند، در آنجا آرمیده‌اند». وقتی پیغام عمر به عایشه رسید، گفت: «هیچ مانعی وجود ندارد».^۲ عمر هم گفت: «پس مرا کنار پیامبر خدا ﷺ و ابوبکر به خاک بسپارید».^۳

به عقیده نگارنده در اینجا دو نکته وجود دارد:

۱. پس از دفن عمر، عایشه به زحمت افتاد؛ چون روایت کرده‌اند از آن تاریخ به بعد مجبور شد در خانه هم چادر به سر کند! وقتی از او علت این کار را پرسیدند، پاسخ داد: این (پیامبر) همسر من است و این (ابوبکر) هم، پدرم. اما از وقتی عمر در اینجا

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۶۳ و نیز ر.ک: کتاب الثقات، ج ۲، ص ۲۴۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۴۴۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۹۳.

۳. همان و نیز ر.ک: مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۸۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، صص ۶۸۹ و ۶۹۵.

دفن شد، ناچار چادر بر سر کرده‌ام!^۱ گرچه خودش به این خاکسپاری رضایت داده بود.^۲ البته این نقل تاریخی را نمی‌توان پذیرفت. دفن نامحرم در خانه موجب نمی‌شود که زن حجاب خود را به خاطر آن رعایت کند.

۲. این خانه متعلق به پیامبر خدا ﷺ بوده است و پس از رحلت ایشان باید به ورثه منتقل می‌شده و سهم همسران از اموال پیامبر ﷺ یک هشتم بوده است. حال اگر این سهم بین نه نفر از همسران پیامبر ﷺ تقسیم شود، سهم او یک هفتاد و دوم می‌شود. ابن عباس در ماجرای ممانعت عایشه از به خاکسپاری امام حسن (علیه السلام) در خانه پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «اوایلا! روزی بر استر سوار (در ماجرای تدفین امام حسن (علیه السلام)) و روزی هم بر شتر سوار شدی (در جنگ جمل). تو می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی و با اولیای خدا بجنگی...»^۳

۴. عبیدالله بن عمر و بقیع

ابن حبان در ماجرای کشته شدن عمر بن خطاب می‌نویسد:

ابولؤلؤ به سوی بقیع رفت و بین راه، دوازده نفر را زخمی کرد. عبیدالله بن عمر او را تعقیب کرد و در بقیع او را دید که همراه هرمزان و جفینه که مسیحی بود، مشغول گفت‌وگو بودند. در این میان خنجر دو سری از آنان بر زمین افتاد. عبیدالله هر سه نفر را کشت.

پس از این ماجرا، بین سعد بن ابی وقاص و عبیدالله بر سر کشته شدن جفینه، همچنین بین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عبیدالله بر سر کشته شدن هرمزان، مجادله

۱. مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۳۷۱، ش ۴۹۶۲.

۲. ر. ک: مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۳۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۳.

۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، الشیخ المفید، ج ۲، ص ۱۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۳.

لفظی شد^۱ و علی بن ابی طالب ع فرمود: «اگر اندکی قدرت یابم، عبیدالله را به قصاص هر زمان می کشم».^۲

۵. عثمان و بقیع

از کتاب عمدة القاری نقل شده است: عثمان دستور داد تا اجساد قیرهای کنار مسجدالنبی ص را به محل قبرستان بقیع بیاورند. آن گاه گفت: «با این کار، مسجد نبوی را گسترش دهید».^۳

۶. عبدالله بن زبیر و بقیع

ذهبی و ابن عساکر در ماجرای دزدی در مدینه نوشته اند که عبدالله بن زبیر گفت: «مرا فرمانده خود کنید. ما نیز پذیرفتیم و به بقیع رفتیم و آن دزد را کشتیم».^۴

۷. ابوهریره و بقیع

راوی می گوید:

با ابوهریره در بقیع بودم که شنیدم می گوید: «من داناترین مردم به حقیقت شفاعت محمد ص در روز قیامت هستم». فوری مردم دور او را گرفتند و پرسیدند: «آن چیست؟ خدا تو را رحمت کند». گفت: پیامبر ص می گوید: «بارالها پیامر ز هر مسلمانی را که به دیدار تو می آید، درحالی که به من ایمان دارد و به تو شرک نمی ورزد».^۵

۱. نصب الراية، ج ۶، ص ۳۳۴.

۲. كتاب الثقات، ج ۲، ص ۲۳۹؛ نصب الراية، ج ۶، ص ۳۳۴.

۳. الغدير، ج ۵، ص ۷۷.

۴. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۶۶؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۳، ص ۳۶۶؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۱، ص ۳۵؛ الآحاد و المثانی،

ج ۲، ص ۸۸.

۵. مسند احمد، ج ۲، صص ۴۵۴ و ۴۹۹.

۸. عبدالله بن جعفر و بقیع

حاکم نیشابوری به سند خودش از «ابن ابی الزناد» و او از پدرش نقل می‌کند:
 با عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب در بقیع نشسته بودیم. گروهی جنازه‌ای را بر
 دوش تشییع می‌کردند. عبدالله از حرکت آهسته تشییع‌کنندگان تعجب کرد و
 رو کرد به ما و گفت: «وضع مردم عوض شده است؛ پیش از این، مرده‌ها را به
 سرعت تشییع می‌کردند و حتی اگر بین کسانی هم گفت و گویی می‌شد به آنها
 می‌گفتند از خدا بترسید و آهسته حرکت نکنید».^۱

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۵ و نیز ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج ۲۸، ص ۴۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۴۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۲۴.

مشاهده فون در بقیع

زائران بقیع هم‌اکنون در آن مکان شریف، قبوری را می‌یابند که همواره در طول تاریخ زیارتگاه مسلمانان مشتاق بوده است. در اینجا به‌طور خلاصه، از صاحبان این قبرها یاد می‌کنیم:

امامان اهل بیت علیهم‌السلام

امامان اهل بیت علیهم‌السلام که عبارت‌اند از:

۱. امام حسن مجتبی علیه‌السلام؛
 ۲. امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام؛
 ۳. امام محمد بن علی الباقر علیه‌السلام؛
 ۴. امام جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام.
- در فصل آتی درباره این بزرگواران به تفصیل سخن خواهیم گفت.

عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

علامه حلی در کتاب خویش، چگونگی زیارت و نیز وداع با او را آن‌طور که در نقل‌های روایی آمده، ذکر می‌کند.^۱

۱. منتهی‌المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳.

فاطمه بنت اسد

فاطمه بنت اسد، مادر ارجمند امام علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. علامه مجلسی برای او زیارتی را نقل کرده است.^۱

از سمهودی نقل شده است که قبر او در مکان مسجدی قرار دارد که امروز به آن «قبر فاطمه» می گویند.^۲

علامه سید جعفر مرتضی می نویسد:

فاطمه بنت اسد در بقیع مدفون است و امام حسن علیه السلام نزد او دفن گردیده است. شیخ مفید و دیگران نیز بر این مطلب تصریح کرده اند. اما ابوالفرج گفته است: «وی در روحاء (وسط بقیع) روبه روی حمام ابی قتیفه به خاک سپرده شده است». ولی ما به فرض درست بودن این سخن، توجیهی برای دفن او در آنجا نیافتیم. البته امام حسن و امام حسین علیهما السلام به مکان قبر مادر بزرگ خویش آگاه ترند.^۳

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. زینب؛^۴

۲. رقیه؛^۵

۳. ام کلثوم.^۶

۱. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۱۸؛ کلمة التقوی، ج ۳، ص ۵۱۶.

۲. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۷، ص ۶۶.

۳. همان، ج ۷، ص ۶۷.

۴. البشری فی مناقب خدیجة الکبری، السید محمد بن علوی المالکی، ص ۳۳.

۵. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۹، ص ۲۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۸۵؛

السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۷۱.

۶. البشری فی مناقب خدیجة الکبری، ص ۳۴.

در اینکه آیا رقیه، ام کلثوم و زینب،^۱ دختران پیامبر ﷺ و یا ربیبه‌های ایشان‌اند، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از پژوهشگران معاصر به پیروی از برخی قدما معتقدند آنها دخترخوانده‌های رسول خدا ﷺ هستند.^۲

ابوالقاسم کوفی (متوفای ۳۵۲ ه. ق) گفته است:

رقیه و زینب که همسران عثمان بودند، دختران پیامبر ﷺ یا فرزندان خدیجه نبودند و این شبهه که فرزندان پیامبرند، برای کسانی که از علم انساب شناخت کمی دارند، پیش آمده است.^۳

او همچنین گفته است:

درباره رقیه و زینب، روایت صحیحی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است بدین مضمون که خدیجه دختر خویلد، از طرف مادرش، خواهری به نام «هاله» داشت. مردی از بنی مخزوم با مادر او ازدواج کرده بود و هاله از آن مرد بود. پدر هاله که از دنیا رفت، مردی از بنی تمیم که نامش ابوهند بود با مادر هاله ازدواج کرد. حاصل این ازدواج، پسری به نام هند و دو دختر شد. ابوهند از دنیا رفت. پسرش بزرگ شده بود و دو دخترش کوچک بودند. در آن زمان رسول خدا ﷺ با خدیجه ازدواج کرد. هاله، خواهر خدیجه، فقیر بود. ولی خدیجه ثروت فراوانی داشت. هند پسر بزرگ هاله، به بادیه و نزد اقوام و عشیره‌اش رفت. اما دو دختر کوچک نزد مادرشان هاله ماندند. از این‌رو خدیجه، هاله و دو دخترش را نزد خود برد و سرپرستی آنان را بر عهده گرفت.

۱. ر.ک: الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۲۷ و ج ۵، ص ۲۷۳.

۳. کتاب الاستغاثه، ابوالقاسم الكوفي، ص ۷۶.

گفتنی است هاله که واسطه ازدواج رسول خدا ﷺ و خدیجه بود، کمی بعد از این ازدواج، از دنیا رفت و زینب و رقیه زیر نظر خدیجه و پیامبر ﷺ تربیت شدند. از آنجا که در سنت عرب جاهلی، هر کسی بچه یتیمی را بزرگ می کرد، آن یتیم به او منسوب می شد، بدین ترتیب رسول خدا ﷺ نیز پدر دو دختر ابوهند شناخته شد.^۱

کراچکی (متوفای ۴۴۹ ه. ق) گفته است:

دیدگاه‌ها درباره رقیه و زینب، همسران عثمان بن عفان مختلف است. برخی معتقدند آنها ربیبه‌های پیامبر ﷺ هستند و آن دو، دختران خدیجه از همسری غیر از پیامبر ﷺ می باشند. برخی دیگر معتقدند آن دو، دختران خواهر مادری خدیجه‌اند و خدیجه وقتی خواهرش از دنیا رفت، آن دو را سرپرستی کرد و پرورش داد. گفته شده است نام پدر آن دو هاله بوده است. اما برخی دیگر معتقدند آن دو، دختران پیامبرند.^۲

ابن شهر آشوب نوشته است: «در دو کتاب «الانوار» و «البدع» آمده است که رقیه و زینب، دختران هاله (خواهر خدیجه) بوده‌اند».^۳ شیخ آل یاسین نیز نوشته است: «قول مشهور آن است که زینب، رقیه و ام کلثوم، دختران پیامبر خدا ﷺ هستند. ولی بررسی‌های تاریخی این سخن را تأیید نمی کند؛ چون آنها دختران خدیجه از همسر اولش می باشند».^۴ اما علامه سید جعفر مرتضی این مطلب را نمی پذیرد و می گوید: «پژوهش‌ها بر این نکته تأکید دارد که آنها ربیبه‌های پیامبر ﷺ و خدیجه می باشند؛ نه

۱. کتاب الاستغاثه، صص ۸۰-۸۲.

۲. کتاب التعجب، ابوالفتح محمد بن علی الكراچکی، ص ۳۶.

۳. المناقب، ج ۱، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۱؛ كشف الغطاء، ج ۱، ص ۵.

۴. الامام علی بن ابی طالب سیره و تاریخ، ص ۲۷. به نقل از الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۵، ص ۲۷۳.

دختران پیامبر یا دختران خدیجه».^۱

آنچه از تاریخ به دست می‌آید این است که رقیه و ام‌کلثوم همسران عثمان و زینب همسر ابوالعاص بوده‌اند.^۲ از امام صادق علیه السلام روایت شده است که عثمان بن عفان با ام‌کلثوم ازدواج کرد. ولی او قبل از زفاف از دنیا رفت و وقتی مسلمانان عازم جنگ بدر شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله رقیه را به عقد او در آورد.^۳ خبری نزدیک به این مضمون، در «قرب الاسناد»^۴ آمده و در کلام ابن سعد^۵ و ابن حجر^۶ و دیگران نیز به آن تصریح شده است. با این بیان معلوم می‌شود که آنچه نسبت به ازدواج عثمان با زینب مطرح شده است صحیح به نظر نمی‌رسد. همانگونه که از نقل ابوالقاسم کوفی^۷ و شیخ مفید^۸ بر می‌آید و محقق شوشتری^۹ نیز بر این مطلب تأکید کرده است.

همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱. ام سلمه؛^{۱۰}

۲. حفصه؛^{۱۱}

۱. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. الخصال، ص ۴۰۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۷۷.

۴. قرب الاسناد، الحمیری، ص ۹.

۵. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۱۷.

۶. الاصابه، ج ۸، ص ۱۲۸.

۷. الاستغاثه، ص ۷۲.

۸. ر.ک: المسائل السروية در مصنفات الشيخ المطيه، ج ۷، ص ۹۲.

۹. رسالة في تاريخ النبي والآل، ص ۷۶. (چاپ شده در قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۷۷).

۱۰. تحفة الاحوزی، ج ۱، ص ۳۰۰؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۲۰۳.

۱۱. احادیث ام المؤمنین عایشه، السيد مرتضى العسكري، ج ۱، ص ۶۱.

۳. ریحانه دختر زید؛^۱
۴. زینب دختر حشش؛^۲
۵. زینب دختر خزیمه؛^۳
۶. صفیه دختر حبیبی؛^۴
۷. عایشه دختر ابی بکر؛^۵
۸. ماریه قطیه.^۶

عمه‌های رسول خدا ﷺ

سیره‌نویسان و مفسران آورده‌اند که صفیه دختر عبدالمطلب و عمه رسول خدا ﷺ در بقیع به خاک سپرده شده است،^۷ قبر او در بقیع معروف و مشهور است.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۳۰؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۴۶؛ السیره النبویه، ج ۴، صص ۶۰۵ و ۶۰۶؛ البدايه و النهايه، ج ۵، صص ۳۲۷ و ۳۲۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۶؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱۱، ص ۲۲۰.
۲. الطبقات الكبرى، ج ۸، صص ۱۰۹ و ۱۱۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۴؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۶۵؛ عون المعبود، ج ۸، ص ۳۳۸؛ البدايه و النهايه، ج ۴، ص ۱۶۹ و ج ۷، ص ۱۱۹؛ السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۸۴؛ حاشیه إعانة الطالبین، ج ۳، ص ۳۱۳.
۳. عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۸۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۱۵؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۰۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۰۶؛ الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۷، ص ۶۱.
۴. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۲۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۳۳؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، صص ۲۹ و ۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۲۳؛ تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۲۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۳۷.
۵. المعجم الكبير، ج ۲۳، صص ۱۷ و ۲۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴ و ۶؛ مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، صص ۳۳ و ۴۲؛ مسند عایشه، السجستانی، ص ۹۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۱.
۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، صص ۳۹ و ۴۰؛ البدايه و النهايه، ج ۷، ص ۸۵؛ السیره النبویه، ج ۴، ص ۶۰۳.
۷. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۶؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰.

عقیل بن ابوطالب

او برادر امام علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و بیست سال از ایشان بزرگ تر بوده است. عقیل به انساب عرب آگاهی داشته است، قبر او در بقیع معروف و مشهور است.

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

عبدالله پسر جعفر طیار و همسر زینب کبرا، دختر امام علی علیه السلام است. شهید اول نوشته است: «در بقیع، قبر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عبدالله بن جعفر نیز زیارت می شود».^۱

ام البنین

او فاطمه کلاییه، همسر امام علی بن ابی طالب علیه السلام و مادر قمر بنی هاشم، حضرت عباس بن علی علیه السلام است.

مالک بن انس

وی فقیه اهل مدینه و یکی از پیشوایان مذاهب چهارگانه و صاحب کتاب «الموطأ» است.

نافع

در هویت او که آیا همان قاری مشهور است یا شخص دیگر، اختلاف نظر وجود دارد. سخاوی گفته است: «وی یا همان قاری مشهور است یا خادم پسر عمر بن خطاب».^۲

ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

مادر او، ماریه قبطیه است. وی در کودکی از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرگ او بسیار غمگین شد.

۱. الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۲۰.

۲. مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹؛ الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۰.

گروهی از شهدای احد

تعدادی از شهدای جنگ احد به شهر مدینه منتقل شدند و در بقیع دفن گردیدند.

شهدای واقعه حرّه

این شهدا، گروهی از مسلمانانند که در سال ۶۲ هـ.ق در زمان حکمرانی یزید بن معاویه به شهادت رسیدند. شیخ مرتضی انصاری می‌نویسد: «چیزی واضح‌تر و مشهورتر از کفر یزید نیست»^۱.

حلیمه سعیدیه

او مادر رضاعی پیامبر ﷺ می‌باشد که در کودکی به او شیر داده است.

ابوسعید خدری

وی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ است.

محدوده جغرافیایی قبور بقیع

با آنکه ده‌ها هزار نفر از صحابه، تابعان، عالمان، صالحان، شهیدان، مؤمنان و مسلمانان دیگر در بقیع دفن شده‌اند، اما متأسفانه باید گفت تنها اندکی از آنان شناسایی شده‌اند. هرچند پیامبر خدا ﷺ با قرار دادن سنگی به عنوان علامت بر قبر عثمان بن مظعون، وظیفه مسلمانان را در حفظ محل قبرها مشخص نمود، اما وهابیان تمامی آثار و علامت‌های قبور بقیع را ویران کردند. با این اوصاف، می‌توان در بقیع، قبوری را مشاهده کرد که برای مردم مدینه، نسل در نسل و برای پژوهشگران، به‌طور متواتر، آشنا و آشکار است. مانند قبور چهار امام معصوم علیهم‌السلام و نیز قبرهای دختران پیامبر خدا ﷺ.

۱. کتاب الطهاره، ج ۲، ص ۳۵۸.

همسران و عمه‌های ایشان و قبر فرزند پیامبر ﷺ و دیگران که ما محدوده آنها را بیان می‌کنیم. در اینجا به ترتیب، اسامی قبرهایی را که زائر به هنگام ورود از در غربی بقیع (مقابل مسجد نبوی) به آنها می‌رسد، می‌آوریم:

۱. قبور امامان اهل بیت علیهم‌السلام

پس از ورود از در اصلی بقیع، در امتداد جنوب به سمت راست، قبور امامان اهل بیت علیهم‌السلام قرار دارد:

الف) قبر امام حسن مجتبی علیه‌السلام؛

ب) قبر امام زین العابدین علیه‌السلام؛

ج) قبر امام محمد باقر علیه‌السلام؛

د) قبر امام جعفر صادق علیه‌السلام.^۱

۲. قبر دختران پیامبر علیهم‌السلام

روبه‌روی در اصلی بقیع، حدود سی متر جلوتر، قبر دختران پیامبر علیهم‌السلام قرار دارد.

۳. قبر همسران پیامبر علیهم‌السلام

در قسمت شمالی قبر دختران پیامبر علیهم‌السلام، یعنی درست در سمت چپ شخصی که مقابل قبر دختران پیامبر علیهم‌السلام ایستاده و در فاصله حدود هشت متری از آن، قبر همسران پیامبر علیهم‌السلام قرار دارد.

۴. قبر عقیل بن ابی‌طالب و قبر پسر برادرش، عبدالله بن جعفر

در فاصله حدود پنج متری شمال قبر همسران پیامبر علیهم‌السلام، قبر این دو بزرگوار قرار دارد.

۱. المصدر، ج ۴، ص ۳۱.

۵. قبر مالک و نافع

در جهت شرقی قبر عقیل بن ابی طالب و حدود ده متر دورتر، آنجا که راهروهای سیمانی جدیدالاحداث به یکدیگر می‌رسد، دو قبر وجود دارد: نخست: قبر مالک بن انس، امام مذهب مالکی؛ دوم: قبر نافع که همان شیخ القراء معروف است یا شخص دیگری است.

۶. قبر ابراهیم پسر پیامبر ﷺ

در بیست متری شرق قبر مالک، قبر ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ قرار دارد و احتمالاً قبر عثمان بن مظعون نیز آنجا باشد؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ هنگام تعیین محل دفن ابراهیم، فرمود: او را به پیشینیان نیکوکارش (عثمان بن مظعون) ملحق کنید.

۷. مقبره شهدای احد و واقعه حره

در فاصله حدود ۷۵ متری قبر ابراهیم، قبور شهدای احد و واقعه حره قرار دارد. اکنون قبر آنها که با سنگ ساخته شده، به شکل مستطیل و در ارتفاع حداکثر یک متری قرار گرفته است.

۸. قبر اسماعیل فرزند امام صادق ﷺ

اسماعیل در سن بیست سالگی و در زمان حیات پدر بزرگوارش (۱۳۳ هـ. ق) از دنیا رفته است. این مطلب را از «عمدة الطالب» به نقل از «ابوالقاسم بن جذاع» که از نسب‌شناسان مصری است آوردیم.^۱ سید محسن امین گفته است: قبر او اینک خارج از بقیع می‌باشد و خیابانی بین قبر او و بقیع، فاصله انداخته

۱. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۶.

است. شاید پیش از آنکه این خیابان احداث شود، قبر او داخل بقیع بوده است. وهابی‌ها در جریان تخریب مشاهد بقیع، گنبد و بارگاه باشکوهی را که بر قبر اسماعیل بود، ویران کردند.^۱

شیخ مدنی گفته است: «قبر او بین حرم نبوی و بقیع واقع شده بود و من آن قبر را پیش از ویرانی دیده بودم».^۲ گفته می‌شود آن قبر در ضلع جنوب غربی بقیع و خارج از آن بود و خیابانی به عرض پانزده متر، بین قبر و بقیع جدایی انداخته و با دیواری به ارتفاع سه متر احاطه شده بود. ساختمان «الشر شوره» یعنی همان ساختمان «مصلحة الموتی» در قسمت شرقی این قبر قرار دارد و البته در زمان توسعه شهری اخیر، جسد به داخل محوطه کنونی بقیع منتقل شده است.^۳ نگارنده از برخی مردم شنیده است که اسماعیل پس از انتقال جسد اسماعیل به درون بقیع آن را در شرق قبور شهدای حره دفن کردند، و در آغاز علامتی داشت، اما بعدها وهابی‌ها چنان‌که شیوه آنهاست، هرگونه علامت و اثری از آن را از بین بردند.

۹. قبر حلیمه سعیدیه

گفته می‌شود قبر وی، شمال شرقی قبر عثمان بن عفان، یعنی شمال شرقی «حش کوکب» قرار دارد. معروف است که حش کوکب در ضلع شمالی قبر عثمان است.

۱۰. قبر عمه‌های پیامبر ﷺ

سمت چپ در اصلی بقیع، در فاصله چهل متری به طرف شمال، چسبیده به دیوار بقیع، قبرهای صفیه و عاتکه، دختران عبدالمطلب و نیز قبر ام‌البین همسر امام علی علیه السلام قرار دارد.

۱. منتخب التواریخ، محمد هاشم الخراسانی، ص ۱۰۲.

۲. التاریخ الامین، ص ۳۴۲.

۳. ر.ک: بقیع الغرقد، ص ۸۴.

۱۱. قبر ابوسعید خدری

قبر او در شمال شرق بقیع و در راهی که به حره شرقی می‌رسد، واقع شده است.

۱۲. قبر سعد بن معاذ

قبر این صحابی، حدود پنجاه متری ضلع شمالی قبر عثمان بن عفان قرار دارد.

۱۳. قبر عثمان بن عفان

عثمان ابتدا در حش کوب که خارج از بقیع بود، دفن گردید. اما معاویه آنجا را ملحق به بقیع کرد و اینک قبر او در ۱۳۵ متری شمال شرقی قبور شهدای حره واقع شده است.^۱
ابن کثیر گفته است:

معاویه به قبر عثمان توجه خاص داشت و از این رو دیوار بین قبر او و بقیع را از میان برداشت. به مردم نیز دستور داد تا مرده‌های خود را اطراف او دفن کنند تا قبر او به قبور مسلمانان متصل شود.^۲

۱. اندازه‌ها و فواصل قبور را از کتاب بقیع الغرقد نقل کرده‌ایم. ر.ک: صص ۵۹-۸۶.

۲. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۲۱۴.

امان تصحیح

۱. امام حسن مجتبیٰ

ابومحمد،^۱ امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، سید جوانان اهل بهشت، سبط رسول، ریحانه بتول و حجت خداوند در زمین، پانزدهم رمضان سال دوم یا سوم^۲ هجری در مدینه به دنیا آمد و در ماه صفر سال ۴۹ هجری در همان شهر به شهادت رسید. عمر ایشان ۴۷ سال و مادر ارجمندش، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. قبر شریف او در مدینه،^۳ کنار قبر مادر بزرگش، فاطمه بنت اسد

۱. المقنعه، ص ۴۶۴.

۲. ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۷؛ عمدة الطالب، ص ۶۵؛ المجموع، ج ۳، ص ۵۰۳؛ سبل السلام، ج ۱، ص ۱۸۶؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۳.

۳. المقنعه، ص ۴۶۴؛ کافی، ج ۱، ص ۳۰۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹؛ رجال الطوسی، ص ۳۵؛ منتخب الانوار، محمد بن همام، ص ۶۰؛ الغارات، ابراهیم بن محمد الثقفی، ج ۲، ص ۸۴۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تاریخ الائمه، ابن اثیر، ص ۳۱؛ تاریخ موالید الائمه و وفیاتهم، ابن الخشاب البغدادی، ص ۱۸؛ المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۳؛ الجوهرة فی نسب الامام علی و آله، ص ۳۲؛ المناقب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۱؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۶۸؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۲۷؛ عمدة الطالب، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۷؛ کتاب الفتن، ص ۹۱؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الأحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، صص ۲۹۳، ۳۰۱ و ۳۰۲؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۶۵

قرار دارد.^۱ القاب ایشان عبارت‌اند از: وزیر، تقی، قائم، طیب، حجت، سید، سبط و ولی.^۲ ذهبی گفته است: «حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام... پیشوا، سرور، ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله، سبط او و سید جوانان اهل بهشت است. کنیه وی، ابامحمد و از القابش: قرشی، هاشمی، مدنی و شهید است». ابوجحیفه نیز گفته است: «او شبیه جدش پیامبر صلی الله علیه و آله بود».^۳

«ابن‌عنه» گفته است: «روز هفتم ولادتش، فاطمه علیها السلام او را در پارچه‌ای از حریر بهشتی که هدیه جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود، پیچید و نزد ایشان آورد. آن حضرت او را حسن نامید و گوسفندی برایش عقیقه کرد».^۴

فضیل بن مرزوق از عدی بن ثابت و او نیز از براء نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حسن علیه السلام فرمود: «خداوندا! من او را دوست دارم. تو نیز او را و دوستدارانش را دوست بدار». ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.^۵

همچنین در حدیث دیگری که ترمذی آن را صحیح دانسته، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «حسن و حسین علیهما السلام، سرور جوانان اهل بهشت‌اند». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حق او و برادرش امام حسین علیه السلام فرمود: «هرکه آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هرکه آن دو را خشمگین سازد؛ مرا خشمگین ساخته است».^۶ همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- کتاب محب‌الدین الطبری، ص ۱۴۱؛ کتاب‌المجموع، ج ۳، ص ۵۰۳؛ مقاتل‌الطالبیین، ص ۴۸؛ الحواشی علی تحفة المحتاج، ج ۳، ص ۲۰۶؛ سیل‌السلام، ج ۱، ص ۱۸۶.
۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۹؛ تاج‌الموالید، ص ۲۷؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ عمدة الطالب، ص ۶۵؛ بحار‌الانوار، ج ۴۴، صص ۱۵۷ و ۱۵۸؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۷، ص ۶۷.
۲. تاریخ‌الموالید‌الائمة و فیاتهم، ابن‌خشب‌البغدادی، ص ۱۸.
۳. سیر اعلام‌النبلاء، ج ۳، ص ۲۴۵.
۴. عمدة الطالب، ص ۶۵.
۵. سیر اعلام‌النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۰.
۶. همان، ص ۲۵۱.
۷. فضائل‌الصحابه، ص ۲۰.

«خداوندا من آن دو را دوست دارم، تو نیز آنها را دوست داشته باش»^۱.
 نووی نوشته است: «مناقب او در صحیح بخاری و مسلم و دیگر منابع، فراوان و مشهور است»^۲. ابن حجر عسقلانی گفته است: «فضایل او به شمار نیاید و ما در کتاب «الروضة الندیة» خلاصه‌ای از آن را آورده‌ایم»^۳.

کینی به سند خود از محمدبن مسلم نقل کرده است که شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:
 زمانی که رحلت حسن بن علی علیه السلام نزدیک شد، به حسین بن علی علیه السلام فرمود:
 «برادرم! تو را وصیت می کنم که بعد از وفاتم، مرا غسل و کفن نما و به سوی
 [قبر مطهر] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا عهدم را با او تازه سازم. آن گاه مرا نزد [قبر]
 مادرم ببر. بعد مرا برگردان و در بقیع به خاک بسپار...»^۴.

شیخ مفید نیز گفته است که «عبدالله بن ابراهیم» از «زیاد مخارقی» نقل کرده است:
 وقتی وفات حسن بن علی علیه السلام فرا رسید، حسین بن علی علیه السلام را فرا خواند و
 فرمود: «ای برادر! اینک از تو جدا می شوم و به پروردگرم می پیوندم. به من سم
 نوشانده‌اند و اینک پاره‌های جگرم در طشت افتاده است. کسی را که به من سم
 نوشانده، می شناسم. در پیشگاه الهی از او شکایت خواهم کرد. پس به حقی که
 بر تو دارم، سوگندت می دهم که سخنی نگویی و منتظر چیزی باش که خداوند
 درباره من پیش می آورد. پس وقتی از دنیا رفتم، غسل بده و کفن کن و بر
 تابوتی بگذار و به سوی قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببر تا با او تجدید عهد نمایم.

۱. فضائل الصحابه، ص ۲۴.

۲. المجموع، ج ۳، ص ۵۰۳.

۳. سبل السلام، ج ۱، ص ۱۸۶.

۴. الکافی، ج ۱، صص ۳۰۰ و ۳۰۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۲؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲۱؛ عیون المعجزات، ص ۵۸؛
 تفصیل وسائل الشیعه، ج ۳، صص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۴؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۷۷.

پس مرا به سوی قبر جدہام فاطمہ بنت اسد ببر و در آنجا دفن نما.
ای پسر مادرم! به زودی متوجه خواهی شد که مردم گمان می کنند تو می خواهی
مرا نزد رسول خدا ﷺ دفن نمایی. از این رو سعی می کنند تو را از این کار باز
دارند. ولی تو را به خدا سوگند می دهم که اجازه ندهی در این ماجرا خونی
ریخته شود»^۱.

پس معلوم می شود که امام حسن مجتبیٰ علیه السلام طبق وصیتش، در بقیع دفن شد؛^۲ چون
می دانست که در غیر این صورت، چه اتفاق دردناکی خواهد افتاد^۳ و چه کینه های پنهانی
از افراد شرور، آشکار خواهد شد.^۴ بدین سان ضعف سخن ابن کثیر^۵ و دیگران^۶ معلوم
می شود که گفته اند حسن بن علی علیه السلام از حسین بن علی علیه السلام پیمان ستاند تا کنار رسول
خدا ﷺ دفن گردد.

«محمد بن همام اسکافی» در «منتخب الانوار» آورده است:

زمانی که وفات حسن بن علی علیه السلام فرا رسید، برادرش حسین بن علی علیه السلام را
خواست و گفت: ای برادرم! وقتی از دنیا رفتم و کارهایم را انجام دادی و
تابوتم را مهیا ساختی، مرا به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ببر. اگر مانع تو نشدند،

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۲۲ و نیز: ک: دلائل الامامة، صص ۱۶۰-۱۶۲؛ الهدایة الکبری، ص ۱۸۶.
۲. ر.ک: الخرائج و الجرائع، ج ۱، صص ۲۴۲ و ۲۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۱؛ الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۱۵؛ مدینة
المعاجز، ج ۳، صص ۳۴۰ و ۳۷۳؛ بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۱۵۴ و ۱۷۴.
۳. ر.ک: الجوهره، ص ۳۲؛ کتاب الفتن، ص ۹۱؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۱۴۲ و ۱۴۴.
۴. ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۷.
۵. البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۴۸.
۶. ر.ک: کتاب الفتن، نعیم بن حنّاد، ص ۹۱؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶۷؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۸؛
جواهر المطالب، الباعونی، ج ۲، ص ۲۰۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۲؛ الجوهره، ص ۳۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۹۱؛
فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۵۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۵.

همان جا مرا به خاک بسپار و اگر ممانعت کردند، سوگندت می‌دهم به پروردگار و به حق جدم پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرم که کلمه‌ای نگویی و مرا به بقیع برگردان و به خاک بسپار.^۱

ولی خبری را که پیش از این از کلینی و شیخ مفید نقل کردیم و بر طبق آن بردن پیکر مطهر امام مجتبی علیه السلام فقط برای تجدید عهد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادرشان فاطمه زهرا بوده است و دفن در بقیع مورد وصیت بوده است. خبری قابل اعتماد است. همچنین شیخ مفید گفته است:

وقتی حسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت، حسین بن علی علیه السلام غسل و کفنش نمود و بر تابوتی نهاد و به راه افتاد. مروان و یاران اموی اش تردید نداشتند که امام حسین علیه السلام برادرش را کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن می‌کند. بنابراین آماده مقابله شدند و هنگامی که حسین بن علی علیه السلام برای تجدید عهد به قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، در برابرشان ایستادند... نزدیک بود فتنه‌ای^۲ بین

۱. منتخب الانوار، ص ۶۱.

۲. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۹۳. از عباد بن عبد الله بن زبیر نقل کرده است: «شنیدم که عایشه در آن روز می‌گفت: این کاری است هرگز نشدنی. او (حسن بن علی علیه السلام) در بقیع دفن شود؟! و برای این سه نفر (رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر) نفر چهارمی نیست. به خدا سوگند! این خانه را پیامبر در زندگی اش به من داد و عمر هم با آنکه خلیفه بود، تنها با رضایت من در آنجا دفن شد.»

محمد بن همام کتاب اسکافی در منتخب الانوار، ص ۶۱ روایت کرده است: «وقتی حسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت، حسین بن علی علیه السلام او را تا قبر جدش به دوش کشید. مغیره بن شعبه نزد عایشه آمد و گفت: حسن بن علی علیه السلام از دنیا رفت و حسین هم او را به طرف قبر جدش برده است؛ حال اگر او را در آنجا دفن نماید نام و یاد پدرت و عمر تا روز قیامت از میان می‌رود. عایشه پرسید: چه کنم؟ مغیره پاسخ داد: سوار قاطر من بشو و از دفن او در آنجا جلوگیری کن. عایشه چنین کرد و نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. در آنجا با تشییع کنندگان مواجه شد و از دفن حسن بن علی علیه السلام کنار قبر پیامبر مکرّم، ممانعت کرد. مردانی از بنی‌هاشم شمشیر کشیدند و گفتند او باید کنار جدش دفن شود. نزاع بالا گرفت و...

بنی‌هاشم و بنی‌امیه برپا شود.^۱ ابن عباس نزد مروان رفت و به او گفت: از همان جا که آمدی بازگرد؛ ما نمی‌خواهیم حسن بن علی (علیه السلام) را کنار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خاک بسپاریم. بلکه می‌خواهیم به زیارت آن حضرت برویم و با او تجدید عهد نماییم. آن‌گاه او را طبق وصیتش به نزد جد‌اش فاطمه بنت اسد می‌بریم و در جوار او دفن می‌کنیم و اگر وصیت کرده بود که کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفن شود، آن وقت می‌دانستی که تو کوچک‌تر از آن هستی که مقابل ما بایستی ...

امام حسین (علیه السلام) نیز فرمود:

به خدا سوگند! اگر نبود عهد حسن (علیه السلام) با من که خونی ریخته نشود،

که حسین (علیه السلام) فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم ساکت باشید؛ چون برادرم به من وصیت کرده است. جماعت ساکت شدند و حسین بن علی (علیه السلام) جسد را بازگردانید و در بقیع دفن کرد.

مغیره بن شعبه کسی است که امام حسن (علیه السلام) به او فرمود: «ای مغیره تو دشمن خدایی و قرآن را به گوشه‌ای انداخته‌ای و تکذیب‌کننده پیامبر اویی؛ تو زناکاری هستی که رجم تو واجب است و عادلان و پارسایان علیه تو شاهدند. پس رجم تو را به تأخیر انداختند و حق را با باطل عقب راندند. خدا برای تو عذابی دردناک و خواری و ذلت در زندگی دنیا را فراهم ساخته است و البته عذاب آخرت خوارکننده‌تر است. تو همانی که فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زدی و او را به خونریزی انداختی و فرزندش را سقط کردی و سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پایمال کردی؛ در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او گفته بود: «فاطمه، تو سرور بانوان اهل بهشتی». به خدا سوگند! سرنوشت تو ای مغیره آتش است». ر.ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۸۳؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۴۷۰.

۱. ر.ک: بشارة المصطفی، ص ۴۱۸؛ امالی، الطوسی، ص ۱۶۰؛ کتاب الفتن، ص ۹۱؛ الجوهرة، ص ۳۲؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، صص ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳؛ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۱۵؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۲۰۹. در کتاب الجوهرة، ص ۳۲ آمده است: «... نزاع بالا گرفت تا آنجا که بنی‌هاشم به همراه امام حسین (علیه السلام) و بنی‌امیه به همراه مروان سلاح برگرفتند. ولی سرانجام کار به آرامش کشید و ابوهریره که میان آنها بود گفت: به خدا سوگند! این ظلم است که نگذارند حسن (علیه السلام) در کنار جدش دفن شود». همچنین در کتاب الفتن، ص ۹۱ نوشته شده است: «ابوحازم گفت: ابوهریره چنین گفت: به نظر تو اگر فرزند موسی پیامبر (صلی الله علیه و آله) وصیت کرده بود که با پدرش دفن شود، و مانع آن می‌شدند، آیا در این صورت به او ظلم نکرده بودند؟ گفتم: آری. گفت: این فرزند رسول خداست که نمی‌گذارند او کنار پدرش دفن گردد».

در آن صورت می‌دانستید که چگونه شمشیرهای خداوند علیه شما به کار می‌افتاد. شما پیمان را نقض کرده و شرط‌های ما را نادیده انگاشته‌اید.

سرانجام امام حسن علیه السلام در بقیع و در جوار فاطمه بنت اسد به خاک سپرده شد.^۱ ابن‌فتال نیشابوری^۲ و طبرسی نیز همین روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند.^۳ ابوهیریه در روز خاکسپاری امام حسن بن علی علیه السلام گفت:

خدا مروان را بکشد که گفت: «به خدا سوگند! نمی‌گذارم پسر ابوتراب کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفن شود؛ حال آنکه عثمان در بقیع دفن شده است». به او گفتم: مروان! تقوا داشته باش و درباره علی جز به خیر حرفی مزن. قسم می‌خورم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز (جنگ خیبر) گفت: «من پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و اهل فرار از میدان جنگ نیست». ^۴ گواهی می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن علیه السلام فرمود: «خدایا من دوستش دارم و دوستانش را نیز دوست دارم». ^۵

مخفی نماند که مروان بن حکم در آن وقت حاکم مدینه بود^۶ و یا عزل شده بود و این کار را برای خشنودی معاویه^۷ و ریاست‌طلبی^۸ انجام داد.

۱. الارشاد، ج ۲، صص ۱۸ و ۱۹؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۵۴.

۲. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۷.

۳. اعلام الوری، ص ۲۱۱.

۴. ر.ک: العمدة، ص ۱۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۸ و ج ۴۲، صص ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۷.

۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۸؛ خلاصة عقبات الأنوار، الميلانی، ج ۳، ص ۲۵۵؛ الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۵؛ الغدير، ج ۸، ص ۲۶۵ و ج ۱۱، ص ۱۴.

۶. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۱۰.

۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۷. در آنجا آمده است: «مروان همواره دشمن بنی‌هاشم بود تا زمانی که مُرد». الغدير، ج ۸، ص ۲۶۵.

۸. ابن‌عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۱، ص ۱۲۷ آورده است: «معاویه به سبب این کار، به مروان نامه‌ای تشکرآمیز نوشت و او را به حکومت مدینه منصوب کرد و سعید بن عاص را عزل نمود».

امام حسن علیه السلام با دسیسه معاویه و با هدف هموار کردن راه خلافت فرزندش یزید، مسموم شد و به شهادت رسید. ابو علی محمد بن همام اسکافی می نویسد:

[حسن بن علی علیه السلام] در سال پنجاه هجری، پس از گذشت ده سال از حکومت معاویه به شهادت رسید. این واقعه با دسیسه معاویه و به دست جعده دختر اشعث، همسر حسن بن علی علیه السلام صورت گرفت. معاویه برای این کار، یک زمین کشاورزی بسیار وسیع و نیز ده هزار دینار به او بخشید. در روایتی آمده است که به آن حضرت براده طلا خورانده شد که بر اثر آن، پاره‌های جگرش بیرون ریخت. امام حسن علیه السلام فرمود: «به من دو بار سم نوشانده‌اند و این بار سوم است». آن حضرت در قبرستان بقیع، در شهر مدینه دفن گردید.^۱

ابن حبان گفته است: «حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام... فرزند فاطمه زهرا علیها السلام، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. کینه او ابو محمد است و بر اثر سمی که به او خورانده شد، جگرش پاره پاره گشت». ^۲ ابن عساکر از ابوسلیمان بن زبیر روایت کرده است: «حسن بن علی علیه السلام در سال ۴۹ هـ. ق وفات کرد. به او سم نوشاندند و پاره‌های جگرش بیرون ریخت...».^۳

ابن شهر آشوب نوشته است: «معاویه به جعده، دختر محمد اشعث کندی که دختر ام فروه (خواهر ابوبکر) نیز بود، ده هزار دینار و ده قطعه زمین اطراف سورا و کوفه بخشید تا آنکه حسن بن علی علیه السلام را مسموم کند».^۴

۱. منتخب الانوار، ص ۶۰.

۲. کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶۷؛ مشاهیر علماء الامصار، محمد بن حبان، ص ۲۴.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، صص ۳۰۰ و ۳۰۲ و نیز ر. ک: التعديل والتجريح، سليمان بن خلف الباجي، ج ۱، ص ۴۷۵؛ نظم در السمطين، ص ۲۰۵.

۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۵.

در کشف الغمه آمده است:

وقتی معاویه می‌خواست برای یزید بیعت بگیرد، به جده دختر اشعث بن قیس پیغام فرستاد که حسن بن علی علیه السلام را مسموم کند. پس یکصد هزار درهم برای او فرستاد و قول داد که او را به عقد پسرش یزید درآورد. جده نیز سم را به او نشانید.^۱ امام علیه السلام چهل روز در بستر بیماری بود و در ماه صفر سال پنجاه هجری از دنیا رفت. او در آن زمان، ۴۸ سال داشت و غسل و کفن و دفن او را امام حسین علیه السلام به عهده گرفت و نزد جده‌اش فاطمه بنت اسد در بقیع به خاک سپرده شد.^۲

در خبری آمده است: «قائم پس از علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرزندش حسن علیه السلام سید جوانان و زینت جوانمردان می‌باشد. آن حضرت بر اثر سم وفات نمود و در مکانی پاک معروف به بقیع در مدینه به خاک سپرده شد».^۳

حاکم نیشابوری از ثعلبة بن ابی‌مالک نقل کرده است: «ما در روز وفات حسن بن علی علیه السلام حاضر بودیم و هنگامی که در بقیع به خاک سپرده شد، جمعیت بسیاری به‌طور فشرده در آنجا حضور داشت».^۴

۱. ر.ک: التنبیه و الاشراف، المسعودی، ص ۲۶۰؛ رجال الطوسی، ص ۳۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۶۴؛ عمدة الطالب، ص ۶۷.

۲. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۸۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۹؛ مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۴؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۵۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۸؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۰۳؛ العدد القویة لرفع المخاوف الیومیة، علی بن یوسف المطهر الحلی، ص ۳۵۱؛ الجامع العباسی، ص ۱۸۸.

۳. مقتضب الاثر، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۸.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳؛ الاصابه، ج ۲، ص ۶۵؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۲۹۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۲۵۶.

نعیم بن حماد گفته است: «در روز دفن حسن بن علی علیه السلام کسی از بنی امیه جز خالد بن ولید بن عقبه حضور نداشت. او بنی هاشم را به خدا و قرابتش به پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند داد تا به او راه دادند».^۱

ذهبی از «مساور سعدی» نقل کرده است: «در روز وفات حسن بن علی علیه السلام، ابوهریره را دیدم که در مسجدالنبی ایستاده بود و گریه می کرد و با صدای بلند می گفت: ای مردم! امروز محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. پس گریه کنید».^۲

همچنین مساور روایت کرده است که مردم در تشییع حسن بن علی علیه السلام حاضر شدند تا جایی که از ازدحام جمعیت، جای خالی در بقیع نبود.^۳ مردان و زنان تا هفت روز بر او گریه کردند. زنان بنی هاشم یک ماه بر او نوحه سرایی نمودند و تا یک سال عزادار او بودند.^۴

در روایتی چنین آمده است:

و اما حسن علیه السلام، فرزند و پسر من است. او از من است؛ روشنی چشمم، نور قلبم، میوه دلم و سرور جوانان اهل بهشت است. او حجت خدای تعالی بر امامان می باشد. فرمان او، فرمان من است و سخن او سخن من. هر کس پیروی اش کند، از من است و هر کس نافرمانی اش نماید، از من نیست. بعد از من چه ظلم هایی که بر او می رود تا سرانجام مظلومانه با سم کشته شود. در آن هنگام، فرشتگان الهی و حتی پرندگان آسمان و ماهیان دریا نیز بر او خواهند گریست.

۱. کتاب الفتن، ص ۹۱.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۷؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۱.

۳. جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۱.

۴. البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۴۸.

پس هرکس بر او گریه کند، نابینا نمی‌شود در آن روزی که چشم‌ها نابینا می‌شوند و هرکس برای او غمگین شود، در آن روزی که دل‌ها غمگین است، دل او غمگین نخواهد شد و هر که او را در بقیع زیارت کند، پایش بر صراط نلغزد در آن روزی که پاها بر آن می‌لغزد.^۱

در کامل الزیارات آمده است:

محمد بن علی ابن حنفیه الحنفیه نزد قبر حسن بن علی عليه السلام می‌رفت و می‌گفت: «سلام بر تو ای باقی‌مانده مؤمنان و فرزند اولین مسلمان! و چرا چنین نگویم درحالی که تو زاده خانه هدایت هستی و هم‌پیمان تقوا و چهارمین از اهل کسا. دستان رحمت به تو غذا داده است. در دامان اسلام پرورش یافته و با شیر ایمان رشد و پرورش یافته‌ای. از این رو زندگی پاک و مرگی پاک داشتی. دل‌ها در فراق تو غمگین است. خداوند تو را رحمت نماید». آن‌گاه رو کرد به امام حسین عليه السلام و گفت: «ای ابا عبدالله الحسین، سلام و درود بر ابا محمد (حسن بن علی)».^۲

سخن را در اینجا با نقل فرازی از یکی از زیارت‌های جامعه به پایان می‌رسانیم: «السلام علی الامام المعصوم و السبط المظلوم و المضطهد المسموم بدر النجوم و المودع بالبقیع ذی الشرف الرفیع السید الزکی و المهذب التقی ابی محمد الحسن بن علی عليه السلام».^۳

سلام و درود بر آن امام معصوم و نوه مظلوم پیامبر صلی الله علیه و آله و آن امام ستم‌دیده و مسموم شده، که همانند قرص ماه شب چهارده در میان ستارگان می‌درخشد، و در

۱. الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمی، ص ۱۰.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۱۷ و نیز رک: المزار، الشیخ المفید، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۵؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۶؛ ذخیره الصالحین، ج ۴، ص ۲۰۹.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۹۲؛ مصباح الزائر، ص ۲۵۴؛ المزار، محمد بن مشهدی، ص ۱۰۴.

خاک پاک بقیع آرمیده است و از جایگاه والایی برخوردار است. همان سید و سرور پاک و آن امام خوش اخلاق و بی‌عیب و نقص، ابومحمد حسن بن علی علیه السلام.

۲. امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه السلام

از جمله لقب‌های آن امام، زکی، زین‌العابدین، ذوالثنات و امین می‌باشد.^۱ آن حضرت، چهارمین امام شیعیان و حجت خدا بر زمین است. در پنجم شعبان^۲ سال ۳۸ هجری^۳ به دنیا آمد. مادرش، شاه زنان^۴ دختر شیرویه فرزند خسرو پرویز^۵ است. گفته شده است: «شاه زنان، دختر یزدگرد، پسر خسرو پرویز است».^۶ همچنین گفته شده است: «نام او شهربانوست و دختر یزدگرد سوم می‌باشد».^۷

همچنین گفته شده است: «وی ام‌ولد و نام او غزاله است».^۸ برخی نقل کرده‌اند: «نام مادر آن امام، بره دختر نوشجان است».^۹ وفات ایشان در مدینه، در روز شنبه، دوازده شب مانده به پایان محرم^{۱۰} سال ۱۱۹۵ یا ۹۴ هجری بوده است.^{۱۱} ایشان در آن زمان ۵۷ سال

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲. الجامع العباسی، ص ۱۸۹.

۳. المقتعه، ص ۴۷۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۴. المستجد من الارشاد، ص ۱۶۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷.

۵. الجامع العباسی، ص ۱۸۹.

۶. المقتعه، ص ۴۷۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۷. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۳.

۸. المقتعه، ص ۴۷۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۹. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱۰. اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۱.

۱۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۳؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۱۲. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، صص ۳۶۲ و ۴۱۴.

داشته است.^۱ آن حضرت دارای هشت پسر بوده و دختری نداشته است.^۲ در برخی از منابع برای ایشان سه دختر به نام‌های فاطمه، علیه و ام‌کلثوم آورده‌اند.^۳ دوران امامت ایشان ۳۴ سال بوده^۴ و پیکر مطهرش در بقیع به خاک سپرده شده است.^۵

ذهبی، آن حضرت را چنین توصیف کرده است: «علی بن الحسین فرزند امام علی بن ابی طالب علیه السلام، آقا، پیشوا و زینت عبادت‌کنندگان است. او هاشمی، علوی و مدنی است».^۶ از ابن تیمیه با همه آن تعصب و دشمنی‌اش، نقل شده است: «علی بن الحسین علیه السلام زینت عبادت‌کنندگان و روشنی چشم اسلام است؛ زیرا او در عبادت، زهد، ورع و الایی اخلاق برجسته می‌باشد».^۷

زهری گفته است: «بیشترین همنشینی من با علی بن الحسین علیه السلام بود و من کسی را فقیه‌تر از او ندیدم».^۸ همچنین گفته است: «هیچ فرد قریشی را برتر از علی بن

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵. به نقل از المناقب والعدد القویة.

۴. همان، ص ۱۲.

۵. المقنعه، ص ۴۷۲؛ منتخب الانوار، ص ۶۷؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ دلائل الامامه، ص ۱۹۲؛

شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۷۵؛ تاریخ الائمه، ص ۳۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۱۱؛ تاریخ موالید الائمه و وفیاتهم،

ص ۲۴؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۲۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، صص ۳۶۲ و ۴۱۶؛ الجوهره فی نسب الامام علی

و آله، ص ۵۱؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۱؛ عیون المعجزات، ص ۶۵؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۲؛ منتهی المطلب، ج ۲،

ص ۸۹۳؛ کشف الغمه، ج ۲، صص ۲۹۴ و ۳۰۳؛ العدد القویة، ص ۳۱۶؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء،

ج ۴، ص ۴۰۰؛ الجامع العباسی، ص ۱۸۹؛ مناقب اهل البیت، ص ۲۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۱۲، ۱۳، ۱۵۱ و ۱۵۴؛

ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۹.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶.

۷. علموا اولادکم محبة آل بیت النبی، الدكتور محمد عبده یمان، ص ۱۶۱.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹.

الحسین علیه السلام ندیدم»^۱. در خبر آمده است: «مردی به ابن مسیب گفت: من متقی تر از فلانی ندیده‌ام. ابن مسیب پرسید: آیا علی بن الحسین علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: خیر. ابن مسیب گفت: من از او متقی تر ندیده‌ام»^۲.

ابن سعد از «عبدالله بن ابی سلیمان» روایت کرده است:

هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام نمازش را شروع می‌کرد، لرزش بدن او را فرا می‌گرفت. وقتی از علت آن پرسیدند، گفت: «شما چه می‌دانید که من در پیشگاه چه کسی ایستاده‌ام و با چه کسی مناجات می‌کنم»^۳.

شیخ مفید از زرارة بن اعین روایت کرده است که سائلی در دل شب می‌گفت: «کجا ایند زاهدان در دنیا و مشتاقان به آخرت؟! پس ندا دهنده‌ای از سمت بقیع ندا سر داد به گونه‌ای که صدایش شنیده می‌شد، اما قیافه‌اش قابل رؤیت نبود و می‌گفت: «علی بن الحسین علیه السلام چنین است»^۴.

ذهبی از مالک نقل کرده است: «علی بن الحسین علیه السلام لباس احرام به تن کرد و پس از گرفتن لبیک، بی‌هوش گردید و از ناقه‌اش فرو افتاد و سر او شکست... و به سبب عبادت‌های بسیار، به او زین‌العابدین می‌گفتند»^۵.

«سفیان بن عیینه» نقل کرده است:

زمانی که علی بن الحسین علیه السلام برای حج احرام بست و سوار مرکبش شد، رنگ

۱. الجوهرة فی نسب امام علی و آله، ص ۵۱؛ مناقب اهل البیت، المولی حیدر الشیروانی، ص ۲۵۵.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱.

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۲۸۹؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۲۹۸؛ العدد القویة، ص ۶۴؛ بحار الانوار،

ج ۴۶، ص ۷۶.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

رخساره اش زرد گردید و لرزشی در او افتاد و نتوانست لبیک بگوید. به او گفتند: «چرا لبیک نمی گویی؟» گفت: «می ترسم بگویم لبیک و به من پاسخ دهند: لا لبیک...». پس وقتی که لبیک گفت، بی هوش گردید و از مرکبش به زمین افتاد و همواره تا پایان مراسم حج، حالش چنین بود.^۱

امام علی بن الحسین علیه السلام به دسیسه ولید بن عبدالملک بن مروان مسموم و شهید گردید.^۲ ایشان در سال ۹۵ هجری و در سن ۵۷ سالگی در بقیع و کنار عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد.^۳ سال ها پیش از وفات آن حضرت، در روایتی به محل خاکسپاری ایشان چنین اشاره شده بود: «او در سرزمین طیبه (مدینه) و در جایی که به بقیع معروف است، به خاک سپرده خواهد شد».^۴

ابن سعد و سبط ابن الجوزی گفته اند: ایشان در سال ۹۴ هجری رحلت کرد؛^۵ سالی که به سال فقها معروف شد؛ چون فقیهان زیادی در آن سال مردند.^۶ علی بن الحسین علیه السلام سرور فقها بود و در ابتدای این سال از دنیا رفت.^۷ از حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده است که گفت: «پدرم در سال ۹۴ از دنیا رفت و ما در

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۷۸؛ تهذیب اکمال، ج ۲۰، ص ۳۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹.
۲. مناقب اهل البیت، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۵۴.
۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸. به نقل از بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۱۲-۲۳؛ رک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۰؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۱۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۷۵.
۴. مقتضب الاثر، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۹.
۵. المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۲۰.
۶. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۵.
۷. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۲۱؛ تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۳۳۲.

بقیع بر او نماز خواندیم»^۱ همچنین در خبری آمده است: «امام پس از حسین بن علی علیه السلام، فرزندش علی علیه السلام، سرور عبادت‌کنندگان و مشعل هدایت مؤمنان بود که در بقیع به خاک سپرده شد»^۲.

۳. امام محمد باقر علیه السلام

آن حضرت، فرزند امام زین‌العابدین علیه السلام و شکافنده علم دین و علم اولین و آخرین است.^۳ او امام پرهیزکاران و پنجمین امام شیعیان و حجت خدا بر اهل زمین بود. کنیه‌اش ابوجعفر و در سال ۵۷ هجری در مدینه از مادری که کنیه‌اش ام‌عبدالله بود به دنیا آمد؛^۴ او که نامش فاطمه بود،^۵ دختر امام حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد. در واقع محمد بن علی، اولین هاشمی است که از پدر و مادری هاشمی و علوی به دنیا آمده است؛^۶ یعنی او نخستین فرزند حاصل از ازدواج فرزندان امام حسن و امام حسین علیه السلام می‌باشد.^۷

از القاب او باقرالعلوم، شاکر و هادی است.^۸ دانش او گسترده و بردباری‌اش بسیار

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۲۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۴۱۴؛ تهذیب الكمال، ج ۲۰، ص ۴۰۴؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۵.
۲. مقتضب الاثر، ص ۱۳.
۳. تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳.
۴. در تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷ و نیز منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳ آمده است: «مادر او ام‌عبیده، دختر حسن بن علی بن ابی‌طالب است».
۵. تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم، ص ۲۸.
۶. تاج العروس، ج ۳، ص ۱۱۱؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳.
۷. المجدی فی الانصاب، ص ۹۴.
۸. تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم، ص ۲۸.

بود.^۱ آن حضرت در ماه ذی‌الحجه سال ۱۱۴ هـ. ق در مدینه به شهادت رسید. البته برخی شهادت آن حضرت را ربیع الاول و برخی دیگر ربیع‌الثانی دانسته‌اند.^۲ مدت عمر آن امام ۵۷ سال بوده و مرقد پاکش در قبرستان بقیع واقع شده است.^۳ در خبری آمده است: «امام بعد از حضرت زین‌العابدین علیه السلام که کردار او پسندیده است، نامش محمد و شکافنده علم و نشردهنده و مفسر علم است. وی پس از فوت، در قبرستان بقیع واقع در مدینه دفن می‌شود».^۴

ذهبی نیز گفته است:

ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام، علوی، فاطمی و مدنی است... او بین علم و عمل، بزرگی و شرف و وثوق و وزانت، جمع کرد و شایسته خلافت بود. او یکی از امامان دوازده‌گانه شیعه امامیه و مورد تعظیم و احترام آنهاست. آنها وی را معصوم و آشنای کامل به دین می‌دانند... لقبش باقرالعلوم است که دانش‌ها را شکافته اصل و نهان آنها را می‌داند.^۵

قطب‌الدین راوندی نوشته است:

۱. المجدی فی الانصاب، ص ۹۴.

۲. تاج الموالید، ص ۴۱.

۳. المقتعه، صص ۴۷۲ و ۴۷۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۷؛ منتخب الانوار، ص ۶۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۸؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۹۸؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۴۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ تاج الموالید، صص ۳۷ و ۴۱؛ سبل السلام، ج ۲، ص ۸۰؛ تاریخ الائمه، ص ۳۱؛ تاریخ موالید الائمه و وفیاتهم، ص ۲۸؛ عمدة المطالب، ص ۱۹۵؛ عیون المعجزات، ص ۷۵؛ المجدی فی الانصاب، ص ۹۴؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳؛ مناقب اهل البيت، صص ۲۶۰ و ۲۶۲؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۲۱۱؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۵۵؛ الجامع العباسی، ص ۱۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۱۵ و ۲۱۸؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۱۱.

۴. مقتضب الأثر، ص ۱۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۹.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴.

محمد بن علی علیه السلام پس از پدرانیش، در علم دین و سنت و علوم قرآن و سایر دانش‌ها سرآمد مردمان بوده است. صحابه، بزرگان تابعان و فقها، علوم دین را از او روایت کرده‌اند و او در فضل و دانش، ضرب‌المثل بود.^۱

زیبیدی نیز گفته است:

او به سبب تبحر و توانایی‌اش در علم به باقر ملقب شده است. او علم را شکافته، ریشه‌اش را شناخته و فروعش را یافته و به دست آورده است... پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: تو پس از من زنده خواهی ماند و یکی از نوادگان مرا از نسل حسین علیه السلام ملاقات خواهی کرد. نام او محمد است، وی علم را می‌شکافد. هرگاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان.^۲

ابن حجر می‌گوید: محمد بن علی علیه السلام، لقب باقر گرفته؛ زیرا علم را توسعه داده است.^۳

شیخ مفید از جابر نقل کرده است:

به ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام عرض کردم: «شما به من حدیثی گفتید؛ سندش را نیز بگویند». حضرت فرمود: «آن را پدرم از جدم و او هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او هم از جبرئیل علیه السلام و او نیز از خدای عزوجل برایم نقل نموده است و آنچه من به تو می‌گویم، با این اسناد است».^۴

راوندی نیز این روایت را با تفاوت اندکی نقل کرده است.^۵ در مسند ابی حنیفه آمده است که شخصی گفت: «من هیچ مسئله‌ای را از جابر جعفی نپرسیدم، جز آنکه در پاسخ

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۹۲.

۲. تاج العروس، ج ۳، ص ۵۵.

۳. سبیل السلام، ج ۲، ص ۸۰؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۲۱۱.

۴. امالی مفید، ج ۴۲، ح ۱۰.

۵. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۹۳.

آن، حدیثی می‌آورد و در آغاز آن می‌گفت: «مرا [محمد بن علی] وصی اوصیا و وارث علم پیامبران، چنین روایت کرد». ^۱ ابونعیم در «حلیة الأولیاء» گفته است: «او اهل حضور، ذکر، خشوع و صبر بود». ^۲ گفته‌اند که از هیچ‌کدام از فرزندان حسن و حسین علیهم السلام همانند او درباره تفسیر، کلام، فتوا و احکام حلال و حرام، حدیث نقل نشده است.

محمد بن مسلم گفته است: «من در محضر محمد بن علی علیهم السلام سی هزار حدیث آموختم». همچنین گروهی از صحابه و بزرگان تابعان و فقهای مسلمانان از او حدیث نقل کرده‌اند؛ صحابه‌ای مانند جابر بن عبدالله انصاری و تابعانی همچون جابر بن یزید جعفی و کیسان سختانی صوفی و فقیهانی نظیر ابن مبارک، زهری، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک، شافعی و زیاد بن منذر نهدی. ^۳

در «حلیة الاولیاء» نقل شده که عبدالله بن عطاء مکی گفته است: «ما علما را نزد کسی همچون ابوجعفر علیه السلام کوچک ندیدیم. من حکم بن عیینه را با آن جاه و جلال و سن و سال دیدم که نزد او همانند کودکی بود که در محضر معلم درس می‌آموزد». ^۴

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی مردی از نسل مرا که همنام من و اخلاقش همچو من است، خواهی دید. او علم را خواهد شکافت». ^۵

ابن‌عنه درباره آن حضرت گفته است: «بردباری او بسیار و قدر و منزلتش معروف‌تر از آن است که به زبان آید». ^۶ کلینی نیز از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

۱. المناقب، ج ۴، ص ۱۸۰.

۲. همان.

۳. المناقب، ج ۴، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴.

۴. المناقب، ج ۴، ص ۲۰۴.

۵. الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۲۷۹.

۶. عمدة الطالب، ص ۱۹۵.

مردی اطراف مدینه زندگی می کرده است. شبی در خواب می بیند که به او می گویند: «برو و بر ابوجعفر علیه السلام نماز بگزار؛ چون ملائکه او را در بقیع غسل می دهند». فردا آن مرد به مدینه می رود و می بیند ابوجعفر علیه السلام از دنیا رفته است.^۱

امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ ه. ق رحلت فرمود و در بقیع به خاک سپرده شد.^۲ آن حضرت همانند پدرش با سم به شهادت رسید.^۳ ابن بابویه گفته است: «امام باقر علیه السلام را ابراهیم بن ولید بن یزید مسموم ساخت».^۴ در کافی آمده است: «آن حضرت کنار قبر پدرش علی بن الحسین علیه السلام در بقیع به خاک سپرده شد».^۵

۴. امام جعفر صادق علیه السلام

لقاب آن حضرت، صادق، امام، عادل، صابر، فاضل و ظاهر^۶ است و کنیه اش ابوعبدالله می باشد. در روز دوشنبه، هفده ربیع الاول سال ۸۳ ه. ق در مدینه دیده به جهان گشود^۷ و در سن ۶۵ سالگی، در ماه شوال ۱۴۸ ه. ق، در مدینه رحلت نمود. مادر او فاطمه، معروف به ام فروه،^۸ دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر می باشد. مرقد آن امام در بقیع،^۹

۱. کافی. ج ۸، ص ۱۸۳؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۸ و ج ۵۸، ص ۱۸۳.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۱۸.

۳. ر. ک. دلائل الامامة، ص ۲۱۶؛ مناقب اهل البيت، ص ۲۶۲؛ منابع الموده، ج ۳، ص ۱۱۱.

۴. المناقب، ج ۴، ص ۲۱۰؛ دلائل الامامة، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۶.

۵. کافی، ج ۱، ص ۴۶۹.

۶. کتابی با نام «الامام جعفر الصادق رمز الحضارة الاسلاميه» به قلم همین نویسنده در شرح احوال ایشان نگاشته شده است.

که در ایران و لبنان به چاپ رسید، ابعاد تمدن ساز زندگانی امام جعفر صادق (ع) را می توان در این کتاب یافت.

۷. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۰؛ تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم، ص ۳۱.

۸. وصول الاختیار الی اصول الاخبار، ص ۴۲؛ الجامع العباسی، ص ۱۸۹.

۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۹؛ وصول الاختیار، ص ۴۲؛ الجامع العباسی، ص ۱۸۹.

۱۰. ر. ک. منتخب الانوار، ص ۷۲؛ دلائل الامامة، ص ۲۴۶؛ کشف الغمه، ج ۲، صص ۳۷۴ و ۴۰۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۱۴؛

تاریخ الائمة، ص ۳۱؛ تاریخ موالید الائمة و وفیاتهم، ص ۳۱؛ عیون المعجزات، ص ۸۴؛ تاج الموالید، ص ۴۴؛ وصول

الاختیار، ص ۴۲؛ الجامع العباسی، ص ۱۸۹؛ الانساب، ج ۵، ص ۴۵۰؛ مناقب اهل البيت، ص ۲۶۷.

کنار قبر پدر، و اجداد گرامی اش واقع شده است. در اخبار آمده است که این چهار امام در جوار مادر بزرگ ارجمندشان، فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف دفن شده‌اند.^۱ در روایتی نیز آمده است: «پیشوای پس از او (امام باقر علیه السلام)، امام صادق علیه السلام می‌باشد. او راستگو و در گفتار، حکیم است و آشکارکننده معجزه‌ها و چراغ امت است. وی در مدینه رحلت کرده و مزارش در بقیع است».^۲

امام صادق علیه السلام، حجت خدا در زمین بود و زبان از بیان همه ابعاد شخصیتی او ناتوان است. ابن داود حلی چه زیبا گفته است: «کتاب‌ها گنجایش ذکر مناقب او را ندارد و ادب اقتضا می‌کند که در توصیف او لب فرو بندیم و خاموش بمانیم».^۳

امام صادق علیه السلام در نگاه چهره‌ها

ما در اینجا، گفتارهای واقع‌بینانه برخی از دانشمندان را درباره حضرت امام صادق علیه السلام می‌آوریم تا با این امام شیعیان بیشتر آشنا شویم:

زید بن علی بن الحسین (شهادت ۱۲۰ هـ.ق)

ایشان می‌گوید:

در هر زمانی، مردی از ما اهل بیت علیهم السلام، مردم را به سوی خدا فرا می‌خواند و هم‌اکنون حجت زمان ما، پسر برادرم جعفر بن محمد علیه السلام است. هر کس از وی پیروی کند، گمراه نمی‌شود و هر که با او مخالفت نماید، هدایت نمی‌شود.^۴

-
۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۹؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳؛ بحار الانوار، ج ۴۷، صص ۱، ۳، ۵ و ۶.
 ۲. مقتضب الاثر، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۹.
 ۳. رجال ابن داود، ص ۶۵.
 ۴. امالی صدوق، ص ۶۳۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۷۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۹۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۳.

ابن ابی لیلی (متوفای ۱۴۸ ه.ق)

وی می‌گوید:

نوح بن دراج از ابن ابی لیلی پرسید: «آیا سخنی گفته‌ای یا قضاوتی کرده‌ای که بعدها به سبب سخن شخص دیگری، از آن برگشته باشی؟» پاسخ داد: «خیر؛ مگر یک نفر» پرسید: «چه کسی؟» گفت: «جعفر بن محمد رضی الله عنه».^۱

ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰ ه.ق)

وی می‌گوید: «من فقیه‌تر از جعفر بن محمد رضی الله عنه ندیده‌ام».^۲ ذهبی نیز از حسن بن زیاد نقل کرده است:

از ابوحنیفه پرسیدند: «چه کسی را فقیه‌تر یافتی؟» پاسخ داد که من کسی را فقیه‌تر از جعفر بن محمد رضی الله عنه ندیدم؛ زیرا روزی که منصور، خلیفه عباسی، او را به «حیره» فرا خواند، به من گفت: «ای ابوحنیفه! مردم بسیار شیفته جعفر بن محمد شده‌اند. تعدادی سؤال مشکل آماده کن (تا ابهت او را بشکنیم). من چهل سؤال مشکل آماده کردم و نزد منصور رفتم. جعفر رضی الله عنه طرف راست او نشسته بود. وقتی آن دو را دیدم، بیش از منصور، هیبت و عظمت جعفر رضی الله عنه مرا گرفت. سلام کردم و از منصور رخصت خواستم و نشستم. منصور رو به جعفر رضی الله عنه کرد و گفت: «ای اباعبدالله او را می‌شناسی؟» پاسخ داد: «آری. او ابوحنیفه است و

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۲۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۹.

۲. تذکرة الحفاظ، الذهبی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ تاریخ الإسلام، الذهبی، ص ۸۹؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹ و نیز ر.ک: مناقب ابی حنیفه، ج ۱، ص ۱۷۳؛ جامع اسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الکامل لابن عدی، ج ۲، ص ۱۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۴۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۹؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۱، ص ۵۳؛ موسوعة الامام الصادق رضی الله عنه، السید محمد کاظم القزوینی، ج ۱، ص ۳۴۴؛ الفائق فی رواة واصحاب الامام الصادق، الشبستری، ج ۱، ص ۱۸.

پیش از این نزد ما آمده است». منصور گفت: «ای ابوحنیفه سؤالات خود را با اباعبدالله مطرح کن». پس من شروع به سؤال کردم. او در پاسخ هر مسئله‌ای می‌گفت: نظر شما این گونه است و نظر علمای اهل مدینه آن گونه. ولی نظر ما این است؛ گاهی نظرش موافق ما بود، گاهی موافق علمای مدینه و گاهی نیز با هر دوی ما مخالف بود. تا آنکه تمام چهل مسئله را پرسیدم و هیچ‌یک را بدون پاسخ رها نکرد. آن‌گاه ابوحنیفه گفت: «آیا چنین روایت نشده است که عالم‌ترین مردم، داناترین آنها به اختلاف نظر هاست»^۱.

همچنین از او نقل شده است که گفت: «اگر نبود آن دو سالی که محضر جعفر بن محمد علیه السلام شاگردی کردم، به یقین هلاک شده بودم»^۲.

سفیان ثوری (متوفای ۱۶۱ ه. ق)

او درباره امام صادق علیه السلام گفته است: «خدا داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد»^۳.

مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه. ق)

وی می‌گوید:

چشمی ندیده، گوش‌ی نشنیده و بر قلب بشری نگذاشته است کسی از نظر علم، عبادت و تقوا از جعفر بن محمد علیه السلام بالاتر باشد.^۴ مدتی که به محضرش

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷.

۲. مختصر التحفة الاثنی عشریه، آلوسی، ص ۸؛ الامام جعفر الصادق، عبد الحلیم الجندی، ص ۲۵۲؛ نظرات فی الکتب الخالده، حامد حفنی داود، ص ۱۸۲؛ المراجعات، ص ۱۵۰؛ الموسوعة الفقهیة المیسره، محمد علی الانصاری، ج ۱، ص ۳۳؛ العارف بالله سیدی الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۱۹؛ جاحظ می‌گوید: «گفته‌اند که ابوحنیفه از شاگردان جعفر بن محمد بوده است». ر. ک: رسائل الجاحظ، السندوبی، ص ۱۰۶.

۳. غایة الاختصار، ص ۱۰۲.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۹؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۷۳.

رفت و آمد می کردم، او را جز در این سه حال ندیدم: یا نمازگزار یا روزه دار یا تلاوت کننده قرآن بود و ندیدم جز در حال طهارت سخنی بگوید.^۱

جابر بن حیان^۲ (متوفای ۲۰۰ ه. ق.)

وی می گوید:^۳ «اگر علم و دانش آقایم (امام صادق علیه السلام) که درود خدا بر او باد، نبود، هرگز به یک حرف از این علوم دست پیدا نمی کردم».^۴

عمرو بن ابی المقدام

وی می گوید: «وقتی جعفر بن محمد علیه السلام را دیدم دانستم که او از نسل پیامبران است».^۵

محمد بن ادريس شافعی^۶ (متوفای ۲۰۴ ه. ق.)

اسحاق بن راهویه می گوید: «از شافعی پرسیدم جعفر بن محمد علیه السلام، نزد تو چگونه است؟» پاسخ داد: «ثقه و مورد اعتماد».^۷

۱. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۹.

۲. سید بن طاووس او را از شاگردان امام صادق علیه السلام و از دانشمندان نجوم می داند. ابن ندیم در فهرست رجال شیعه نامش را آورده است. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۹.

۴. الامام جعفر الصادق، عبد الحلیم الجندی، ص ۲۲۴.

۵. حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۹۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۸؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹.

۶. او اشعاری در دوستی آل رسول دارد. یکی از آنها را ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۰۱ از ربیع بن سلیمان نقل کرده است که گفت: با شافعی حج گزاردم. پس او به هیچ بلندی نرفت و در هیچ دره ای فرو نیامد؛ جز آنکه می گریست و اشعاری را در حب آل محمد علیه السلام می سرود؛ اگر دوستی آل محمد علیه السلام رافضی گری است، پس ای جن و انس بدانید که من رافضی ام.

۷. الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۴۸۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۸.

ابوحاتم رازی (متوفای ۲۷۷ ه. ق.)

وی از پدرش نقل کرده است: «جعفر بن محمد علیه السلام، مورد وثوق است و نباید درباره او جست‌وجو و کنجکاوی نمود».^۱

جاحظ (متوفای ۲۵۰ یا ۲۵۵ ه. ق.)

او می‌گوید: «جعفر بن محمد علیه السلام کسی است که فقه و دانش او، دنیا را پر کرده است».^۲

ابوزرعه (متوفای ۲۶۴ یا ۲۸۱ ه. ق.)

عبدالرحمان می‌گوید:

شنیدم که از ابوزرعه درباره جعفر [صادق علیه السلام] و پدرش و سهیل بن ابی صالح و پدرش و علاء و پدرش سؤال شد که حدیث کدام یک صحیح‌تر است؟ پاسخ داد: «جعفر علیه السلام با دیگران قابل مقایسه نیست». منظور او این بود که جعفر علیه السلام از همه ابعاد از آنها بالاتر است.^۳

ابن الواضح، نویسنده مشهور دوره عباسی (متوفای بعد از ۲۹۲ ه. ق.)

ابن الواضح معروف به یعقوبی، درباره اباعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام نوشته است: «او برترین مردم و آگاه‌ترین آنها به دین خدا بود و راویان، روایت‌های خود را از او شنیده‌اند. آنان هنگام نقل روایت می‌گفتند: «عالم» به ما چنین روایت کرد».^۴

۱. الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۴۸۷؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶؛ تاریخ الإسلام، ص ۸۹؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۸۸؛ الوافي

بالوفيات، ج ۱۱، ص ۱۷۷.

۲. رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶.

۳. الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۴۸۷.

۴. تاريخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۳۸۱.

ابوحاتم محمد بن حبان (متوفای ۳۵۴ ه. ق.)

وی می‌گوید: «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام از لحاظ فقاہت، دانش و فضل از بزرگان اهل بیت است. کنیه‌اش ابوعبدالله می‌باشد و از پدرش روایت کرده است»^۱.

ابن عدی (متوفای ۳۶۵ ه. ق.)

وی می‌گوید: «از جعفر علیه السلام روایت‌ها و نسخه‌هایی باقی مانده است و همچنان‌که یحیی بن معین گفته است، او مورد وثوق می‌باشد»^۲.

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ ه. ق.)

وی می‌گوید: «صحیح‌ترین طریق روایت، روایاتی است که از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام از پدر، از پدربزرگ، از علی علیه السلام نقل شده باشد. البته در صورتی که روایت‌کننده از جعفر علیه السلام مورد وثوق باشد»^۳.

عبدالله بن اسعد بن علی یافعی یمانی

وی که در حرمین شریفین اقامت گزیده بود، می‌گوید: «جعفر صادق علیه السلام، علمی گسترده داشت و بسیار بردبار بود و فضایل و آثار وی بی‌شمار است»^۴.

ابوعبدالرحمان سلمی نیشابوری (متوفای ۴۱۲ ه. ق.)

وی می‌گوید:

۱. کتاب الثقات، ج ۶، ص ۱۳۱.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۸.

۳. تدریب الراوی، ص ۳۶.

۴. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۶۳.

جعفر صادق علیه السلام بر تمام معاصران خود از اهل بیت، برتری داشت. او علمی جوشان داشت و به دنیا، بسیار بی‌رغبت بود. از خواسته‌های نفس به‌طور کامل پرهیز می‌نمود و مؤدب به گفتار حکیمانه بود.^۱

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق.)

وی می‌گوید: «دلایل روشنی بر امامت آن حضرت وجود داشت؛ به اندازه‌ای که دل‌ها را چیره او می‌کرد و مخالفان از شبهه‌افکنی درباره آن گنگ و ناتوان بودند».^۲

ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۳۰ ه. ق.)

وی می‌گوید: «امام ناطق و پیشوای سابق، جعفر صادق علیه السلام، اهل عبادت و خشیت به درگاه پروردگار بود. او عزلت و خشوع را برگزید و از ریاست‌طلبی و جمع کردن مال نهی می‌نمود».^۳

ابونعیم فهرستی از پیشوایان و بزرگان حدیث را که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نقل کرده‌اند، آورده است؛ افرادی همچون مالک بن انس، شعبة بن حجاج، سفیان ثوری، ابن جریر، عبدالله بن عمرو، روح بن قاسم، سفیان بن عیینه، سلیمان بن بلال، اسماعیل بن جعفر، حاتم بن اسماعیل، عبدالعزیز بن مختار، وهب بن خالد، ابراهیم بن طهمان، مالک، شافعی، حسن بن صالح، ابو ایوب سجستانی، عمرو بن دینار و احمد بن حنبل.^۴

مقدسی معروف به ابن قیسرانی شیبانی (متوفای ۵۰۷ ه. ق.)

وی می‌گوید: «جعفر بن محمد صادق علیه السلام... از بزرگان اهل بیت بود».^۵

۱. همان، ص ۱۶۰.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۲؛ المناقب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۳.

۴. المناقب، ج ۴، ص ۲۴۸.

۵. المجمع بین رجال الصحیحین، ج ۱، ص ۷۰.

شهرستانی (متوفای ۵۴۸ ه. ق.)

وی می‌گوید: «جعفر بن محمد رضی الله عنه علمی جوشان در مسائل دینی داشت و به دنیا بسیار بی‌رغبت بود و پرهیز کامل از خواسته‌های نفس داشت و به‌طور کامل مؤدب به گفتار حکیمانه بود»^۱.

سمعانی (متوفای ۵۶۲ ه. ق.)

وی می‌گوید: «جعفر بن محمد رضی الله عنه را به علت صداقت در گفتارش صادق گفته‌اند»^۲.

ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه. ق.)

وی می‌گوید:

علمی که از او نقل شده، از هیچ شخص دیگری نقل نشده است. عالمان حدیث، نام چهار هزار نفر از روایان مورد وثوق را که با توجه به اختلاف در آراء، از وی نقل حدیث کرده‌اند، جمع‌آوری نموده‌اند. «ابن عقده» در کتاب «الرجال»، از آن روایان نام برده است.^۳

ابن جوزی (متوفای ۵۹۷ ه. ق.)

او می‌گوید: «ابا عبدالله جعفر بن محمد رضی الله عنه... عالم، زاهد و عابد بود»^۴.

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه. ق.)

وی می‌گوید:

جعفر بن محمد رضی الله عنه از بزرگان اهل بیت و از سادات آنهاست. او دارای دانش

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. الانساب، ج ۳، ص ۵۰۷.

۳. المناقب، ج ۴، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۷.

۴. المنتظم، ج ۸، ص ۱۱۰.

فراوان، عبادت بسیار، ذکر پیاپی و زهدی آشکار بود. وی قرآن زیاد تلاوت می‌نمود و در معانی آن بسیار تأمل می‌کرد و از اقیانوس قرآن، جواهرش را استخراج و عجایبش را استنتاج می‌نمود.

او اوقات شبانه‌روزش را به انواع طاعات الهی تقسیم کرده بود تا به محاسبه نفس خود بپردازد. دیدن او یاد آخرت را در دل زنده می‌ساخت و شنیدن سخنش باعث بی‌رغبتی به دنیا می‌گردید و پیروی از هدایت او، انسان را به بهشت رهنمون می‌کرد. نور چهره‌اش گواهی می‌داد که او از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله است و پاکی رفتارش شهادت می‌داد که او از فرزندان خاندان رسالت است. بزرگانی همچون یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، مالک بن انس، ثوری، ابن عیینه، ابوحنیفه، شعبه، ایوب سجستانی و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند و از محضر ایشان کسب فیض نموده و گفته‌اند که شاگردی آنان نزد جعفر بن محمد علیه السلام، به آنها شرافت و فضیلت بخشیده است.

البته مناقب و اوصاف جعفر بن محمد علیه السلام به شمارش نیاید و فهم‌های بیدار و بینا در بزرگی او سرگشته‌اند؛ تا آنجا که بر اثر تقوا، علوم فراوانی به او داده شده است؛ به طوری که بسیاری از احکامی را که نمی‌توان به علل و اسباب آنها دست یافت یا دانش‌هایی را که نمی‌توان به حکم آنها احاطه یافت، به جعفر بن محمد علیه السلام نسبت می‌دهند.

گفته شده کتاب جعفر که در مغرب (مراکش) است و فرزندان عبدالمؤمن آن را به ارث برده‌اند، چیزی جز سخنان جعفر بن محمد علیه السلام نمی‌باشد. این سخن، ستایشی بزرگ و فضیلتی والا در بیان مقام ایشان است. البته این کمترین چیزی است که می‌توان از ایشان نقل کرد.^۱

۱. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۱۰؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۷.

ابن خلکان (متوفای ۶۸۱ ه. ق.)

او می‌گوید:

اباعبدالله جعفر صادق علیه السلام، فرزند محمد باقر فرزند علی بن الحسین و پسر علی بن ابی طالب که درود خدا بر آنان باد، یکی از امامان دوازده گانه مذهب امامیه است. او از بزرگان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و به سبب صداقت در گفتار، ملقب به صادق شده است. فضیلت‌های او مشهورتر از آن است که بیان شود. ابوموسی جابر بن حیان نزد او شاگردی نمود. او کتابی هزار صفحه‌ای نگاشت که در آن به پانصد رساله از جعفر بن محمد علیه السلام اشاره کرده است.^۱

ذهبی (متوفای ۷۴۸ ه. ق.)

او می‌گوید:

اباعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام، شیخ بنی‌هاشم، قریشی، هاشمی، علوی و نبوی است. او شیخ مدینه و عظیم‌الشأن بود^۲ وی از پیشوایان علم بود و از منصور به خلافت شایسته‌تر.^۳ جعفر بن محمد علیه السلام پیشوای نیکوکار، راستگو و عظیم‌الشأن بود.^۴ او در جای دیگری می‌گوید: «جعفر صادق از جایگاه رفیعی برخوردار بود. او از پیشگامان علم بود و از ابوجعفر منصور^۵ نسبت به خلافت، شایسته‌تر بود». ^۶ همچنانکه ذهبی

۱. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۴۵، ج ۶، ص ۲۵۵ و ج ۱۴، ص ۱۰۶.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۱۲۰.

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۴؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

۵. مقام و منزلت علمی و دینی امام جعفر صادق کجا و جایگاه ابوجعفر منصور کجا؟! هیچ‌گاه آن امام بزرگوار با احدی از خلفای عباسی قابل مقایسه نیست.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰.

درباره آن حضرت گفته است: «جعفر صادق، از پیشوایان علم بود. ایشان همان ابو عبدالله هاشمی علوی حسینی مدنی است... فضایل جعفر فراوان هستند. او شایستگی خلافت را داشت؛ زیرا از سروری در میان مسلمانان، بزرگی، علم و شرافت برخوردار بود...»^۱

ذهبی در جای دیگری این گونه زبان به مدح آن امام همام می‌گشاید: «جعفر بن محمد بن علی بن حسین هاشمی، ابو عبدالله، یکی از امامان سرشناس، نیکوکار و راستگو بود و از جایگاه رفیعی برخوردار بود»^۲.

ذهبی علاوه بر مطالب فوق، در یکی دیگر از منابع تاریخی، این گونه از ایشان یاد می‌نماید: «جعفر بن محمد بن علی، بن شهید حسین بن علی بن علی بن ابی طالب، هاشمی، امام ابو عبدالله علوی مدنی، صادق و یکی از بزرگان سرشناس است»^۳.

سید تاج الدین بن محمد بن حمزة بن زهره حسینی

او از نقیبان حلب بود که تا سال ۷۵۳ ه. ق. زنده بود. وی می‌گوید: «ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام دارای معجزات آشکار و نشانه‌های روشن و خبردهنده از عالم غیب بود»^۴.

صلاح الدین خلیل بن ابی بک صفدی (متوفای ۷۶۴ ه. ق.)

وی می‌گوید:

جعفر بن محمد علیه السلام معروف به صادق، پیشوای بزرگ مدینه بود. مناقب او فراوان و به سبب بزرگواری، علم و شرافتش، شایسته خلافت بود... او را به سبب راستگویی‌اش صادق می‌گویند.^۵

۱. تاریخ اسلام، حوادث سال ۱۴۱-۱۶۰ هجری، صص ۸۸-۹۳.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۴، ش ۱۵۱۹.

۳. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴. غایة الاختصار فی البیوات العلویة المحفوظة من الغبار، ص ۱۰۰.

۵. الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۲۷.

یافعی (متوفای ۷۶۸ ه. ق.)

وی می‌گوید:

اباعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام پیشوایی با عظمت است. او فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و معدن جوانمردی و فتوت است... به سبب راستگویی‌اش، به صادق لقب گرفت. او سخنان ارزشمندی در علم توحید و دیگر دانش‌ها دارد. شاگردش جابر بن حیان، کتابی هزار صفحه‌ای نگاشت که در بردارنده رساله‌هایش است و مشتمل بر پانصد رساله می‌باشد.^۱

محمد خواجه پارسا بخاری (متوفای ۸۲۲ ه. ق.)وی می‌گوید: «همگان بر جلالت و سیادت صادق علیه السلام اتفاق دارند».**ابن‌عنبه (متوفای ۸۲۸ ه. ق.)**

او می‌گوید: «جعفر صادق علیه السلام دارای شرافتی اصیل بود و مناقبش میان عوام و خواص مردم مشهور است. منصور خلیفه عباسی بارها قصد کشتن او را داشت».^۲

ابن صباغ مالکی (متوفای ۸۵۵ ه. ق.)

وی می‌گوید:

جعفر بن محمد علیه السلام پیشوای ششم است... او بین برادرانش جانشین و وصی پدر گردید. او در فضل و قدر و ارزش، سرآمد دیگران است. علوم بسیاری از او نقل شده و نام و شهرتش در سایر شهرها پراکنده شده است. دانشمندان، بیش از دیگر افراد اهل بیت، از او حدیث نقل کرده‌اند. اوصاف نیکو و مناقب ارزشمند او قابل شمارش نیست و فهم بیداردلان نویسنده در گوناگونی آنها سرگردان است.^۳

۱. مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۰۴؛ به نقل از موسوعة الامام الصادق، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲. عمدة الطالب، ص ۱۷۶.

۳. الفصول المهمة، ص ۲۲۲.

بسطامی (متوفای ۸۵۸ ه. ق.)

وی می‌گوید: «علما بر در خانه جعفر بن محمد علیه السلام اجتماع کرده و از مشکات انوار تابناکش بهره‌ها برده‌اند. او در حالی که بیش از هفت سال نداشت، از اسرار پیچیده و حقایق علوم سخن می‌گفت».^۱

ابن تغری (متوفای ۸۷۴ ه. ق.)

وی می‌گوید:

جعفر صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ ه. ق. رحلت نمود. او پیشوایی هاشمی، علوی، حسینی و مدنی است. گفته شده تولدش در سال هشتاد هجری بوده است. او از طبقه پنجم تابعان مدینه و القابش، صابر، فاضل و طاهر است. مشهورترین القاب او صادق می‌باشد...^۲

محمد سراج الدین رفاعی مخزومی واسطی (متوفای ۸۸۵ ه. ق.)

وی می‌گوید:

مدت امامت او ۳۴ سال بوده است و مردم با توجه به اختلاف در آیین و مذهبشان، از او علمی را فرا گرفته بودند. چهار هزار نفر از او نقل حدیث کردند. سرانجام در روز دوشنبه، نیمه ماه رجب به شهادت رسید و به رضوان الهی نایل گشت. برخی گفته‌اند در ماه شوال سال ۱۴۸ ه. ق. به شهادت رسید و در بقیع و جوار پدر و جدش به خاک سپرده شد... گفته شده است که منصور دوانیقی او را با سم به شهادت رسانده است.^۳

۱. مناهج التوسل، ص ۱۰۶. به نقل از الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۵؛ موسوعة الامام الصادق، ج ۲، ص ۱۹.

۲. النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۸.

۳. صحاح الاخبار فی نسب السادة الفاطمية الاخيار، ص ۴۴.

سखाوی (متوفای ۹۰۲ ه.ق.)

وی می گوید:

جعفر بن محمد صادق علیه السلام از لحاظ فقاہت، علم، فضل و بخشش از بزرگان اهل بیت علیہم السلام است. او به سبب فضل و علم و شرف، شایسته خلافت بود. برای بیان مناقب و فضایل او، به نگارش چندین کتاب نیاز است.^۱

جزری (متوفای ۹۲۳ ه.ق.)

وی می گوید:

اباعبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام اهل مدینه و یکی از بزرگانی است که از پدر، جد و پدر مادرش (قاسم بن محمد) و عروه حدیث نقل کرده است و جماعت بی شماری نیز از او روایت نقل کرده اند.^۲

ابن حجر هیثمی (متوفای ۹۷۴ ه.ق.)

او می گوید: «از جعفر صادق علیه السلام، علوم بسیاری نقل شده و شهرتش در همه شهرها پراکنده گشته است و پیشوایان بزرگ نیز از او حدیث نقل کرده اند».^۳

علی القاری (متوفای ۱۰۱۴ ه.ق.)

وی می گوید:

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہم السلام، هاشمی، مدنی و ملقب به صادق است. مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است... و همگان بر امامت و بزرگی شأن او اتفاق دارند.^۴

۱. التحفة اللطیفة، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. الخلاصة، ص ۷۶. به نقل از الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۱.

۳. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۱.

۴. شرح الشفاء، ج ۲، ص ۳۵. به نقل از الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۷.

احمد بن یوسف قرمانی (متوفای ۱۰۱۹ ه. ق.)

وی می گوید: «جعفر بن محمد علیه السلام از بین برادرانش، جانشین و وصی پدرش گردید. او در حدیث، سرآمد همگان بود و علمی از او نقل شده که از دیگران نقل نشده است».^۱

مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه. ق.)

وی می گوید: «او کرامات زیادی داشته و مکاشفات وی مشهور است...».^۲

شهاب الدین خفاجی (متوفای ۱۰۶۹ ه. ق.)

وی می گوید: «... همگان بر امامت، بزرگواری و سروری او اتفاق نظر دارند».^۳

ابن عماد حنبلی (متوفای ۱۰۸۹ ه. ق.)

وی می گوید:

اباعبدالله جعفر صادق علیه السلام، امام و سلاله نبوت و سید بنی هاشم در زمان خویش بود. او ۶۸ سال و چند ماه عمر کرد... شاگردش جابر بن حیان کتابی را در هزار صفحه تألیف کرد که مشتمل بر پانصد رساله از او بود.^۴

شبراوی (متوفای ۱۱۷۲ ه. ق.)

وی می گوید:

امام ششم، جعفر صادق علیه السلام، دارای مناقب بسیار و فضایی مشهور است. علمای بسیاری از او حدیث نقل کرده اند... شرافت و فضایل او بر پیشانی روزگاران به طور کامل نقش بسته است و ندای عزت و عظمت به واسطه مفاخر و آثار او، معنا یافته است.^۵

۱. تاریخ قرمانی، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. الکوکب الدریه، ج ۱، ص ۹۴. به نقل از موسوعة الامام الصادق علیه السلام، ج ۲، ص ۵۷.

۳. موسوعة الإمام الصادق علیه السلام، ج ۲، ص ۵۷.

۴. شذرة الذهب، ج ۲، ص ۲۱۶.

۵. الاتحاف بحب الاشراف، البشر اوی، ص ۱۴۶.

سید عباس مکی (متوفای ۱۱۸۰ ه.ق.)

وی می‌گوید:

امام صادق علیه السلام از امامان دوازده گانه و از سادات اهل بیت علیهم السلام است. او به سبب راستگویی اش به صادق ملقب است و برتری او در علوم، روشن تر از آفتاب می‌باشد و چرا این گونه نباشد؛ درحالی که او فرزند سرور بشر (پیامبر صلی الله علیه و آله) است.^۱

صبان (متوفای ۱۲۰۶ ه.ق.)

وی می‌گوید:

جعفر صادق علیه السلام پیشوایی شریف و بزرگوار و مستجاب الدعوه بود. وقتی از خدا چیزی می‌خواست، هنوز دعایش به پایان نرسیده بود که خواسته اش به اجابت می‌رسید.^۲

محمد امین سویدی (متوفای ۱۲۴۶ ه.ق.)

او می‌گوید: «جعفر صادق علیه السلام از میان برادرانش، جانشین پدر و وصی او بود. از وی علمی نقل شده که از کسی نقل نشده است... او پیشوای علم حدیث و مناقبش بسیار بود».^۳

شیخ مصطفی رشدی بن شیخ اسماعیل دمشقی (متوفای ۱۳۰۹ ه.ق.)

وی می‌گوید:

امام جعفر صادق علیه السلام، یکه تاز میدان علوم و غواص دو دریای ظاهر و باطن بود. بسیاری از مردم با اختلاف مذهبشان، از او حدیث نقل کرده‌اند. شهرت او در سایر مناطق و شهرها پراکنده شده است و چهار هزار نفر از او حدیث نقل کرده‌اند.^۴

۱. نزهة الجلیس، ج ۲، ص ۳۵.

۲. اسعاف الراغبین، به نقل از موسوعة الامام الصادق علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲.

۳. سبائک الذهب، السویدی، ص ۷۴.

۴. الروضة الندیة، ص ۱۲. به نقل از احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۱۸؛ موسوعة الامام الصادق علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۳.

شیخ الازهر مصر، محمد ابوزهره

وی می‌گوید: «دانشمدان اسلامی از مذاهب مختلف در هیچ موضوعی همچون فضل و علم امام صادق علیه السلام، اتفاق نظر ندارند».^۱

در کتاب «الموسوعة العربية المعاصرة» معاصر عربی که جمعی از عالمان و محققان عرب آن را جمع‌آوری کرده‌اند، آمده است:

جعفر صادق علیه السلام (۶۹۹ - ۷۶۵ م) ششمین امام شیعیان است. وی در مدینه متولد شد و زمانی طولانی را در عراق به سر برد. او هم عصر دولت‌های اموی و عباسی بود و از اختلاف و درگیری میان آنها جان سالم به در برد.^۲

او عالم، حکیم، زاهد و متبحر در علوم دینی بود... . جابر بن حیان از شاگردان او بود.^۳

سعد القاضی

وی می‌گوید:

امام جعفر صادق علیه السلام از مردان بزرگی است که همانند شمع می‌سوزند تا راه بشر را در صحنه زندگی، روشن و مسیر حرکت را برای جویندگان کمال تعیین نمایند. او از کسانی است که چکیده افکار و خلاصه علمش را به امت اسلامی هدیه نمود؛ همچون زنبور عسل که از شهد گل‌های مختلف می‌نوشد تا عسل شفاف‌بخش را به مردم تقدیم کند.

او به ذکر و عبادت پروردگار شوق داشت و گوشه‌نشینی و فروتنی را برگزیده بود. وقتی به او نگریسته می‌شد، به روشنی پیدا بود که از سلاله پیامبران است.

۱. مؤتمر الامام جعفر الصادق و المذاهب الاسلامية، ص ۱۵۳.

۲. البته چنین نیست، بلکه آن حضرت از آنها آزار و اذیت فراوان دید و به امر منصور مسموم شد.

۳. الموسوعة العربية المعاصرة، ج ۱، ص ۶۳۴. به نقل از موسوعة الامام الصادق علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۴.

او مستجاب‌الدعوه بود، هرگاه از خداوند چیزی را درخواست می‌کرد، هنوز دعایش به پایان نرسیده بود، اجابت می‌شد. او امامی است که از مردم می‌خواهد تا خدا را به مدد تعقل و تفکر بشناسند و از آن رهگذر، ایمان خود را بر پایه‌ای استوار بنا نهند... وی در حیات فکری بشر نهضتی نو و پربرکت بنا نهاد که در آن عقل و اندیشه و دانش، جایگاه ویژه‌ای دارد...

پیشوای شیعیان و بزرگ اهل سنت، در حالی از دنیا رفت که ثروت بسیاری از فقه و علم و اندیشه را از خود بر جای نهاد. او تمام معارف بشری و علوم دین و دنیا را گردآوری کرده بود. او آموزگار فقیهان، امام جعفر صادق علیه السلام است.^۱

او در ادامه می‌افزاید:

در رابطه با محفل و مجلس علمی امام صادق علیه السلام گفته‌اند که عمر مردان بزرگ، با سال و ماه سنجیده نمی‌شود. بلکه با نفع و خدمتی که به بشر رسانده‌اند، سنجیده می‌شود. این آموزه‌های ابتدایی مکتب امام صادق علیه السلام، به مردم آموزش می‌دهد که برای آباد ساختن دنیا باید کار و تلاش نمایند و از سستی و تنبلی بپرهیزند.^۲

برهان البخاری دمشقی

او که استادی پژوهشگر است، می‌نویسد:

مهم‌ترین ویژگی قرن دوم هجری، ظهور مذاهب مختلف فقهی است. در این قرن، گروهی از فقها ظهور کردند که در اینجا به برخی از آنها به ترتیب تاریخ وفات اشاره می‌شود:

۱. العارف بالله سیدی الامام جعفر الصادق علیه السلام، صص ۳ - ۵.

۲. همان، صص ۶ و ۷.

۱. جعفر الصادق (۸۰ - ۱۴۸ ه.ق)؛
۲. ابوحنیفه (۸۰ - ۱۵۰ ه.ق)؛
۳. اوزاعی (۸۸ - ۱۵۷ ه.ق)؛
۴. لیث بن سعد (۹۴ - ۱۷۹ ه.ق)؛
۵. مالک (۹۳ - ۱۷۹ ه.ق)؛
۶. شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ ه.ق)؛
۷. احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ ه.ق).

هریک از این فقهای هفت گانه، مذهبی را پایه گذاری کردند و این مذاهب به جز مذهب اوزاعی و لیث بن سعد تا امروز وجود دارند. از بین این فقیهان، امام صادق علیه السلام به لحاظ تقدم زمانی و تأثیرگذاری بر آیندگان، موقعیت ویژه‌ای دارد. مهم‌تر از این، امام صادق علیه السلام از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فقیه برجسته آن خاندان است.

کتاب‌های زیادی درباره او نگاشته شده و دشمن، بیش از دوست، به فضایل او گواهی داده است؛ برای نمونه، ابو جعفر منصور که به آل ابی طالب بسیار سخت می‌گرفت، با امام صادق علیه السلام با تکریم و احترام برخورد می‌کرد و حساب دیگری برای او باز می‌نمود.^۱

به نظر من مهم‌ترین ویژگی امام، ژرفا و گستره اندیشه او بود... به مسائل دینی حساسیتی ویژه داشت و ایستادگی‌اش در برابر جاعلان حدیث و غالیان، معروف است. او همواره مخالف افراط و تفریط بود... برای شناخت جایگاه جعفر بن محمد علیه السلام نزد سایر مذاهب، به ویژه اهل سنت، باید به منابعی مراجعه کرد که به بیان شخصیت وی پرداخته یا بخشی از احادیث ایشان را نقل کرده است. تعداد

۱. ولی با وجود این، آن حضرت را با سم به شهادت رساند.

این کتاب‌ها براساس جست‌وجوی ما به ۶۴ عنوان می‌رسد. عالمان بسیاری نزد جعفر بن محمد علیه السلام شاگردی کرده‌اند که در رأس آنها ابوحنیفه است که درباره علم و فضل جعفر صادق علیه السلام مطالبی شگفت‌آور بیان کرده است.^۱

بی‌تردید می‌توان امام صادق علیه السلام را مهم‌ترین کانون وحدت و تقریب میان امت اسلامی دانست. ایشان ترسیم‌کننده نقطه محوری تمامی مذاهب و فرقه‌ها بعد از حیات خود بود. درباره موقعیت والای فقهی او کافی است بدانیم طبق محاسبات ما احادیث نقل شده از ایشان، ۶۴ درصد میراث علمی امامیه را تشکیل می‌دهد... در دورانی که ما از گفت‌وگوی بین ادیان سخن می‌گوییم، آیا نمی‌توانیم اصولی را برای گفت‌وگوهای سازنده و تأثیرگذار در بین مذاهب اسلامی پی‌ریزی نماییم؟! آیا این موضوع همچنان باید در محدوده ممنوعه قرار داشته باشد؟^۲

شهادت امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام نیز همانند سایر ائمه با سم به شهادت رسید. ابن شهر آشوب از «ابو جعفر قمی» نقل می‌کند که منصور ایشان را مسموم کرد و در قبرستان بقیع دفن شد.^۳ «ابوهریره عجللی»، شاعر اهل بیت علیهم السلام هنگام تشییع امام صادق علیه السلام به سوی بقیع، این مرثیه را سرود:

درحالی که تشییع‌کنندگان، او را بر دوش خود می‌برند، می‌گویم: آیا می‌دانید چه کسی را به سوی خاک می‌برید؟! او کوه ثبیر است که از بلندای خود، به درون

۱. الامام الصادق، برهان البخاری، صص ۱۷، ۱۸ و ۲۰.

۲. همان، ص ۲۹؛ ر.ک: الامام جعفر الصادق رمز الحضارة الاسلامیه، به قلم نگارنده، صص ۱۳-۱۴.

۳. المناقب، ج ۴، ص ۲۸۰؛ ر.ک: الفصول المهمه، ص ۲۰۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۶۰۵.

زمین فرو آمده و منزل گزیده است.

فرداست که خاک ریزان روی مزارش خاک ریزند؛ حال آنکه بهتر است خاک را بر سر خودشان بریزند.

ای صادق و فرزند صادق! به پدران طاهرت سوگندی راست یاد می‌کنم که شما شایسته آن سوگندی هستید که خداوند صاحب عرش یاد کرده و فرموده است: خداوند صاحب مشرق‌ها بلندمرتبه است. شما به منزله دوازده ستاره‌ای هستید که در علم قدیم الهی، به سوی او سبقت گرفته‌اید.^۱

«سمعانی» گفته است: «همه مسلمانان قبر جعفر بن محمد علیهما السلام را در بقیع زیارت می‌کنند».^۲

پاسخ چند سؤال

در پایان این قسمت، برای تکمیل بحث، به چند مسئله دیگر که جزء پرسش‌های بسیاری از افراد است، اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. محل دفن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در این باره دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و سبب آن هم، دفن شبانه آن حضرت است؛ که آن هم بنا به خواست و وصیت آن حضرت بود. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: آن بانو، شبانه به خاک سپرده شد و این خبر از آفتاب هم روشن‌تر است و منکر آن همچون کسی است که آنچه را با چشم خود دیده، رد کند و نپذیرد. دفن شبانه فاطمه علیها السلام، در واقع حرکتی اعتراضی بود تا مورد استناد قرار گیرد و روایات مستفیض، بلکه متواتری بر این موضوع دلالت دارد.^۳

۱. مقتضب الاثر، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۲؛ الکتبی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۸۱؛ الانوار الجصیه، ص ۱۷۴.

۲. الانساب، ج ۵، ص ۴۵۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸۲.

صاحب مدارک نیز می گوید:

بنابر روایات شیعه و غیرشیعه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به امیرمؤمنان وصیت کرد که شبانه به خاکش بسپارد تا آنان که آزارش دادند و از میراث پدر محروم ساختند، نتوانند بر او نماز بگذارند؛ با وجود اینکه عامه در صحاح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نقل می کنند که حضرت فرمود: «فاطمه علیها السلام پاره تن من است. آن که او را بیازارد، مرا آزرده است و آن که او را به خشم آورد، مرا خشمگین می سازد».^{۱ و ۲}

بی شک آزرده‌گی حضرت زهرا علیها السلام، تنها به مطالبه حق و ارث ایشان محدود نمی شود؛ هرچند آن هم بخشی از ظلم‌هایی است که در حق ایشان صورت گرفت. ولی مسئله مهم‌تر، دفاع از ولایت و اثبات ظالم بودن کسانی است که در حقش ظلم نمودند؛ چنان‌که این مطلب از سخنان اعتراض‌آمیز آن حضرت در برابر مخالفان روشن می شود. در نتیجه، مسئله فراتر از مطالبه یک حق شخصی است. گفتنی است که درباره محل خاکسپاری آن بانو، سه دیدگاه وجود دارد:

الف) بقیع

ابن‌شبه روایاتی را در تأیید این قول بیان کرده است. وی از «محمد بن علی بن عمر» روایت کرده است که قبر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوشه‌ای از خانه عقیل در بقیع است.^۳ طبری نیز روایت کرده است:

از ابن عباس پرسیدم: «فاطمه علیها السلام را چه زمانی دفن کردید؟» گفت: «شبانه و

۱. صحیح بخاری، ج ۴، صص ۲۱۰ و ۲۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰.

۲. مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۲۷۹.

۳. تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۱۰۵.

دور از چشم مردم». سؤال کردم: «چه کسی بر او نماز گزارد؟» پاسخ داد: «علی بن ابی طالب علیه السلام».

ابن عمر گفت: به عبدالرحمان بن ابی الموالی گفتم: «مردم می گویند قبر فاطمه علیها السلام در همان مسجدی است که مردم در بقیع بر اموات خود نماز می گزارند». پاسخ داد: «به خدا سوگند! آنجا مسجد رقیه است (رقیه نام زنی است که آن مسجد را بازسازی کرده است) و فاطمه علیها السلام در گوشه‌ای از خانه عقیل به خاک سپرده شده است؛ همان‌جا که در مجاورت خانه جحشیین قرار دارد». فاصله بین مزار او تا جاده، هفت ذراع است.^۱

از عبدالله بن حسن روایت شده است:

روزی در هوایی بسیار گرم، مغیره بن عبدالله را دیدم که در بقیع ایستاده است و منتظرم بود. از او پرسیدم: «ای ابوهاشم! چرا اینجا ایستاده‌ای؟» پاسخ داد: «منتظر تو بودم. به من گفته‌اند که فاطمه علیها السلام در این خانه (خانه عقیل)، آن سوی خانه جحشیین دفن شده است. دوست دارم قطعه زمینی به اندازه یک قبر از آن زمین را برای من خریداری کنی...». عبدالله بن حسن گفت: «به خدا سوگند! چنین خواهم کرد». او می گوید: با آل عقیل بسیار گفت‌وگو کرد. اما بی نتیجه بود. عبدالله بن جعفر می گوید: «کسی را ندیدم که درباره دفن فاطمه علیها السلام در آنجا تردید داشته باشد».^۲

ابوعلی محمد بن همام کاتب اسکافی می گوید:

فاطمه علیها السلام هجده سال و ۷۵ روز عمر کرد. پس از وفات، او را شبانه در بقیع دفن نمودند و قبرش را مخفی کردند؛ درحالی که در آنجا جز امیرمؤمنان، حسن، حسین علیهم السلام

۱. المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۸.

۲. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۱.

و عباس بن عبدالمطلب، کس دیگری نبود. گفته شده است که ایشان کنار سینه مبارک پیامبر دفن گردید. ولی خبر قبلی صحیح‌تر به نظر می‌رسد. صبح که شد، مردم به یکدیگر گفتند چگونه می‌شود فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا برود و ما در مراسم خاکسپاری‌اش حاضر نشویم؟! پس به بقیع رفتند تا مدفن او را پیدا کنند. ولی خداوند در آنجا هفتاد قبر ظاهر کرد تا قبر او را تشخیص ندهند و به ناچار بازگشتند.^۱

شیخ مفید در آداب زیارت حضرت زهرا علیها السلام نوشته است: «برای زیارت او به بقیع می‌روی و کنار مزار فرزندش حسن بن علی علیه السلام می‌ایستی و می‌گویی: «السلام علیک یا ممتحنه...»^۲ ابن‌ادریس نیز گفته است: «روایت شده آن حضرت در بقیع دفن شده است؛ همان‌جا که به بقیع العرقده معروف است».^۳

مسعودی نوشته است: «امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام او را غسل داد و شبانه در بقیع به خاک سپرد و گفته شده است در مکانی غیر بقیع دفن شد و به ابوبکر خبر ندادند؛ چون وقتی فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتند، او با آنها قهر کرد تا آنکه از دنیا رفت».^۴

در روایتی دیگر آمده است:

امیرمؤمنان علیه السلام او را به خاک سپرد و با دست خود بر قبرش خاک ریخت. آن‌گاه برخاست و رو کرد به طرف قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک من ابتک و حبیبک و قره عینک و زائرک و البائنة فی الشری بقیعک».^{۵ و ۶}

۱. منتخب الانوار، ص ۴۹.

۲. المزار، ص ۱۷۸.

۳. السرائر، ج ۱، ص ۶۵۲.

۴. التنبيه و الاشراف، ص ۲۴۹.

۵. در برخی نسخه‌ها آمده است: «... ببقیعتک».

۶. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۷۰؛ دلائل الامامة، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۱.

«شبراو» می‌گوید: «امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام او را غسل داد و شبانه در بقیع دفن کرد».^۱ در مناقب آمده است که آن بانو در شب یکشنبه سیزدهم ربیع‌الثانی سال یازدهم هجری قمری وفات کرد و قبر او در بقیع است. اما برخی گفته‌اند در خانه‌اش دفن شده است و برخی دیگر، مزار او را بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند.^۲

در کشف الغمه آمده است: «آن حضرت شامگاهان از دنیا رفت. سپس او را شبانه غسل دادند و کفن و حنوط نمودند و پس از اقامه نماز، در بقیع به خاک سپردند». اربلی نویسنده کشف الغمه می‌گوید: «مشهور میان مردم و مؤلفان تاریخ و سیره آن است که ایشان در بقیع دفن شده است».^۳

ابن کثیر می‌گوید:

فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده ماند و شبانه دفن شد. گفته می‌شود پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی زنده بود، هیچ‌گاه نخندید و از غم دوری آن حضرت و شوق دیدار او [همچون شمع] آب شد... و در بقیع دفن گردید.^۴

در «عیون المعجزات» آمده است:

فاطمه علیها السلام هجده سال و دو ماه عمر کرد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۵ روز زنده بود و برخی گفته‌اند چهل روز. امیرمؤمنان علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و شبانه، بدون اطلاع مردم، به همراه حسنین علیهما السلام پیکر مطهر او را به بقیع برد و نماز گزارد و دفن نمود. پس از آن، چهل قبر دیگر درست کرد تا مردم قبر او را پیدا نکنند. فردا صبح، مردم مدینه یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: «از پیامبر

۱. التنبیه و الاشراف، ص ۲۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۰.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷.

۴. البداية و النهایه، ج ۶، ص ۳۶۷.

ما تنها یک دختر باقی مانده بود. ولی ما در نماز و خاکسپاری اش حضور نداشتیم و نمی‌دانیم قبرش کجاست تا زیارتش نماییم».^۱

در مصباح الانوار به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: «امیرمؤمنان علیه السلام، فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله را در بقیع دفن کرد و روی قبرهای اطراف آن آب ریخت تا قبرش نابینا بماند».^۲ مسعودی نیز نوشته است:

بر قبور امامان بقیع، سنگ مرمری است که روی آن نوشته شده است: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله ميبد الامم و محيي الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين و قبر حسن بن علي بن ابي طالب و علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب و محمد بن علي و جعفر بن محمد رضي الله عنهم.^۳

در اثبات الوصیه آمده است: «امام حسن مجتبی علیه السلام در بقیع و در قبر مادرش فاطمه علیها السلام به خاک سپرده شده است».^۴

در بحار الانوار به نقل از برخی کتب مناقب قدیمی آمده است:

وقتی خواستند فاطمه زهرا علیها السلام را در بقیع دفن نمایند، از بقعه‌ای ندا برخاست که می‌گفت: «به سوی من! به سوی من! تربت او اینجاست». پس نگاه کردند و دیدند در آنجا قبری آماده شده است. تابوت را بدان سو بردند و بدن مطهر را به خاک سپردند.^۵

ابن حمزه از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت:

۱. عیون المعجزات، صص ۴۷ و ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۵۵.

۳. الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهية، الشیخ عباس القمی، ص ۱۷۴.

۴. اثبات الوصیه، المسعودی، ص ۱۳۸.

۵. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۵.

روز عرفه نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم. فرمود: «مرکبم را آماده کن». من اطاعت امر نمودم. سپس از مدینه خارج شدیم و برای زیارت فاطمه علیها السلام به بقیع رفتیم و من نیز همراه او زیارت کردم.^۱

به نظر می‌رسد صاحب «الحدائق» نیز چنین دیدگاهی دارد؛ زیرا او پس از نقل روایتی دیگر^۲ می‌نویسد: «از این دو خبر استفاده می‌شود که قبر او در خانه‌اش نیست. بلکه می‌توان فهمید در بقیع می‌باشد».^۳ بکری دمیاطی^۴، احمد بن عبدالله طبری^۵ و سید محمد بن علوی مالکی^۶ نیز این قول را برگزیده‌اند. مرندی می‌نویسد: «در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که قبر فاطمه علیها السلام در بیت الاحزان بقیع است».^۷

با این همه، نمی‌توان به این اقوال تکیه کرد؛ زیرا سخنانی از اهل بیت علیهم السلام برخلاف این دیدگاه‌ها بیان شده است. آنچه هم از حضرت باقر علیه السلام نقل گردید، مرسل است و نمی‌توان براساس آن، چیزی را ثابت نمود. شیخ طوسی می‌نویسد: «دیدگاه برخی درباره دفن آن حضرت در بقیع، دور از صواب است».^۸

ب) مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (روضه مقدسه)

برخی از روایات، محل خاکسپاری آن حضرت را روضه نبوی می‌داند؛ از جمله روایت مرسله ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بین قبر

۱. الثاقب فی المناقب، ص ۴۷۳؛ مدینه المعاجز، ج ۷، ص ۲۳۰.

۲. وقتی حضرت فاطمه علیها السلام وفات یافت، امام علی علیه السلام در دل شب به غسل و کفن او پرداخت. سپس از شاخه‌های نخل، مشعلی برافروخت و با آن جنازه را حرکت داد تا آنجا که بر او نماز گزارد و به خاکش سپرد.

۳. الحدائق الناضره، ج ۴، ص ۸۴.

۴. حاشیه اعانة الطالبین، ج ۲، ص ۳۵۷.

۵. ذخائر العقبی، ص ۵۴.

۶. البشری فی مناقب خدیجة الکبری، ص ۳۵.

۷. مجمع النورین، ص ۱۵۸.

۸. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۲.

من و منبرم، باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من روی نهری از نه‌های بهشتی قرار دارد». چون مرقد او باغی از باغ‌های بهشت است و نه‌ری از نه‌های بهشتی به‌سوی آن روان است.^۱

طبری از محمد بن همام روایت کرده است: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام پیکر او را به بقیع برد و بر آن نماز گزارد. سپس بازگرداند و در روضه نبوی به خاک سپرد و محل آن را مخفی ساخت». ^۲ از سخنان شیخ طوسی در «المبسوط» چنین برمی‌آید که او نیز همین عقیده را دارد؛ آنجا که می‌نویسد:

مستحب است در فاصله بین منبر و مزار پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز گزارد؛ زیرا آنجا باغی از باغ‌های بهشت است، و نیز روایت شده که فاطمه علیها السلام در آنجا مدفون است، و روایت دیگری مزار او را خانه‌اش می‌داند. شایسته است هر که به روضه مشرف می‌شود فاطمه علیها السلام را نیز زیارت کند.^۳

شیخ طوسی در مصباح‌المتهدج می‌نویسد: «بیشتر اصحاب ما معتقدند که باید آن بانو را در روضه نبوی زیارت کرد؛ هرچند زیارت ایشان در هر سه مکان (بقیع، روضه و خانه آن حضرت) بهتر است». ^۴

علامه حلی در «ارشاد الاذهان» می‌نویسد: «زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زیارت فاطمه علیها السلام نیز در روضه مستحب مؤکد است». ^۵ سبزواری نیز همین عقیده را دارد. ^۶

۱. معانی الاخبار، الصدوق، ص ۲۶۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۲.

۲. دلائل الامامة، ص ۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱.

۳. المبسوط، ج ۱، ص ۳۸۶.

۴. مصباح‌المتهدج، ص ۷۱۱.

۵. ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۶. ذخیره المعاد، ج ۳، ص ۷۰۷.

از سخنان یحیی بن سعید حلّی نیز چنین برمی آید که حضرت زهرا علیها السلام در آنجا به خاک سپرده شده است.^۱ اما با این همه، شهید ثانی این نظر را نمی پسندد و آن را ضعیف می داند.^۲ برخی دیگر گفته اند ظاهر روایات دلالت دارد که حد فاصل بین روضه مقدسه تا بقیع، باغی از باغ های بهشت است.^۳ نگارنده برای این سخن، مدرکی نیافته است؛ هرچند آن مکان، متبرک به قدم های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می باشد و از این جهت واقعاً باغی از باغ های بهشت است.

ج) خانه فاطمه زهرا علیها السلام

شیخ صدوق می نویسد:

درباره محل خاکسپاری فاطمه علیها السلام، بانوی زنان عالم، روایات مختلفی وجود دارد؛ در برخی آمده است که آن حضرت در بقیع دفن شده است و برخی دیگر مزار او را بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله می داند. دسته ای دیگر از روایات، محل دفن آن حضرت را خانه اش می داند. وقتی بنی امیه مسجد نبوی را توسعه دادند، آن خانه داخل مسجد قرار گرفت و من این نظر را صحیح می دانم.^۴

شیخ طوسی نیز می گوید:

اصحاب ما درباره محل خاکسپاری آن بانو اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را در بقیع و برخی دیگر در روضه می دانند. گروهی دیگر معتقدند که ایشان در خانه اش که بعدها به هنگام توسعه مسجد نبوی به دست بنی امیه، داخل مسجد قرار

۱. الجامع للشرایع، ص ۲۳۱.

۲. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۸۳؛ کشف اللثام، ج ۶، ص ۲۷۵.

۳. ذخیره المعاد، ج ۱، ص ۲۴۸.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹.

گرفت، دفن شده است. این دو روایت اخیر به هم نزدیک است و بهتر است که زائر هر دو مکان را زیارت نماید که پاداش بسیار دارد. ولی دیدگاه دفن در بقیع دور از صواب است.^۱

ابن ادريس، روایت خاکسپاری در خانه را صریح تر و آشکارتر می‌داند.^۲ صاحب «المدارک» نیز همین نظر را صحیح می‌داند.^۳ سید بن طاووس می‌نویسد:

آن حضرت در خانه پیامبر ﷺ زیارت می‌شود. صاحب کتاب «المسائل و أجوبتها من الأئمة» روایت کرده است: ابوالحسن ابراهیم بن محمد همدانی در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نوشت: «مزار مادر شما فاطمه علیها السلام در مدینه است یا چنان که مردم می‌گویند در بقیع؟» امام نوشت: «او با جدم رسول الله صلی الله علیه و آله است.»^۴ پس این سخن کافی است که بگوییم آن حضرت کنار پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شده است.^۵

سید بن طاووس ادامه می‌دهد:

از ظواهر روایات استفاده می‌شود که ضریح مقدس آن بانو در خانه اوست؛ زیرا وصیت کرده بود که شبانه دفن شود و مهاجمان بر او، بر پیکرش نماز نگذارند. بخاری و مسلم، خبر تدفین شبانه فاطمه علیها السلام و بی‌اطلاعی صحابه را نقل کرده و آن را از اخبار صحیح دانسته‌اند. درضمن، اگر امیرمؤمنان علیه السلام پیکر پاک فاطمه را از خانه خارج می‌کرد و در بقیع یا مسجدالنبی صلی الله علیه و آله دفن می‌نمود، نشانه‌های

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹.

۲. السرائر، ج ۱، ص ۶۵۱.

۳. مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۲۷۹.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۰.

۵. اقبال الاعمال، السید بن طاووس، ج ۳، ص ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۸.

قبر و تدفین، مخفی نمی‌ماند. بنابراین پنهان ماندن مزار، دلیل بر آن است که پیکر پاک حضرت زهرا علیها السلام از خانه‌اش و یا حجره پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج نشده است...

خداوند به سبب دفن شبانه و مخفیانه، مغضوبان فاطمه علیها السلام را رسوا ساخت؛ چراکه خشم او، موجب خشم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و نقل است که پدر بزرگوارش فرمود: «فاطمه علیها السلام پاره تن من است. هر که او را بیازارد، مرا آزرده است». با دفن شبانه حضرت زهرا علیها السلام دیگر برای کسی جای عذر و بهانه نماند و توطئه دشمنان برای اثبات موافقت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله با غاصبان خلافت، نقش بر آب شد.^۱

حمیری از بزنتی روایت کرده است:

از امام رضا علیه السلام درباره محل دفن فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم. فرمود: مردی از جعفر [بن محمد صادق] همین سؤال را در مجلسی پرسید. در آن مجلس، عیسی بن موسی نیز حاضر بود. عیسی پاسخ داد: «در بقیع دفن شده است». آن مرد به جعفر [بن محمد صادق علیه السلام] گفت: «شما چه می‌گویید؟» فرمود: «عیسی بن موسی پاسخت را داد!» بزنتی می‌گوید: «به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: خدا شما را خیر دهد! مرا به عیسی بن موسی چه کار؟! از پدرانتان برای من حدیث نقل فرمایید (که در کجا دفن شد)». امام علیه السلام فرمود: «در خانه‌اش دفن شده است».^۲

مضمون این حدیث را شیخ صدوق از چند طریق که همگی به بزنتی می‌رسد، نقل

۱. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. قرب الاسناد، ص ۳۶۷، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۰ و ج ۹۷، ص ۱۹۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

کرده است.^۱ خود وی نیز در «معانی الاخبار» متمایل به این دیدگاه است.^۲ سمهودی در وفاء الوفاء از امام صادق ع نقل کرده است که علی ع فاطمه ع را شبانه در خانه‌اش که داخل مسجد بود به خاک سپرد. بنابراین قبر او جلوی در مسجدالنبی ص است که در آن زمان مقابل خانه اسماء، دختر حسین بن عبدالله قرار داشته است؛ یعنی همان باب النساء که در ضلع شرقی مسجدالنبی است.^۳

ابن‌شبه چند روایت را در تأیید دفن آن حضرت در خانه‌اش آورده است.^۴ سید محسن امین، محل دفن آن بانو را اختلافی می‌داند. ولی نظریه دفن در خانه را صحیح‌تر می‌شمرد.^۵ شیخ ابوالحسن شعرانی نیز در تأیید این دیدگاه چنین استدلال کرده است: خاکسپاری ایشان در خانه‌اش، معقول به نظر می‌رسد؛ زیرا دفن اموات در خانه، متعارف بوده است. اما دفن در روضه که جزء مسجد است، در آن زمان متداول نبوده است. همچنین نظریه خاکسپاری در بقیع، با قصد مخفی ماندن قبر، سازگاری ندارد.^۶

خلاصه سخن

عده‌ای از علما، هیچ‌یک از این سه دیدگاه را بر یکدیگر ترجیح نداده^۷ و زیارت آن حضرت را در هر سه مکان مستحب دانسته‌اند؛ از جمله ابن‌حمزه طوسی^۸،

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۶۸.

۳. فی رحاب النبی و آله، ص ۱۷۶.

۴. اخبار المدینة المنورة، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۰۸.

۵. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۲.

۶. هامش شرح اصول الکافی، ج ۷، ص ۲۱۴.

۷. تاریخ الاثمه، ص ۳۱؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۳۲.

۸. الوسیله، ابن حمزه الطوسی، ص ۱۹۷.

شهید اول^۱، ابن طلی فقعی^۲، محقق کرکی^۳، نراقی^۴، صاحب جواهر^۵ و شیخ طبسی نجفی^۶ برخی دیگر با نفی نظریه دفن در بقیع، حکم به استحباب زیارت دو مکان دیگر (روضه نبوی و خانه) داده‌اند؛ مانند شیخ طوسی^۷، علامه حلی و ابن‌ادریس^۸.
 طبرسی معتقد است به احتمال قوی، آن بانو در روضه نبوی یا خانه‌اش مدفون است. ولی هرکس احتیاط کند و ایشان را در هر سه مکان زیارت نماید، به صواب نزدیک‌تر است.^۹ عده‌ای از علما، همچون شیخ مفید^{۱۰} و اسکافی^{۱۱}، محل دفن آن حضرت را بقیع دانسته‌اند. برخی دیگر از علما معتقدند احتمال دفن ایشان در روضه نبوی بیشتر است؛ از جمله شیخ طوسی^{۱۲}، محقق حلی^{۱۳}، علامه حلی^{۱۴}، یحیی بن سعید^{۱۵}، ابن فهد حلی^{۱۶} و

۱. الدروس الشرعیه، ج ۲، صص ۶ و ۲۰.

۲. الوسیله، ابن حمزه الطوسی، ص ۱۹۷.

۳. الدروس الشرعیه، ج ۲، صص ۶ و ۲۰.

۴. مستند الشیعیه، ج ۱۳، ص ۳۳۵.

۵. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۶.

۶. ذخیره الصالحین، ج ۴، ص ۲۰۵.

۷. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹. البته شیخ طوسی در کتاب‌های «نهایه» و «مبسوط» خود، خلاف این نظر را دارد.

۸. کشف اللثام، ج ۶، ص ۲۷۵.

۹. تاج الموالمید، ص ۲۳.

۱۰. المزار، ص ۱۸۷.

۱۱. منتخب الانوار، ص ۵۰.

۱۲. المبسوط، ج ۱، ص ۳۸۶؛ مصباح المتجهد، ص ۷۱۱. وی این نظر را به اکثریت اصحاب امامیه نسبت داده است.

۱۳. مستند الشیعیه، ج ۱۳، ص ۳۳۵. شهید ثانی در شرح عبارت محقق حلی گفته است: «در خصوص استحباب زیارت فاطمه زهرا علیها السلام در روضه نبوی باید گفت روضه جزء مسجد و بین قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و منبر آن حضرت است و روایت

شده قبر حضرت زهرا علیها السلام در روضه واقع شده است». ر.ک: مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۸۳.

۱۴. ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۱۵. مصباح المتجهد، ص ۷۱۱.

۱۶. مستند الشیعیه، ج ۱۳، ص ۳۳۵.

سبزواری.^۱ البته شهید ثانی این نظر را بسیار ضعیف می‌داند.^۲ طبسی نیز با او موافق است.^۳ گروهی دیگر معتقدند حضرت زهرا ع در خانه‌اش دفن شده است؛ مانند کلینی،^۴ شیخ صدوق،^۵ ابن ادریس،^۶ محقق اردبیلی،^۷ صاحب مدارک،^۸ محدث بحرانی،^۹ صاحب ریاض،^{۱۰} سید امین^{۱۱} و سید محسن حکیم.^{۱۲} نظر نگارنده نیز همین است.

در هر صورت، مزار پاک زهرا ع بر ما پوشیده است و این نشان مظلومیت آن بانوست و عاملی برای به تکاپو انداختن فکر و اندیشه همگان. در اینجا سخن را با قصیده زیبای شیخ کاظم ازری به پایان می‌بریم:

ولأی الأمور تدفن سراً بضعة المصطفی و یغنی ثراها^{۱۳}

چرا پاره تن مصطفی ص مخفیانه به خاک سپرده شد و تربت او از چشم‌ها

نهان گردید؟!

-
۱. مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۸۳.
 ۲. همان.
 ۳. ذخیره الصالحین، ج ۴، ص ۲۰۵.
 ۴. شرح اصول الکافی، ج ۶، ص ۱۵۸.
 ۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۲؛ مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۸۳؛ مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۲۷۸.
 ۶. السرائر، ج ۱، ص ۶۵۱.
 ۷. مجمع الفائده، ج ۷، ص ۴۲۹.
 ۸. مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۲۷۹.
 ۹. الحدائق الناضره، ج ۴، ص ۸۴.
 ۱۰. ریاض المسائل، ج ۷، ص ۱۶۶. در ضمن آنجا آمده است: «... اما احوط زیارت آن حضرت در هر سه مکان است».
 ۱۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۲.
 ۱۲. دلیل الناسک، ص ۴۴۹.
 ۱۳. الازریه، الشیخ کاظم الازری، ص ۱۴۴.

۲. مکان دفن علی بن ابی طالب علیه السلام

ابن عساکر از «شریک» روایت کرده است که حسن بن علی علیه السلام پس از صلح با معاویه، پیکر علی بن ابی طالب علیه السلام را به مدینه انتقال داد و در آنجا به خاک سپرد. همچنین گفته شده است آن حضرت کنار دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن گردیده است.^۱ خطیب بغدادی نیز مضمون این روایت را از «فضل بن دکین» نقل کرده است.^۲ به عقیده نگارنده این روایت، شاذ و بی اعتبار است و مشهور و متواتر آن است که پیکر مطهر امام علی علیه السلام در نجف اشرف به خاک سپرده شده است و فرزندان آن حضرت، مانند امام صادق علیه السلام، او را در آن مکان زیارت کرده‌اند. سید ابوالمظفر غیاث‌الدین عبدالکریم بن ابی الفضائل احمد بن موسی بن طاووس حلی (متوفای ۶۹۲ ه. ق) در این باره رساله‌ای مستقل به نام «فرحة الغری بصرحة الغری» در اثبات دفن پیکر مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مکان فعلی در نجف اشرف نگاشته است.^۳ قبر مطهر و ضریح نورانی امیرمؤمنان علیه السلام طی قرون متمادی همواره نشان و علامت فداکاری و جهاد بوده است و این معنای قرآن مجید است که می‌فرماید: «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند. ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند؛ هرچند کافران ناخشنود باشند».^۴

۳. محل دفن سر مقدس امام حسین علیه السلام

ابن سعد می‌گوید: مردم می‌گویند یزید بن معاویه پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام،

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۶.

۲. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۶۵ و ج ۸، ص ۱۴.

۳. الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

۴. یُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُنْمِ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. (توبه: ۳۲)

سر مبارک او را نزد عمرو بن سعید که از بزرگان قریش و حاکم مدینه بود، فرستاد. او نیز کفنش کرد و در بقیع کنار قبر مادرش فاطمه علیها السلام به خاک سپرد؛ چنانکه امام ابوالعلاء حافظ، به سند خود از مشایخش آورده است:

یزید بن معاویه، سر حسین علیه السلام را به همراه گروهی از بنی هاشم و نیز عده‌ای از موالیان آل ابی سفیان به مدینه فرستاد. سپس باقیمانده خاندان حسین بن علی علیه السلام را به همراه توشه کاملی برای سفر، راهی مدینه ساخت. او سر مبارک حسین علیه السلام را نزد عمرو بن سعید بن العاص که حاکم مدینه بود، فرستاد. عمرو گفت: دوست نداشتم این سر را نزد من بفرستد. آن‌گاه دستور داد سر را نزد فاطمه علیها السلام در بقیع دفن نمایند.^۲

البته این نظر صحیح نیست و درباره محل دفن سر مطهر آن جناب، اقوال دیگری هم وجود دارد؛ همچون دفن در کربلا، شام، مصر و نجف.^۳ علامه مجلسی می‌گوید: «مشهور بین علمای امامیه آن است که حضرت سجاد علیه السلام سر سیدالشهداء علیه السلام را همراه بدن شریفش (در کربلا) به خاک سپرد. البته احادیث فراوانی نیز درباره دفن سر مبارک ایشان کنار قبر امیرمؤمنان علیه السلام رسیده است».^۴

به عقیده اینجانب، نظریه مشهور و درخور اعتماد، ملحق شدن سر مبارک به جسد

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۳۷ و نیز ر.ک: رأس الحسین، ابن تیمیه، صص ۱۹۷ و ۲۰۸؛ فیض القدير فی شرح الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۶۵؛ البداية و النهايه، ج ۸، ص ۲۲۲؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۵؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۴۵۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۳. ر.ک: فیض القدير، ج ۱، ص ۲۶۵؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۹.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

مطهر در کربلاست؛ چنان‌که سید مرتضی و عده‌ای دیگر به آن معتقدند^۱ و در کتاب «الایام الشامیه» درباره این موضوع، تحقیق مفصلی انجام داده‌ام که خوانندگان محترم را به آن ارجاع می‌دهم.^۲

۱. ر.ک: امالی الصدوق، ص ۱۳۱؛ رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۱۳۰؛ الآثار الباقیه، ص ۳۲۱؛ مقتل الحسین، الخوارزمی، ج ۲، ص ۷۵؛ تذکره الخواص، ص ۲۶۵؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۲؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۷۰؛ اللهوف، ص ۲۲۵؛ توضیح المقاصد، الشیخ البهائی، ص ۶؛ نور الابصار، ص ۱۳۳؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲. الایام الشامیه من عمر النهضة الحسینیة، به قلم نگارنده، صص ۳۷۶-۳۹۱.

فضیلت زیارت امامان تسبیح علیهم السلام

امام رضا علیه السلام فرمود:

هر امامی بر شیعیان و دوستانش، عهد و پیمانی دارد و آنچه این عهد و پیمان را به کمال می‌رساند و تمام می‌کند، زیارت قبر آنهاست. پس هر کس مشتاقانه آنها را زیارت کند و تصدیق نماید، آنها شفیعان او در روز قیامت خواهند بود.^۱

به امام صادق علیه السلام عرض شد: «ثواب کسی که شما (امامان معصوم علیهم السلام) را زیارت نماید، چگونه است؟» پاسخ فرمود: «همانند آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد». ^۲ همچنین فرمود: «هر کس امام واجب الاطاعه‌ای را زیارت کند، ثواب حجی مقبول برای اوست». ^۳

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

حج خود را با زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کامل سازید؛ زیرا ترک آن جفاست و خداوند به آن دستور داده است. همچنین حج خود را با زیارت قبوری که

۱. المقنعه، ص ۴۷۴؛ رسائل الکرکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ منتهی المطلب، (با اندکی تفاوت)، ج ۲، ص ۸۹۳.

۲. المقنعه، ص ۴۷۴.

۳. رسائل الکرکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۷.

خداوند زیارت و حق آنها را واجب دانسته، کامل نمایید و کنار آن قبرها از خداوند طلب رزق و روزی نمایید.^۱

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هرکس جعفر بن محمد و پدرش علیه السلام را [در بقیع] زیارت کند، چشم درد نمی گیرد، بیماری به او نمی رسد و در سختی نخواهد مرد».^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس امام معصومی را زیارت نماید و نزد او چهار رکعت نماز بخواند، ثواب یک حج و یک عمره برایش نوشته می شود».^۳ امام باقر علیه السلام فرمود: «[حج را] از مکه آغاز کنید و به [زیارت] ما خاتمه دهید».^۴ همچنین فرمود: «مردم وظیفه دارند که به اینجا (مسجدالحرام) بیایند و بر گرد این سنگها طواف کنند. سپس نزد ما بیایند و از ولایت خود به ما خبر دهند و یاری خود را به ما نشان دهند».^۵ حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه کسی از شما حج به جا آورد، آن را با زیارت ما به پایان برساند که این نشان دهنده کامل شدن اعمال است».^۶

شیخ مفید از امام صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت از پدراناش چنین روایت کرده است: روزی امام مجتبی علیه السلام در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست بود، پرسید: «ای پدر! هرکس بعد از وفات شما، به زیارتتان بیاید چه پاداشی خواهد داشت؟» فرمود: «فرزندم! هرکس پس از مرگ من به زیارتم آید، بهشت از آن اوست و هرکس پس از مرگ پدرت، به زیارت او برود، بهشت از آن اوست و هرکس

۱. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۳۹.

۲. المقتنه، ص ۴۷۴؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳.

۳. المقتنه، ص ۴۷۴.

۴. رسائل الکرکی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۵. همان، ص ۱۶۲.

۶. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۳۹.

پس از مرگ تو به زیارتت بیاید، بهشت از آن اوست و هرکس پس از مرگ برادرت به زیارتش برود، بهشت از آن اوست»^۱.

در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام فرمود: «هرکس پس از مرگ تو یا رحلت پدر یا برادرت، به زیارتتان آید، بهشت از آن اوست»^۲. همچنین آن حضرت در روایتی دیگر به امام حسن علیه السلام فرمود: «هرکس در ایام زندگی یا پس از مرگ من یا پدرت یا خودت یا برادرت، به زیارتمان آید، بر من واجب است که روز قیامت او را نجات بخشم»^۳.

ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «هرکس حسن علیه السلام را در بقیع زیارت کند، در آن روزی که گام‌ها بر صراط می‌لغزد، او ثابت‌قدم خواهد بود»^۴. امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکه مرا زیارت کند، گناهانش آمرزیده می‌شود و فقیر از دنیا نمی‌رود»^۵.

«بختری» از حضرت صادق علیه السلام و او نیز از پدرش نقل فرمود: «حسین بن علی علیه السلام در هر شب جمعه، قبر حسن بن علی علیه السلام را زیارت می‌کرد»^۶. علامه حلی می‌گوید: فضیلت‌های زیادی برای زیارت امامان علیهم السلام وجود دارد.^۷

آداب زیارت ائمه بقیع علیهم السلام

۱. غسل^۸:

۱. المقنعه، ص ۴۶۴.
۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۵۰.
۳. منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۱؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۱.
۴. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۴۱.
۵. المقنعه، ص ۴۷۴؛ تذکره الفقهاء، ج ۸، ص ۴۵۴؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۲۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳.
۶. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۸.
۷. تحریر الکلام، ج ۲، صص ۱۲۱ و ۱۲۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، صص ۸۹۱ و ۸۹۳.
۸. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۹؛ المقنعه، ص ۴۷۵؛ المختصر النافع، ص ۹۸؛ قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۴۴۹؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳؛ المهذب، ج ۱، ص ۲۷۹؛ المهذب البارع، ج ۲، ص ۲۲۱؛ کشف الرموز، ج ۱، ص ۳۸۷؛ جامع المقاصد، ج ۳، ص ۲۷۴؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۷، ص ۴۳۰؛ ریاض المسائل، ج ۷، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۶؛ جامع المدارک، ج ۲، ص ۵۵۱.

۲. خواندن زیارت؛

۳. هشت رکعت نماز به جا آورد (برای هر امام دو رکعت).

کیفیت زیارت ایشان

شیخ صدوق می‌گوید: هنگامی که به قبور امامان بقیع علیهم‌السلام رسیدی، مقابل آنها بایست

و بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّمَّةَ الْهُدَى السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوَى السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّجُ عَلَى
 أَهْلِ الدُّنْيَا السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقَوْمُ فِي الرِّبِيَّةِ بِالْقِسْطِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ
 السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَلِ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النُّجْوَى أَشْهَدُ أَنْكُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ
 وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِيءَ إِلَيْكُمْ فَغَفَرْتُمْ وَأَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأَيْمَةُ
 الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ وَأَنْ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ وَأَنْ قَوْلَكُمْ الصَّدَقُ وَأَنْكُمْ دَعَوْتُمْ فَلَمْ
 تُجَابُوا وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا وَأَنْكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ لَمْ تَزَالُوا بِعَيْنِ اللَّهِ
 يَنْسَخُكُمْ مِنْ أَصْلَابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ وَيَنْقُلُكُمْ مِنْ أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ لَمْ تُدْنَسْكُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ
 الْجَهْلَاءِ وَلَمْ تَشْرِكْ فِيكُمْ فِتْنُ الْأَهْوَاءِ طَيِّبٌمُ وَطَابَ مَنبَتُكُمْ مِنْ بَيْتِكُمْ عَلَيْنَا دِيَانَ الدِّينِ
 فَجَعَلَكُمْ ﴿فِي بُيُوتِ آدَمَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ وَجَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ
 رَحْمَةً لَنَا وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا إِذَا اخْتَارَكُمُ اللَّهُ لَنَا وَطَيَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مِنْ عَلَيْنَا مِنْ وَلَايَتِكُمْ
 وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْمِينَ بِعِلْمِكُمْ مُعْتَرِفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ وَهَذَا مَكَانٌ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ
 وَاسْتَكَانَ وَأَقْرَبَا جَنِّي وَرَجِي بِمَقَامِهِ الْخُلَاصَ وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلْكَى مِنْ
 الرَّدَى فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿وَإِخْذُوا آيَاتِ
 اللَّهِ هُرُؤًا وَاسْتَكْبِرُوا عَنْهَا﴾ يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَسْهُو وَدَائِمٌ لَا يَلْهُو وَحَيِّطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ
 لَكَ الْمُنْ بِمَا وَفَّقْتَنِي وَعَرَفْتَنِي أُمَّتِي بِمَا آقَمْتَنِي عَلَيْهِ إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبَادُكَ وَجَهَلُوا مَعْرِفَتَهُ
 وَاسْتَخَفُوا بِحَقِّهِ وَمَالُوا إِلَى سِوَاهُ فَكَانَتْ الْمِنَّةُ مِنْكَ عَلَى مَعَ أَقْوَامٍ حَخَّصْتَهُمْ بِمَا

خَصَّصْتَنِي بِهِ فَالَكَ الْحَمْدُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي مَقَامِي هَذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ وَلَا تُخَيِّبْنِي فِيهَا دَعَوْتُ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَصَلِيَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ثُمَّ ادْعُ لِنَفْسِكَ بِمَا أُجِبْتَ.^۱

سلام بر شما ای پیشوایان هدایت! سلام بر شما که اهل تقوای کامل هستید! سلام بر شما ای حجت‌های خدا بر اهل دنیا! سلام بر شما ای برپادارندگان عدل و دادگری در بین مردم! سلام بر شما ای اهل صفا و اخلاص! سلام بر شما ای آل پیامبر خدا! سلام بر شما ای اهل مناجات و رازدار خدا! گواهی می‌دهم که شما به تبلیغ دین و نصیحت خلق پرداختید و بلا و آزار خلق را فقط در راه خدا تحمل نمودید و امت مقام شما را تکذیب کردند و بدی‌ها و آزار در حق شما انجام دادند. ولی شما همه را بخشیدید.

گواهی می‌دهم که شما پیشوایان و راهنمایان خلق هستید و البته پیروی از شما واجب و سخن شما راست و حقیقت است و شما امت را دعوت به خدا کردید و آنها اجابت نکردند و امر کردید؛ ولی آنها پیروی نکردند.

شما ستون‌های دین و ارکان زمین هستید و پیوسته با عنایت خداوند از صلب و ارحام پاکی به صلب و ارحام پاک دیگر منتقل شدید و همواره از پلیدی و آلودگی‌های جاهلیت پاک و منزّه می‌باشید و هرگز فتنه‌ها و هواهای نفسانی در وجود شما اثر نکرد. شما پاک و منزّه هستید و ریشه شما پاک و منزّه است و خداوند به نعمت وجود شما بر ما منت گذاشت. پس شما را در خاندانی قرار داد که به اذن خدا مقام بلند یافت و نام خود را از آن بلند کرد و درود بر شما را واسطه رحمت برای ما و کفاره گناهان ما قرار دارد؛ هنگامی که نعمت وجود شما

۱. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۳ و مانند آن با تفاوتی اندک در: کامل الزیارات، ص ۱۱۸؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۹؛ مصباح‌المتجهّد، ص ۷۱۳؛ المهذب، ج ۱، ص ۲۷۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۵؛ منتهی‌المطلب، ج ۲، ص ۸۹۳؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۷، ص ۴۳۰.

را به ما عطا فرمود و آفرینش ما را برای قبول ولایت شما، پاکیزه گردانید و ما نزد خداوند به فضل و برتری شما معترف و اقرار به باور و تصدیق شما داریم. این مقام زیارت که اکنون ایستاده‌ام، جایگاه کسی است که دارای گناه و خطا و بیچارگی است و به جنایت خود اقرار می‌کند و همه امیدش در این مقام، رهایی خود است که خداوند به واسطه شفاعت شما، او را از سقوط در مهالک، نجات دهد. پس شما شفیع من باشید در درگاه خدا که من از روی شوق و محبت بر شما وارد شدم؛ در زمانی که مردم از در خانه شما دور می‌شوند و آیات خدا را مسخره می‌کنند و بر آنها تکبر و سرکشی می‌نمایند.

ای خدایی که همیشه قائم و حاضری و اشتباه و فراموشی نداری و پیوسته حاضری و به تمام موجودات عالم احاطه داری! تو بر من منت نهادی که توفیقم دادی و اولیای خودت را به من شناساندی و زیارتشان را روزی‌ام ساختی؛ وقتی که بندگان جاهلت این درگاه را بستند و به نور ولایت معرفت نیافتند و حق آن را سبک و بی‌قدر پنداشتند و به جانب ظالمان تمایل پیدا کردند. پس منت از آن توست که مرا و به همراه کسانی دیگر، به نعمت ولایت، و بزرگی بخشیدی و ستایش مخصوص توست که زیارتم را نزد خودت مکتوب ساختی (و قسمتم ساختی). پس مرا از آنچه امیدوارم، محروم مگردان و دعایم را اجابت فرما.

شیخ مفید زیارت دیگری را که مختصر است نقل کرده و گفته است که پس از غسل، کنار قبرهایشان می‌ایستی و چنین می‌گویی:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا خَزَانَ عِلْمِ اللَّهِ وَحَفْظَةَ سِرِّهِ وَتَرَاجِمَةَ وَحْيَةِ أَيْتِيكُمْ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ
 (زائر!) عَارِفًا بِحَقِّكُمْ مُسْتَبْصِرًا بِشَأْنِكُمْ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكُمْ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكُمْ يَا بَنِي أَنْتُمْ
 وَأُمِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَجْسَادِكُمْ وَأَرْوَاحِكُمْ وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَلَّى آخِرَهُمْ

كَمَا تَوَلَّيْتُ أَوْلَهُمْ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ وَلِيحَةٍ دُونَهُمْ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْحَبِثِ
وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَكُلِّ نِدٍّ يُدْعَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ زِيَارَتِي لَهُمْ مَقْبُولَةً وَدُعَائِي بِهِمْ مُسْتَجَابًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سلام بر شما ای خزانه داران علم خدا! و ای حافظان رازهای الهی! و ای مفسران وحی! ای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله! به زیارت شما آمده‌ام؛ درحالی که حق شما را می‌شناسم و به شأن و منزلت شما بینا هستم و با دشمنان شما دشمن، و با دوستان شما دوست هستم. پدر و مادرم به فدای شما باد! درود و رحمت خداوند بر بدن‌ها و روح‌های شما باد. بارالها! من ولایت نخستین آنها را پذیرفته‌ام؛ همان گونه که ولایت آخرین آنها را و از هر گروه و فرقه‌ای جز آنها به درگاه تو بیزاری می‌جویم. به خدا ایمان آوردم و به جبت و طاغوت و لات و عزی و هر شریکی برای او کفر می‌ورزم. خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و این زیارتم را بپذیر و دعایم را به اجابت رسان. ای مهربان‌ترین مهربانان!

سپس خود را بر آن قبور بیفکن و ببوس و گونه‌ات را بر آنها بگذار. آن‌گاه برخیز و شش رکعت نماز بگزار و اگر این زیارت را برای هر چهار امام، انجام داده‌ای، هشت رکعت نماز بخوان.^۱ شیخ مفید زیارت مختصر دیگری را برای امام حسن مجتبی علیه السلام بدین شرح آورده است:

برای زیارت آن حضرت غسل کن و پاکیزه‌ترین لباس‌هایت را بپوش و در جوار قبر مطهر بایست و بگو: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ أَوَّلِ الْمُسْلِمِينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ سَبِيلُ الْهُدَىٰ وَحَلِيفَةُ التَّقْوَىٰ وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ غَدَّتْكَ يَدُ الرَّحْمَةِ وَتَرَبَّيْتَ فِي حَجْرِ الْإِسْلَامِ وَرَضَعْتَ مِنْ نَدْيِ الْإِيمَانِ فَطَبْتَ حَيَاً وَ

۱. المقتعه، صص ۴۷۵ و ۴۷۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۰؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۴؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۷، ص ۴۳۲؛

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۶.

مَيْتًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَدَيْتَ صَادِقًا وَ مَضَيْتَ عَلَى يَقِينٍ لَمْ تُؤْثِرْ عَمِي عَلَى هُدَى وَ لَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ إِلَى بَاطِلٍ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ خَدَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بُرَاءً؛ «سلام بر تو ای فرزند رسول خدا ﷺ سلام بر تو ای باقی مانده از نسل مؤمنان و ای فرزند نخستین مسلمان! گواهی می‌دهم که تو راه هدایت و هم پیمان تقوا و پنجمین اهل کساء هستی. دست رحمت، غذایت داد و در دامان اسلام رشد کردی و با شیر ایمان رشد و پرورش پیدا کردی. پس در هر حال زندگی و مرگ پاک داشتی. درود خدا بر تو باد! گواهی می‌دهم وظیفه‌ات را صادقانه به انجام رساندی و بر راه یقین رفتی. کوری را بر بینایی برنگزیدی و از حق به‌سوی باطل متمایل نشدی. لعنت خدا بر آن که بر تو ستم کرد و تو را وانهاد و تو را به شهادت رسانید. من از آنها بیزار هستم».

پس قبر را ببوس و گونه‌ات را بر آن بگذار و به سمت سر مبارک برو و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَتَيْتَكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ»؛ «سلام بر تو ای وصی امیر مؤمنان، به زیارتت آمده‌ام؛ درحالی که حق شما را می‌شناسم و با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن هستم. پس نزد پروردگارت مرا شفاعت کن».

آن‌گاه دو رکعت نماز زیارت به جای آور.^۱

وقتی خواستی برگردی، در جوار آن قبور بایست و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّمَّةَ الْهُدَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتُمْ بِهِ وَ دَلَلْتُمْ عَلَيْهِ أَلَلَّهِمْ فَكَتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ «سلام و برکات خداوند بر شما ای پیشوایان هدایت! با شما وداع می‌کنم و بر شما درود می‌فرستم. به

۱. المقتعه، ص ۴۶۶؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۱؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۶.

خدا و رسولش و به آنچه آوردید و به هر آنچه رهنمون شدید، ایمان آوردم.
خدایا! نام مرا در زمره شاهدان بنویس.»

پس بسیار دعا کن و از خدا بخواه این زیارت را آخرین زیارت تو قرار ندهد.^۱

ابن برّاج و مشهدی، فراز دیگری را بر این زیارت افزوده‌اند:

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِهِمْ وَارْزُقْنِيهَا أَبَدًا مَا أَحْيَيْتَنِي فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي
فَاحْشُرْنِي مَعَهُمْ وَفِي زُمْرَتِهِمْ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ.^۲

خدایا این زیارت را آخرین زیارتم قرار مده و تا زمانی که زنده‌ام، زیارتشان را
روزی‌ام فرما. پس هرگاه از دنیا رفتم مرا با آنها و در گروه آنها محشور نما. با
شما وداع می‌کنم و بر شما درود می‌فرستم.

شیخ مفید درباره وداع زیارت امام حسن مجتبی علیه السلام چنین نوشته است:

هنگامی که خواستی برگردی، نزد قبر بایست؛ همان‌طور که ابتدای زیارت
ایستادی و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ
اسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَبِمَا جِئْتُ بِهِ وَدَلَّكَتُ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛ «سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای مولای من! با
تو وداع می‌کنم و بر تو درود می‌فرستم. به خدا و رسولش و به آنچه آوردی و
به آن راهنمایی کردی، ایمان دارم. بارالها! نام مرا در زمره گواهان ثبت فرما.»
پس از آن از خداوند بخواه که این زیارت، آخرین زیارت تو نباشد و آن‌گاه
هرچه دوست داری از او درخواست کن.^۳

۱. المقنعه، صص ۴۷۵ و ۴۷۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۸۰؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۸۹۴؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۷، ص ۴۳۲؛
بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۰۶.

۲. المهذب، ج ۱، ص ۲۸۴؛ المزار، ص ۱۰۸.

۳. المقنعه، ص ۴۶۷.

دیگر دفن شدگان در بقیع

در این فصل به معرفی برخی از صحابه، تابعان، شهیدان، صالحان و دیگر مؤمنان و مردمی که در بقیع دفن شده‌اند، می‌پردازیم. پیش از آغاز بحث، یادآوری دو نکته را لازم می‌دانیم:

یکی آنکه مساحت بقیع، امروزه بیش از گذشته می‌باشد؛ زیرا به مرور زمان، بخش‌های زیادی مانند «حش کوكب» و برخی قسمت‌های دیگر از زمین‌های اطراف به آن ملحق شده است. بنابراین در اینجا، مراد ما از بقیع، مختصات جغرافیایی کنونی آن می‌باشد.

دیگر آنکه اسامی دفن‌شدگان در بقیع را از میان کتب تاریخی، روایی و نیز کتب سیره و سرگذشت استخراج کرده^۱ و در این باره، گرایش‌های مذهبی و تمایلات سیاسی آنها را نادیده گرفته‌ایم.^۲ در ضمن، ترتیب اسامی، تنها براساس حروف الفباست و کاری به ترتیب زمانی نداریم.

۱. ابن جبیر در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «قبرهای بقیع از شمار خارج است. آنجا مدفن بسیاری از بزرگان صحابه و مهاجران است». ر.ک: دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۸، ص ۲۶۵.

۲. از کسانی که به جمع‌آوری اسامی دفن‌شدگان در بقیع پرداخته‌اند: ابوعبدالله محمد بن احمد بن امین اقصهری (متوفای ۷۳۱) است که کتابی به نام «الروضة فی اسماء من دفن بالبقیع» دارد. ر.ک: سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الدمشقی، ج ۳، ص ۲۷۹؛ الاعلام، الزرکلی، ج ۵، ص ۳۲۵.

۱. ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ

پیامبر خدا ﷺ به جز از خدیجه بنت خویلد، از دیگر همسرانش، فقط از ماریه قبطیه^۱ فرزندی داشته است. نام آن فرزند، ابراهیم و متولد ذی‌الحجه^۲ سال هشتم هجری در مشربه ام‌ابراهیم^۳ واقع در محله عالیه قبیله مازن است. ابراهیم، یک سال و نیم^۴ داشت که از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.^۵

از امام علی رضی الله عنه روایت شده است:

وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آن حضرت مرا مأور کرد تا او را غسل دهم. سپس خود پیامبر صلی الله علیه و آله کفنش کرد و حنوطش نمود و به من گفت: «ای علی! او را بردار». وقتی به بقیع رسیدیم، پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد و پس از آن به کنار قبر آمد و گفت: «ای علی! داخل قبر شو». آن‌گاه حضرت پیکر او را به دستم داد و وقتی ابراهیم در سرازیری قبر قرار گرفت، آن حضرت گریه کرد و مسلمانان هم به گریه او گریستند تا جایی که صدای مردان از صدای زنان بلندتر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به شدت نهی کرد و فرمود: «چشم می‌گیرد و دل غمین است. ولی چیزی نمی‌گوییم که ناخشنودی پروردگار را برانگیزد. [ای ابراهیم] ما برای تو مصیبت زده و غمگینیم».^۶

-
۱. مقوقس، فرمانروای اسکندریه، ماریه قبطیه را به پیامبر هدیه داد. آن حضرت نیز او را در یکی از باغ‌های هفت گانه اسکان داد. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۳۲ و نیز رک: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۴۱؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۴۱؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۶.
 ۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۹.
 ۳. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۴۰.
 ۴. در المناقب، ج ۱، ص ۱۴۰ آمده است: «او یک سال و ده ماه و هشت روز عمر کرد».
 ۵. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶؛ نیز رک: المناقب، ج ۱، ص ۱۴۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۸، ص ۳۸۱.
 ۶. دعائم الاسلام، القاضی نعمان، ج ۱، ص ۲۲۴؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۰۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶۰.

احمد بن عبدالله طبری روایت کرده است:

پیامبر ﷺ دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و به زیر درخت نخلی رفت. در آن حال، ابراهیم در دامان مادرش بود و داشت جان می‌داد. حضرت او را به دامان گرفت و اشک ریخت. پس فرمود: «ای ابراهیم! کاری از دست ما بر نمی‌آید». دوباره گریست و فرمود: «ای ابراهیم! اگر نبود که مردن حق است و وعده راست خداست و اینکه آخر ما به اول ما ملحق می‌شوند، بر تو بسیار بیش از این غمگین و غصه‌دار می‌شدیم. ای ابراهیم! ما برای تو ناراحت و افسرده‌ایم. چشم می‌گرید و دل محزون است. اما چیزی به زبان نمی‌آوریم که ناخشنودی خداوند را به دنبال داشته باشد».^۱

ابن سعد گفته است: ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ در شانزده ماهگی از دنیا رفت و پیامبر ﷺ فرمود: «ابراهیم را در بقیع دفن کنید. دایه‌ای در بهشت به او شیر خواهد داد».^۲ واقعی می‌نویسد: ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ در روز سه‌شنبه، دهم ربیع‌الاول سال دهم هجری در هجده ماهگی در محله بنی‌مازن بن النجار در خانه ام‌برزه دختر منذر، از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید».^۳

«محمد بن مؤمل مخزومی» عمر او را شانزده ماه و هشت روز گزارش کرده است.^۴

۱. ذخائر العقبی، ص ۱۵۵؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۳۲۰.

۲. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۱ و نیز رک: مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۴۹۴؛ مسند الامام احمد، ج ۴، صص ۲۷۹ و ۲۸۹؛ العلل و معرفة الرجال، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۱۲؛ الأحاد و المثانی، ج ۵، ص ۴۵۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۲۵۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، صص ۱۳۵ و ۱۳۷؛ مسانید ابی یحیی الکوفی، ص ۲۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹؛ اثبات عذاب القبر، ص ۶۹؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۳۳۱؛ السیره النبویه، ج ۴، صص ۶۱۲ و ۶۱۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۷۲ و ج ۱۲، صص ۴۵۲ و ۴۵۵.

۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۹.

۴. همان.

در «طبقات» آمده است: «پیکر ابراهیم، روی تخته کوچکی از خانه ام‌برزه به سوی بقیع برده شد و پیامبر خدا ﷺ در آنجا بر او نماز گزارد». سؤال شد: «ای رسول خدا ﷺ او را کجا دفن کنیم؟» فرمود: «کنار قبر پیشگام ما عثمان بن مظعون».

ابن عساکر نوشته است: «ابراهیم در روز سه‌شنبه، دهم ربیع‌الاول سال دهم هجری از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید».^۱ ابن سعد به نقل از محمد بن عمر بن علی آورده است: «نخستین مدفون در بقیع، عثمان بن مظعون و پس از او، ابراهیم پسر رسول خداست».^۲ آن‌گاه با دستش اشاره کرد که وقتی به انتهای بقیع رسیدی و از آخرین خانه سمت چپ گذشتی، پشت آن خانه، قبر ابراهیم قرار دارد.^۳

در روایتی آمده است: «پیامبر خدا ﷺ در بقیع، روی قبر ابراهیم آب پاشید و فرمود: به سلف صالح ما، عثمان بن مظعون ملحق شو».^۴ روز مرگ ابراهیم، خورشید گرفت. مردم گفتند که حتماً خورشید به سبب مرگ او گرفته است. ولی پیامبر خدا ﷺ پس از آن در یک سخنرانی فرمودند: «خورشید و ماه دو نشانه از نشانه‌های پروردگارتند و برای مرگ یا زندگی کسی نمی‌گیرند».^۵ هرگاه آن را دیدید به دعا بپردازید تا وقتی که باز شود».^۶

از «تحفة العالم» نقل شده است: «قبر ابراهیم پسر رسول خدا ﷺ در بقعه‌ای نزدیک به بقیع است و قبر عثمان بن مظعون نیز که از بزرگان صحابه و اول مدفون در بقیع می‌باشد، همانجاست».^۷

۱. تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۴۵؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۳۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵۵.

۲. ر.ک: مصنف ابن ابی شیبہ؛ التاریخ الکبیر، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۴، ص ۴۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴. عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۶۷.

۵. البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۲؛ السیرة النبویة، ج ۴، ص ۶۱۵.

۶. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۹.

۷. همان، ج ۴۸، ص ۲۹۷.

۲. ابراهیم کورانی شهر زوری شافعی

وی از فقهای شافعی است که در مدینه اقامت گزیده است. تألیفات او را بیش از هشتاد عنوان دانسته‌اند. وی متولد شوال سال ۱۰۲۵ هـ.ق در شهران^۱ و متوفای ۱۱۰۱ هـ.ق در مدینه می‌باشد.^۲

۳. ابراهیم بن موسی

پدر او موسی بن عبدالله بن الجون بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و کنیه اش ابوعمرو است. وی مردی بزرگ و راوی حدیث بوده است. این معیه گفته است: «موسی بن عبدالله در سال ۲۵۶ هـ.ق کشته شد و ابراهیم، پسرش در زندان «المهتدی»، خلیفه عباسی از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. از او نسلی باقی نمانده است».^۳

ابوالفرج اصفهانی نیز می‌نویسد: ابراهیم بن موسی بن عبدالله را عیسی بن منصور، کارگزار «المهتدی» در مدینه زندانی کرد و پس از مرگ، او را در بقیع دفن کردند.^۴

۴. ابن البارزی

زرکلی می‌گوید:

عبدالرحیم بن ابراهیم بن هبةالله الجهنی، ابو محمد، نجم‌الدین، معروف به ابن البارزی است. او در حماة به دنیا آمد و پدر و پسر و خودش در آنجا قاضی بودند. وی در اثنای سفر حج، نزدیک مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

۱. از توابع شهر زور در منطقه کردستان.

۲. عون المعبود، ج ۱، ص ۶؛ الاعلام، الزرکلی، ج ۱، ص ۳۵.

۳. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۵۳.

۴. مقاتل الطالبین، ص ۴۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۳۴.

«ابن تغری بردی» گفته است: «او در بسیاری از علوم، کتاب نوشته است». ابن شاکر نیز گفته است: «ابن البارزی، صاحب کرسی تدریس و فتوا می‌باشد».^۱
در «طبقات الفقهاء» هم آمده است: «وی فقیه، اصولی، ادیب و شاعر بود».^۲

۵. ابن النجیح

شرف‌الدین ابو عبدالله محمد بن محمد الحرانی معروف به ابن نجیح، فقیه عابد و متوفای ۷۲۳ هـ. ق است. وی در وادی بنی‌سالم از دنیا رفت، سپس به مدینه انتقال داده شد. پس از انجام غسل و کفن، در روضه نبوی بر او نماز گزارند و در بقیع به خاک سپردند.^۳
ابن کثیر نوشته است: «او در ضلع شرقی قبر عقیل در بقیع دفن گردید و به همین دلیل، مردم به محل خاکسپاری اش غبطه می‌خوردند. وی از نزدیکان ابن تیمیه بوده است».^۴

۶. ابن المراغی

نام او محمد بن ابی‌بکر و کنیه‌اش ابوالفضل می‌باشد. در سال ۸۰۳ هـ. ق به دنیا آمد و به فقه و حدیث اشتغال داشت. وی سرانجام در منطقه عوالی، بیرون مدینه کشته شد (۸۴۳ هـ. ق) و در بقیع دفن گردید.^۵

۷. ابن مسلم، قاضی القضاة

ابن کثیر می‌گوید:

ابن مسلم شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن مسلم بن مالک بن مرزوع بن جعفر

۱. الاعلام، ج ۳، ص ۳۴۳.

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۷، ص ۱۰۶.

۳. الغدير، ج ۵، ص ۷۴؛ البداية و النهايه، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

۴. البداية و النهايه، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

۵. الاعلام، ج ۶، ص ۵۸.

الصالحی الحنبلی در ۶۶۰ ه. ق به دنیا آمد. وی در سال ۶۶۸ ه. ق پدرش را که از صالحان بود از دست داد و با یتیمی و فقر رشد کرد و کسب علم نمود. سپس به کرسی تدریس نشست و به شهرت رسید. زمانی که قاضی تقی سلیمان در سال ۶۱۵ ه. ق از دنیا رفت، ابن مسلم قاضی حنابله شد و در این کار بسیار پرتلاش بود و احکام بسیاری صادر کرد. در سال وفاتش، به قصد حج عازم مکه گردید. ولی میانه راه بیمار گشت و در روز دوشنبه ۲۳ ذی قعدة به مدینه رفت. او آرزو داشت که همچون ابن نجیح در مدینه بمیرد. وی در شب سه شنبه بدرود حیات گشت و در روضه نبوی بر او نماز خواندند و در بقیع و کنار قبر شرف‌الدین ابن نجیح (ضلع شرقی قبر عقیل) دفن گردید.^۱

۸. ارقم بن ابی ارقم عبد مناف مخزومی

نام او عبد مناف و از نخستین مسلمانان است. پیامبر ﷺ در خانه‌اش کنار کوه صفا پنهان شد.^۲ مسلمانان دیگری نیز در آنجا پناهنده و پنهان شدند؛ تا آنجا که تعداد آنها به چهل نفر رسید. عبدمناف در جنگ بدر و جنگ‌های بعد از آن حضور داشت. پیامبر خدا ﷺ بین او و عبدالله بن انیس پیمان برادری بست.^۳ ارقم در سال ۵۵ ه. ق در سن ۸۵ سالگی در مدینه از دنیا رفت و پس از آنکه سعد بن ابی وقاص بر او نماز گزارد،^۴ در بقیع دفن گردید.^۵ ابونعیم گفته است: «او و ابوبکر در یک روز از دنیا رفتند».^۶

۱. البداية و النهایه، ج ۱۴، ص ۱۴۵ و نیز رک: موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۸، ص ۲۲۸.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲۵.

۳. همان.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۲۶.

۵. همان، ص ۳۲۵؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۶۰؛ الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند الامام احمد من الرجال، محمد بن علی بن

حزمة الشافعی، ص ۲۰؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۴؛ معالم المدرستین، ج ۲، ص ۱۲۹.

۶. اسد الغابه، ج ۱، ص ۶۰.

۹. ابوالقاسم شیخ الاسلام

گفته‌اند: او از بزرگان و دانشمندان است و در کنار درِ ورودی که در ناحیه بالاسر ائمه بقیع عليهم السلام واقع شده بود، دفن گردید.^۱

۱۰. ابوامامه باهلی

حموی می‌گوید: «مشهور است که قبر او در بقیع می‌باشد».^۲

۱۱. ابوسعید خدری

نامش سعد بن مالک بن سنان است. او و پدرش از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند. در زمان جنگ احد، کودکی بیش نبود. ولی در جنگ‌های بعدی حضور یافت. ابوسعید خدری حافظ قرآن بود و آن را بسیار تلاوت می‌کرد. وی در سال ۷۴ هـ. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.^۳

شیخ طوسی می‌گوید: «ابوسعید خدری در روز جمعه سال ۷۴ هـ. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. سن او ۹۴ سال بوده است».^۴

در «الدرجات الرفیعه» آمده است:

ابوسعید خدری، دارای اندیشه و عقیده‌ای صحیح بود. سه روز به حالت احتضار بود و پس از مرگ، خانواده‌اش او را غسل دادند. او در سال ۶۱، ۶۴ یا ۶۵ هـ. ق از دنیا رفته است. البته برخی آن را سال ۷۴ هـ. ق می‌دانند. ابوسعید خدری (به

۱. البقیع، ص ۱۰۴.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۱.

۳. تحفة الاحوذی، ج ۶، ص ۳۵؛ الغدیر، ج ۱، ص ۴۲؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۷.

۴. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۰۱.

ضم خاء و سکون دال) در بقیع دفن شد. نام او «ابجر» است و پدرش عوف بن حارث بن خزرج از طایفه انصار است.^۱

درباره او گفته‌اند که حافظ قرآن بوده و آن را بسیار تلاوت می‌کرده است. وی را عالمی فاضل و خردمند به حساب آورده‌اند.^۲

ابن عساکر از عبدالرحمان پسر ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت:

پدرم به من گفت سن من بالا رفته و زمان مرگم فرا رسیده است. سپس به من تکیه داد و دستم را گرفت تا به بقیع رفتیم. به آنجا که رسیدیم گفت: «وقتی از دنیا رفتم مرا همین جا دفن کن. ولی روی قبرم خیمه‌ای برپا نکن و بر من گریه نکنید و مرا مخفیانه تشییع کن».

پس از وفات پدرم مردم می‌آمدند و می‌پرسیدند: «کی تشییع جنازه است؟» من هم چون پدرم نهی کرده بود، خوش نداشتم خبرشان کنم. ولی زمانی که غسل و کفن او را انجام دادم و جسد را به بقیع بردم، دیدم آنجا جمعیت زیادی از مردم حاضر شده‌اند.^۳

۱.۲. ابوسفیان

«صخر بن حرب بن عبد شمس»، معروف به ابوسفیان، از سران کفر و نفاق است. کفرورزی او در سفارشی که به بنی‌امیه کرده است، به خوبی پیداست؛ آنجا که می‌گوید: «با حکومت، همچون گوی بازی کنید. سوگند به آن که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد! نه عذابی هست و نه حسابی و نه بهشتی و نه دوزخی و نه برانگیختنی و قیامتی».^۴

۱. الدرجات الرفیعه، ص ۳۹۹.

۲. شرح مسند ابی حنیفه، صص ۲۰۵ و ۵۵۳.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۳۹۷ و نیز ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۶۴.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳؛ تقیه و فدک، ص ۳۹؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۴۰؛ اخبار الدولة العباسیه، ص ۴۸؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۴۷؛ النزاع و التخاصم، المقریزی، ص ۵۹؛ تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۱۸۵؛ النصاب الکافی، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۹۷ و ج ۳۳، ص ۲۰۸؛ الغدیر، ج ۸، ص ۲۷۸؛ الايام الشامیه، ص ۲۶.

ضحاک گفته است:

او ده سال پیش از عام الفیل به دنیا آمد و در سال ۳۲ هـ. ق در سن ۸۸ سالگی مرد و در بقیع دفن شد. او مردی کوتاه‌قد و چاق و درشت استخوان بود. وی در جنگ طائف یکی از چشمانش را از دست داده بود.^۱

ابن عساکر به نقل از «ابی عبدالله منده» آورده است:

صخر بن حرب بن امیه بن عبدشمس معروف به ابوسفیان اموی و قرشی، در سال ۳۴ هـ. ق در سن ۸۸ سالگی مرد و عثمان بن عفان بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید. البته برخی گفته‌اند ۹۳ سال عمر کرده است.^۲

۱۲. ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب

ابن قتیبه می‌گوید:

ابوسفیان برادر رضاعی پیامبر خدا ﷺ بود؛ زیرا حلیمه سعیدیه چند روزی به او شیر داده بود. او در آغاز، با پیامبر ﷺ دوست بود؛ اما وقتی آن حضرت به رسالت مبعوث شد، با او دشمنی ورزید و او را با سخنان و اشعارش هجو کرد. ابوسفیان در سال فتح مکه مسلمان شد و در جنگ حنین حضور داشت. وی در سال ۲۰ هجری از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید و از او نسلی باقی نماند.^۳

ابن سعد می‌گوید:

ابوسفیان سه ماه و هفده روز پس از مرگ برادرش نوفل بن حارث در مدینه از دنیا رفت. برخی نیز گفته‌اند که وی در سال ۲۰ هـ. ق مُرده و عمر بن خطاب بر او نماز گزارده است. قبرش در گوشه خانه عقیل بن ابی طالب در بقیع قرار دارد.

۱. الأحاد و المثانی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۴۳۷.

۳. المعارف، ابن قتیبه، ص ۱۲۶.

او سه روز قبل از مرگ، قبر خودش را کند و گفت: «خدایا! مرا بعد از رسول خدا ﷺ و برادرم زنده مگذار و مرا هم به دنبال آن دو ببر». خورشید آن روز غروب نکرده بود که وی از دنیا رفت.^۱

در «الدرجات الرفیعة» آمده است:

ابوسفیان بن حرث، شش ماه پس از خلافت عمر در مدینه از دنیا رفت. گفته شده است وی در سال ۱۶ یا ۲۰ هـ. ق از دنیا رفته و در بقیع دفن شده است. ابوعمرو گفته است: او در خانه عقیل به خاک سپرده شد. او سه روز قبل از مرگ، قبر خودش را حفر کرد.^۲

محدث قمی می گوید:

ابوسفیان از کسانی است که همراه رسول خدا ﷺ در جنگ ثابت قدم ماند و فرار نکرد. او افسار مرکب رسول خدا ﷺ را رها نکرد تا اینکه دشمنان متواری شدند. او یکی از هفت نفری است که شبیه رسول خدا ﷺ بودند. در سال ۲۰ هجری قمری در زمان خلافت عمر از دنیا رفت و عمر بر پیکرش نماز گزارد و در بقیع دفن گردید. گفته شده است که در خانه عقیل بن ابی طالب به خاک سپرده شد و او سه روز پیش از مرگ، قبر خودش را حفر کرده بود.^۳

۱.۴. ابوالقاسم تنوخی

یاقوت حموی می گوید:

قاضی ابوالقاسم حسن بن عبدالله بن محمد بن عمرو تنوخی حنفی، در شب ۲۸ ربیع الاول سال ۳۴۹ هـ. ق به دنیا آمد. او حدیث نقل می کرد و از او حدیث نقل

۱. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۵۳ و نیز ر. ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۱.

۲. الدرجات الرفیعة، ص ۱۶۶.

۳. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۸۷.

می‌شد. وی در سال ۴۱۹ ه. ق از راه دمشق به حج رفت. اما در بیستم ذی‌قعدة همان سال از دنیا رفت و پس از انتقال به مدینه، در بقیع دفن گردید. از او مصنفات، وصایا و اشعاری بر جای مانده است.^۱

البته ابن عساکر نام او را «محسن»، نه حسن، ثبت و ضبط کرده است.^۲

۱۵. ابوهریره

ابن حجر می‌گوید:

درباره نام او و پدرش سی قول وجود دارد! از او ۵۳۷۴ حدیث نقل شده است!^۳ وی میان صحابه بیشترین حدیث را نقل کرده است. ابوهریره در سال ۵۹ ه. ق در سن ۷۸ سالگی از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۴

گفته‌اند در وادی عقیق مرده و «ولید بن عقبه بن ابوسفیان» بر او نماز خوانده است.^۵ ابن سعد نیز نوشته است: «فرزندان عثمان به پاس جانبداری‌های او از پدرشان تابوتش را تا بقیع تشییع کردند».^۶ همچنین نووی گفته است: «ابوهریره در ذی‌الحلیفه، اطراف مدینه، خانه‌ای داشت و ساکن آنجا بود. او در سال ۵۹ ه. ق در سن ۷۸ سالگی در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد».^۷ اما «شیخ محمود ابوریه» می‌نویسد: «ابوهریره در سال ۵۹ ه. ق در سن هشتاد سالگی در کاخش، در عقیق، مُرد و پس از انتقال

۱. معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۵۶ و نیز ر.ک: الاعلام، ج ۵، ص ۲۸۷.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۷، ص ۹۰.

۳. عایشه او را به دلیل کثرت نقل روایت از پیامبر ﷺ متهم به دروغگویی کرده است. ر.ک: عبدالله بن سبأ، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. سبیل السلام، ج ۱، ص ۱۴ و نیز ر.ک: المجموع، ج ۱، ص ۲۶۶؛ شرح مسلم، ج ۱، ص ۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۲۷.

۵. سبیل السلام، ج ۱، ص ۱۴؛ البداية و النهايه، ج ۸، ص ۱۲۲.

۶. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۴۰.

۷. شرح مسلم، ج ۱، ص ۶۸.

پیکرش به مدینه، در بقیع دفن گردید.^۱ حموی گفته است: «در دامنه کوه طبریه، قبری است که می‌گویند متعلق به ابوهریره است».^۲

۱۶. احمد احسایی

شیخ احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم بن صفر بن ابراهیم بن داغر احسایی در رجب ۱۱۶۶ هـ. ق در «احساء» به دنیا آمد و در ۲۲ ذی‌قعدة سال ۱۲۴۱ هـ. ق در محلی به نام «هدیه» در نزدیکی مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. شیخیه و کشفیه منسوب به او هستند.^۳

۱۷. سید احمد خسروشاهی

شیخ آقا بزرگ تهرانی نوشته است: «او از عالمان جلیل‌القدری است که در سال ۱۳۲۶ هـ. ق درگذشت و در بقیع دفن گردید».^۴

۱۸. احمد بن محمد بنّاء دمیاطی

زرکلی نوشته است:

احمد بن محمد بن احمد بن عبدالغنی الدمیاطی، مشهور به بنّاء به قرائت‌های مختلف قرآن آگاه و از برجستگان فرقه نقشبندیه بود. او در دمیاط به دنیا آمد و بزرگ شد. پس از کسب علم نزد عالمان قاهره، حجاز و یمن، در دمیاط ساکن گردید. وی در موسم حج سال ۱۱۱۷ هـ. ق در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۵

۱. اضاء علی السنة المحمدیه، محمود ابوریه، ص ۲۱۸.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۹.

۳. ر. ک: الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۵؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۸۹؛ معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، ج ۱، ص ۲۲۸؛ مرآة الکتب، صص ۲۶۰ و ۲۶۵؛ منتخب التواریخ، ص ۱۰۴؛ کشاف الفهارس، ص ۲۱۹.

۴. الذریعه، ج ۲، ص ۴۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۱.

۵. الاعلام، ج ۱، ص ۲۴۰.

۱۹. احمد بن محمد دجانی قشاشی

احمد بن محمد بن یونس دجانی، بدری، حسینی، انصاری، مدنی، یمنی، مالکی، مشهور به قشاشی از صوفیان است. او در ۱۲ ربیع‌الاول در مدینه زاده شد و در پایان سال ۱۰۷۱ ه. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. وی دارای تألیفات زیادی است؛ از جمله حاشیه بر الشفاء، حاشیه بر المواهب اللدنیة، شرح الحکم العطائیه، حاشیه بر الانسان الکامل جیلی، بستان العارفین، السمط المجید فی تلقین الذکر لاهل التوحید. از او شعرهایی نیز بر جای مانده است.^۱

«سرکیس یوسف الیان» می‌گوید: «از میان تألیفات فراوان او، تنها حدود پنجاه اثر باقی مانده است. وی در اواخر سال ۱۰۷۱ ه. ق از دنیا رفت و در ضلع شرقی بارگاه حلیمه سعیدیه در بقیع دفن شد».^۲

۲۰. احمد مغلبای

عمر رضا کحاله می‌گوید:

احمد بن ابی‌الغیث مشهور به مغلبای، حنفی، متکلم، ادیب و خطیب، در سال ۱۰۷۰ ه. ق در مدینه به دنیا آمد. وی در مسجدالنبی ﷺ امام‌جماعت بود و در همان جا تدریس می‌کرد و سخنرانی می‌نمود. کتاب «نظم عقیده السنوسی الصغری» و شرح آن از اوست. وی پس از وفات، در بقیع دفن گردید.^۳

۲۱. اسعد بن زراره

گفته‌اند: اسعد بن زراره خزرچی، یکی از سران قبیله بنی‌نجار است که در یمان عقبه اول و دوم و سوم حاضر بود. او نخستین کسی بود که با پیامبر ﷺ بیعت نمود. وی

۱. معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۱۷۰؛ معجم المطبوعات العربیه، یوسف الیان سرکیس، ج ۲، ص ۱۵۱۳.

۲. معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۴۰.

۳. همان.

رئیس قوم بنی نجار بود و نخستین کسی است که نماز جمعه را در مدینه برپا کرد.^۱
ابن سعد می گوید:

زمانی که اسعد بن زراره از دنیا رفت، پیامبر خدا ﷺ او را غسل داد و در سه پیراهن که یکی از آنها برد یمانی بود، کفن نمود. سپس بر او نماز گزارد. بعد از آن جلوی جنازه او پیاده راه افتاد و سرانجام او را در بقیع دفن نمود.^۲

حاکم نیشابوری به سند خود از عبدالله بن ابی بکر نقل کرده است: «نخستین کسی که در بقیع دفن شد اسعد بن زراره است».^۳ ابن حبان نیز گفته است: «وقتی اسعد بن زراره بر اثر بیماری سیاه سرفه از دنیا رفت، مسجد النبی ﷺ در حال ساخته شدن بود. او نخستین مسلمانی است که در بقیع دفن شد».^۴

برخی هم گفته اند وی در شوال سال اول هجری، پیش از جنگ بدر درگذشت.^۵ مرگ او را بر اثر بیماری حناق (دیفتری) دانسته اند.^۶ در «کنز العمال» آمده است:

اسعد بن زراره در آغاز ماه نهم از سال اول هجرت و پیش از جنگ بدر، از دنیا رفت. بغوی خبر می دهد که وی نخستین صحابی است که پس از هجرت وفات کرده و نخستین میتی است که پیامبر ﷺ بر او نماز خوانده و نخستین کسی می باشد که در بقیع دفن شده است.^۷

۱. تعجیل المنفعه به زوائد رجال الائمة الاربعه، ابن حجر، ص ۳۲.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۶۱۱.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۶.

۴. کتاب الثقات، ج ۱، ص ۱۳۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۶.

۵. الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند الامام احمد من الرجال، ص ۲۵؛ تعجیل المنفعه، ص ۳۲.

۶. الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند الامام احمد من الرجال، ص ۲۵؛ تعجیل المنفعه، ص ۲۵.

۷. کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.

صالحی می‌گوید: «اسعد بن زراره هنگام ساخت مسجد پیامبر ﷺ از دنیا رفت». ابن جوزی نیز گفته است: «اسعد، نخستین متوفای مسلمان و نخستین مدفون در بقیع است. او یکی از نقیبان و بزرگان دوازده‌گانه است».^۱

۲۲. اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام

کینه او ابو محمد و مادرش فاطمه دختر حسین اثرم بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. وی معروف به اعرج و بزرگ‌ترین فرزند امام صادق علیه السلام است.^۲ آن حضرت او را بسیار بزرگ و عزیز می‌داشت؛ تا آنجا که عده‌ای از شیعیان گمان بردند اسماعیل جانشین پدر خواهد شد.^۳ او از زیبایی‌های ظاهری و باطنی برخوردار بود^۴ و در زمان حیات پدر بزرگوارش در «عریض» از دنیا رفت. پیکر او را نزد پدر به مدینه آوردند و سرانجام در بقیع دفن گردید.^۵ این حادثه در سال ۱۳۳ هـ.ق، یعنی بیست سال قبل از رحلت امام صادق علیه السلام روی داده است.^۶ گفته شده است آن حضرت در غم فراق اسماعیل، بسیار غمگین و بی‌تاب شده بود؛ به‌طوری که پابرهنه و بدون ردا در تشییع او حاضر گردید.^۷

۱. سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۵۲.

۲. عمدة الطالب، ص ۳۳۳؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۱.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۹۴.

۴. تحفة العالم، مندرج در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۵.

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۹؛ المستجد من الارشاد، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۱ و ج ۴۸، ص ۲۹۵ و نیز ر.ک: شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۰۹؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۴۶؛ عمدة الطالب، ص ۲۳۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۹۴؛ سر السلسلة العلویة، ص ۳۴؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۲۰؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۶۳.

۶. عمدة الطالب، ص ۲۳۳.

۷. تحفة العالم، مندرج در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۵؛ المستجد من الارشاد، ص ۱۸۰؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۴۶؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۲۰؛ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۶.

امام علیه السلام هنگام تشییع، چند بار امر فرمود که تابوت را بر زمین بگذارند. آن گاه حضرت کفن از صورت اسماعیل کنار می‌زد. مقصود امام آن بود که کسانی که گمان می‌کردند اسماعیل هفتمین امام شیعه خواهد بود، باور کنند که او واقعاً از دنیا رفته است.^۱

در «المجدی» آمده است: «اسماعیل پسر جعفر بن محمد صادق علیه السلام در زمان حیات پدرش از دنیا رفت. او بسیار مورد محبت پدر بود و شیعه روایت بداء را درباره او نقل کرده است. آرامگاهش در بقیع می‌باشد».^۲ در روایت ابوالغنائم حسینی از ابوالقاسم بن خداع آمده است: «اسماعیل پسر جعفر، بزرگ‌ترین فرزند پدرش بود. وی ده سال پیش از وفات پدر، در سال ۱۳۳ هـ. ق در «عریض» از دنیا رفت و در بقیع دفن شد».^۳ البته اگر سال وفات امام صادق علیه السلام را سال ۱۴۳ هـ. ق بدانیم این سخن صحیح خواهد بود، ولی بیشتر روایات سال شهادت امام صادق علیه السلام را ۱۴۸ هـ. ق دانسته‌اند، بنابراین اسماعیل ۱۵ سال پیش از وفات پدرشان درگذشته است.

سید محسن امین بر این سخن توضیحی را افزوده است:

قبر اسماعیل، اینک بیرون از بقیع است و بین قبر او و قبرستان بقیع با خیابانی که به سمت حصار شهر مدینه می‌رود، فاصله افتاده است. احتمالاً قبر او پیش از احداث این خیابان، داخل بقیع قرار داشته است. وهابی‌ها، قبه و بارگاه باشکوهی را که بر مزار او بنا شده بود، ویران کردند.^۶

۱. اعلام الوری، ج ۱، ص ۵۴۶.

۲. المجدی فی الانساب، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۰.

۴. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۴.

۵. همان، صص ۱، ۳.

۶. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۱۶.

سید جعفر آل بحر العلوم نیز می‌گوید قبر اسماعیل در خود بقیع نیست. بلکه در ضلع غربی بارگاه عباس، خارج از بقیع، در زاویه جنوب شرقی دیوار شهر مدینه واقع شده است و در آن از داخل شهر است. این بارگاه پیش از ساخت دیوار شهر در آنجا قرار داشته است و سازندگان آن عده‌ای از فاطمیون مصر بوده‌اند.^۱

صالحی شامی در شرح محل دفن اسماعیل چنین می‌گوید: «... زائر بقیع هنگام بازگشت، قبر اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام را زیارت می‌کند؛ زیرا اینک این قبر، خارج بقیع و داخل حصار شهر قرار گرفته است».^۲

از برخی از افراد مطلع شنیده شده است که قبر اسماعیل خارج از مکان کنونی بقیع بوده است. ولی هنگام احداث خیابان ابوذر غفاری و انتقال برخی از قبرها، مشاهده می‌شود که پیکر پاک اسماعیل، صحیح و سالم باقی مانده است. پس، آن را به بقیع منتقل می‌کنند و نزدیکی قبور شهدای حره (شرق بقیع) به خاک می‌سپارند.

۲۳. اسید بن حضیر الاشہلی

وی از بزرگان و پیشوایان انصار است.^۳ او در پیمان عقبه اول و دوم^۴ و نیز در جنگ بدر^۵ حضور داشته است. ابویحیی، ابوعتیق، ابوحضیر از کنیه‌های اوست.^۶ پدر او در زمان جنگ بعاث، رئیس قبیله اوس بوده و به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد پس از

۱. تحفة العالم، مندرج در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۵.

۲. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۱.

۳. کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۸۷.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۸۷.

۵. ابن کثیر می‌نویسد: «او در جنگ بدر حضور نداشته است». البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۱۱۶.

۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۸۷.

هجرت، پیامبر ﷺ بین او و زید بن ابی حارثه، پیمان برادری بست.^۱
 اسید بن حضیر در شعبان^۲ سال بیست هجری قمری در زمان خلافت عمر از دنیا
 رفت و عمر بر پیکرش نماز خواند و در بقیع به خاک سپرده شد.^۳

۲۴. امسلمه همسر پیامبر ﷺ

مبارکفوری می گوید:

نام او هند و پدرش ابومیه سهیل است. همسر امسلمه، ابوسلمه بن عبدالأسد
 می باشد که امسلمه، دو بار به همراه او به حبشه هجرت نمود. امسلمه از او چهار
 فرزند به نام های زینب، سلمه، عمر و دره داشت. پس از آنکه ابوسلمه در
 جمادی الثانی سال چهارم هجری از دنیا رفت، پیامبر خدا ﷺ در اواخر شوال
 همان سال با او ازدواج کرد. امسلمه در سال ۵۹ هجری از دنیا رفت و بنا بر گفته
 ابونعیم، سعید بن زید بر او نماز خواند.^۴

مبارکفوری پس از نقل سخن ابو نعیم، آن را نادرست می داند و می افزاید: ابوهریره
 بر او نماز گزارده و امسلمه در سن ۸۴ سالگی درگذشت و در بقیع به خاک سپرده
 شد.^۵ از امسلمه، ۳۲۸ حدیث، نقل شده است.^۶

۱. البداية و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۰۶؛ کتاب الثقات، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. مشاهیر علماء الامصار، ص ۳۳؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۰۶؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۳؛ معرفة الثقات، ج ۱، ص ۱۶؛
 تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، صص ۸۲ و ۹۵ - ۹۷؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۹۳؛ الانساب، ج ۱، ص ۱۷۲؛ مجمع الرواوند، ج ۹،
 ص ۳۱۰؛ البداية و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۴۳؛ نصب الرایة، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تحفة الاحوذی،
 ج ۱۰، ص ۲۰۱.

۴. ر.ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

۵. تحفة الاحوذی، ج ۱، ص ۳۰۰ و نیز ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۹۶؛ المحبّر، ص ۸۵؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۲۰۳؛
 الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۳۹.

۶. مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۳۹؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۰۹.

«محمد بن حبیب بغدادی» گفته است: «ام سلمه در سال ۶۱ ه. ق از دنیا رفت و ابوهریره بر او نماز گزارد و ولید بن عتبه بن ابی سفیان، والی مدینه، او را در بقیع دفن کرد».^۱

به عقیده نگارنده، با توجه به اخبار زیادی که درباره ام سلمه و موضع گیری های آشکار و مؤثر او پس از شهادت امام حسین علیه السلام به ما رسیده است، می توان تاریخ رحلت او را ۶۱ ه. ق دانست.^۲ البته برخی دیگر سال ۶۲ ه. ق را درست می دانند.^۳ همچنین خبر نماز گزاردن ابوهریره بر پیکر او نادرست می باشد؛ زیرا ابوهریره در سال ۵۹ ه. ق از دنیا رفته است.^۴

۲۵. مادر عثمان بن عفان

محمد بن سعد از عبدالله بن حنظله بن راهب نقل کرده است:

روز مرگ مادر عثمان بن عفان در مدینه حضور داشتیم و او را در بقیع به خاک سپردیم. پس از آن، مردم به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله برگشتند و نماز را در آنجا خواندند. اما عثمان فرادا در مسجد نماز گزارد. من نیز کنار او مشغول به نماز شدم و شنیدم که در حال سجده می گفت: «خدایا! بر مادرم رحمت آور» و یا می گفت: «خداوندا مادرم را بیامرز» و این ماجرا در زمان خلافت او بود.^۵

۲۶. ام کلثوم، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله

سید محمد بن علوی مالکی می گوید: «عثمان بن عفان پس از درگذشت رقیه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با خواهر او ام کلثوم ازدواج کرد. او در زمان حیات عثمان از دنیا رفت و

۱. المحبّر، ص ۸۵.

۲. ر.ک: الايام الشامية من عمر النهضة الحسينية، تأليف نگارنده، صص ۴۰۱-۴۱۴.

۳. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

۴. ر.ک: سبل السلام، ج ۱، ص ۱۴.

۵. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۲۹، الاصابه، ج ۸، ص ۹.

قبرش در بقیع مشخص است».^۱

در اینجا دو نکته را باید یادآوری کرد:

الف) در اینکه آیا ازدواج عثمان با رقیه، پس از وفات ام‌کلثوم بوده است^۲ یا قبل از آن^۳، اختلاف است. روایت شده است عثمان بن عفان، ام‌کلثوم را به عقد خود در آورد. ولی پیش از ازدواج، ام‌کلثوم از دنیا رفت. از این رو رسول خدا ﷺ به جای او، رقیه را به همسری او در آورد.^۴ البته تحقیق درباره این موضوع، مجال دیگری می‌طلبد.

ب) برخی از تاریخ‌پژوهان معتقدند که ام‌کلثوم و خواهرانش رقیه و زینب، ربیبه‌های پیامبر خدا ﷺ هستند و مادرشان هاله، خواهر خدیجه می‌باشد. آنها پیش از ازدواج خدیجه با رسول خدا ﷺ یتیم شدند و در خانه خدیجه بودند. در نتیجه، پس از ازدواج خدیجه، به خانه پیامبر خدا ﷺ منتقل شدند.^۵

۲۷. ام‌کلثوم، دختر امام علی علیه السلام

ابن‌عساکر می‌گوید: «ام‌کلثوم، دختر علی علیه السلام در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد».^۶ او این مطلب را به هنگام سخن گفتن از زید بن عمر آورده است، از آن جهت که ام‌کلثوم مادر وی باشد. ولی اصل ازدواج ام‌کلثوم دختر امام علی علیه السلام با عمر

۱. البشری فی مناقب خدیجة الكبرى، ص ۳۴.

۲. ر.ک: قرب الاسناد، ص ۹؛ الخصال، ص ۴۰۴.

۳. ر.ک: معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۳۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۱۶؛ المحبّر، ص ۸۵؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۵۶؛ تاج الموالید، ص ۹؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۶.

۴. قرب الاسناد، ص ۹؛ الخصال، ص ۴۰۴.

۵. ر.ک: الاستغانه، ص ۶۸؛ التعجب، ص ۳۶؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۱؛ کشف الغطاء، ج ۱، ص ۵؛

الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۱۲۵.

۶. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۰۹ و نیز ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۲۷.

محل بحث و تردید جدی است؛ چنان‌که شیخ مفید در این باره می‌گوید:

خبر ازدواج دختر امیرمؤمنان علیه السلام با عمر ثابت نشده است؛ زیرا راوی آن، زبیر بن بگّار است که در نقل حدیث، مورد اطمینان نیست؛ زیرا وی از امیرمؤمنان کینه به دل داشته و در مطالبی که علیه بنی‌هاشم آورده است قابل اطمینان نیست.^۱

۲۸. ایمن امین‌الدین

ابن کثیر درباره او می‌نویسد:

شیخ صالح و عابد، ایمن امین‌الدین بن محمد، سالیانی در مدینه ساکن بوده است. او در شب پنجشنبه، هشتم ربیع‌الاول از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. برایش در دمشق نماز میت غایب خوانده شد. گفته‌اند نام او محمد بن محمد است و نام اجدادش تا هفده پشت محمد می‌باشد.^۲

۲۹. برخی از شهدای احد

واقدی در شرح جنگ احد می‌نویسد: «مردم شهدا را از احد به مدینه آوردند و تعدادی از آنان را در بقیع، کنار خانه زید بن ثابت و گروهی دیگر را در محله بنی‌سلمه به خاک سپردند».^۳ پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، عده‌ای از مسلمانان نیز می‌خواستند آن حضرت را کنار شهدای احد در بقیع دفن نمایند.^۴

ابن عساکر از اسحاق بن ابراهیم نقل کرده است: «در خبری آمده است که حسین بن علی علیه السلام به مزار شهدای احد در بقیع آمده و آنجا را زیارت کرده است».^۵

۱. تزویج علی بنته من عمر، الشیخ المفید، ص ۱۳.

۲. البداية و النهایه، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۳۹.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۶ و نیز ر.ک: البداية و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۸؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۳۱.

به عقیده نگارنده، مراد از بقیع در این نقل، بقیع الخیل است نه بقیع الغرقد؛ زیرا عموم شهدای احد در آنجا دفن شده‌اند. یاقوت حموی از «نصر» نقل کرده است که بقیع الخیل محلی است در مدینه، کنار خانه زید بن ثابت که عموم کشتگان احد در آنجا دفن شده‌اند. نصر گفته است: «به گمانم آنجا بقیع الغرقد باشد».^۱

این احتمال وجود دارد که گفته شود: مقصود از «قبور شهدا در بقیع»، قبرهای برخی از شهدای جنگ احد می‌باشد که در بقیع الغرقد دفن شده‌اند.

۳۰. حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (حسن مثنی)

حسن مثنی شخصیتی عظیم‌القدر، فاضل و متقی است. او در کربلا کنار عمویش سیدالشهدا (علیه السلام) حضور داشت؛ به طوری که زخم‌هایی بر او وارد شد. گفته شده است در همان حال نیز به اسارت درآمد. او در سن ۳۵ سالگی دستگیر شد، و در سال ۹۹ یا ۹۷ هـ. ق. از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.^۲

۳۱. سید میرزا حسن سبزواری

سید میرزا حسن بن اسماعیل بن عبدالغفور سبزواری در سال ۱۲۵۵ هـ. ق. در سبزواری زاده شد. او در شب چهارم محرم الحرام ۱۳۳۲ هـ. ق. بین راه مکه و مدینه به دست عرب جنگجویی کشته شد و در بقیع دفن گردید.^۳

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۳ و نیز ر.ک: القاموس المحيط، ج ۳، ص ۶؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۱۵۸ و ج ۹، ص ۲۶۸؛ مراد صیر الاطلاع، ج ۱، ص ۱۲۳؛ معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۲۴۳؛ الدر الثمین فی معالم دار الرسول الامین، ص ۲۲۹.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۰۱.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۲، ص ۳۶۵.

۴. منتخب التواریخ، ص ۱۰۳.

۵. نامبرده در سال ۹۴ یا ۹۷ در سن ۵۳ سالگی از دنیا رفته است. الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۴۱۶؛ الکواکب المشرفه، ج ۱، ص ۴۳۸.

۶. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۲.

علامه امینی در «شهداء الفضیله» وی را چنین توصیف کرده است: «میرزا حسن سبزواری از چهره‌های سرشناس دین و از برجستگان امت اسلامی است. وی دانشی بسیار داشت و تقوا و زهد را از اجداد طاهرینش به ارث برده بود...»^۱

میرزا حسن سبزواری در سبزواری صدقات جاریه‌ای دارد که مردم از آن بهره می‌برند. او برای تحصیل علوم اسلامی، به نجف اشرف هجرت کرد و بیست سال در آنجا ماند. مدت کمی شاگرد شیخ مرتضی انصاری بود و سالیان زیادی را در محضر سید حسین کوه‌کمره‌ای معروف به ترک و دیگران شاگردی نمود.^۲

۳۲. حسن صالحی برغانی

شیخ حسن فرزند ملامحمد صالح برغانی در سال ۱۲۸۱ هـ. ق وفات کرد و در بقیع، نزدیک قبور اهل بیت علیهم‌السلام دفن شد.^۳

۳۳. حسین بن علی بن الحسین علیه‌السلام

شیخ طوسی می‌گوید:

حسین بن علی بن الحسین، عموی امام صادق علیه‌السلام و از تابعان مدینه است. وی در سال ۱۵۷ هـ. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. مدت عمر او ۸۴ سال و کنیه‌اش اباعبدالله است.^۴

شیخ مفید نیز می‌گوید:

۱. شهداء الفضیلة، الشیخ عبدالحسین الامینی، ص ۳۷۲.

۲. ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۲.

۳. دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۸۵.

۴. رجال الطوسی، ص ۱۸۲ و نیز ر.ک: نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۰۶؛ جامع الرواة، الاردبیلی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ طرائف المقال، السید علی اصغر الجابلقی البروجردی، ج ۲، ص ۱۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۴۶؛ تهذیب المقال، ج ۲، ص ۴۲۶.

وی شخصی فاضل و باتقوا بود. احادیث بسیاری را از پدرش، علی بن الحسین علیه السلام و برادرش، امام باقر علیه السلام و عمه اش، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت کرده است.^۱

به نقل از ابونصر بخاری، مادر او سَعَادَة نام داشته و امولد بوده است. وی ۵۷ سال عمر کرد و در سال ۱۵۷ ه. ق رحلت نمود و در بقیع دفن گردید. به او حسین اصغر و به برادر بزرگترش حسین اکبر می گویند که دارای اولاد نبود.^۲ در عمدة الطالب چنین آمده است: «حسین بن علی در سال ۱۵۷ ه. ق و در سن ۵۷ سالگی وفات یافت و در بقیع مدفون گردید. از نسل وی، فرزندان بسیاری در حجاز، عراق، شام، بلاد عجم و مغرب به جا ماندند».^۳

سید محسن امین می گوید:

ابوعبدالله حسین اصغر، فرزند امام زین العابدین علیه السلام در سال ۱۵۷ ه. ق از دنیا رفت. برخی نیز سال وفات او را ۱۵۸ و برخی دیگر ۱۵۹ ه. ق می دانند. مدت عمر او ۵۷ یا ۷۶ سال بوده و در بقیع دفن گردیده است. مادرش ساعده یا سعادت نام داشته و امولد بوده است.^۴

آیت الله خوئی نیز می گوید:

شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از جمله اصحاب امام سجاده علیه السلام دانسته که پسر از پدر روایت نقل کرده است و وی را در شمار اصحاب امام باقر علیه السلام

۱. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۴۸؛ طرائف المقال، ج ۲، ص ۱۵.

۲. سر السلسلة العلویة، ص ۶۹.

۳. تهذیب المقال، ج ۲، ص ۴۲۶.

۴. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۱.

آورده که از برادرش روایت نقل کرده است. همچنین او را از اصحاب امام صادق علیه السلام به حساب آورده است.^۱

۳۴ و ۳۵. حسین بن علی حسینی مدنی (ابن شدقم) و همسرش

شیخ حر عاملی او را فاضل و عالمی جلیل‌القدر و محدث و ادیبی بزرگ می‌داند و درباره‌اش می‌نویسد:

کتاب «الجواهر النظامیة من حدیث خیر البریة» از تألیفات اوست که آن را برای نظام شاه، سلطان حیدرآباد نوشته است. او از شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی و شیخ علامه نعمت‌الله بن احمد بن خاتون عاملی روایت کرده است.^۲ وی در سال ۹۴۲ ه. ق در مدینه به دنیا آمد و در همان جا بزرگ شد؛ تا آنکه به هند مسافرت نمود و در ۱۴ صفر سال ۹۹۹ ه. ق در سن ۵۷ سالگی در شهر «دکن» از دنیا رفت و به‌طور موقت در آنجا دفن شد.

پس از آن، پسر کوچکش حسین، بنابر وصیت پدر، پیکر او را به مدینه منوره منتقل کرد و در بقیع دفن نمود.^۳ گفته شده است همسرش نیز با او در بقیع دفن گردیده است.^۴

۳۶. حسین بهبهانی

علامه سید محسن امین می‌گوید:

سید حسین بن ابراهیم بن حسین معروف به «سیاه‌پوش» در سال ۱۲۱۵ ه. ق در بهبهان زاده شد. او ساکن کربلا بود و در سال ۱۳۰۰ ه. ق در حال بازگشت از

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۴۶.

۲. امل الآمل، الحر العاملی، ج ۲، ص ۷۰.

۳. ر. ک: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۵؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۵۱.

۴. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۷۶.

حج، در محلی به نام بئر الدرویش در نزدیکی مدینه منوره، گروهی از دزدان، وی را به قتل رساندند. سپس پیکر او به مدینه منتقل شد و در جوار ائمه بقیع رضی الله عنهم دفن گردید.^۱

صاحب معجم المؤلفین می نویسد:

حسین بن ابراهیم بهبهانی (۱۲۱۵-۱۳۰۰ ه.ق) فقیه و اصولی، زاده بهبهان و ساکن کربلا بود. گروهی از فضلا در حلقه درس او حاضر می شدند. او تصانیفی در فقه و اصول دارد و در پایان دوران حکمرانی ترکان عثمانی در نزدیکی مدینه کشته شد و در بقیع دفن گردید.^۲

صاحب اعیان الشیعه از کتاب «شهداء الفضیلة» نقل کرده است که او از عالمان برجسته و مورد وثوق در کربلا بوده و در درس شیخ مرتضی انصاری نیز حاضر می شده است.^۳

۳۷. حفصه دختر عمر و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله

علامه سید مرتضی عسگری می گوید:

حفصه، دختر عمر بن خطاب است و مادرش زینب دختر مظعون می باشد. او پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمد و با همسرش خنیس بن حذافه به مدینه هجرت کرد. خنیس پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگ بدر از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله حفصه را به همسری خود برگزید. حفصه در شعبان سال ۴۵ ه.ق در زمان خلافت معاویه، از دنیا رفت و مروان بر او نماز گزارد و در بقیع دفن شد.^۴

۱. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۳.

۲. معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۱۳.

۴. احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، ص ۶۱.

ابن سعد از یکی از کنیزان خاندان عمر نقل کرده است: «مروان بر پیکر حفصه نماز خواند و تا بقیع به دنبال جنازه رفت و آنجا نشست تا او را به خاک سپردند».^۱

۳۸. جعفر بن حسن برزنجی

محدث قمی می گوید:

جعفر بن حسن بن عبدالکریم شافعی، مفتی بزرگ شافعی در مدینه منوره و خطیب و مدرس مسجد نبوی بود. از جمله تألیفات او، کتاب «مولد النبی» معروف به «مولد البرزنجی» و نیز کتاب «جالیه الکدر باسما اصحاب سید الملائک و البشر» می باشد که در آن، اسامی مجاهدان بدر و أحد را به نظم در آورده است. وی در سال ۱۱۷۷ ه. ق در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.^۲

۳۹. جواد اصفهانی

جواد اصفهانی در انفاق و انجام دادن امور عام المنفعه از سرآمدان روزگار خود بود. وی آب را از مسیری طولانی به عرفات منتقل کرد و نیز به دور شهر مدینه دیوار کشید. «قطب الدین مودود بن اتابک» پس از به قدرت رسیدن در سال ۵۵۸ ه. ق، وی را دستگیر و در قلعه موصل زندانی نمود. او در همان زندان از دنیا رفت و پیکرش به مدینه منتقل شد و در قلعه‌ای که خودش در بقیع ساخته بود، دفن گردید.^۳

۴۰ و ۴۱. امیر جوان و فرزندش

ابن کثیر می گوید:

در آخرین جمعه ماه ربیع الثانی جسد امیر جوان و پسرش را از قلعه مدینه منوره

۱. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۸۶.

۲. الکتی و الألقاب، ج ۲، ص ۷۷ و نیز ر. ک: الذریعه، ج ۵، صص ۲۱ و ۲۲.

۳. ر. ک: الاعلام، ج ۶، ص ۲۷۸.

در تابوت نهاده و به مسجد نبوی آورده و بر آنها نماز گزارند. امیر جویان در زمان حیات خواسته بود که پس از مرگ در مدرسه‌اش دفن گردد. ولی به دستور حکومت وقت در بقیع دفن شد.^۱

سید محسن امین به نقل از برخی کتب تاریخی فارسی آورده است:

وی اخلاقی نیکو و صفاتی شایسته داشته است. بناهایی را در مسیر مصر، شام و مکه معظمه ایجاد نمود و کارهای خیر فراوانی را انجام داد. آبرسانی به شهر مکه و دیگر کارهای عمرانی، از جمله فعالیت‌های اوست. وی در سال ۷۳۸ ه. ق در هرات به قتل رسید و پس از انتقال به مدینه، در قبرستان بقیع دفن گردید.^۲

۴۲. خنیس بن حذافه

ابن سعد به نقل از عبدالله بن ابی بکر آورده است:

وقتی خنیس بن حذافه از مکه به مدینه هجرت کرد، در خانه رفاعه بن عبدالمنذر ساکن شد. گفته‌اند رسول خدا ﷺ بین او و «ابوعبس بن جبر» پیمان برادری بست. خنیس در جنگ بدر حضور داشت و پس از گذشت ۲۵ ماه از هجرت پیامبر، رحلت کرد و پیامبر خدا ﷺ بر او نماز خواند و کنار قبر عثمان بن مظعون در بقیع دفن نمود.^۳

۴۲. داوود بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله بن الحسن بن علی

داوود فرزند عبدالله معروف به بصری که کینه‌اش ابامحمد و مادرش طلیحه نام داشت. او شعر می‌سرود و حدیث روایت می‌کرد. عبدالله سرانجام به بادیه رفت و در

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۴، ص ۱۶۴ و نیز رک: تاریخ ابن خلدون، ج ۵، ص ۴۳۵.

۲. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۵۶.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۲.

آنجا درگذشت. دخترانش فاطمه، عاتکه و ام سلمه بودند و داوود بن عبدالله پسرش بود که در زندان از دنیا رفت و در بقیع مدفون شد.^۱

۴۴. رافع بن خدیج

عبدالرزاق به سند خود از سالم روایت کرده است:

روزی که تابوت رافع بن خدیج را در بقیع الغرقد گذاشته بودند، می‌خواستند آفتاب زده بر او نماز بگذارند. اما عبدالله بن عمر بن خطاب بانگ برآورد: آیا از خدا نمی‌ترسید؟!^۲

۴۵. رقیه، دختر رسول خدا ﷺ

در اینکه آیا او دختر پیامبر خداست یا ربیبه و دختر خوانده او، اختلاف می‌باشد و همان‌طور که پیش از این گفتیم نظر دوم صحیح به نظر می‌رسد. رقیه یکی از همسران عثمان بن عفان است. ابن سعد،^۳ ابن عساکر،^۴ ابن ابی‌الحدید^۵ و ابن کثیر^۶ روایت کرده‌اند که او در بقیع دفن شده است.

۴۶. رقیه، دختر عمر

ابن عساکر از زبیر نقل می‌کند که وقتی رقیه، دختر عمر بن خطاب که همسر ابراهیم بن نعیم بن عبدالله بود، از دنیا رفت، در بقیع دفن شد.^۷

۱. المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۴۹.

۲. المصنف، ج ۳، ص ۵۲۳.

۳. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۵۸.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۸۵.

۶. السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۷۱.

۷. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰، ص ۲۵۱.

۴۷. ریحانه، دختر زید (همسر رسول خدا ﷺ)

قرطبی می گوید:

ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنافة از طایفه بنی نضیر بود. پیامبر خدا ﷺ او را اسیر کرد و سپس آزاد ساخت و در سال ششم هجری با او ازدواج کرد. وی به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجة الوداع از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۱

۴۸. زمرد خاتون

زرکلی می گوید:

زمرد خاتون، صفوة الملوک، دختر امیر جاولی، عالمه‌ای دوران‌دیش و اهل دمشق بود. «ملک دقاق»، حاکم دمشق، برادر او می‌باشد. وی راوی حدیث، استنساخ‌کننده کتاب و حافظ قرآن بود و در دمشق، مدرسه خاتونیه برانیه را بنا نهاد. او وقتی دید پسرش اسماعیل (شمس الملوک) در فساد فرو رفته و با همدستی فرنگیان علیه سرزمین مسلمانان توطئه می‌کند، در سال ۵۲۹ ه. ق به غلامانش دستور داد تا او را بکشند. پس از قتل اسماعیل، زمرد خاتون، برادرش شهاب‌الدین ابوالقاسم محمد بن بوری را جانشین او ساخت. در سال ۵۳۳ ه. ق شهاب‌الدین نیز کشته شد. پس از آن، اوضاع دگرگون شد و زمرد خاتون به بغداد رفت. آن‌گاه به مکه عزیمت نمود و در آخر هم ساکن مدینه شد. او که به فقر و نداری گرفتار شده بود، گندم و جو را آسیاب می‌کرد و با دستمزد آن زندگی خود را اداره می‌کرد. زمرد خاتون در سال ۵۵۷ ه. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۲

-
۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۶ و نیز ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۰؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۴۰؛ الاصابه، ج ۸، ص ۱۴۶؛ السیره النبویه، ج ۴، صص ۶۰۵ و ۶۰۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، صص ۳۲۷ و ۳۲۸؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱۱، ص ۲۲۰.
 ۲. الاعلام، ج ۳، ص ۴۹؛ البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۳۰۶.

۴۹. زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

زید در زمان ولید بن عبدالملک مسئول جمع‌آوری صدقات بود. او در سال ۱۲۰ ه. ق. در بطحاء، نزدیکی مدینه از دنیا رفت و برای خاکسپاری به بقیع برده شد.^۱ ابن سعد از عبدالله بن ابی عیبه چنین نقل کرده است:

روزی که زید بن حسن در بطحا از دنیا رفت و به مدینه آورده شد، من سوار بر ترک استر پدرم بودم. وقتی به رأس‌الثنیه رسیدیم، جنازه او را دیدیم که بر شتری جهازدار حمل می‌شد و عبدالله بن حسن بن حسن جلوی آن حرکت می‌کرد. او ردایش را به کمر بسته بود و چیزی بر دوش نداشت. پدرم گفت: «ای فرزندا! پیاده شو و رکاب را بگیر و با خود چنین می‌گفت: به خدا سوگند! اگر من سواره باشم و عبدالله پیاده راه برود، دیگر از خدا پروا نخواهم داشت». سپس پیاده شد و راه افتاد؛ تا اینکه زید را به خانه‌اش در محله بنی‌حدیله بردند و غسل دادند. آن‌گاه پیکرش را بر تخته‌ای نهادند و به‌سوی بقیع بردند.^۲

۵۰. زید بن عمر

ابن عساکر، مرگ او را در مدینه و محل خاکسپاری‌اش را بقیع ذکر کرده است.^۳

۵۱. زینب، دختر ابوسلمه

ابن سعد، بیهقی و ابن عساکر از محمد بن ابی‌حرمله چنین روایت کرده‌اند: «زینب، دختر ام‌سلمه در زمان طارق، حاکم مدینه از دنیا رفت. پیکرش را پس از نماز صبح به بقیع آوردند و دفن کردند».^۴

۱. سرّ السلسله العلویه، ص ۲۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۱۸ و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۳۸۱.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۶۱؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۶۰ و ج ۴، ص ۳۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۴، ص ۴۳۳.

۵۲. زینب دختر جحش، همسر پیامبر خدا ﷺ

مسلم از عایشه روایت کرده است: بعضی از همسران پیامبر ﷺ به آن حضرت گفتند: «کدام یک از ما زودتر به شما ملحق می‌شود؟» فرمود: «آن که دستش از همه بلندتر است؛ یعنی بیشتر صدقه می‌دهد». زینب بنت جحش زودتر از دیگران به پیامبر ﷺ ملحق شد. او ۵۳ سال عمر کرد و در سال فتح مصر (۲۰ هـ. ق.) از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۱

ابن سعد از ابن کعب روایت کرده است:

زینب وصیت کرد که قبری را برای او کنار خانه عقیل (بین خانه عقیل و خانه ابن حنفیه) حفر کردند و خشت‌هایی از سمینه آوردند و بر قبر نهادند. در آن روز تابستانی، هوا بسیار گرم بود.^۲ در آن روز، عمر دستور داد به دلیل شدت گرما، روی قبر او خیمه زدند و این نخستین بار بود که روی قبری در بقیع خیمه می‌زدند.^۳

روایت شده که زینب گفته بوده است: «خدایا! دیگر از بیت‌المال عمر، چیزی به من ندهند؛ یعنی دیگر روزی نمی‌خواهم و به مردن راضی‌ام». عمر بن خطاب بر او نماز گزارد و اسامة بن زید، محمد بن عبدالله بن جحش و عبدالله بن ابی احمد بن جحش داخل قبر شدند. گفته شده او نخستین زنی است که برایش تابوت ساخته شد و در بقیع دفن گردید.^۴

۱. حاشیه اعانة الطالبین، ج ۳، ص ۳۱۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۰۹ و ۱۱۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۴؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۶۵؛ عون المعبود، ج ۸، ص ۳۳۸؛ البداية و النهاية، ج ۴، ص ۱۶۹ و ج ۷، ص ۱۱۹؛ السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۰۹.

۳. همان، ص ۱۱۳ و نیز ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۴.

۴. اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۶۵؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۱۹؛ السيرة النبوية، ج ۳، ص ۲۸۴؛ عون المعبود، ج ۸، ص ۳۳۸.

۵۳. زینب دختر خزیمه، همسر رسول خدا ﷺ

در عیون الاثر آمده است:

زینب دختر خزیمه بن الحارث بن عبدالله بن عمرو بن عبدمناف بن هلال، معروف به ام‌المساکین بود؛ زیرا به مساکین و مستمندان، رسیدگی و مهربانی می‌کرد. او همسر طفیل بن حارث بود. بعد از آنکه طفیل او را طلاق داد با برادر او، عبیده ازدواج کرد. عبیده در جنگ بدر شهید شد و پیامبر خدا ﷺ در ماه رمضان سال سوم هجری با زینب ازدواج نمود. این پیوند، بیش از هشت ماه دوام نیاورد و در پایان ماه ربیع‌الثانی، زینب در حدود سی سالگی از دنیا رفت. پیامبر خدا ﷺ بر او نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپرد.^۱

در طبقات الکبری از محمد بن قدامه از پدرش نقل شده است:

پیامبر اکرم ﷺ از زینب دختر خزیمه هلالیه، ام‌المساکین، خواستگاری کرد و پس از موافقت زینب، او را به عقد خود درآورد و بر این امر شاهد گرفت و نیز ۱۲/۵ اوقیه طلا مهرش کرد.^۲

بلاذری نیز می‌گوید:

زینب هشت ماه با پیامبر ﷺ زندگی کرد. در رمضان سال سوم هجری پیامبر با او ازدواج کرد و در آخر ماه ربیع‌الاول سال چهارم هجری از دنیا رفت و پیامبر ﷺ در بقیع به خاکش سپرد.^۳

۱. عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۸۵ و نیز ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱۵؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۸۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۰۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۶؛ سیل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۰۶؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۷، ص ۶۱.

۲. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۰۶.

۳. الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۷، ص ۶۱.

۵۴. زینب، دختر رسول خدا ﷺ

سید محمد بن علوی مالکی حسنی درباره‌اش نوشته است:

او بزرگ‌ترین دختر رسول خداست و قبل از بعثت به دنیا آمد. ابوالعاص بن ربیع او را به همسری خویش درآورد. اسلام آوردن و هجرت زینب، قبل از مسلمان شدن و هجرت ابوالعاص بود. وی در آغاز سال هشتم هجری وفات کرد و در بقیع دفن شد. هم‌اکنون مکان قبر او در بقیع، معلوم است.^۱

۵۵. سالم بن عبدالله بن عمر

طبری به نقل از «عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروه» آورده است: «سالم بن عبدالله در آخر ذی‌الحجه سال ۱۰۵ ه.ق از دنیا رفت و هشام بن عبدالملک در بقیع بر او نماز گزارد».^۲

۵۶. سعد بن ابی‌وقاص

«سعد بن مالک بن وهیب» معروف به سعد بن ابی‌وقاص، در سن هفده سالگی مسلمان شد. او هفتمین نفری بود که اسلام آورد.^۳ در حوادث صدر اسلام، همراه پیامبر ﷺ بود. او نخستین کسی است که در اسلام تیر انداخت.^۴ سعد قادیسیه را فتح کرد و سپس به کوفه آمد و آنجا را با تعیین حدود و مرزها برای قبایل عرب، تفکیک نمود و برای خود نیز خانه‌ای ساخت. عمر بن خطاب و عثمان بن عفان، او را به امارت کوفه منصوب کردند.^۵ پس از مدتی از امارت کوفه عزل شد و ولید بن عقبه جانشین او شد. سعد عضو شورای شش

۱. البشیری فی مناقب خدیجة الکبری، ص ۳۳.

۲. تاریخ الامم و الملوک، الطبری، ج ۵، ص ۳۷۹ و نیز رک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۷۲.

۳. احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. همان.

۵. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۲.

نفرای بود که عمر برای انتخاب خلیفه تعیین کرده بود. وی در سال ۵۵ هـ. ق در قصر خود، واقع در منطقه عقیق، نزدیک مدینه از دنیا رفت و بر دوش عده‌ای تا مدینه آورده شد و مروان که حاکم مدینه بود بر او نماز گزارد^۱ و در بقیع دفن شد. عده‌ای سن او را ۷۷ سال دانسته‌اند.^۲ ولی ابن کثیر آن را بیش از هشتاد سال برآورد کرده است.^۳

نگارنده می‌گوید: «او پدر عمر بن سعد ملعون، قاتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام است».

۵۷. سعد بن زراره

گفته‌اند او از منافقان بوده است و بی‌هقی روایتی را که بر عذاب قبر او دلالت دارد، از عبدالله بن حنطب چنین نقل کرده است:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوار بر استری سفیدرنگ از قبرستان بقیع می‌گذشت. ناگهان استر رم کرد. بلافاصله چند نفر از جای خود برخاستند و افسارش را گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رهاش کنید؛ چون او صدای عذاب سعد بن زراره را از قبرش شنید» و سعد مردی منافق بود.^۴

۵۸. سعد بن معاذ

ابن سعد روایت می‌کند:

سعد بن معاذ مردی بلندقامت، سفیدچهره و خوش‌سیما بود. وی در سال پنجم

۱. الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ البداية و النهایه، ج ۸، ص ۸۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۱۶.

۲. تحفة الاحوذی، ج ۶، ص ۳۵؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۲۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۳؛ البداية و النهایه، ج ۸، ص ۸۴؛ اسعاف المبطلّ برجال المؤطأ، جلال‌الدین السیوطی، ص ۴۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۱۶؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. البداية و النهایه، ج ۸، ص ۸۴.

۴. اثبات عذاب القبر، ص ۵۷.

هجری در جنگ خندق زخمی شد و به دنبال آن در سن ۳۷ سالگی به شهادت

رسید. پیامبر خدا ﷺ پس از برگزاری نماز، وی را در بقیع به خاک سپرد.^۱

عبدالرحمان بن جابر به نقل از پدرش گفته است:

وقتی مردم خواستند او را دفن کنند، چهار نفر داخل قبر شدند: حارث بن اوس

بن معاذ، اسید بن حضیر، ابو نائله سلکان بن سلامه و سلمة بن سلامة بن وقش.

رسول خدا ﷺ ایستاده بود. وقتی پیکر سعد در قبر نهاده شد، رنگ چهره آن

حضرت تغییر کرد و سه بار فرمود: «سبحان الله!» مسلمانان نیز آن را تکرار

کردند و بقیع به لرزه در آمد. آن گاه پیامبر ﷺ سه تکبیر گفت و اصحاب نیز

چنین کردند و بقیع از آن تکبیر لرزید. اصحاب پرسیدند: «ای رسول خدا ﷺ!

چرا رنگ چهره شما تغییر کرد و سه بار سبحان الله گفتید؟» فرمود: «قبر بر

دوست شما، سعد، آن چنان فشاری آورد که اگر کسی از آن رهایی یابد، سعد

هم از آن رها می‌شد. ولی بعد از آن، خداوند برای او گشایشی پدید آورد».^۲

در روایت آمده است سبب فشار قبر، بداخلاقی او با خانواده‌اش بوده است.^۳

خداوند ما را از عذاب قبر رهایی بخشید.

ابن سعد از ابوسعید نقل کرده است: من نیز از کسانی بودم که در آماده کردن قبر سعد

بن معاذ در بقیع شرکت داشتم. هرگاه بخشی از قبر را حفر می‌کردیم، بوی خوشی به مشام

ما می‌رسید.^۴ از «محمد بن شرحبیل بن حسنه» روایت شده است: «شخصی مشتی خاک از

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۹۰؛ شرح کتاب السیر الکبیر، ج ۱، ص ۹؛ الصحيح من سیرة النبی الاعظم، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳. ر.ک: مستدرک سفینة البحار، ج ۳، ص ۱۹۰ و ج ۶، ص ۴۷۱؛ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۸۰۷.

۴. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۵؛ سیل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۳۷۹.

قبر سعد را در روز دفن او برداشت و وقتی آن را گشود، بوی خوشی از آن برخاست.^۱

ابوسعید خدری می‌گوید:

کار آماده کردن قبر را که تمام کردیم، پیامبر خدا ﷺ آمد و پیکر سعد را کنار قبر

نهاد. آن‌گاه بر او نماز گزارد... . قبر او را کنار خانه عقیل حفر کرده بودیم.^۲

در روایتی آمده است سعد را کنار ستون دیوار خانه عقیل دفن کردند.^۳

۵۹. سعید بن ابی سعید مقبری

ذهبی گفته است: «ابوسعید سعید بن ابی سعید کیسان لثی معروف به مقبری بوده است؛

چون وی کنار قبرستان بقیع زندگی می‌کرده است. سعید در سال ۱۲ ه. ق از دنیا رفته است.»^۴

۶۰. سعید بن زید

درباره او گفته شده است که در همه جنگ‌ها، به جز جنگ بدر که به همراه طلحه

برای کسب اطلاعات از کاروان قریش رفته بود، کنار پیامبر ﷺ جنگید. فاطمه خواهر

عمر، همسر سعید بود و اسلام آوردن عمر به واسطه همین خواهرش بود. سعید بن زید

در سال ۵۱ ه. ق درحالی که متجاوز از هفتاد سال سن داشت، در وادی عقیق از دنیا

رفت و به مدینه منتقل شد و در بقیع دفن گردید.^۵

۶۱. سعید بن عاص

در تاریخ شهر دمشق چنین آمده است:

سعید بن عاص بن امیه در قصر خود واقع در «عرصه»، اطراف مدینه از دنیا

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۳۱.

۲. همان.

۳. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۱۱، ص ۲۶۵.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱۶ و نیز ر. ک: سؤالات ابی بکر البرقانی، ص ۷۷.

۵. شرح مسند ابی حنیفه، ص ۲۴۷.

رفت و در بقیع دفن شد. او به پسرش «عمرو الاشدق» وصیت کرده بود تا در بقیع دفنش کند. سعید پیش از مرگ، به پسرش عمرو وصیت کرده بود وقتی مُردم و دفن شدم نزد معاویه برو و خبر مرگم را به او بده و نیز خانها را در «عرصه» که کاخ باشکوه و دارای درختان نخل و زراعت بود، به معاویه بفروش؛ چون این خانه به درد او می‌خورد و با پولش بدهکاری‌ام را پردازد و اگر معاویه گفت من بدهی پدرت را می‌دهم، قبول نکن؛ زیرا می‌ترسم بام نزد پروردگارم سنگین شود!^۱

از زبیر بن بکّار نقل شده است: سعید بن عاص در سال ۵۹ ه. ق در خانه‌اش واقع در «عرصه» (نزدیک مدینه) از دنیا رفت و برای دفن به بقیع برده شد.^۲ وی از ظالمان در حق اهل بیت علیهم‌السلام و انصار آنها بود.

۶۲. سکینه، دختر امام حسین علیه‌السلام

نمازی می‌گوید:

مادر او رباب، دختر امرء القیس است و سیدالشهداء علیه‌السلام وی را بسیار دوست می‌داشت. او عقیده قریب و دارای فضایل، کرامت‌های بسیار، عقل کامل و اوصاف برجسته بود. سکینه در واقعه عاشورا ۱۵ یا ۲۲ سال سن داشته است. همسرش عبدالله بن حسن علیه‌السلام، در کربلا به شهادت می‌رسد و او بعد از آن با مصعب بن زبیر ازدواج می‌کند. سکینه در روز پنج‌شنبه، پنجم ربیع‌الاول سال ۱۱۷ ه. ق در سن ۸۰ سالگی یا کمتر، از دنیا رفته است.^۳

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ و نیز رک: تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۵۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۴۸؛

تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۳؛ البداية و النهايه، ج ۸، ص ۹۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۴۸.

۳. مستدرکات علم الرجال، نمازی، ج ۸، ص ۵۸۰.

گفته‌اند پس از مرگ، تابوتش قبل از ظهر به بقیع برده شد. وقتی مردم نماز عشا را خواندند، خالد آمد و به «شبیبة بن نصاب مقرئ» گفت بر او نماز بگزارد. او هم چنین کرد و بعد از آن، سکینه دفن گردید.^۱

۶۳. سمهودی

شیخ عبدالحق دهلوی درباره او می‌نویسد:

سمهودی عالم کامل و یکی از دانشمندان برجسته و عالم مدینه بود. او بهترین مردم و درخشش دین به حساب می‌آمد. یک شب مانده به پایان ماه ذی‌قعدة سال ۹۱۱ ه.ق از دنیا رفت و کنار قبر امام مالک در بقیع دفن شد.^۲

۶۴. شماس بن عثمان

از واقدی درباره او نقل شده است:

شماس در جنگ أحد زخمی شد و یک روز بعد از انتقال به مدینه، نزد ام‌سلمه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. گفته شده است او تنها شهید احد بود که در بقیع دفن گردید. برخی دیگر گفته‌اند پس از وفاتش او را به احد بازگرداندند و در آنجا دفن نمودند.^۳

۶۵. سید شرف الموسوی

سید حسن امین می‌گوید:

سید شرف الموسوی بن عبدالله، سخنور، شاعر و ادیب شیعی در سال ۱۳۱۲ ه.ق در روستای «تویثیر» در منطقه أحاء به دنیا آمد و در آنجا زندگی کرد و

۱. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۷۵؛ انساب الاشراف، البلاذری، ص ۱۹۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۹، ص ۲۱۷؛ معجم

البلدان، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. خلاصه عیقات الانوار، ج ۸، ص ۳۵۹.

۳. الاصابه، ج ۳، ص ۲۸۹.

سرانجام در سال ۱۴۰۹ ه. ق در روستای القاره در همان منطقه رحلت نمود.
پیکرش پس از انتقال به مدینه در بقیع دفن شد.^۱

۶۶. صفیه، همسر رسول خدا ﷺ

مبارکفوری می گوید:

صفیه دختر حئی بن اخطب می باشد. اخطب از دودمان بنی اسرائیل و از نوادگان هارون بن عمران عليه السلام است. «کنانة بن ابی الحقیق» همسر صفیه بود که در محرم سال هفتم هجری در جنگ خیبر کشته شد و به دنبال آن، صفیه به اسارت مسلمانان درآمد. گویند هنگام تقسیم غنائم، وی جزء سهمیه دحیه بن خلیفه کلبی شده بود و پیامبر خدا ﷺ او را از دحیه در مقابل هفت رأس دام خریداری کرد. سپس صفیه مسلمان شد و پیامبر ﷺ پس از آزاد کردن وی با او ازدواج کرد و مهر او را آزادی اش قرار داد. او در سال ۵۰ ه. ق از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.^۲

حاکم از آمنه دختر «ابی قیس غفاریه» نقل کرده است که من یکی از زنانی بودم که صفیه را برای زفاف رسول خدا ﷺ آماده کردیم و شنیدم که صفیه می گفت: «آن زمان کمتر از هفده سال داشتم. آرزویم این بود که در شب زفاف، هفده ساله باشم». حاکم می افزاید: «صفیه در سال ۵۲ ه. ق در زمان حکومت معاویه از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد».^۳

۱. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۹.

۲. تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۲۶۷ و نیز ر. ک: مسند اسحاق بن راهویه، ج ۴، ص ۳۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۹ و نیز ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۹؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۰۲؛

تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۳۷؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۹۱؛ سبل الهدی و الرشاد،

ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۶۷. صفیه، دختر عبدالمطلب

او عمه رسول خدا ﷺ و خواهر حمزه سیدالشهداست. مادرش هاله دختر «وهیب بن عبدمناف» است.^۱ زبیر بن عوام پسر اوست و در مسلمان شدنش هیچ اختلافی نیست.^۲ او بانویی ادیب، عاقل و شاعر بود که سخنش شیوا و روان بود.

عبدالمطلب شش دختر داشت که همگی بسیار شیوا سخن می‌گفتند، ادیب و شاعر بودند. صفیه نیز یکی از آنهاست.^۳ حاکم از سعید بن کثیر نقل می‌کند: «او در سال ۲۰ ه. ق در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت و عمر بن خطاب بر پیکرش نماز خواند و او را در بقیع به خاک سپرد».^۴

احمد بن عبدالله طبری گفته است: به اجماع همه علما، صفیه دختر عبدالمطلب مسلمان بود و در جنگ خندق حضور داشت و مردی یهودی را کشت.^۵ پیامبر ﷺ به خاطر او تیری پرتاب کرد و تنها یک حدیث از پیامبر نقل کرده است که راوی آن نیز فرزندش زبیر بن عوام می‌باشد.

دارقطنی می‌گوید: مادر صفیه، هاله دختر وهیب است. او در دوران جاهلیت همسر «حرث بن حرب بن امیه بن عبد شمس» بود. وقتی حرث مُرد، عوام بن خویلد برادر خدیجه همسر پیامبر ﷺ، با او ازدواج کرد و حاصل آن زبیر، صائب و عبدالکعبه شد.

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۰۴.

۲. مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۴۲.

۳. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۵۰، ص ۵۰ و نیز ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۹۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۷۱؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۷۶؛ البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۱۱۹؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۸؛

الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۹؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۰۴.

۵. ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۷۱.

صفیه در زمان خلافت عمر در سال ۲۰ هـ. ق و در سن ۷۳ سالگی از دنیا رفت و در بقیع مقابل خانه مغیره بن شعبه به خاک سپرده شد.^۱ ابن عساکر معتقد است که از عمه‌های شش‌گانه پیامبر، فقط صفیه اسلام آورد.^۲

البته این سخن نادرستی است؛ زیرا ابن سعد نقل می‌کند که «عاتکه» و «اروی» دختران عبدالمطلب در مکه اسلام آوردند و سپس به مدینه هجرت نمودند.^۳

۶۸. صفیه دختر شیبیه

گفته‌اند که او در زمان خلافت معاویه در سال ۵۲ هـ. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۴

۶۹. صهیب بن سنان

ابن حبان می‌گوید: «صهیب بن سنان بن مالک، غلام عبدالله بن جدعان تیمی است».^۵ برخی نیز گفته‌اند هم‌پیمان او و غلام عمر بن خطاب بود. او در شوال سال ۳۸ هـ. ق در زمان خلافت علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۶

حاکم از عبدالله بن نمیر نقل می‌کند: «کنیه صهیب، ابویحیی است. او در جنگ با رومیان اسیر شد و به این سبب، به او صهیب رومی می‌گویند. او هفتاد ساله بود و با حنا خضاب می‌کرد».^۷ ابن سعد و ابن قتیبه نیز همین مطالب را بیان کرده‌اند. ضحاک

۱. ذخائر العقبی، ص ۲۵۱؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۱۹۷؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۲؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۲؛

تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۲۲.

۳. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۲۲؛ منابع الموده، ج ۱، ص ۴۶۸.

۴. تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۱۱.

۵. مشاهیر علماء الامصار، ص ۴۱.

۶. کتاب الثقات، ج ۳، ص ۱۹۳؛ مشاهیر علماء الامصار، ص ۴۱؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۹۰.

۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹۸ و نیز ر.ک: الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۱۷.

نوشته است: «صهیب، سرخ چهره بود و قد بلندی نداشت. او با حنا خضاب می‌کرد و از نخستین مهاجران است. وی در جنگ بدر حضور داشت».^۱

۷۰. ظهیرالدین وزیر، ابوشجاع محمد روزراوری

ذهبی می‌گوید:

ظهیرالدین در سال ۴۳۷ ه. ق در قلعه کنکور^۲ از نواحی همدان به دنیا آمد. هفت سال و هفت ماه وزیر بود. ولی به دستور سلطان ملک‌شاه عزل گردید. ظهیرالدین پس از مرگ سلطان، به حج رفت و با زهد و قناعت، در مدینه اقامت گزید. در آنجا به خادمان مسجد، سکه طلا داد؛ تا به جای آنها به نظافت و سایر کارهای مسجد پردازد. آنجا بود که قرآن را حفظ کرد. ابوالحسن همدانی گفته است: «وی در نیمه جمادی‌الآخر سال ۴۸۸ ه. ق از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید».^۳

زرکلی می‌نویسد:

ابوشجاع محمد بن حسین بن محمد بن عبدالله (۴۳۷-۴۸۸ ه. ق) ملقب به ظهیرالدین وزیر، در اهواز یا در قلعه «کنکور» از نواحی همدان به دنیا آمد و در سال ۴۷۶ ه. ق وزیر مقتدی عباسی شد. بنابر قول ذهبی، عراق در دوره او آباد گردید. ظهیرالدین در سال ۴۸۴ ه. ق عزل شد و در سال ۴۸۷ ه. ق حج گزارد و سپس تا زمان مرگ در مدینه ماند و پس از مرگ، در بقیع دفن شد. وی دانشمندی ادیب و شاعری خوش‌ذوق بود و در وزارت، شیوه‌ای نیکو داشت.^۴

۱. الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. ظاهراً همان کنگاور است.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۰.

۴. الاعلام، ج ۶، ص ۱۰۰ و نیز ر. ک: البداية و النهاية، ج ۱۲، ص ۱۸۵.

۷۱. عایشه، همسر رسول خدا ﷺ

او دختر ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر است و مادرش امرومان، دختر عامر بن عویمر است. چهار سال پس از بعثت به دنیا آمد. پیامبر خدا ﷺ پس از وفات خدیجه رضی الله عنها با او ازدواج کرد. وی هشت سال و پنج ماه با آن حضرت زندگی کرد و به هنگام رحلت ایشان، هجده ساله بود.

عایشه در زمان خلافت ابوبکر و عمر و در آغاز خلافت عثمان، از آنها حمایت می‌کرد. ولی پس از مدتی، از حمایت عثمان دست کشید و رهبری مخالفان را برعهده گرفت تا زمانی که خلیفه کشته شد. پس از آن، سردمدار مخالفان علی بن ابی طالب گردید و جنگ جمل را علیه او به راه انداخت. پس از شکست در این جنگ، علی رضی الله عنه او را با حفظ حرمتش به مدینه بازگرداند و او نیز تا زمان شهادت علی رضی الله عنه در آنجا ماند.

معاویه که به حکومت رسید، برای تبلیغ خاندان اموی، به‌طور ویژه و نیز برای حزب عایشه و دیگر دشمنان علی رضی الله عنه بسیار کوشید. عایشه نیز در این موقعیت تاریخی حساس، جایگاهی ویژه داشت. او که فرزندی نداشت، به مناسبت نام پسر خواهرش (عبدالله بن زبیر)، ام عبدالله خوانده می‌شد.^۱

در خبر آمده است که پیامبر ﷺ به او فرمود: «چه می‌شد که تو زودتر از من می‌مردی و من تو را کفن می‌کردم و بر تو نماز می‌خواندم و دفنت می‌کردم».^۲ اسحاق بن راهویه نقل کرده است:

وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر مخفیگاه عایشه دست یافت، او را بر این کار سرزنش کرد... عایشه گفت: «ای پسر ابوطالب! حال که پیروز شده‌ای، به

۱. احادیث ام المؤمنین عائشه، ج ۱، ص ۵۵.

۲. البداية و النهايه، ج ۵، ص ۲۴۴.

نیکویی ببخش و عفو کن». پس علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را همراه با کاروانی به مدینه فرستاد و دوازده هزار نیز به او داد.^۱

در شب سه‌شنبه ۱۵ یا ۱۷ رمضان سال ۵۸ هـ. ق از دنیا رفت.^۲ سن او را ۶۴ سال دانسته‌اند.^۳ ابوهریره در غیاب مروان بر او نماز گزارد^۴ و در بقیع دفنش کرد.^۵ حاکم نیشابوری از قیس بن ابی‌حازم روایت کرده است که عایشه گفت:

تمایل داشتم پس از مرگ، در خانه‌ام و کنار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابوبکر دفن شوم. ولی پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از من خطا سرزده، از این رو مرا با همسران پیامبر در بقیع دفن کنید.

سپس حاکم می‌افزاید این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.^۶ عایشه به ابن عباس گفته بود: «ای ابن عباس! از من درگذر. به خدا سوگند! دوست داشتم که به فراموشی سپرده می‌شدم».^۷

او خود به تأثیرگذاری و نیز تقصیرش در واقعه جمل اشاره کرده است.^۸ ذهبی نیز

۱. مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۳۳.

۲. المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۲۹؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۱.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۱.

۵. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۶؛ کتاب الثقات، ج ۲، ص ۱۳۸؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۰۴؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۳۵؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۰۲؛ البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۱؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۳۵؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۸۲؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۳۸۲.

۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶ و نیز ر. ک: مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۳۳ و ۴۲.

۷. مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۴۲.

۸. در مسند اسحاق بن راهویه، ج ۲، ص ۳۴ آمده است: وقتی عایشه آیه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را می‌خواند، گریه می‌کرد؛ تا جایی که مقنعه‌اش خیس می‌شد و از او نقل شده است که گفت: «اگر عبدالله بن عمر از اینجا عبور کرد، او را به من نشان دهید». پس زمانی که ابن عمر از آن محل عبور کرد، به عایشه گفتند: «این عبدالله بن عمر است». كُنَّ

گفته است: «منظور عایشه از خطایش پس از رسول خدا ﷺ، به راه انداختن جنگ جمل است»^۱. او همچنین اجازه نداد تا پیکر پاک امام مجتبیٰ (علیه السلام) در کنار رسول خدا ﷺ دفن شود؛ درحالی که خانه رسول خدا ﷺ باید به همه وارثان او، نه یک همسر برسد. عایشه به عبدالله بن زبیر گفته بود: «هر وقت از دنیا رفتم، مرا کنار برادرم در بقیع دفن کن». ابن زبیر پاسخ داد: «در خانه‌ات که جای قبر هست!» عایشه پاسخ داد: «خطای من با تدفین در آنجا پاک نمی‌شود»^۲.

بخاری و طبرانی نقل کرده‌اند:

عایشه به عبدالله بن زبیر وصیت کرد که مرا کنار آنها (پیامبر ﷺ و ابوبکر) دفن نکن. بلکه کنار دیگر همسران پیامبر ﷺ در بقیع دفن نما که با تدفین من کنار پیامبر ﷺ و ابوبکر، خطای من پاک نمی‌شود.^۳

ابن قتیبه می‌گوید:

عایشه تا حدود هفتاد سالگی و دوران خلافت معاویه، زنده ماند و در سال ۵۸ ه. ق از دنیا رفت. به او گفته بودند: «بعد از مرگ، تو را کنار مرقد پیامبر ﷺ دفن کنیم؟» پاسخ داده بود: «بعد از پیامبر ﷺ از من خطایی سر زده است، بدین سبب مرا کنار دیگر همسران او در بقیع دفن کنید». عبدالله بن زبیر وصی او بود.^۴

«باعونی» روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ به او گفت: «ای حمیرا! گویا می‌بینم

عایشه خطاب به او گفت: «ای ابوعبدالرحمان! چرا مانع از حرکت من [به سوی بصره و جنگ جمل] نشدی؟» ابن عمر پاسخ داد: «چون دیدم مردی دیگر (عبدالله بن زبیر)، رأی خودش را بر تو تحمیل کرده است».

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳.

۲. مسند عایشه، ص ۹۰.

۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۱۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۸۲؛ السیرة النبویة، ابن کثیر

۴. ص ۵۴۲.

۴. المعارف، ص ۱۳۴.

که سگ‌های حوآب بر تو پارس می‌کنند و تو ظالمانه با علی خواهی جنگید»^۱.
 یاقوت حموی پس از آوردن نقلی درباره محل دفن عایشه در دمشق، آن را نادرست
 می‌شمارد و محل قبر وی را بقیع می‌داند.^۲ ذهبی نیز خاکسپاری عایشه در مسجد جامع
 دمشق را نادرست می‌داند؛ زیرا او به دمشق نرفته بود.^۳

۷۲. عباس بن عبدالمطلب

عباس عموی پیامبر ﷺ در روز جمعه ۱۴ رجب سال ۳۲ هـ. ق از دنیا رفت. در آن
 زمان او ۸۸ سال داشت و در مقبره بنی‌هاشم واقع در بقیع به خاک سپرده شد.^۴ در
 «ذخائر العقبی» آمده است:

عباس عموی پیامبر ﷺ در روز جمعه، دوازدهم ماه رجب، دو سال قبل از قتل
 عثمان، در مدینه از دنیا رفت. عمر او ۸۸ سال بوده که ۳۲ سال آن را در دوره
 اسلام سپری کرده است. پس از رحلتش، عثمان بر او نماز خواند و در بقیع به
 خاک سپرده شد.^۵

ذهبی نوشته است: اینک روی قبر عباس بن عبدالمطلب، بارگاهی باشکوه قرار دارد
 که خلفای عباسی آن را بنا کرده‌اند.^۶

۱. جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۹.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳.

۴. الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۷۹؛ اخبار
 الدولة العباسیه، ص ۲۴.

۵. ذخائر العقبی، ص ۲۰۶ و نیز رک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، صص
 ۹۷ و ۱۰۰؛ البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۱۸۲؛ الدرجات الرفیعه، ص ۹۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۰۴؛ مستدرک

سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۱۱؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۶۱۹.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، صص ۹۷ و ۱۰۰.

۷۳. عبدالجلیل براده

زرکلی می‌گوید: عبدالجلیل براده (۱۲۴۳-۱۳۲۶ ه.ق) در مدینه زندگی می‌کرد. او اهل مغرب (مراکش) بود و هنگام بازگشت از مکه به مدینه، از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۱

۷۴. عبدالرحمان بن جبر

از ابوحاتم این گونه نقل شده است: ابوعبس عبدالرحمان بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثة بن حارث بن خزرج انصاری، در سال ۳۴ ه.ق از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.^۲ ابن حبان روایت کرده است:

عبدالرحمان بن جبر در جنگ بدر حضور داشت و در سن ۷۰ سالگی از دنیا رفت. عثمان بن عفان بر او نماز گزارد و در بقیع دفن شد. پیش از دفن او «ابوردة بن نیار» و «سلمة بن سلامة» داخل قبر او شدند.^۳

مزی در وصف او گفته است: «عبدالرحمان بن جبر در شمار بزرگان صحابه و از انصار است».^۴

۷۵. عبدالرحمان بن عوف

حاکم از یعقوب بن عتبة بن المغیره نقل می‌کند: «عبدالرحمان بن عوف ده سال پس از عام الفیل به دنیا آمد و در سال ۳۲ ه.ق در سن ۷۵ سالگی از دنیا رفت و عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع دفن شد. کنیه او ابامحمد است».^۵ برخی می‌گویند که زیبر بن

۱. الاعلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

۲. صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۶۵؛ المعارف، ص ۳۲۶.

۳. کتاب النقات، ج ۳، ص ۲۵۴؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۵۰؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴. تهذیب الکمال، ج ۳۴، ص ۴۶.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۸؛ البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۱۸۴؛ تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ الاصابه، ج ۴،

ص ۲۹۳؛ مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۶، کتاب النقات، ج ۲، ص ۳۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۵، صص ۲۴۳، ۲۵۰.

عوام بر پیکر او نماز خوانده است.^۱ او پیش از رفتن پیامبر خدا ﷺ به خانه ارقم، اسلام آورد و دو بار به سرزمین حبشه هجرت کرد. همچنین در جنگ بدر و احد و کارزارهای دیگر حضور داشت؛ به ویژه در جنگ احد کنار پیامبر ﷺ ثابت و استوار باقی ماند.^۲ ابن کثیر نوشته است:

عبدالرحمان بن عوف، اموال بسیاری را از خود به جای گذاشت و کسانی که شمش های طلای او را با تبر می شکستند، دست هایشان تاول زده بود. او به هنگام مرگ، هزار شتر، یک صد اسب و سه هزار گوسفند داشت که در بقیع می چریدند. وی چهار زن داشت که با یکی از آنها به جای یک چهارم از یک هشتم ارث (یک سی و دوم)، با مبلغ هشتاد هزار سکه طلا مصالحه شد!^۳

ابن حجر می گوید: او ۷۲ سال عمر کرد، و گفته شده است ۷۸ سال عمر کرده است. اول صحیح تر است و در بقیع دفن گردید.^۴

۷۶. عبدالرسول مرزبانی تبریزی

شیخ محمد رازی می گوید:

شیخ میرزا عبدالرسول مرزبانی تبریزی، از شاگردان ویژه مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی بود که در سال ۱۳۹۵ ه. ق. در مدینه از دنیا رفت و در نزدیک قبور آل البيت علیهم السلام در بقیع به خاک سپرده شد.^۵

۱. ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶ و ۳۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۹۲؛ سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۳۲۱؛ عبد الله بن سبأ، ج ۱، ص ۱۰۷؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، ص ۲۹.
۱. الاصابه، ج ۴، ص ۲۹۳.
۲. تحفة الاحوذی، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۵، ص ۲۴۷.
۳. البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۱۸۴.
۴. الاصابه، ج ۴، ص ۲۹۳.
۵. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج ۷، ص ۶۶.

۷۷. عبدالغنی دهلوی

عمر رضا کحاله می گوید:

عبدالغنی دهلوی بن ابی سعید عمری هندی، از محدثان حنفی مذهب است. او در سال ۱۲۳۵ ه. ق در دهلی به دنیا آمد و در آنجا رشد کرد و نزد گروهی از علما، دانش آموخت. سپس به حرمین شریفین هجرت نمود و در مدینه ساکن شد. وی در سال ۱۲۹۶ ه. ق در آن شهر از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. حاشیه بر سنن ابن ماجه به نام «انجاح الحاجه»، از جمله کتاب‌های اوست.^۱

۷۸. عبدالقادر حسنی

ابوصالح عبدالقادر بن عبداللطیف بن محمد بن احمد حسنی فاسی مکی در سال ۸۴۲ ه. ق در مکه به دنیا آمد و قاضی حنبلی‌ها در مکه و مدینه بود و به تدریس فقه و بیان فتاوی شرعی می پرداخت. او در ماه شعبان سال ۸۹۸ ه. ق در یکی از سفرهای زیارتی خود به مدینه، از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید.^۲

۷۹. عبدالقادر شلبی

زرکلی می نویسد:

عبدالقادر بن توفیق شلبی (۱۲۹۵-۱۳۶۹ ه. ق) شخص فاضلی بوده و ریاست پیروان مذهب حنفی در مدینه به او رسید. وی در طرابلس شام، به دنیا آمد و رشد کرد. سپس در سال ۱۲۱۷ ه. ق به مدینه رفت و به تدریس پرداخت. بعد از آن، در اواخر دولت عثمانی به سرپرستی گروه کاوش‌های باستانی منصوب گردید. از او قصیده‌هایی در مدح پیامبر خدا ﷺ و نیز کتابی درباره احکام شرعی استفاده از داروهای فرنگی بر

۱. معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۲۷۴.

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۹، ص ۱۳۱.

طبق قواعد مذاهب چهارگانه اسلامی و نیز دیوان شعر و الاجازات الفاخره، بر جای مانده است. وی در مدینه وفات کرد و در بقیع دفن گردید.^۱

۸۰. عبدالقادر نقیب

زرکلی می گوید:

عبدالقادر بن یوسف نقیب حلبی (نقیب زاده)، از فقهای حنفی است که در حلب به دنیا آمد و رشد نمود. پس از مدتی در سال ۱۰۶۰ ه. ق در مدینه ساکن شد و در همان جا از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.^۲

۸۱. عبدالله بن امیر ابی عبدالله محمد اخیضر صغیر

ابوالفرج اصفهانی می گوید:

نام او عبدالله بن محمد بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن حسن است و مادرش فاطمه دختر اسماعیل بن ابراهیم بن موسی می باشد. ابوساج او را در مدینه به زندان افکند و تا زمان حکمفرمایی محمد بن احمد بن منصور محبوس بود و در همان جا نیز درگذشت. سپس او را در بقیع به خاک سپردند.^۳ علی بن محمد علوی گفته است: «عبدالله فرزندی نداشت و پسر ابوساج، او را به قتل رساند».^۴

۸۲. عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام

کلینی از زراره نقل کرده است:

در زمان حیات امام محمد باقر علیه السلام، پسر امام صادق علیه السلام را دیدم که تازه او را از

۱. الاعلام، ج ۴، ص ۳۸ و نیز ر. ک: معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۲۸۵.

۲. الاعلام، ج ۴، ص ۴۸.

۳. مقاتل الطالبین.

۴. المجدی فی انساب الطالبین، ص ۴۷.

شیر گرفته بودند و راه می‌رفت. نامش عبدالله بود. به آن پسر بچه گفتم: «این کسی که در کنار توست کیست؟» منظورم یکی از غلامان آن خاندان بزرگوار بود. گفت: «غلام من است». غلام به شوخی گفت: «من غلام تو نیستم!» پسر بچه گفت: «این حرف به ضرر توست». عبدالله در اثر ضربه آن غلام از دنیا رفت. جنازه‌اش را در پارچه‌ای پیچیدند و به بقیع آوردند. حضرت باقر ع در حالی که جبه خز زردرنگ و عمامه و ردایی به همین رنگ بر تن داشت و به من تکیه کرده بود، به طرف بقیع می‌آمد و مردم به او تسلیت می‌گفتند. سپس دستور داد که عبدالله را به خاک بسپارند.^۱

۸۳. عبدالله بن جعفر طیار

نمازی می‌گوید:

عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، از شخصیت‌های جلیل‌القدر و اسوه بردباری و بخشندگی بود. وی از اصحاب پیامبر خدا ص، امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین ع بود. او در حبشه به دنیا آمد و مادرش اسماء بنت عمیس است. عبدالله در جنگ صفین کنار عمویش علی بن ابی‌طالب حضور داشت. وی در سال ۸۰ یا ۸۴ ه.ق در نود سالگی یا اندکی بیشتر رحلت کرد و در بقیع دفن گردید.^۲

عبدالله بن جعفر با زینب کبری ع ازدواج کرد و فرزندانش عون و محمد، از شهدای واقعه کربلا می‌باشند. مامقانی و علامه مجلسی، عبدالله یا عبیدالله را سومین فرزند او دانسته‌اند.^۳

طبری از او نقل کرده است:

-
۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۰۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۹۸؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۷۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶۴؛ منتقى الجمان، ج ۱، ص ۲۸۱؛ ذخیره المعاد، ج ۲، ص ۳۲۸.
 ۲. مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۵۰۰.
 ۳. همان، ص ۵۰۱.

به خدا سوگند! اگر در کربلا با او (حسین بن علی علیه السلام) بودم، از او جدا نمی‌شدم تا کشته شوم. تحمل شهادت دو فرزندم بر من آسان است؛ زیرا آن دو در حمایت از برادر و پسرعمویم استقامت ورزیدند.^۱

سپس رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت: «شهادت حسین علیه السلام بر من سخت و ناگوار است. اگر چه نتوانستم او را با دستانم یاری دهم. ولی پسرانم به حمایت از او برخاستند».^۲ ابن‌اثیر نیز نوشته است: «روایات درباره بخشش و بردباری عبدالله بن جعفر بسیار است».^۳

گفته‌اند که عبدالله در سال ۸۰ ه. ق در مدینه از دنیا رفت و در تشییع پیکرش جمعیت زیادی شرکت کردند.^۴ ابان پسر عثمان بن عفان بر پیکر او نماز خواند و در بقیع به خاک سپرده شد.^۵ علما به زیارت قبر او سفارش کرده‌اند؛ چنان‌که شهید اول نوشته است: «در بقیع، قبر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبدالله بن جعفر و... زیارت شود».^۶

۸۴. عبدالله بن مسعود

ابن حبان می‌گوید:

کنیه عبدالله بن مسعود، ابو عبدالرحمان است. وی در جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها شرکت داشت. او از فقهای صحابه است که در کوفه اقامت گزید و مسئول بیت‌المال در آنجا بود.^۷

۱. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۵۷.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۵.

۴. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۹۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۵.

۵. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۷، ص ۲۹۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۵؛ الدرجات الرفیعه، ص ۱۸۲.

۶. الدروس الشرعیه، ج ۲، ص ۲۰.

۷. مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۹.

محدث قمی به نقل از خطیب می‌نویسد: عبدالله بن مسعود حافظ قرآن بود و عمر در باره‌اش گفت: او «ظرف پر از علم است».

عمر او را برای آموزش قرآن و احکام شرعی به کوفه فرستاد. وی علوم بسیاری را در آنجا ترویج نمود و گروه زیادی را فقه آموخت. سپس به مدینه بازگشت و تا سال ۳۲ هـ. ق که از دنیا رفت، در آنجا اقامت داشت و در بقیع دفن گردید.^۱

حاکم نیشابوری نوشته است: عبدالله بن مسعود، پیش از رفتن پیامبر خدا ﷺ به خانه ارقم، اسلام آورد و در تمامی جنگ‌ها در رکاب رسول خدا ﷺ حضور داشت. او افزون بر مدینه، به حبشه نیز هجرت نمود. وی از اصحاب نزدیک به رسول خدا ﷺ بود. او اندامی لاغر، قدی کوتاه و چهره‌ای بسیار سبزه داشت. در سال ۳۲ هـ. ق در مدینه رحلت کرد و در بقیع دفن گردید. گویند وی شصت و اندی سال عمر کرد.^۲

گفته شده است که رسول خدا ﷺ بین او و زبیر بن عوام، پیمان برادری بست.^۳ ابن ابی شیبیه از او نقل کرده است که گفت: «مرا در قبر عثمان بن مظعون به خاک بسپارید».^۴ ابونعیم سال مرگ او را هجده سال پس از رحلت پیامبر ﷺ دانسته است.^۵ ضحاک درباره‌اش می‌گوید:

عبدالله بن مسعود، دو مهاجرت داشته است: یکی به حبشه، دیگری به مدینه. او

۱. الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۷۲.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۱۲ و نیز ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۲۰۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، صص ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۱۹۰-۱۹۴؛ التعديل والتجريح، ج ۲، ص ۸۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۹۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۰۴؛ الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳. ر. ک: اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۷۸؛ شرح مسند ابی حنیفه، ص ۴۵۶؛ الانساب، ج ۵، ص ۶۳۲.

۴. المصنف، ج ۳، ص ۲۲۹ و نیز ر. ک: مشاهیر علماء المصار، ص ۲۹؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۲۰۸.

۵. التعديل والتجريح، ج ۲، ص ۸۹۴.

از مجاهدان بدر و برگزیدگان و شایستگان است. وی در سال ۳۲ هـ. ق در مدینه رحلت کرد و عثمان بن عفان بر او نماز خواند.^۱

اما حاکم نیشابوری سخن دیگری را از قول عبدالله بن نمیر نقل کرده است که عبدالله بن مسعود در مدینه در سال ۳۲ هـ. ق، به هنگام کشته شدن عثمان، از دنیا رفته است. زبیر بن عوام^۲ وصی^۳ او بوده و بر پیکرش نماز خواند.^۳ برخی هم گفته‌اند که عمار بن یاسر^۴ بر او نماز گزارده و شبانه در بقیع به خاک سپرده شده است.^۵ به عقیده بنده از آنجا که عثمان در سال ۳۵ هـ. ق کشته شد^۶ و مرگ عبدالله بن مسعود در سال ۳۲ هـ. ق بوده است، روایت حاکم به نقل از عبدالله بن نمیر، جای شک و تردید دارد.^۷ اما این موضوع به این معنی نیست که عبدالله بن مسعود وصیت نکرده باشد که عمار بن یاسر^۸ یا زبیر بن عوام^۹ بر او نماز بگزارد و یا حتی وصیت کند که عثمان بر وی نماز نگزارد؛ زیرا اختلاف شدید بین او و عثمان وجود داشت. پس نماز نگزاردن عثمان بر پیکر او به خاطر نبودن عثمان نبود، بلکه به خاطر وصیت ابن مسعود بود.

۱. الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ نیز ر. ک: المعارف، ص ۲۴۹؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۲. المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۶۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۹۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۱؛ سبل السلام و الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۰۴.

۳. ر. ک: مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۹؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، صص ۱۹۱ و ۱۹۰؛ الانساب، السمعانی، ج ۵، ص ۶۳۲؛ البداية و النهایه، ج ۷، ص ۱۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۱؛ الغدير، ج ۹، ص ۵.

۴. عمار بن یاسر در «رقه» واقع در سوریه کنونی، محل جنگ صفین دفن گردیده است.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۱۳.

۶. ر. ک: سبل السلام، ج ۱، ص ۴۸.

۷. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۹ و ج ۶، ص ۱۳.

۸. ر. ک: المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۶۵.

۹. ر. ک: همان.

بلاذری می‌نویسد:

زمانی که ابن مسعود بیمار شد و به بستر مرگ افتاد، عثمان به عیادت او آمد و پرسید: «از چه چیزی در رنج هستی؟» عبدالله بن مسعود پاسخ داد: «از گناهانم». پرسید: «چه چیزی می‌خواهی؟» گفت: «رحمت پروردگارم را». گفت: «آیا برایت طبیب بیاورم؟» پاسخ داد: «طبیب، بیمارم ساخته است». پرسید: «آیا مالی به تو بدهم؟» گفت: «آن وقت که نیازمند بودم، نادادی و حالا که بی‌نیاز شده‌ام، به چه دردم می‌خورد؟! عثمان گفت: «آن را به فرزندانم بده». عبدالله پاسخ داد: «روزی آنها با خداست». گفت: «ای ابو عبدالرحمان برایم از خداوند طلب آمرزش کن». پاسخ داد: «از خداوند می‌خواهم که حقم را از تو باز ستاند». عبدالله بن مسعود وصیت کرده بود که عثمان بر او نماز نخواند. از این رو دور از چشم عثمان او را در بقیع به خاک سپردند. وقتی عثمان خبردار شد، خشمگین گردید و گفت: «چرا پیش‌دستی کردید؟» عمار بن یاسر گفت: «او خودش وصیت کرده بود که تو بر او نماز نخوانی».^۱

ابن اثیر نوشته است:

گفته می‌شود که عمار بن یاسر بر او نماز خواند. همچنین می‌گویند که زبیر بر او نماز گزارد و او را شبانه به خاک سپردند و نیز گفته شده است که عثمان از خاکسپاری عبدالله باخبر نشد و به این دلیل زبیر را توبیخ کرد.^۲

پس معلوم می‌شود، تردید طبری در اینکه آیا عمار بر او نماز گزارد یا عثمان^۳,

تردیدى نابجاست!

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۱۴۸؛ الغدير، ج ۹، ص ۴؛ نیز ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳.

۲. اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۶۰.

۳. تاريخ الامم والملوك، ج ۳، ص ۳۵۳.

۸۵. عبدالوهاب بن هبة الله قاضی

ابن نجار می گوید:

قاضی ابوالفرج عبدالوهاب بن هبة الله بن سبیبی، معلم فرزند خلیفه بود که در روز شنبه سوم محرم سال ۵۰۴ ه. ق. هنگام بازگشت از حج و یک روز قبل از رسیدن به مدینه، از دنیا رفت. سپس پیکرش را به مدینه انتقال دادند و در بقیع به خاک سپردند.^۱

۸۶. عبدالهادی صقلی

زرکلی می گوید:

عبدالهادی بن احمد ابوالتقی حسینی صقلی، اهل فاس (مراکش) بوده و در آنجا منصب قضاوت داشته است. وی کتابی درباره شرح حال مشایخ خود و برخی مشاهیر نگاشته است. او در سال ۱۳۱۱ ه. ق. هنگام بازگشت از حج، در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید.^۲

۸۷. عثمان بن عفان

ابن سعد می گوید:

در روز اول محرم سال ۲۴ ه. ق. عثمان به خلافت رسید و در روز جمعه ۱۸ ذی حجه سال ۳۶ ه. ق. بعد از نماز عصر کشته شد.^۳
عثمان در «حش کوکب» که بوستانی بود نزدیک بقیع، به خاک سپرده شد.^۴ زمان

۱. ذیل تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲. الاعلام، ج ۴، ص ۱۷۲.

۳. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۷.

۴. التعجب، ص ۱۳؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۲۲۹.

دفن او در شب شنبه، بین نماز مغرب و عشا بوده است.^۱ ابن ابی‌الحدید از واقدی روایت کرده است:

عثمان که به قتل رسید، درباره محل دفن او، بگو مگو شد. طلحه گفت: «او باید در دیر سلع (قبرستان یهود) دفن شود». طبری در تاریخ خود این ماجرا را نقل کرده است ولی او از طلحه نقل می‌کند که شخصی در آنجا گفت که او باید در دیر سلع (قبرستان یهود) دفن شود. ولی حکیم بن حزام مخالفت کرد و گفت: «به خدا سوگند! تا وقتی یکی از فرزندان قصی زنده است، هرگز چنین نخواهد شد». نزدیک بود کار به زدو خورد کشیده شود که «ابن عدیس بلوی» گفت: «ای شیخ! تو را چه زبانی می‌رسد که او کجا دفن شود؟ او باید در بقیع الغرقد دفن شود؛ همان‌جا که قوم و خویشان او دفن شده‌اند». حکیم بن حزام با دوازده نفر، از جمله زبیر بن عوام، مخالفت کردند و مردم هم اجازه ندادند عثمان در بقیع دفن شود. در نتیجه او را در حش کوكب به خاک سپردند.^۲

ابن‌کنیر آورده است: «گروهی گفتند: او نباید در بقیع دفن شود. بلکه او را پشت دیوار بقیع به خاک بسپارید. در نتیجه او را در قسمت شرقی بقیع، زیر درختان نخل دفن کردند».^۳ در «الاصابة» آمده است: «هنگامی که خواستند عثمان را دفن کنند، او را به بقیع بردند. اما جبلة بن عمرو مانع این کار شد. پس به ناچار او را در حش کوكب به خاک سپردند».^۴ ابن‌حجر می‌گوید:

عثمان در روز اول محرم سال ۲۴هـ.ق به خلافت رسید و در روز جمعه

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۷.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۷.

۳. البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۲۱۳.

۴. الاصابه، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۲۹۳.

۱۸ ذی‌الحجه سال ۳۵ ه. ق. و در سن ۸۲ سالگی کشته شد و در شب شنبه در بقیع مدفون گردید.^۱

حموی نیز می‌گوید:

معاویه به قبر عثمان توجه ویژه‌ای داشت. به فرمان او دیوار بین قبر او و بقیع برداشته شد و مسلمانان موظف شدند تا مردگان خود را اطراف قبر او به خاک بسپارند!^۲
خواننده گرامی می‌تواند برای شرح و تفصیل ماجرا به منابع اصلی رجوع نماید.

۸۸. عثمان بن مظعون

«عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب» از مجاهدان جنگ بدر است. وی دو بار به حبشه و مدینه هجرت کرد. کنیه‌اش ابوسائب و مادرش زینب دختر عنبس می‌باشد. وی در ذی‌الحجه رحلت نمود و در بقیع به خاک سپرده شد.^۳ محمد بن علی بن حمزه، او را از مسلمانان نخستین دانسته و ابن‌اسحاق درباره‌اش گفته است:

عثمان بن مظعون، چهاردهمین مرد مسلمان است. او به همراه پسرش «سائب» و گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمود و زمانی که خبر پیروزی‌های مسلمانان را شنیدند، بازگشتند. او در جنگ بدر حضور داشت و در عبادت پروردگار بسیار می‌کوشید. روزها روزه بود و شب‌ها را به عبادت سپری می‌نمود. از هواهای نفسانی به دور بود و از زنان کناره می‌گرفت؛ حتی از پیامبر

۱. سبل السلام، ج ۱، ص ۴۸.

۲. الغدير، ج ۹، ص ۲۱۲؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶؛ تاریخ المدینه، ج ۴، ص ۱۲۴۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۷۷؛ الفتنه و وقعة الجمل، ص ۸۴؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۷۸؛ مصنف ابن ابی‌شيبه، ج ۳، ص ۲۲۷؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۴۳۸؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۷۵ و ۳۸۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۸ و ج ۱۰، ص ۶؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۶۷ و ج ۴۴، ص ۱۵۲؛ الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۵، ص ۲۱۶؛ احاديث ام المؤمنين عايشه، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. ر.ک: مصنف ابن ابی‌شيبه، ج ۸، ص ۳۴۶؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۹۶؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

خدا ﷻ اجازه خواست تا ترک زن و فرزند کند و میل جنسی را در خود بکشد.
اما آن حضرت او را نهی فرمود.^۱

ابن ابی شیبیه از محمد بن عمرو بن علی از امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «نخستین مدفون در بقیع، عثمان بن مظعون و پس از او، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود».^۲

ابن قتیبه نیز می گوید:

نخستین کسی از مسلمانان که در مدینه درگذشت، عثمان بن مظعون بود. این واقعه، بعد از جنگ بدر و قبل از جنگ احد بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «عثمان پیشگام مردگان شماست. پس اموات خود را کنار او دفن نمایید». او در بقیع دفن گردید.^۳

طریحی درباره اش نوشته است:

عثمان بن مظعون، از قریش و از مسلمانان نخستین است. چهاردهمین مردی است که اسلام آورده و دو هجرت به حبشه و مدینه انجام داده است. او در جنگ بدر حضور داشت و در زمان جاهلیت، شراب را حرام کرده بود.^۴ وی در این باره گفته بود: چرا چیزی را بنوشم تا مایه خنده و مسخره دیگران شوم؟! گفته اند او نخستین مدفون در بقیع و همچنین نخستین فرد از مهاجران است که در مدینه رحلت کرده است.^۵

۱. الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند الامام احمد من الرجال، ص ۲۹۰.

۲. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۳۵۷. نیز ر. ک: کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۳. المعارف، ص ۴۲۲.

۴. ر. ک: تحفة الاحوذی، ج ۴، ص ۵۴؛ الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند الامام احمد من الرجال، ص ۲۹۰.

۵. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۸۸؛ نیز ر. ک: تحفة الاحوذی، ج ۴، ص ۵۴.

ابن حجر نیز می‌گوید:

عثمان بن مظعون از مسلمانان نخستین است... و وفاتش در ذیحجه سال دوم هجری بوده است. او نخستین کسی است که در بقیع به خاک سپرده شد.^۱ گفته شده پیامبر خدا ﷺ بر پیکرش بوسه زد.^۲

مبارکفوری می‌گوید:

عثمان بن مظعون، برادر رضاعی پیامبر خدا ﷺ است. صاحب «المشكاة» گفته است: او دو هجرت کرده است... و نخستین مهاجری است که در مدینه، سی ماه پس از هجرت، در ماه شعبان از دنیا رحلت کرد. هنگام دفنش رسول خدا ﷺ فرمود: «او سلف صالحی برای ما بود». او که عابدی کوشا و از صحابه برجسته بود، در بقیع به خاک سپرده شد.^۳

طبری نیز تاریخ وفات او را ذیحجه سال دوم هجری می‌داند و معتقد است او نخستین مدفون در بقیع است.^۴ ابن ابی شیبیه از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که گفت: «پس از مرگم مرا در قبر عثمان بن مظعون به خاک بسپارید».^۵

۸۹. عقیل بن ابی طالب

وی برادر علی بن ابی طالب علیه السلام است. کنیه‌اش ابویزید می‌باشد و در علم انساب عرب و نیز در فصاحت و طبع لطیف، سرآمد بوده است. جعفر طیار و طالب، دو برادر دیگر اویند. ابن عباس می‌گوید:

۱. فتح الباری، ج ۹، ص ۹۶؛ نیز ر.ک: تعجیل المنفعة، ص ۲۸۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۸۲.

۲. تعجیل المنفعة، ص ۲۸۳.

۳. تحفة الاحوذی، ج ۴، ص ۵۴.

۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۷۷.

۵. المصنف، ج ۳، ص ۲۲۹.

علی ع به پیامبر خدا ص عرض کرد: «آیا عقیل را دوست می‌داری؟» فرمود: «آری به خدا سوگند! من او را به دو جهت دوست دارم: یکی به خاطر خودش. یکی هم به خاطر اینکه ابوطالب (پدرش) او را دوست می‌دارد. همانا پسر او (مسلم بن عقیل) در راه دوستی پسر تو (حسین بن علی) کشته خواهد شد و مؤمنان بر او اشک خواهند ریخت و فرشتگان مقرب الهی بر او درود خواهند فرستاد. آن‌گاه حضرت به گریه افتاد تا آنجا که اشک‌های مبارکش بر سینه جاری شد و فرمود: از آنچه پس از من بر سر اهل بیتم خواهد آمد، به نزد خدا شکایت می‌برم»^۱.

مسلم بن عقیل، سفیر امام حسین ع در کوفه بود و در همان‌جا نیز به شهادت رسید. عبدالله، محمد، عبدالرحمان و جعفر، دیگر فرزندان عقیل اند که جملگی در کربلا به شهادت رسیدند. برخی گفته‌اند که شهدای خاندان عقیل در کربلا، شانزده نفرند که شامل فرزندان و نوادگان عقیل بن ابی‌طالب می‌شود.^۲

در طبقات الکبری آمده است: «عقیل در دوران معاویه بن ابی‌سفیان درحالی که نابینا شده بود، رحلت کرد. نسل او تاکنون باقی می‌باشد، وی در بقیع، خانه‌ای داشته است».^۳ ابن‌کنثر در شرح حال ابن‌نجیح نوشته است: «او در بقیع و در ضلع شرقی مقبره عقیل دفن گردید و از این‌رو مردم به محل خاکسپاری ابن‌نجیح غبطه می‌خورند».^۴

۹۰. علی بن احمد، ابوالحسن حریشی

اسماعیل پاشا می‌گوید: علی بن احمد، ابوالحسن حریشی، اهل فاس (مراکش) و از فقهای مالکی است. وی هنگام انجام دادن مناسک حج سال ۱۱۴۵ ه. ق در مکه

۱. مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲. ر.ک: همان، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۳. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۴ و نیز ر.ک: المنتخب من ذیل المذیل، ص ۳۱.

۴. البداية و النهایه، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

درگذشت و در بقیع دفن گردید. از جمله تألیفات او: «شرح الشفاء للقاضی عیاض» و «شرح منظومه ابن زکری»^۱ که در زمینه شرح اصطلاح‌های حدیث است.^۲

۹۱. علی بن جعفر عریضی

نمازی می‌گوید:

علی بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، از اصحاب و یاران جلیل‌القدر و مورد وثوق پدر و برادرش امام کاظم علیه السلام و نیز امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام بوده است. کتاب «المناسک و المسائل» از اوست. وی ساکن «عریض» بوده است. از این‌رو خود و فرزندانش مشهور به «عریضی» شده‌اند. او بیش از ۱۲۰ سال عمر کرده است.^۳

ابن حجر درباره‌اش گفته است: «او پسر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و برادر موسی الکاظم علیه السلام است. حدیثش مقبول می‌باشد و در سال ۲۱۰ ه. ق رحلت نموده است».^۴ در حاشیه کتاب تهذیب التهذیب آمده است: «او به عریضی معروف است چون در روستای عریض، نزدیکی مدینه اقامت داشته و همان‌جا نیز درگذشته است. روی قبرش گنبد و بارگاه بزرگی قرار دارد».^۵

محدث نوری می‌گوید: «همان‌طور که اهل مدینه می‌دانند، قبر او در عریض قرار دارد و ما در سفری به آنجا رفته‌ایم و گنبد و بارگاه مزارش را دیده‌ایم».^۶

۱. التلمسانی.

۲. هدیه العارفین. اسماعیل پاشا البغدادی، ج ۱، ص ۷۶۶؛ نیز ر.ک: الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۹.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۳۱۹.

۴. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۶۸۹.

۵. هامش تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۵۸.

۶. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۲۶.

ما نیز با همراهی گروهی از علما و روحانیون، به زیارت این قبر شریف در عریض موفق شدیم. اما به تازگی وهابی‌ها آن را به‌طور کامل ویران کرده‌اند. البته پیش‌تر، گنبد و بارگاهش را خراب کرده بودند. از برخی افراد مورد وثوق شنیدیم که پس از تخریب قبر، پیکر علی بن جعفر، سالم بوده است که پس از انتقال به بقیع، نزدیک قبور ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به خاک سپرده شد.

۹۲. عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام

مادرش صهباء دختر زمعه بن ربیع است که ۸۵ سال عمر کرد و در بقیع دفن گردید.^۱

۹۳. عمیره دختر عبدالرحمان

ابن سعد درباره‌اش آورده است که به برادرزاده‌اش گفت: «مرا در فلان نقطه از باغ که کنار بقیع است، دفن کنید؛ زیرا خودم از عایشه شنیدم که می‌گفت: شکستن استخوان مُرده، همانند شکستن استخوان شخص زنده است».^۲

۹۴. فاطمه بنت اسد

از جعفری روایت شده است: «کنیه فاطمه بنت اسد، ام‌فروه^۳ است و قبر او در بقیع قرار دارد».^۴ در روایت‌های دیگری می‌خوانیم: «فاطمه بنت اسد کنار نوادگان معصومش علیهم‌السلام در بقیع به خاک سپرده شده است».^۵ او مادر گرامی امیرمؤمنان علیه‌السلام است که او را درون خانه کعبه به دنیا آورد.^۶ چه افتخار و فضیلتی بالاتر از این وجود دارد؟

۱. جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۲.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۸۱.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۸.

۴. ر.ک: الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۲۰.

۵. الدروس الشرعیة، ج ۲، ص ۱۳؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۷، ص ۴۳۶؛ جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۸.

۶. ر.ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۹؛ شرح الشفاء، قاضی عیاض، ج ۱، ص ۱۵۱؛ علی ولید الکعبه، محمد علی الاردوبادی.

حاکم نیشابوری، خبر ولادت امام علی علیه السلام در کعبه را از اخبار متواتر دانسته است.^۱
 زرنندی حنفی از قول امام احمد بن حنبل آورده است:

فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ندارند.
 مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف، نخستین زن هاشمی است که
 فرزندی هاشمی را به دنیا آورد. روایت شده وقتی که درد زایمان گرفت،
 ابوطالب پس از گذشت پاسی از شب، او را داخل کعبه فرستاد و علی بن
 ابی طالب علیه السلام در آنجا به دنیا آمد.^۲

زرکلی می گوید:

فاطمه بنت اسد از نوادگان هاشم بن عبدمناف است و نخستین زن هاشمیه است
 که فرزندش، خلیفه مسلمانان است. او در دوران جاهلیت در مکه زندگی
 می کرد و به همسری ابوطالب درآمد... . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به
 خانه اش می رفت و در همان جا نیز به استراحت می پرداخت. فاطمه بنت اسد به
 همراه فرزندان به مدینه هجرت نمود و در آنجا رحلت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با
 پیراهن خود، او را کفن کرد و در قبرش خوابید و درباره اش فرمود: «پس از
 ابوطالب، کسی همانند فاطمه به من مهربانی نکرد». قبر او در بقیع قرار دارد.^۳

۹۵. فتح الله بن نحاس حلبی

شیخ آقا بزرگ تهرانی می گوید:

در خلاصه الاثر و اعلام النبلاء شرح حال او آمده است. او در مدینه رحلت کرد

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۸۳.

۲. نظم در السمطین، ص ۸۰.

۳. الاعلام، ج ۵، ص ۱۳۰.

و در بقیع دفن گردید. دیوان شعر او به نام «دیوان ابن‌النحاس» در مصر و بیروت با اختلاف‌هایی به چاپ رسیده است.^۱

در معجم «المطبوعات العربیه» آمده است:

ابن نحاس حلبی (متوفای ۱۰۵۲ ه.ق)، اهل مدینه و از شعرای معروف است. اشعار او در لطافت بیان و انسجام لفظ، منحصر به فرد بوده است. بارها به دمشق رفت و مدتی در آنجا ماند. سپس به قاهره سفر کرد. آن‌گاه به مکه و مدینه مهاجرت نمود و در مدینه ماندگار شد. پس از مرگ، او را در بقیع الغرقد به خاک سپردند.^۲

۹۶. کلثوم بن الهدم

گفته شده او نخستین مسلمانی است که اندکی پس از ورود پیامبر خدا ﷺ به مدینه، از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. اسعد بن زراره نیز پس از او، از دنیا رفت.^۳

۹۷. ماریه قبطیه (ام‌ابراهیم)

ماریه، مادر ابراهیم^۴ پسر رسول خدا ﷺ است. او را حاکم اسکندریه (جریح بن مینا) به عنوان کنیز به همراه هدایایی نزد رسول خدا ﷺ فرستاد و پیامبر نیز آن را پذیرفت.^۵ ماریه در سال پانزده^۶، یا شانزده^۷ یا هفده هجری در مدینه از دنیا رفت و عمر بن

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص ۳۱.

۲. معجم المطبوعات العربیه، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۵۳.

۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۴۴.

۵. البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۸۵.

۶. الاصابه، ج ۸، ص ۳۱۱؛ السیره النبویه، ج ۴، ص ۶۰۳؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۳۲۶.

۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۹؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۰۹؛ السیره النبویه، ج ۴، ص ۶۰۳.

خطاب بر او نماز گزارد و در بقیع دفن شد.^۱ ابن منده گفته است: «ماریه پنج سال پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ درگذشت».^۲

۹۸. مالک بن حارث اشتر نخعی

مالک اشتر، مجاهد راه خدا و شمشیر برنده علیه دشمنان و یاری‌گر خدا و پیامبر او و امیر مؤمنان علیه السلام بود. شجاعت، بصیرت، بردباری و فصاحت، از جمله ویژگی‌های او به شمار می‌آمد. وی به هنگام خاکسپاری ابوذر در ریزه حضور داشت و از مخالفان علی علیه السلام در فتنه جمل، به شدت خشمگین بود. او «مالک بن سوزادی» را در این جنگ به هلاکت رساند. امیر مؤمنان علی علیه السلام وی را حاکم شهرهای موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت و عانات نمود.^۳ فضل بن شاذان او را از بزرگان تابعان و پارسایان آنها برشمرده است.^۴ علامه حلی درباره او می‌گوید:

آن بزرگ‌مرد، جایگاهی والا داشت و از خواص و نزدیکان علی علیه السلام بود. پس از درگذشت او، امام علیه السلام بسیار ناراحت شد و فرمود: «جایگاه و نسبت او به من، همچون جایگاه و نسبت من به پیامبر خدا ﷺ بود».^۵

همچنین امام علیه السلام درباره او خطاب به یارانش فرمود: «ای کاش میان شما دو نفر همانند مالک داشتم. بلکه ای کاش یک نفر مثل او داشتم که همانند او بصیرت و دشمن‌شناسی داشت».^۶

۱. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۰؛ تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۴۴؛ المنتخب من ذیل المذیل، صص ۱۱ و ۱۰۹.

۲. الاصابه، ج ۸، ص ۳۱۱.

۳. ر.ک: مستدرک سفینه البحار، ج ۵، صص ۳۵۱-۳۵۲.

۴. مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۳۳۱؛ رجال الطوسی، ص ۸۱.

۵. خلاصه الاقوال، ص ۲۷۶ و نیز ر.ک: رجال ابن داود الحلّی، ص ۱۵۷؛ نقد الرجال، التفرشی، ج ۴، ص ۸۱ جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۷.

۶. مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۵۳.

ذهبی درباره اش گفته است:

او از بزرگان و قهرمانان بود... سلحشور و پرچمدار بود... زبان آور و فصیح بود... پس از جنگ صفین، علی علیه السلام او را به فرمانروایی مصر برگزید. ولی هنگام عزیمت و در نیمه راه، مسموم گردید و به شهادت رسید.^۱

وقتی خیر مرگ مالک اشتر به علی علیه السلام رسید، با آه و افسوس فرمود:

خدا پاداش دهد مالک را! چه مالکی! مالک اگر کوه بود، همانا کوهی بود که پای هیچ رونده‌ای بر فراز قله بلندش نمی‌رسید و هیچ پرنده‌ای یارای پرواز بر بلندای آن را نداشت.^۲

طبری درباره او چنین نوشته است:

معاویه از خیر اعزام مالک به مصر از سوی امام علی علیه السلام وحشت زده شد و بی‌درنگ مزدوری را بر سر راه او فرستاد و (با دسیسه) به او سهم خورانید و او را به شهادت رساند. وقتی خبر شهادت مالک به معاویه رسید، به میان مردم رفت و طی سخنانی گفت: «علی علیه السلام دو دست داشت: یکی عمار یاسر که در جنگ صفین آن را قطع کردم و دیگری مالک اشتر که امروز آن را بریدم».^۳

پیکر پاک مالک اشتر به مدینه انتقال یافت و در آنجا دفن گردید.^۴

حموی می‌گوید:

گفته‌اند معاویه به وسیله برخی از مزدورانش در منطقه قُلُزم، عسل مسمومی را به او خوراند که موجب مرگش شد. به دنبال آن، معاویه در سخنی طعنه آمیز

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۰.

۲. مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۵۵. به نقل از نهج البلاغه.

۳. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۹۶؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۶۴۵.

۴. مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۳۵۶.

گفت: «خدا سربازانی از جنس عسل دارد!» گفته شده است پیکر او به مدینه منتقل و در آنجا دفن گردید و قبر او در مدینه شناخته شده است.^۱

۹۹. مالک بن انس

امام مالک بن انس، رئیس مذهب مالکیه، یکی از مذاهب چهارگانه برادران اهل سنت می‌باشد. وی صاحب کتاب «الموطأ» است. ابن قتیبه، مرگ وی را در سال ۱۷۹ هـ. ق در سن ۸۵ سالگی و محل دفن او را بقیعی می‌داند.^۲

خطاب رعینی می‌گوید:

مالک بن انس در منطقه «ذی المروه» حوالی مساجد تبوک در شمال مدینه به دنیا آمده است. اما قاضی عیاض، محل تولد او را مدینه می‌داند. این دو نظر منافاتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا ذوالمروه از توابع مدینه است. تاریخ تولد او را از ۹۰ تا ۹۷ هـ. ق روایت کرده‌اند. او پس از مرگ، در بقیعی به خاک سپرده شد و در آنجا قبر شناخته شده‌ای دارد که دارای گنبد و بارگاه است و کنار آن، قبر نافع قرار دارد.^۳

ابن ندیم می‌گوید:

مالک بن انس به مسجد می‌رفت و نماز می‌گزارد. او همچنین به عیادت افراد مریض می‌شتافت و به ادای حقوق دیگران توجه داشت. پس از مدتی، دیگر مسجد نمی‌رفت و در خانه‌اش نماز می‌گزارد و در تشییع جنازه نیز شرکت نمی‌کرد. به همین دلیل به او انتقاد می‌کردند و او پاسخ می‌داد که نمی‌تواند

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۹ (ماده بعلبک).

۲. المعارف، ص ۴۹۹.

۳. مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹؛ نیز ر. ک: کتاب الثقات، ج ۷، ص ۴۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۹؛ تاج العروس، ج ۷،

ص ۱۸۲؛ معجم المؤلفین، ج ۸، ص ۱۶۸.

عذرش را به همه بازگو نماید.

نزد حاکم مدینه، جعفر بن سلیمان، از او بدگویی کردند که او به بیعت با حاکم اعتقادی ندارد و پیمان شکن است. جعفر بن سلیمان او را فراخواند و دستور داد تازبانه اش بزنند و کشان کشان روی زمین ببرند. در نتیجه، مفصل کتف او از جا در رفت و به شدت آسیب دید. بعد از این ماجرا، شهرت او بیشتر شد و گویی شلاق‌هایی که بر بدنش فرو آمد، جایگاه او را میان مردم بالا برد. مالک، از بندگان شایسته خدا، فقیه بزرگ حجاز و عالم برجسته دوران خودش بود. در سال ۱۷۹ هـ. ق در سن ۸۵ سالگی در گذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. کتاب «الموطأ» و نیز رساله‌ای برای هارون الرشید، از تألیفات اوست.^۱

در «طرائف المقال» آمده است:

از او روایات بسیاری نقل شده است که دلالت می‌کند او برخلاف ابوحنیفه، بیشتر در خدمت امام صادق علیه السلام بوده است. قبر او در بقیع قرار دارد و گنبدی بر فراز آن ساخته‌اند.^۲

گفته‌اند: مالک بن انس وصیت کرد در لباس خودش کفن شود. عبدالله بن محمد از نوادگان عبدالله بن عباس که در آن زمان والی مدینه بود، بر او نماز گزارد و پیکرش در بقیع دفن گردید. هنگام مرگ، ۸۵ سال^۳ و بنابر قولی هشتاد سال^۴ داشت. قبر او در بقیع شناخته شده است^۵ و گنبدی روی آن قرار دارد. عده‌ای از بزرگان به

۱. فهرست ابن الندیم، ص ۲۵۱ و نیز رک: المعارف، ابن قتیبه، ص ۴۹۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۶۶.

۲. طرائف المقال، ج ۱، ص ۵۶۷.

۳. المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۴۴؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۷، ص ۱۱۹.

۴. البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۸۷.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۳۲.

زیارت قبر او رفته‌اند.^۱ در حاشیه کتاب «اعانة الطالبین»، سال وفات مالک ۱۷۹ هـ. ق. ذکر شده است.^۲

۱۰۰. مالک بن سنان

مالک بن سنان، پدر ابوسعید خُدَری، در بقیع مدفون است. صالحی شامی از وی نام برده است.^۳

۱۰۱. محسن فضیلی

میرزا محسن فضیلی پدر شیخ عبدالهادی فضیلی از علمای پرهیزگار بود، او در ۱۳ ذی‌قعدة ۱۴۰۹ هـ. ق. در سیهات رحلت کرد و پیکر او را به مدینه منتقل ساخته و در بقیع به خاک سپردند.

۱۰۲. محمد بن احمد معروف به الفا هاشم

زرکلی می‌گوید:

او از فقهای مالکی و متولد سال ۱۲۸۳ هـ. ق. در شهر «حوار» از توابع منطقه «فلاته» در صحرای بزرگ آفریقا است. تحصیلات خود را در آنجا گذراند و هنگام حمله متجاوزان فرانسوی به کشورش در سال ۱۳۲۰ هـ. ق، عازم حجاز شد و پس از انجام مناسک حج در سال ۱۳۲۲ هـ. ق. به مدینه رفت و در آنجا اقامت گزید.

در مساجد شهر مدینه به تدریس فقه، حدیث و تفسیر پرداخت و سرانجام در سال ۱۳۴۹ هـ. ق. درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. دست‌نوشته‌های او پس از مرگ، برای چاپ و نشر به مصر برده شد. اما به‌طور نامعلومی ناپدید گردید!^۴

۱. المدونة الكبرى، ج. ۶، ص. ۴۶۹.

۲. حاشیه اعانة الطالبین، ج. ۱، ص. ۲۴.

۳. سبل الهدی و الرشاد، ج. ۱۲، ص. ۴۰۱.

۴. الاعلام، ج. ۶، ص. ۲۲.

۱۰۳. محمد بن بدرالدین منشی

زركلى مى‌گويد:

محمد بن بدرالدین رومی آق حصارى حنفى، ملقب به محى‌الدین و مشهور به منشى است. وی مفسر قرآن بود و به علوم ادبى آشنایى داشت. بدرالدین منشى، اهل «آقا حصار» از توابع صاروخان در مغنيسا بود. وی در سال ۹۸۲ هـ. ق ساکن مدینه شد و از متولیان اداره حرم نبوى ﷺ گردید. پس از وفات، او را در بقیع به خاک سپردند. کتاب «تنزیل التنزیل فى تفسیر القرآن الکریم» اثر اوست.^۱

۱۰۴. محمد بن عبدالله بن حسن مثنى

محمد بن عبدالله محض ملقب به نفس زکيه عليه منصور عباسى قیام کرد و در روز دوشنبه ۱۴ رمضان^۲ سال ۱۴۵ هـ. ق به قتل رسید و پیکر او را بعدها در بقیع به خاک سپرده شد. قاتل او عیسی بن موسی، سرش را برای منصور عباسى فرستاد و آن ملعون هم سر را نزد پدرش، عبدالله محض و دیگر بستگانش که زندانى بودند، فرستاد. وقتى عبدالله سر پسرش را دید، گفت: «خداوند تو را رحمت کند! به شهادت رسیدی؛ در حالی که اهل روزه و اقامه نماز بودی».^۳

ابن کثیر مى‌گويد:

عیسی بن موسی، به عنوان مژده، خبر مرگ محمد بن عبدالله را توسط قاسم بن الحسن و سر محمد بن عبدالله را به همراه ابن ابی کرام به نزد منصور عباسى فرستاد. عیسی بن موسی دستور داد که پیکر بی سر محمد بن عبدالله را در بقیع

۱. الاعلام، ج ۶، ص ۵۱.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۳.

۳. شجرة الطوی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الاعلام، ج ۶، ص ۲۲۰.

دفن نمایند و نیز اجساد یاران شهید او را بیرون شهر، به مدت سه روز به دار

آویزان نمایند و سپس در قبرستان یهودی‌ها رها کنند.^۱

ابن خلدون آورده است: «محمد بن عبدالله و یارانش بین محله ثنیة‌الوداع و شهر مدینه

به دار آویخته شدند و خواهر او، زینب، برای دفنش در بقیع، از حاکم مدینه اجازه گرفت.»^۲

گفته شده است که مالک بن انس و ابوحنیفه (دو امام اهل سنت)، نفس زکیه (محمد بن

عبدالله) را شایسته‌تر از منصور در حکومت می‌دانستند. منصور که از این موضوع آگاه شد،

به اذیت و آزار آن دو برخاست؛ مالک را به بهانه فتوایش درباره طلاق شخصی که از روی

اکراه طلاق می‌دهد، تنبیه کرد و ابوحنیفه را به بهانه قضاوتش به زندان افکند.^۳

صاحب اعیان الشیعه به نقل از کتاب تاریخ ابن اثیر (در شرح حوادث سال

۱۱۴۵ هـ. ق) چنین می‌نویسد:

پس از آنکه عیسی بن موسی، محمد بن عبدالله بن حسن مثنی را به قتل رساند،

یاران او را نیز دستگیر نمود و به دار آویخت. بدن آنها سه روز بالای دار ماند و

سپس عیسی بن موسی دستور داد آن اجساد را داخل قبرستان یهودی‌ها رها

کنند. پس از آن، اجساد را درون خندقی که در محله «اصل ذباب» حفر شده

بود، انداختند. بعد از این حوادث، زینب خواهر محمد بن عبدالله به عیسی بن

موسی پیغام فرستاد: «شما که برادرم را کشتید و به مقصود خود رسیدید، حال

اجازه دهید او را به خاک بسپاریم.» عیسی نیز پذیرفت و محمد بن عبدالله در

بقیع دفن گردید.^۴

۱. البدایة و النهایه، ج ۱۰، ص ۹۶.

۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۹۳.

۳. الاعلام، ج ۶، ص ۲۲۰.

۴. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۳.

طبری نوشته است: «قبر محمد بن عبدالله در بقیع، مقابل کوچه خانه علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد».^۱ اما صالحی شامی تصریح می‌کند که قبر محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، بیرون از بقیع و در منطقه کوه سلع قرار دارد.^۲ شیخ محمد هاشم خراسانی، مزار او را در مسجد بزرگی در ضلع شرقی کوه سلع، در حومه مدینه می‌داند.^۳

دوست محقق اینجانب، آقای «حسین محمد علی شکری مدنی» نیز می‌گفت: «در زمان کودکی، مزار نفس زکیه را در کوه سلع دیده‌ام. بعداً آن قبر را ویران کردند و جسد را به بقیع انتقال دادند».

شیخ عبدالعزیز مدنی نیز می‌گوید:

من آن قبر را که در مسجدی در دامنه کوه سلع قرار داشت، دیده بودم.^۴ چه بسا تقاضای زینب از عیسی بن موسی برای دفن پیکر برادرش محمد بن عبدالله در بقیع، موجب گردید که عده‌ای گمان کنند او از ابتدا در بقیع دفن شده است.

۱۰۵. محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

وی به دلیل آنکه نام مادرش حنفیه است، به محمد بن حنفیه معروف شده است.^۵ کنیه‌اش ابوالقاسم یا ابو عبدالله است.^۶ وی در سال ۲۶ هـ. ق به دنیا آمد^۷ و در جنگ

۱. تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۴۰۱.

۳. منتخب التواریخ، ص ۱۰۵.

۴. التاریخ الامین، ص ۴۰۹.

۵. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۳۴۷.

۶. همان.

۷. مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۰۳.

جمل حضور داشت.^۱ او از طبقه نخست تابعان است^۲ و توفیق همراهی با برادرش امام حسین علیه السلام را در سفر کربلا نداشت. همچنین مختار ثقفی، پس از خلع عبدالله بن زبیر از خلافت، مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت کرد. محمد بن حنفیه در محرم^۳ سال ۸۱ ه. ق.^۴ در کوه رضوی^۵ در سن ۶۵ سالگی^۶ رحلت کرد.

ابان بن عثمان با اجازه ابوهاشم (فرزند محمد بن حنفیه) بر پیکر او نماز گزارد^۷ و بدنش در بقیع به خاک سپرده شد.^۸ کیسانیه او را امام خود می‌دانند.^۹

۱۰۶. محمد بن علی بن ابی‌منصور

جمال‌الدین محمد بن علی بن ابی‌منصور، در سال ۵۵۹ ه. ق. درگذشت و در موصل دفن گردید. مدتی بعد پیکرش به مکه منتقل گردید و به دور کعبه طواف داده شد و سپس به صحرای عرفات برده شد. در آخر به مدینه انتقال یافت و در مهمان‌خانه‌ای که خود در ضلع شرقی مسجدالنبی صلی الله علیه و آله ساخته بود به خاک سپرده شد.^{۱۰} همچنین گفته شده است که در بقیع دفن گردیده است.^{۱۱}

۱. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۳۴۷.

۲. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۵.

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۶.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۵۸.

۵. مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۰۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۱۵۲؛ اسعاف المبطأ برجال الموطأ، ص ۹۵.

۶. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۵۸.

۷. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۵.

۸. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۵۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۱۵۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۲۸.

۹. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ کتاب الثقات، ج ۵، ص ۳۴۷؛ سر السلسله العلویه، ص ۸۰.

۱۰. الغدیر، ج ۵، ص ۸۱.

۱۱. تاریخ ابن خلکان، ج ۵، ص ۸۱.

۱۰۷. محمد بن سعدالله حرانی دمشقی

عمر رضا کحاله می گوید:

محمد بن سعدالله حرانی دمشقی، فقیهی است که به دانش‌های فراوانی آگاهی داشت. وی در ایام کهولت و در زمان بازگشت از حج، در منطقه «وادی بنی‌سالم» رحلت کرد. پیکر او را به مدینه انتقال دادند و در بقیع دفن نمودند. کتاب «الکفایه» در فقه، اثر اوست.^۱

۱۰۸. محمد بن سفیان قیروانی مالکی

عمر رضا کحاله می گوید:

او از فقها و استادان علم قرائت است که نزد ابوالحسن قابسی و ابن‌غلبون و دیگران کسب علم کرده است. وی در اول صفر (سال ۴۱۵ ه.ق)^۲ در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن گردید. کتاب «الهادی فی القرائات السبع» از جمله آثار اوست.^۳

۱۰۹. محمد بن سلیمان کردی

سرکیس یوسف الیان می گوید:

شیخ محمد بن سلیمان کردی مدنی از علمای شافعی است که در دمشق به دنیا آمد، در یک سالگی به مدینه برده شد، در آنجا رشد کرد و از فضیلت آن دیار علم آموخت. سپس منصب «افتا» در فقه شافعی را عهده‌دار شد. سرانجام در مدینه درگذشت و کنار بارگاه عباس و نزدیک گنبد ائمه بقیع علیهم‌السلام به خاک سپرده شد.^۴

۱. معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۲۳.

۲. الاعلام، ج ۶، ص ۱۴۶.

۳. معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۴۱؛ الاعلام، ج ۶، ص ۱۴۶.

۴. معجم المطبوعات العربیه، ج ۲، ص ۱۵۵۵.

۱۱۰. محمد بن محمد بن علی (ابن شماع)

عمر رضا کحاله می‌گوید:

محمد بن محمد بن علی بن احمد ایوبی حموی حلبی شافعی معروف به ابن شماع، فقیه، اصولی، متکلم، صوفی، شاعر و نویسنده، در اوایل سال ۷۹۱ ه. ق در «حماة» به دنیا آمد. سپس به مصر رفت و از محضر اساتیدی همچون بلقینی، بیجوری، ولی عراقی، عز بن جماعه و... استفاده کرد و با ابن بقال همراه شد. او بارها به حج رفت. به هند نیز سفر کرد و مدتی را در مرزهای کشور اسلامی با کفار به جنگ پرداخت. وی در ۲۰ ذی‌قعدة سال ۸۶۳ ه. ق در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید.^۱

۱۱۱. محمد بن مسلمة بن سلمه

ابن حبان می‌گوید:

محمد بن مسلمة بن سلمة بن حریش انصاری، همان کسی است که با کعب بن اشرف به نبرد پرداخت و او را کشت. او در جنگ بدر حضور داشت. مدتی در ربه اقامت گزید و سرانجام در زمان معاویه و در سن ۷۷ سالگی در مدینه درگذشت. مروان بن حکم بر او نماز گزارد و در بقیع دفن گردید.^۲

۱۱۲. محمد سید طنطاوی

دکتر محمد سید طنطاوی شیخ ازهر در سال ۱۴۳۱ ه. ق در عربستان سعودی وفات یافت و در بقیع دفن گردید.

۱. معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۲۴۳.

۲. کتاب الثقات، ج ۳، ص ۲۶۲.

۱۱۳. سید محمدتقی طالقانی

سید محمدتقی طالقانی (آل احمد) از علمای ارجمند شیعه، در سال ۱۳۲۵ ه. ق دیده به جهان گشود. او از شاگردان آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی بود و به نمایندگی حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی به مدینه رفت و در آنجا اقامت گزید. وی در ۱۴ شعبان سال ۱۳۷۶ ه. ق رحلت کرد و در بقیع به خاک سپرده شد.^۱

۱۱۴. محمدرضا بهبهانی حائری

شیخ محمد رازی می‌گوید: «سید محمدرضا بهبهانی حائری از علمای تهران است که در سال ۱۳۹۱ ه. ق در سفر بیت‌الله الحرام درگذشت و در بقیع دفن گردید».^۲

۱۱۵. محمد عابد سنندی

عمر رضا کحاله می‌گوید:

محمد عابد بن محمد مراد بن یعقوب انصاری از اهالی سند است. وی در آنجا از دانش عالمان بهره‌ها برد. سپس همراه خانواده‌اش به «صنعاء» و پس از آن به مصر، و سرانجام به حجاز رفت و به ریاست علمای مدینه گماشته شد. او حنفی مذهب و پیرو طریق نقشبندیه بود. محمد عابد سنندی در ۱۸ ربیع‌الاول سال ۱۲۷۵ ه. ق درگذشت و در بقیع دفن گردید.^۳

۱۱۶. محمد علی عمروی

شیخ محمد علی عمروی عالم بزرگوار و رهبر شیعیان مدینه در روز دوشنبه ۲۰ صفر ۱۳۳۲ ه. ق در مدینه منوره دیده به جهان گشود و در روز پنج‌شنبه ۲۳ صفر

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۶۶. وی برادر جلال آل‌احمد، نویسنده معروف است.

۲. همان.

۳. معجم المؤلفین، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۱۴۳۲ هـ. ق در مدینه چشم از دنیا فرو بست. چهره او نماد مظلومیت شیعه در سده‌های گوناگون بود. در تشییع جنازه باشکوه او بیش از پنجاه هزار نفر شرکت کردند و در زاویه قبرستان بقیع نزدیک مرقد ابوسعید خدری نزدیک دیوار به خاک سپرده شد، مطالب فوق را جناب حجت‌الاسلام حاج شیخ کاظم عمروی در ۱۱ جمادی‌الاول ۱۴۳۲ هـ. ق در مدینه برایم نقل نمود.

۱۱۷. معاذ بن عمرو بن جموح

حاکم نیشابوری از قول خلیفه بن خیاط آورده است:

معاذ بن عمرو بن جموح در جنگ بدر به شدت مجروح شد و تا دوران خلافت عثمان از آثار آن رنج می‌برد. او در سال ۴۰ هجری قمری در مدینه از دنیا رفت و نمازش را عثمان بن عفان خواند و در بقیع دفن شد.^۱

۱۱۸. مغیره بن عبدالرحمان مخزومی

ابن‌سعد از محمد بن عمر نقل می‌کند:

مغیره بن عبدالرحمان بارها به مرزهای شام رفت و به نبرد با کفار پرداخت. او در گروه رزمندگانی بود که در سرزمین روم به محاصره درآمدند و عمر بن عبدالعزیز آنها را نجات داد. مغیره در این جنگ، یک چشم خود را از دست داد و پس از بازگشت به مدینه، از دنیا رفت.

او وصیت کرده بود که او را کنار شهدا در محل جنگ احد دفن کنند. اما خانواده‌اش نپذیرفتند و او را در بقیع به خاک سپردند. مغیره از جمله راویان مورد اعتماد در نقل حدیث است. اما احادیث کمی از او نقل شده است؛ مگر در

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۲۵.

موضوع جنگ‌های رسول خدا ﷺ که آن را از «ابان بن عثمان» اخذ کرده و بسیار نقل کرده است و به ما دستور می‌داد که آن را فرا بگیریم.^۱

ابن حبان درباره‌اش گفته است: مغیره بن عبدالرحمان از اصحاب رسول خدا ﷺ است و عالمان مدینه از او حدیث نقل کرده‌اند. وی در زمان خلافت یزید یا هشام بن عبدالملک در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید.^۲

۱۱۹. مقداد بن عمرو ثعلبی کندی

مقداد بن عمرو بن ثعلبه از اصحاب برجسته پیامبر خدا ﷺ است. او در سال ۳۳ هـ ق در ۷۰ سالگی، در منطقه «جرف»، اطراف مدینه، از دنیا رفت. پیکر او را به مدینه آوردند و پس از نماز عثمان بن عفان بر او، در بقیع دفن کردند.^۳

۱۲۰. نافع

درباره هویت و شخصیت نافع مدفون در بقیع، اختلاف نظر وجود دارد؛ چنان‌که سخاوی می‌گوید: «او یا همان قاری معروف است یا غلام عبدالله بن عمر می‌باشد». خطاب رعینی، آنجا که درباره مالک بن انس می‌نویسد، تصریح می‌کند که او (مالک) در سال ۱۷۹ هـ ق در مدینه درگذشت و در بقیع دفن گردید و قبرش در آنجا شناخته شده است و گنبدی بر آن قرار دارد و قبر نافع نیز کنار قبر اوست.^۴

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۰، ص ۷۰.

۲. کتاب الثقات، ج ۵، ص ۴۰۷ و نیز ر.ک: تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۰، ص ۲۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۳۸۷.

۳. ر.ک: الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۶۳؛ کتاب الثقات، ج ۲، ص ۲۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۴۸؛ تاریخ

مدینه دمشق، ج ۶۰، صص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۶؛ الدرجات الرفیعه،

ص ۲۲۵؛ الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۳۴۳؛ الغدیر، ج ۵، ص ۶۸.

۴. مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹؛ نیز ر.ک: الغدیر، ج ۵، ص ۱۶۰؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۲۱۲.

۱۲۱. نوفل بن حارث بن عبدالمطلب

طبری می‌گوید:

ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم برادر رضاعی پیامبر خدا ﷺ است؛ زیرا حلیمه مدتی او را شیر داده است. نوفل با رسول خدا ﷺ صمیمی بود. ولی از وقتی آن حضرت به پیامبری مبعوث شد، به دشمنی با او برخاست و با اشعارش به هجو او و یارانش پرداخت. وی مدت بیست سال با پیامبر خدا ﷺ دشمنی ورزید و سرانجام وقتی از لشکرکشی آن حضرت برای فتح مکه باخبر شد، خداوند قلبش را برای پذیرش اسلام آماده ساخت. نوفل به همراه پسرش جعفر پیش از ورود پیامبر خدا ﷺ به مکه، به پیشواز ایشان رفتند و در منطقه «بواء» اسلام آوردند. وی در جنگ حنین حضور داشته است.^۱

ابن کثیر درباره او می‌نویسد:

نوفل پسرعموی رسول خدا ﷺ است. او مسن‌ترین فرزند عبدالمطلب است که اسلام آورد. در جنگ بدر به اسارت سپاه اسلام درآمد و عباس بن عبدالمطلب با پرداخت فدیة، آزادش ساخت. گفته شده است او در زمان جنگ خندق از مکه به مدینه هجرت نمود و در جریان صلح حدیبیه و فتح مکه در سپاه اسلام حضور داشت. در زمان جنگ حنین، با اهدای سه هزار نیزه به سپاه اسلام کمک کرد. وی در سال پانزدهم هجری در مدینه درگذشت و عمر در تشییع او شرکت کرد و بر او نماز خواند و در بقیع دفن گردید.^۲

۱۲۲. واعظ ایروانی

وی در سال ۱۳۰۰ ه. ق هنگام بازگشت از حج، در مدینه رحلت کرد و در بقیع دفن گردید.^۳

۱. المنتخب من ذیل المذیل، ص ۱۰.

۲. البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۷۳ و نیز ر. ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۴۶؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۷.

۳. الذریعة، ج ۶، ص ۱۸۸.

۱.۲۲. ولی قلی شاملو

او مسئول گرفتن مالیات در سیستان بود. هنگام بازگشت از حج، در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. وی در ابتدای حکومت ذوالفقارخان به «قندهار» رفته بود. دیوان شعری از او به یادگار مانده است.^۱

۱.۲۴. یحیی بن معین

خطیب بغدادی از احمد بن زهیر نقل می‌کند: یحیی متولد سال ۱۵۸ ه. ق و متوفای ۲۲ ذی‌قعدة سال ۲۳۳ ه. ق در مدینه می‌باشد. ۷۵ سال عمر کرد و پس از اقامه نماز رئیس شرطه مدینه بر پیکرش، در بقیع به خاک سپرده شد.^۲

۱.۲۵. یوسف صدرالعلما

میرزا یوسف فرزند شیخ میرزا محمد اسحاق پیش‌خدمت، از طرف ناصرالدین شاه صدرالعلما شده بود. وی در نجف اشرف اقامت داشت و پس از بازگشت از حج، در سال ۱۳۷۲ ه. ق در مدینه درگذشت و در جوار ائمه بقیع علیهم‌السلام به خاک سپرده شد.^۳

۱.۲۶. یونس بن یعقوب

وی از اهالی کوفه^۴، مورد وثوق^۵ و از اصحاب امام صادق علیه‌السلام^۶، امام کاظم علیه‌السلام^۷ و امام رضا علیه‌السلام^۸ می‌باشد. وی کتابی در زمینه فقه نوشته است.

۱. الذریعه، ج ۹، ص ۱۲۸۱.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۹۱؛ نیز ر.ک: التعديل والتجريح، ج ۳، ص ۱۳۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۴۰.

۳. الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۳۹ و ج ۲۶، ص ۲۷۱.

۴. التحرير الطاوسی، الشیخ حسن بن زین‌الدین، ص ۶۱۷.

۵. همان.

۶. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۸۳.

۷. التحرير الطاوسی، ص ۶۱۷.

۸. همان.

شیخ آقا بزرگ تهرانی می گوید:

«کتاب الحج» اثر یونس بن یعقوب بجلی، خواهرزاده معاویه بن عمار است. او وکیل امام رضا علیه السلام بود و در زمان آن حضرت، در مدینه از دنیا رحلت کرد و امام علیه السلام کفن و حنوط و سایر چیزهای مورد نیاز را برایش فرستاد.^۱

از عیاشی نیز روایت شده است:

یونس بن یعقوب در مدینه رحلت کرد و امام رضا علیه السلام حنوط، کفن و هر آنچه را نیاز داشت، برای او فرستاد و به اصحاب خود و اصحاب پدر و جدش علیه السلام دستور داد تا در تشییع او حاضر شوند و فرمود: «این مرد از اصحاب ابوعبدالله (امام صادق علیه السلام) و اهل عراق است. پس برایش قبری را در بقیع آماده سازید. اگر مردم مدینه گفتند که او عراقی است و نباید در بقیع دفن شود، به آنها بگویید که او از اصحاب ابوعبدالله است. اگر اجازه دفن او را در بقیع ندهید، ما نیز اجازه دفن اصحاب شما را در بقیع نخواهیم داد». سرانجام او را در بقیع دفن کردند.

امام رضا علیه السلام برای شاگردش «محمد بن حباب» که اهل کوفه بود، پیغام فرستاد که تو بر یونس بن یعقوب نماز بگزار.^۲

از «محمد بن ولید» روایت شده است که گفت:

پس از خاکسپاری یونس بن یعقوب، به زیارت مزارش رفتم. متصدی مقبره مرا که دید، پرسید: «صاحب این قبر کیست؟ چون ابوالحسن الرضا علیه السلام به من سفارش کرده است که روی این قبر به مدت چهل روز، یا چهل ماه، آب بریزم».^۳

ظاهراً تردیدی از راوی است.

۱. الذریعه، ج ۶، ص ۲۵۴.

۲. رک: اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۶۸۳؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۸ و ج ۷۹، ص ۲۶؛ الحدائق الناضرة، ج ۴، ص ۱۵۰؛ خاتمه المستدرک، ج ۵، ص ۳۹۴؛ سماء المقال فی علم الرجال، الکلباسی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

۳. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۸ و ج ۷۹، ص ۲۶.

اماکن موجود در بقیع

زمانی که کتاب‌های تاریخی و روایی را مطالعه می‌کنیم، به مکان‌هایی واقع در محدوده بقیع اشاره شده است که در اینجا آنها را یادآور می‌شویم:

اسواف

جایی در بقیع که زید بن ثابت انصاری در آنجا خیرات می‌داده است.^۱

حمام

مجلسی از کتاب کافی به نقل از عبدالله بن رزین آورده است: «در بقیع، حمامی متعلق به یکی از فرزندان طلحه وجود داشته است».^۲

حمام ابوقطفیه

از ابوالفرج نقل شده است که فاطمه بنت اسد در محل «روحاء» (وسط بقیع)، مقابل حمام ابوقطفیه دفن شده است.^۳ البته به یقین، مدفن فاطمه بنت اسد، در «روحاء» نمی‌باشد.

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۰؛ موسوعة الامام الجواد علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳. الصحيح من سيرة النبي الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۷، ص ۶۷.

خانه امام علی بن ابی طالب علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام در بقیع، خانه‌ای داشته است. در نقلی آمده است که از ایشان سؤال شد: «چرا هم‌جواری با قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را رها کردی و مجاور قبرستان (بقیع) شده‌ای؟» فرمود: «آنان را همسایگانی راستگو یافتم که از گناه بازمی‌دارند و آخرت را به یاد می‌آورند.»^۱

آنچه این مطلب را تأیید می‌نماید، روایتی است که مدفن امام حسن مجتبی علیه السلام را در خانه پدرشان، در بقیع الغرقد ذکر کرده است.^۲ طبری درباره محل دفن محمد بن عبدالله (نفس زکیه) آورده است که قبر او در بقیع، مقابل کوچه خانه علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد.^۳ ابن سعد درباره خانه عقیل نوشته است: «خانه عقیل که به «دار الکراخی» معروف است، در محدوده خانه علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد.»^۴

خانه ابن افلح

طبری از این خانه یاد کرده و نوشته است که در بقیع الغرقد قرار دارد.^۵ ابن عساکر آورده است: «ابن افلح» خانه‌اش را که قبلاً متعلق به ابو ایوب بود، به مغیره بن عبدالرحمان فروخت و خانه‌ای را در بقیع خریداری کرد که به خانه ابن افلح معروف شد. نقل است روزی، مغیره بن عبدالرحمان سوار بر مرکب برای سرکشیِ املاکش در محله قبا، از بقیع می‌گذشت که ابن افلح را مقابل خانه‌اش در بقیع دید. به او گفت:

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۵۹.

۲. العدد القویه، ص ۳۵۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۹ و ج ۹۵، ص ۲۰۰.

۳. تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۲۲.

۴. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۴.

۵. تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۱۲.

«فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»^۱ ابن افلح پاسخ داد: «ای اباهشام! گناهی بر من نیست. بلکه این تو بودی که مرا با دینارها به فتنه انداختی».^۲

طبری درباره قیام نفس زکیه نوشته است:

قاسم بن الحسن و یکی از مردان آل ابی طالب در منطقه «ثنية الوداع» ایستاده بودند و محمد (نفس زکیه) را به تسلیم شدن و امان گرفتن فرامی خواندند. اما او، آن دو نفر را دشنام داد و آنان نیز بازگشتند. عیسی که فرمانده جنگی بود، آمد و مأمورانش را در جاهای مختلفی مستقر ساخت؛ هزار مرد را کنار حمام ابن ابی صعبه و کثیر بن حصین را کنار خانه ابن افلح که در بقیع قرار داشت، جای داد. بقیه فرماندهان را نیز در کوچه‌های مدینه مستقر کرد. عیسی خودش هم با نیروهایش در ثنية الوداع مستقر شد و ساعتی به پرتاب تیرها و منجنیق‌ها سپری شد.^۳

سید محسن امین از ابوالفرج نقل کرده است: «در آغاز حکومت حجاج، نزدیک به هفتاد نفر از شیعیان، به مدینه آمدند و ساکن خانه ابن افلح در بقیع شدند».^۴

خانه ابوبکر

ابن شبه نوشته است: «خانه ابوبکر در بقیع، مقابل خانه کوچک عثمان قرار داشت».^۵

خانه جحشی‌ها

ابن سعد در آنجا که از احتمال دفن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع سخن می‌گوید، می‌نویسد: «او در خانه عقیل که آن سوی خانه جحشی‌ها قرار دارد، دفن گردیده است».^۶

۱. «در آن روز [گروهی در بهشت‌اند و گروهی در آتش سوزان]». (شوری: ۸)

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۰، ص ۷۳.

۳. تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۱۲.

۴. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۹۸.

۵. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الصحيح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۵، ص ۳۵۳.

۶. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۱.

خانه زید بن ثابت

بیهقی از مالک نقل کرده است: «زید بن ثابت دو خانه داشت: یکی در بقیع و دیگری کنار مسجدالنبی ﷺ که هر دو را وقف نمود». ^۱ ابن عساکر از واقعی درباره جنگ احد نقل کرده است: «پس از جنگ، بیشتر مردم، شهدای خود را به مدینه منتقل کردند و گروهی از آنها، کشته‌های خود را در بقیع، کنار خانه زید بن ثابت به خاک سپردند». ^۲

خانه عبیدالله بن عباس

ابن حجر می‌گوید: «ابوصحار» اسلام آورد و مسلمان نیکویی بود. وی در بقیع، همسایه عبیدالله بن عباس شد و در وصف او شعر سرود. ^۳

خانه عثمان

ابن شبه آورده است: «ابوبکر در کوچه بقیع خانه‌ای داشت که مقابل خانه کوچک عثمان واقع شده بود». ^۴

خانه عقیل بن ابی طالب

ابن قتیبه نوشته است: «عقیل خانه بزرگی در بقیع داشت و خانواده‌اش نیز پرجمعیت بود». ^۵ ابن عساکر نیز آورده است: «کنیه عقیل بن ابی طالب، ابویزید بود و از برادرانش جعفر و علی رضی الله عنهما بزرگ‌تر بود. وی خانه‌ای در بقیع داشت و در زمان معاویه درگذشت». ^۶

۱. السنن الکبری، ج ۶، ص ۱۶۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۳۹.

۳. الاصابه، ج ۷، ص ۱۸۸.

۴. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم ﷺ، ج ۵، ص ۳۵۳.

۵. المعارف، ص ۲۰۴.

۶. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۹.

ابن سعد گفته است: «خانه عقیل در بقیع، معروف به دار الکراخی است که در محدوده خانه علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد».^۱ از ابوسعید خدری در ماجرای دفن سعد بن معاذ نقل شده است که گفت: «ما قبر سعد را کنار خانه کنونی عقیل آماده کردیم. رسول الله که آمدند، جنازه سعد را کنار قبر نهادند و بر آن نماز خواندند».^۲ همچنین از ابن کعب روایت شده است که قبر زینب، بنت جحش (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) در بقیع، بین خانه عقیل و خانه ابن حنیفه قرار دارد.^۳

همچنین گفته شده است که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در گوشه‌ای از خانه عقیل که آن سوی منازل جحشیان است، به خاک سپرده شده و بین مزار او و جاده، هفت ذراع فاصله است.^۴

البته ما پیشتر در رابطه با محل دفن فاطمه زهرا علیها السلام احتمالات سه‌گانه را مطرح ساختیم و احتمال دفن آن حضرت را در بقیع نپذیرفتیم. صالحی در فصلی از کتاب خود، با عنوان «مکان‌های استجابت دعا» از جاهایی همچون خانه عقیل در بقیع، مسجد فتح، کنار ستون منخلقه و منبر رسول خدا یاد می‌کند.^۵ پیش از این گفته شد که گوشه خانه عقیل محل ایستادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام زیارت قبرستان بقیع بود.

از جمله افرادی که در خانه عقیل دفن شده‌اند، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است.^۶ نیز ابن سعد از ابی بن کعب نقل کرده است که زینب دختر جحش وصیت کرد

۱. همان، ج ۴، ص ۵۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۳۱.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۰۹.

۴. الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۸؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۱؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰.

۵. سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۳۲۲.

۶. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۵۴.

که از پی تابوتش چراغ و آتش برنیروزند. برای او در بقیع، کنار خانه عقیل و خانه محمد بن حنفیه قبری حفر شد.^۱ ابن سعد می‌گوید: «عقیل در دوران خلافت معاویه، پس از آنکه نابینا شد، رحلت کرد و نسل او تا به امروز باقی است. او در بقیع خانه‌ای داشت و خانواده‌اش پر جمعیت بود».^۲

خانه ضمیره بن ابی ضمیره حمیری

ابن‌کثیر می‌گوید: ضمیره در دوران جاهلیت به اسارت درآمد و پیامبر خدا ﷺ او را خرید و آزاد نمود. وی در بقیع خانه‌ای داشته است.^۳

خانه کراحی

خانه کراحی همان خانه عقیل است.

خانه محمد ابن حنفیه

عبدالله بن عامر می‌گوید: «نخستین مسلمانی که در بقیع دفن شد، عثمان بن مظعون بود. به دستور رسول خدا ﷺ او را در نقطه‌ای که بعدها خانه محمد ابن حنفیه در کنار آن ساخته شد، به خاک سپردند».^۴

ابن‌سعد، ابن‌عساکر و ذهبی نوشته‌اند: «هنگامی که محمد بن علی به مدینه آمد و خانه‌ای در بقیع برای خودش ساخت، نامه‌ای به عبدالملک نوشت و رخصت طلبید که به نزد او رود...».^۵

۱. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۰۹.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۴.

۳. البداية و النهايه، ج ۵، ص ۳۳۹ و نیز ر. ک: السيرة النبوية، ج ۴، ص ۶۲۸؛ تهذيب المقال، ج ۴، ص ۸۵.

۴. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۹۷.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۱۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۳۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۱.

زینب بنت جحش، همسر پیامبر خدا ﷺ در فاصله بین خانه عقیل و محمد بن حنفیه دفن گردید.^۱

خانه مروان

مرحوم علامه محمدباقر مجلسی ضمن بیان حکایتی عجیب، از این خانه یاد کرده است.^۲

خانه مغیره بن شعبه

درباره محل دفن صفیه دختر عبدالمطلب گفته‌اند: او در سال ۲۰ ه. ق. و در سن ۷۳ سالگی، در زمان خلافت عمر در مدینه از دنیا رفت و در بقیع، در آستانه خانه مغیره بن شعبه به خاک سپرده شد.^۳

خانه نافع

ابن عساکر، آن خانه را متعلق به نافع، غلام ابن عمر، در بقیع دانسته است^۴ که در «صوران» قرار داشته است.

آنچه ذکر شد تنها بخشی از خانه‌هایی بود که ما به منابع تاریخی آنها دست یافتیم. بی‌شک، خانه‌های موجود در بقیع، بسیار بیشتر از اینهاست؛ برای مثال در خبری چنین می‌خوانیم: حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، معروف به «ذی

۱. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۰۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۹۴.

۳. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۲؛ کتاب الثقات، ج ۳، ص ۱۹۷؛ المنتخب من ذیل المذیل، ص ۹۲؛ ذخائر العقبی،

ص ۲۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۱، ص ۴۳۶.

الدمعه» صاحب اشک^۱، به مدینه آمد و در مکان‌های مختلفی، چشمه‌هایی پدید آورد و نیز خانه‌هایی را در بقیع ساخت.^۲

روحاء

درباره محل دفن فاطمه بنت اسد از قول ابوالفرج گفته شده است: وی در «روحاء» مقابل حمام ابوقتیفه به خاک سپرده شده است.^۳ اما این سخن صحیح نیست.

حشّ کوکب

حش کوکب، خارج از محدوده بقیع قرار داشته است، ولی معاویه پس از استوارسازی پایه‌های قدرتش، آن را به بقیع ملحق ساخت.^۴ ابن‌اثیر می‌نویسد: «آنجا باغی بوده که مردم در آنجا قضای حاجت می‌کردند. همان‌گونه که شیوه مردم آن روز این‌گونه بود که بسیار در باغ‌ها قضاء حاجت می‌کردند. عثمان هم در حشّ کوکب که باغی بیرون شهر مدینه و خارج از بقیع بوده، دفن شد».^۵

یاقوت حموی با نقل مطلبی که ابن‌اثیر آورده «حشّ» را همان باغ و بوستان و «کوکب» را مردی از انصار دانسته است. وی می‌گوید: «حش کوکب یعنی باغ کوکب در مجاورت بقیع الغرقد قرار داشت. عثمان بن عفان آن را خرید و به بقیع افزود و وقتی کشته شد در همان‌جا دفن گردید».^۶

۱. این لقب به دلیل گریه‌های او در عبادت‌های شبانه‌اش بوده است. ر.ک: الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲. الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۲۵۱؛ المجدی فی الانساب الطالبیین، ص ۳۷۸.

۳. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۷، ص ۶۷.

۴. ر.ک: الغدیر، ج ۹، ص ۲۱۲.

۵. النهایة فی غریب الحدیث، ص ۳۷۶ و نیز ر.ک: لسان العرب، ج ۶، ص ۲۸۶؛ تاج العروس، ج ۴، ص ۲۹۸؛ مجمع البحرین،

ج ۱، ص ۵۱۸.

۶. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۶۲.

ابن سعد درباره محل دفن عثمان بن عفان در حش کوکب نوشته است: «امروزه آن مکان، مقبره بنی امیه است».^۱ گفته شده است که قبل از دفن عثمان در حش کوکب، یهودی‌ها در آنجا دفن می‌شدند.^۲

ابن ابی‌الحدید نیز این مطلب را آورده است. «بکری» می‌گوید: «وقتی معاویه به سلطنت رسید، دیوار حش کوکب را خراب نمود و آن را به بقیع ملحق ساخت».^۳

الصوان

همان خانه نافع در بقیع است.

الصوران

حموی نوشته است: «صوران، نام مکانی در بقیع است. مالک بن انس نیز گفته است که نیم‌روزی به نزد نافع، غلام عبدالله بن عمر رفتیم. آفتاب بی‌امان می‌تابید و سایه‌ای نبود. خانه نافع در صوران، واقع در بقیع بود».^۴

احمد از ابورافع روایت کرده است: «گروهی از زنان انصار را در صورین بقیع دیدم که سگی همراهشان بود».^۵

در بحارالانوار آمده است:

صوران، تشنه‌ی صور و به معنای نخل‌های کوچکی است که کنار هم قرار دارند. همچنین

صوران نام مکانی در انتهای بقیع می‌باشد که به جاده بنی قریظه منتهی می‌شود.^۶

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۷۷.

۲. الغدير، ج ۹، ص ۱۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۶.

۳. معجم ما استعجم، ج ۲، ص ۴۵۱.

۴. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۳۲.

۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۹؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۲؛ بغية الباحث، ص ۱۳۶.

۶. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۶.

بارگاه قبور امامان معصوم بقیع علیهم السلام

مسلمانان در طول قرن‌های متمادی، برای بزرگداشت پیشوایان خود که حافظ شریعت و پناه مردم‌اند، به ساخت و بازسازی گنبد و بارگاه بر مزار آن بزرگواران اهتمام ویژه‌ای داشته‌اند. در اینجا به تعدادی از این افراد که به بازسازی بارگاه امامان معصوم بقیع علیهم السلام پرداخته‌اند، اشاره می‌نماییم:

- ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی قمی اردستانی، ملقب به مجدالملک، وزیر شیعی برکیاروق، از خود آثار نیکویی به‌جا نهاده است؛ مانند بارگاه امامان بقیع علیهم السلام^۱، کاظمین و حضرت عبدالعظیم حسنی در ری. وی در سال ۴۷۲ یا ۴۹۲ یا ۴۹۳ ه. ق. کشته شد؛^۲

- الناصر لدین الله بن المستضیی بالله عباسی که در سال ۵۶۰ ه. ق. مرقد‌های امامان بقیع علیهم السلام را بازسازی و مرمت نمود؛^۳

- سید ابوطالب، علاالدین حسین بن میرزا رفیع‌الدین حسینی مرعشی آملی، متولد سال ۱۰۰۱ ه. ق. و متوفای ۱۰۶۴ می‌باشد. وی داماد شاه عباس اول و از معروف‌ترین عالمان عصر خود بود که نزدیک به دو هزار نفر در درس او حاضر می‌شدند. از او آثار علمی و عملی برجسته‌ای برجا مانده است؛ از جمله بازسازی مرقد‌های امامان معصوم بقیع علیهم السلام در سفر حج. وی همچنین گنبد و بارگاه دیگر امامان معصوم علیهم السلام را با نظارت مستقیم خود بازسازی نمود؛^۴

۱. ر. ک. فهرس التراث، ج ۱، ص ۴۴۷؛ منتخب التواریخ، ص ۱۰۱.

۲. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۷۶؛ مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۴۴.

۳. ر. ک. منتخب التواریخ، ص ۱۰۱؛ فهرس التراث، ج ۱، ص ۵۴۹.

۴. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۶.

- محمدعلی امین‌السلطنه. وی که داماد ابراهیم امین‌السلطان بود، در عهد قاجار به نصب ضریحی فولادی روی قبور مطهر امامان بقیع علیهم‌السلام اقدام کرد. چون حاکمان مدینه به او اجازه ندادند که آن را از جنس نقره بسازد؛^۱

- سید علی مشهور به قطب هزارجریبی مازندرانی حائری، متوفای سال ۱۳۲۲ ه. ق. در کربلا. سید محسن امین می‌گوید:

او را در عراق دیدم. وی زمانی به حج رفت و ضریحی فولادی برای قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام تهیه نمود که تا قبل از تسلط وهابی‌ها برجای بود. ولی پس از حاکمیت آنان، آن بارگاه شریف، خراب گردید و ضریح از جا کنده و با خاک یکسان شد.^۲

اینجانب از «علامه شیخ محمدعلی عمروی»^۳ شنیدم که شبکه‌های فلزی موجود در چهار دیواری قبور شهدای احد و حمزه سیدالشهدا، همان شبکه ضریح بارگاه نورانی امامان معصوم بقیع علیهم‌السلام می‌باشد. متأسفانه در سال‌های اخیر آن پنجره‌های قبور شهدای احد که در واقع قطعات بازمانده از ضریح امامان بقیع بود را برداشتند و کاش مسئولان ما قطعه‌ای از آن را به عنوان سند برمی‌داشتند.

سید محسن امین در ادامه می‌گوید:

سلطان عبدالمجید عثمانی دستور احداث گنبدی همانند گنبد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بر قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام داده بود. اما بعضی با آن مخالفت نمودند، پادشاهان عثمانی، همواره با فرستادن بودجه‌های فراوان، به بازسازی و تعمیر قبر شریف

۱. سفرنامه مکه، مهدقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، ص ۲۷۰.

۲. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۱.

۳. پیشوای شیعیان مدینه که در سال ۱۳۸۹ ه. ق. بدرود حیات گفت.

پیامبر خدا ﷺ و خانه و گنبد و بارگاه و مسجد آن حضرت اهتمام فراوان داشتند. ساختمان فعلی مسجدالنبی ﷺ و گنبد سبز آن، یادگار عثمانی‌هاست. از جمله ایشان، سلطان عبدالمجید عثمانی است که از سال ۱۲۷۰ ه. ق به مدت چهار سال، مسجد و خانه پیامبر ﷺ و گنبد سبزی که پیش‌تر سلطان قایتبای، پادشاه مصر بازسازی کرده بود، تعمیر و بازسازی نمود. همچنین او دستور داد گنبد و بارگاهی همانند گنبد و بارگاه پیامبر ﷺ برای ذریه معصوم آن حضرت در بقیع ساخته شود. اما مردم مدینه مانع از آن کار شدند؛ زیرا می‌گفتند که به قبرهای پدران و نیاکانشان که آن اطراف است، آسیب می‌رساند و موجب تخریب آنها می‌شود! در زمان ما نیز ضریح فولادی و ظریفی در اصفهان ساخته شد که در قسمت بالای آن، با آب طلا و به خطی زیبا، اسمای حسنیای پروردگار نگاشته شده بود. دولت ایران از دولت عثمانی اجازه خواست تا این ضریح را روی قبور مطهر امامان بقیع علیهم‌السلام نصب کند که آنها نیز اجازه دادند. ولی وقتی سید علی قطب ضریح را به جده انتقال داد، مردم مدینه به مخالفت برخاستند و ضریح مطهر، سه سال در جده باقی ماند تا آنکه عده‌ای از ثروتمندان ایرانی، اموال فراوانی را به مردم مدینه بخشیدند تا آنها به انتقال ضریح به بقیع و نصب آن روی قبور ائمه علیهم‌السلام رضایت دادند. پس از انتقال ضریح جدید به مدینه، مردم با تعویض صندوق چوبی قدیمی روی قبور مطهر، به این بهانه که آن صندوق، وقف است و نمی‌توان تغییرش داد، مخالفت کردند. بدین ترتیب سید علی قطب ناچار گردید، ضریح جدید را روی همان صندوق بگذارد. اما ابعاد ضریح باید بزرگ‌تر می‌شد. بدین منظور، ابعاد آن را با اضافه کردن قطعات چوبی هم‌رنگ با ضریح که روی آن خوشنویسی شده بود،

بزرگ‌تر کرد. نگارنده آن ضریح و آن قطعه چوبی افزوده شده را که از رونق آن کاسته بود، در سفر حج سال ۱۳۲۱ ه. ق در مدینه منوره مشاهده کرده است. این ضریح تا زمان یورش وهابی‌ها به بقیع در سال ۱۳۴۳ ه. ق و ویران نمودن آن قبرهای مقدس و نورانی، باقی بود.^۱

از خداوند متعال می‌خواهیم تا توفیق دهد آن قبور مطهر را به بهترین شکل ممکن بازسازی شود، و جا دارد که مسئولان کشور، در هر گفتمان سیاسی با عربستان سعودی نسبت به لزوم بازسازی قبور امامان بقیع تذکر دهند.

بیت‌الاحزان

در فاصله کمی پس از بارگاه ائمه بقیع علیهم‌السلام، گنبد و بارگاهی روی بیت‌الاحزان قرار داشت؛ همان‌جا که فاطمه زهرا علیها‌السلام پس از رحلت پدر بزرگوارش به آنجا می‌رفت و در فراق او می‌گریست.^۲

شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: بیت‌الاحزان را به جرم مجاورت با مرقد امامان بقیع علیهم‌السلام ویران کردند؛ چراکه گاهی همسایه را به سبب جرم همسایه‌اش مؤاخذه می‌کنند!!^۳

بارگاه حلیمه سعدیه

سرکیس یوسف الیان درباره محل دفن احمد بن محمد قشاشی می‌گوید: «او در ضلع شرقی بارگاه حلیمه سعدیه به خاک سپرده شده است».^۴

۱. اعیان الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۸.

۲. البقیع الغرقد، ص ۴۴.

۳. الذریعه، ج ۷، ص ۵۲.

۴. معجم المطبوعات العربیه، ج ۲، ص ۱۵۱۳.

بارگاه عباس

ذهبی می‌گوید: «امروزه بر روی قبر عباس در بقیع، بارگاه باشکوهی قرار دارد که خلفای عباسی آن را ساخته‌اند».^۱ سید جعفر آل بحر العلوم نیز می‌گوید:

قبر اسماعیل در خود بقیع نیست. بلکه در ضلع غربی بارگاه عباس، و خارج بقیع است و آن بقعه ستون حصار مدینه از طرف قبله و مشرق می‌باشد، که در آن از داخل مدینه است. احداث این گنبد قبل از بنای حصار مدینه است که به آن متصل شده است، و این از بنای پادشاهان مصر (فاطمیین) می‌باشد.^۲

بارگاه مالک

درباره مالک بن انس گفته‌اند: در سال ۹۰ ه. ق. و یا ۹۷ ه. ق. از دنیا رفته و در بقیع دفن گردیده است. قبر او در آنجا معروف است و گنبد و بارگاهی روی آن قرار دارد.^۳

قبر نافع، در کنار قبر اوست.^۴ در طرائف المقال آمده است:

از مالک، روایات بسیاری نقل گردیده است که بیانگر آن است وی برخلاف ابوحنیفه، بیشتر اوقات در خدمت جعفر بن محمد صادق علیه السلام بوده است. روی قبر او در بقیع، گنبد و بارگاهی قرار دارد.^۵

ابن جبیر نیز می‌گوید: «روی قبر او، بارگاهی نسبتاً کوچک ساخته شده است».^۶

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۹۷.

۲. تحفة العالم، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۵.

۳. ر. ک: المدونة الكبرى، ج ۶، ص ۴۶۹.

۴. مواهب الجلیل، ج ۱، ص ۳۹.

۵. طرائف المقال، ج ۱، ص ۵۶۷.

۶. الغدير، ج ۵، ص ۱۹۴. به نقل از سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۵۳.

مسجد

شیخ صدوق پس از ذکر متن زیارت امامان معصوم بقیع علیهم السلام آورده است: «سپس هشت رکعت نماز (برای هر امام، دو رکعت) در مسجدی که آنجاست، بخوان و در آن، هر سوره‌ای را که خواستی قرائت کن. گفته شده است که فاطمه زهرا علیها السلام در آنجا نماز گزارده است».^۱

مقبره بنی‌هاشم

حاکم نیشابوری درباره محل دفن عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته است: «عباس، در روز جمعه، ۱۴ رجب سال ۳۲ ه.ق در سن ۸۸ سالگی و در زمان خلافت عثمان بن عفان رحلت کرد و در بقیع، در مقبره بنی‌هاشم به خاک سپرده شد».^۲

مناصع

گفته‌اند که مناصع، مکان‌های شناخته‌شده‌ای در بقیع بوده است.^۳

منزلگاه حسین بن عبدالله ضمری

ابن حجر می‌گوید: «حسین بن عبدالله بن ضمره حمیری، غلام خاندان ذی‌یزن و اهل مدینه بوده است. خانه او در بقیع بود و گاه آن منزل به نام جدش (ضمره) منسوب می‌شد».^۴

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۱۸.

۴. تعجیل المنفعه، ص ۹۶.

وقایع بقیع

نزول آیه قرآن در بقیع

سیوطی از انس نقل کرده است:

پیامبر خدا ﷺ در بقیع الغرقاد نشسته بود. پس به کنار دیواری رفت و فرمود: «ای حاضران در بقیع! به خدا سوگند! اگر «سختی» وارد اتاقی شود، به دنبالش آسانی داخل می‌شود و سختی را بیرون خواهد کرد». بعد از این بود که این آیات نازل شد: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾.^۱ ۲

روز بقیع

یعقوبی می‌گوید: اوس و خزرج، دو پسر «حارثة بن ثعلبه» بودند که دو طایفه را رهبری می‌کردند. درگیری‌های زیادی بین این دو طایفه رخ می‌داد؛ از جمله یک درگیری که به نام «روز بقیع» معروف است.^۳

۱. «به یقین با سختی، آسانی است. بی‌تردید با سختی، آسانی است». (انشراح: ۵ و ۶)

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۶۴.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷.

دریافت خبر کشته شدن کعب و ذلت یهود

ابن سعد، آنجا که در کتابش از اعزام گروهی از مسلمانان برای کشتن کعب بن اشرف یهودی (تحریک کننده مشرکان در جنگ با رسول خدا ﷺ و مسلمانان و هجوکننده پیامبر خدا ﷺ در شعرهایش) یاد می‌کند، می‌نویسد:

مسلمانان پس از کشتن کعب، سرش را از بدن جدا ساختند و با خود به مدینه آوردند و هنگامی که به بقیع الغرقد رسیدند، تکبیر گفتند. رسول خدا ﷺ که در آن هنگام برای نماز شب برخاسته بود، صدای آنها را شنید و تکبیر گفت و دریافت که کعب کشته شده است.^۱

ترک کردن خطبه نماز جمعه پیامبر ﷺ

طبرسی در ذیل آیه ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا...﴾^۲ از حسن و ابومالک روایت کرده است: مردم مدینه دچار قحطی و گرانی کالا شدند. «دحیه بن خلیفه» کاروان تجاری خود را که حامل روغن بود از شام به مدینه می‌آورد. هنگام ورودش به مدینه، پیامبر خدا ﷺ مشغول خواندن خطبه نماز جمعه بود. مردم شتابان برخاستند و برای رفتن به بقیع از یکدیگر سبقت گرفتند. رسول خدا ﷺ فرمود: «سوگند به آن که جانم در دستان اوست! اگر همگی می‌رفتید و کسی در اینجا باقی نمی‌ماند، عذابی از آتش بر شما نازل می‌شد».^۳

همچنین نقل است که هرگاه دحیه به مدینه می‌آمد همه نیازهای زندگی مردم از قبیل آرد و گندم را با خود می‌آورد. کاروان او در «احجار الزیت» که مکانی در بازار

۱. ر.ک: الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۲.

۲. جمعه: ۱۱.

۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۱؛ جامع البیان، ج ۲۸، ص ۱۳۲؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۹؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۳۲.

مدینه بود، فرو می آمد و با نواختن طبل، مردم را آگاه می ساختند... جز دوازده نفر مرد و زن، کسی داخل مسجد نماند. پس حضرت رسول ﷺ فرمود: «اگر این چند نفر نیز باقی نمی ماندند، از آسمان بر آنها سنگ می بارید». البته گفته شده است فقط هشت نفر در مسجد باقی ماندند^۱ یا دوازده^۲ نفر یا چهل^۳ نفر مرد، که بعید به نظر می رسد.

سیوطی نیز از ابن جریر و ابن منذر و آنها نیز از جابر بن عبدالله نقل کرده اند: پیامبر خدا ﷺ مشغول ایراد خطبه نماز جمعه بود که کاروان عروسی، آوازخوان و هلهله کشان از کنار مسجد عبور کرد. از طرفی دیگر کاروانی تجاری به بطحاء (محوطه ای مقابل در ورودی مسجد که به سمت بقیع العرقد بود) رسید و کالاهایی را برای فروش عرضه کرد. مردم که در حال شنیدن خطبه های نماز جمعه بودند، تحت تأثیر قرار گرفتند و به دنبال کاروان عروسی و نیز خرید کالا رفتند و محضر پیامبر خدا ﷺ را که برای ادای خطبه های نماز ایستاده بود، ترک کردند. خداوند نیز مردم را به سبب این اهانتشان به رسول خدا ﷺ نکوهش می کند و می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^۴

تبعید مخنث به نقیع، نه بقیع

ابوداود از ابوهریره روایت کرده است: شخص مخنثی را که دست و پایش را با حنا خضاب کرده بود، نزد پیامبر ﷺ آوردند. فرمود: «او چه کرده است؟» گفتند: «ای فرستاده خدا! خودش را شبیه زنان کرده است». پس آن حضرت او را به نقیع تبعید کرد. گفتند:

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۱.
۲. سنن الدارقطنی، ج ۲، ص ۴؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۳۲.
۳. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۱۰.
۴. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۱؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۴۸. (هنگامی که داد و ستد یا ساز و آواز بینند به سوی آن روی می آورند و پراکنده می شوند و تو را رها می کنند). (جمعه: ۱۱)

«ای رسول خدا ﷺ او را نکشیم؟» فرمود: «من از کشتن نمازگزاران نهی شده‌ام». ابواسامه گفته است که نقیع منطقه‌ای اطراف مدینه است و با بقیع تفاوت دارد.^۱

بقیع الغرقد، اقامتگاهی برای مسافران

مالک از عطاء بن یسار و او هم از مردی از قبیله بنی‌اسد نقل کرده است که گفت: «من و خانواده‌ام در بقیع اقامت گزیدیم». زن و فرزندم گفتند: «نزد رسول خدا ﷺ برو و برای خوردن چیزی طلب کن». پس به نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم و در آنجا مردی را دیدم که داشت از او سؤال می‌کرد...^۲

ابن‌سعد نیز روایت کرده است:

گروهی در ماه رمضان برای دیدن رسول خدا ﷺ به مدینه آمدند. آنها ده نفر بودند و ابتدا در بقیع الغرقد استراحت کردند. سپس بهترین لباس‌های خود را پوشیدند و به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند؛ سلام کردند و اسلام آوردند و حضرت هم دستور داد برای آنها برخی از احکام اسلام را نوشتند.^۳

بقیع، محل قتل حارث بن یزید

گفته‌اند که پس از ورود حارث بن یزید بن ابی‌انیسه به مدینه، عیاش بن ابی‌ربیع را در بقیع به قتل رساند.^۴

۱. سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۴۶۲؛ مسند ابی‌یعلی، ج ۱۰، ص ۵۰۹؛ سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۴۲؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲۴؛ عون المعبود، ج ۱۳، ص ۱۸۸؛ العهود المحمدیه، ص ۷۶۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۹۱؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۹، ص ۱۶۸.

۲. المؤطأ، ج ۲، ص ۹۹۹؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۳۶۷؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۴؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۴۷؛ المنتقی من السنن المسنده، ص ۹۹؛ شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۲۱؛ تعجیل المنفعه، ص ۵۴۵؛ اسعاف المیطأ برجال المؤطأ، ص ۱۲۵؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۳۴۳.

۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۴۵؛ نیز ر. ک. عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۱۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۹۰؛ مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۲۴۷.

۴. الاصابه، ج ۱، ص ۷۰۱.

تصمیم به خاکسپاری پیامبر خدا ﷺ در بقیع

ابن ابی الحدید می گوید:

اصحاب درباره محل خاکسپاری پیامبر خدا ﷺ چند دسته شدند: گروهی می گفتند آن حضرت را در مکه که محل تولدش است، به خاک بسپارید. برخی دیگر پیشنهاد دادند در بقیع، کنار قبور شهدای اُحد دفن کنند. سرانجام همگان به این نتیجه رسیدند که آن حضرت را در خانه اش به خاک بسپارند. سپس مردم فرادا، بی آنکه کسی به امامت بایستد، بر پیکر آن حضرت نماز خواندند. گفته شده است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه پیشنهاد دفن در خانه را ارائه داد و همه آن را پذیرفتند.^۱

در کتاب کافی از حلبی، از حضرت صادق رضی الله عنه روایت شده است:

عباس نزد امیرمؤمنان رضی الله عنه آمد و گفت: «مردم برای خاکسپاری رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیع مصلاً گرد آمده اند و می خواهند به امامت یکی از خودشان بر پیکر او نماز بخوانند». امیرمؤمنان رضی الله عنه نزد آنها رفت و فرمود: «ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله چه در زمان حیات و چه در زمان مرگ، امام و پیشواست. خود پیش از این فرمود: من در همان خانه ای که وفات می کنم، دفن خواهم شد». سپس جلوی در اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و بر پیکر مطهر او نماز گزارد. بعد از آن، دستور داد مردم ده نفر، ده نفر وارد شوند و پس از خواندن نماز بیرون روند.^۲

-
۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۸۴ و نیز ر.ک: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۳۷۱؛ مسند اسحاق بن راهویه، ج ۳، ص ۷۳۸؛ تنویر الحوالک، السیوطی، ص ۲۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۳؛ السیرة النبویه، ج ۴، ص ۵۳۲؛ تحفة الاحوذی، ج ۴، ص ۸۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۲۴؛ بغیة الباحث، ص ۲۸۸؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۷؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۸۷.
 ۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۱؛ نیز ر.ک: فقه الرضا، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

به عقیده نگارنده، مقصود از بقیع که گروهی از مسلمانان قصد داشتند رسول خدا ﷺ را در آنجا به خاک بسپارند، یکی از دو مکان زیر است:

۱. بقیع مصلاً: چنان که در خبر اصول کافی نیز آمده بود؛

۲. بقیع الغرقد؛ چنان که از برخی روایات به دست می آید.

ظاهراً مراد ابن ابی الحدید از اینکه می گوید برخی از اصحاب قصد داشتند پیامبر خدا ﷺ را در بقیع، کنار شهدای احد به خاک بسپارند، همان بقیع الغرقد باشد و نه بقیع الخیل که در منطقه أحد قرار دارد و قبر حمزه سیدالشهدا هم در آنجاست.

جستجوی قبر فاطمه زهرا علیها السلام در بقیع

ابوعلی محمد بن همام کاتب اسکافی، پس از آنکه از دفن شبانه حضرت زهرا علیها السلام یاد می کند، می نویسد:

صبح که شد، مردم به یکدیگر گفتند: «چگونه می شود فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا برود و ما در تشییع او حاضر نشویم؟» آن گاه برای یافتن قبر او به بقیع رفتند. ولی دست قدرت الهی، هفتاد قبر را مقابل چشمشان پدید آورد. در نتیجه، از تشخیص قبر آن حضرت عاجز شدند و بازگشتند.^۱

بقیع، مکانی برای استقرار بادیه نشینان در سال قحطی

ابن سعد آورده است:

در سالی که قحطی شده بود و مردم از هر ناحیه ای به مدینه پناه آورده بودند، عمر بن خطاب افرادی را مأمور کرده بود تا از آنها مراقبت کنند و غذا دهند. از جمله آن مأموران، یزید فرزند خواهر نمر، مسور بن مخرمه، عبدالرحمان بن

۱. منتخب الانوار، ص ۵۰.

عبدالقارئ و عبدالله بن عتبة بن مسعود بود. آنها هر شب نزد عمر می آمدند و اخبار روزانه را به او می گفتند. در واقع عمر، هریک از آنها را در بخشی از شهر مدینه به مأموریت گمارده بود... . بادیه نشین هایی که به مدینه پناه آورده بودند، در محله های رأس الثنیه، بنی حارثه، بنی عبدالاشهل، بقیع و بنی قریظه و نیز گروهی نیز در منطقه بنی سلمه (اطراف شهر مدینه) مستقر شده بودند.^۱

معقل بن سنان اشجعی و بقیع

ابن قتیبه نوشته است:

آورده اند کسی در مدینه چنین می سرود: «پناه به پروردگار مردم از شر «معقل»، آن هنگام که او پیاده به بقیع گذر کرد». مراد از معقل، معقل بن سنان اشجعی است که به مدینه آمد و عمر بن خطاب به او گفته بود: «نزد قبیله خود در صحرا بازگرد!»^۲

ملاقات با حارث بن یزید بن انسه در بقیع

ابن اثیر می گوید: «عیاش بن ابی ربیع، حارث بن یزید بن انسه را که تازه وارد مدینه شده بود، در بقیع ملاقات کرد».^۳

درگیری در بقیع

ابن عساکر به نقل از عبدالحمید بن عبدالرحمان نوشته است:

بین دو قبیله، جنگی در گرفت و عبدالله بن مطیع در جست و جوی علت این درگیری از شهر خارج شد. عبدالله و سلیمان، دو فرزند ابی جهم که این خبر را

۱. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲. غریب الحدیث، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ر.ک: غریب الحدیث، الحریری، ص ۴۱۷.

۳. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۵۳.

شنیدند، منتظر بودند تا عبدالله بن مطیع برگردد... عبدالله بن مطیع شبانه بازگشت و با عبدالله و سلیمان در بقیع برخورد کرد و نزاعی در گرفت...^۱

ام‌البنین در بقیع

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

ام‌البنین به بقیع می‌رفت و آنجا در سوگ فرزندان می‌گریست و ناله‌های جانسوز سر می‌داد. مردم هم نزد او جمع می‌شدند و به مرثیه‌های او گوش می‌دادند. مروان هم با مردم به بقیع می‌آمد و از شنیدن ناله‌های ام‌البنین به گریه می‌افتاد!^۲

همچنین جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است:

زید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی، قاتلان عباس بن علی علیه السلام بودند. ام‌البنین که عباس و سه فرزند دیگرش در کربلا به شهادت رسیده بودند، به بقیع می‌رفت و در غم آنها، ناله سر می‌داد و سوزناک می‌گریست...^۳

روایت شده است که ام‌البنین هر روز درحالی که عبیدالله فرزند خردسال عباس بن علی علیه السلام را در آغوش داشت، به بقیع می‌رفت و مرثیه عباس را می‌خواند و مردم مدینه برای شنیدن اشعار سوزناک او گرد می‌آمدند و همراه با ناله‌های جانسوز او می‌گریستند. مروان بن حکم نیز میان آنها بود!

ام‌البنین چنین می‌سرود:

ای آن که عباس را دیدی درحالی که بر گله میش‌ها یورش می‌برد!
و فرزندان حیدر، همه، چون شیرهای یال‌دار در پی او بودند.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸۷؛ المنهق فی أخبار قریش، ص ۳۰۹.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۵۶؛ مقتل الحسین، ص ۱۸۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۲۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۹.

به من خبر دادند که بر سر فرزندم ضربتی رسید؛ درحالی که دست او بریده بود.
وای بر من! که سر پسر من از ضربت عمود آهنین از هم پاشید.
پسر من! اگر شمشیرت همچنان در دستانت بود، کسی را یارای نزدیک شدن به تو نبود.^۱

لا تدعونی ویک أم البنین تذکرینی بلیوث العرین

وای بر تو! دیگر مرا ام البنین (مادر پسران) صدا نکن؛ چرا که اگر چنین کاری
بکنی، مرا به یاد پسرانم می‌اندازی که در شجاعت همانند شیرهای بیشه بودند.

کانت بنون لی ادعی بهم و الیوم أصبحت و لا من بین

من پسرهایی داشتم که با کنیه آنها و به نام آنها مرا صدا می‌کردند. اما امروز
وضعیت من به گونه‌ای شده است که دیگر، آن پسران را کنار خود ندارم.

أربعة مثل نسور الرئی قد واصلوا الموت بقطع الوتین

آنان چهار پسرند که همانند کرکس در اوج بلندی‌ها پرواز کردند و با بریده
شدن رگ حیاتشان، به استقبال مرگ رفتند.

تنازع الخرصان^۳ اشلاء هم فكلهم أمسی صریعا طعین

نیزه‌های دشمن از شدت کینه و دشمنی‌شان با پسران من، بر سر پیکرهایشان در
میدان نبرد با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند و هر کدام از آن نیزه‌ها می‌خواست

۱. ابصار العین فی انصار الحسین، الشیخ محمد السماوی، ص ۶۴؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۹؛ الايام الشامیه من عمر النهضة
الحسینیة، ص ۴۷۱؛ الרכب الحسینی فی الشام، ص ۴۱۰.

۲. نسر که ترجمه فارسی آن کرکس است، در فرهنگ عربی همیشه نماد عزت نفس و بی‌نیازی بوده است. برای نمونه
ابوالقاسم الشابی شاعر پرآوازه تونس معاصر نیز در شعر خود به خوبی از این نماد استفاده کرده و گفته است:

سأعیش رغم الداء والأعداء کالنسر فوق القمة الشباء

من به رغم دردها و دشمنان زیادی که دارم همچون کرکس بر اوج قله‌های بلند زندگی خواهم کرد. (مترجم)

۳. خرصان نام روستایی در بحرین بوده است که در آنجا به خرید و فروش نیزه می‌پرداختند. (مترجم).

تا آن اجساد مطهر توسط خودش پاره پاره گردد. تمامی پسران من کشته و نقش بر زمین شدند؛ درحالی که اجسادشان با نیزه‌ها تکه تکه شده بود.

یالیت شعری اکما أخبروا بأنّ عباسا قطع الیمین

ای کاش مطمئن می‌شدم که وضعیت عباس آن چنان است که به من خبر داده‌اند که عباس فقط دست‌هایش بریده شده بود و بقیه پیکر مطهرش پاره پاره نشده بود.

سخنان زینب دختر عقیل (زینب صغرا) در بقیع

طبرانی و ابن عساکر از زبیر نقل کرده‌اند که گفت:

عمویم، مصعب بن عبدالله گفت: زینب صغرا دختر عقیل بن ابی طالب، با مردم در بقیع، درحالی که بر کشتگان سرزمین طف (کربلا) می‌گریست، چنین می‌سرود:

چه خواهید گفت اگر پیامبر خدا ﷺ به شما بگوید:

چه کردید با اهل بیت و یاران و فرزندان من؟!

درحالی که شما امت آخرین بودید!

برخی را به اسارت درآوردید و گروهی دیگر را غرق در خون ساختید.

این پاداش خیرخواهی‌های من به شما نبود.

که با خویشان و ارحام من چنین رفتار زشتی را داشته باشید.

«ابوالاسود دثلی» گفته است که اینجا باید بگوییم: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ

تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم!

و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود»^{۱ و ۲}

۱. اعراف: ۲۳.

۲. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۷۸.

بقیع و جنایات یزید

ابن قتیبه دینوری، فاجعه «حره» و غارت مدینه را که در زمان یزید بن معاویه ملعون روی داد، در کتاب خود آورده است و متن نامه‌ای را که مسلم بن عقبه پس از این جنایت بزرگ به یزید فرستاده، نقل کرده است. در بخشی از این نامه، چنین آمده است: من (مسلم بن عقبه) نیروهایم را کنار خندق‌ها مستقر کردم و بعد از آن، حصین بن نمیر را در منطقه ذناب و حوالی آن، حبیب بن دلجه را در منطقه بنی سلمه و عبدالله بن مسعود را در منطقه بقیع الغرقد به فرماندهی سپاه گماردم و هنگامی که آفتاب بالا آمد، همگی از منطقه عبدالاشهل بر مردم مدینه یورش بردیم...^۱

مقریزی نیز می‌گوید:

بنی‌امیه، کعبه را ویران ساختند و مقام و منزلت خلیفه را بالاتر از رسول ﷺ قرار دادند. آنها صحابه را از سخن گفتن بازداشتند و اوقات نماز را تغییر دادند و مسلمانان را به پیروی از خودشان مجبور کردند. گروهی از آنان بر منبر پیامبر خدا ﷺ به خوردن و آشامیدن پرداختند و به غارت حرم الهی و بی‌حیثیت کردن زنان مسلمان در بقیع اقدام نمودند.^۲

ندای غیبی

زرارة بن أعین می‌گوید که در دل شب، از ناحیه بقیع الغرقد صدایی شنیده شد که می‌گفت: «کجایند پارسایان در دنیا؟ کجایند مشتاقان به آخرت؟! صدایی از سمت بقیع شنیده شد که چهره گوینده آن دیده نمی‌شد و می‌گفت: این شخص علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام است.^۳

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲.

۲. النزاع و التخاصم، ص ۴۰.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۸۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۶.

خبر تخت

«نمازی» درباره تختی که در زمان امام رضا علیه السلام در اختیار متولی قبرستان بقیع بود، نقل کرده است که آن تخت، متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و هرگاه شخصی از بنی هاشم از دنیا می‌رفت، از آن صدایی برمی‌خاسته و متولی بقیع می‌فهمیده است که کسی از بنی هاشم، از دنیا رفته است.^۱

فرار عبدالله بن ربیع به بقیع

ابن کثیر می‌گوید:

امیر عبدالله بن ربیع فرار کرد و نماز جمعه را رها نمود... دوباره بازگشت و با سربازانش به جنگ رفت. اما شکست خورد و به بقیع فرار کرد. در آنجا برای آنکه دشمن را سرگرم سازد، ردایش را که گران قیمت بود، در آنجا افکند و جان خود و همراهانش را نجات داد و فرار نمود...^۲

نماز هشام بن عبدالملک در بقیع

افلح و خالد بن قاسم نقل کرده‌اند:

هشام بن عبدالملک در بقیع بر پیکر سالم بن عبدالله نماز گزارد؛ درحالی‌که جمعیت بسیاری در آنجا جمع شده بودند. هشام که این همه جمعیت را در بقیع دید، به ابراهیم بن هشام مخزومی گفت: «به مردم دستور بده تا چهار هزار نفر از آنان از مدینه خارج شوند». به این ترتیب، تابستان که آغاز شد، چهار هزار نفر از مردم مدینه به سواحل [دریای سرخ] رفتند و تا پایان تابستان در آنجا ماندند.^۳

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۵، ص ۱۹.

۲. البداية و النهايه، ج ۱۰، ص ۹۷.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۰، ص ۶۹.

امام صادق علیه السلام و ابو حمزه ثمالی

ابو حمزه می گوید:

به خدا سوگند! در بقیع سوار بر مرکب بودم که فرستاده‌ای آمد و گفت: «همین الان به نزد جعفر بن محمد علیه السلام بیا». به حضور امام علیه السلام رفتم و دیدم که نشسته است. فرمود: «زمانی که تو را می بینم آسوده خاطر می شوم». سپس فرمود: «بعضی گمان می کنند که علی علیه السلام امام نیست؛ مگر زمانی که شمشیر بکشد. اگر چنین باشد باید گفت که عمار و خزیمه بن ثابت و دوست تو، ابو عمره ضرر کرده اند [درحالی که چنین نیست]...»^۱.

صفوان بن سلیم و محمد بن منکدر در بقیع

از محمد بن صالح تمار نقل شده است که صفوان بن سلیم^۲ برخی روزها به بقیع می آمد و او را که از کنارم می گذشت، می دیدم. روزی با خود گفتم: سوگند به خدا! باید ببینیم او چه می کند. به دنبالش راه افتادم. دیدم سرش را پوشانید و کنار قبری نشست و سخت گریست. دلم برایش سوخت. گفتم شاید صاحب قبر از خویشان اوست. روزی دیگر که به بقیع آمد، دنبال او به راه افتادم و دیدم که کنار قبر دیگری نشست و گریه کرد. ماجرا را با محمد بن منکدر^۳ در میان نهادم. گفت: «آری. آنها بستگان و برادران اویند. وقتی در دلش احساس سنگینی و قساوت می کند، برای زدودن زنگارهای گناه به بقیع می رود و از

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۱۴۱؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۵۱ و ج ۱۳، ص ۲۸۶.

۲. صفوان بن سلیم زهری مدنی از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام است. رک: العلیل، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۹۵؛ التاريخ الكبير، ج ۴، ص ۳۰۷؛ معرفة النقات، ج ۱، ص ۴۶۸.

۳. کنزی در رجال خود او را در شمار علمای عامه که علاقه و دوستی فراوانی به اهل بیت علیهم السلام داشته، آورده است. رک: اختیار معرفة الرجال، ص ۳۹۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۹۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۵۰۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۵۳.

در گذشتگان یاد می‌کند». محمد بن صالح تمار می‌گوید: روزی دیگر، محمد بن منکدر را در بقیع دیدم. به او سلام کردم. پاسخم را داد و گفت: «موعظه صفوان، چه سودمند بود!» و من گمان کردم که آن موضوع، تأثیر خود را در محمد بن منکدر گذاشته است.^۱

گفتار انس بن مالک در بقیع

ابویعلی از ربیعة بن ابی عبدالرحمان نقل کرده است که گروهی از مردم کنار یکی از درهای بقیع الغرقد نشسته بودند و انس بن مالک برایشان از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ می‌گفت؛ از جمله اینکه پیامبر خدا ﷺ در چهل سالگی به پیامبری رسید و پس از آن، ده سال در مکه و ده سال در مدینه اقامت گزید. در شصت سالگی نیز از دنیا رفت؛ در حالی که سر و صورتش بیست عدد موی سفید نداشت.^۲

حدیث‌خوانی یزید بن هارون در بقیع

از مفضل بن غسان چنین نقل شده است که یزید بن هارون را در سال ۱۹۳ ه. ق در مدینه ملاقات کردم. او در بقیع، به نشر حدیث می‌پرداخت. روزی حدیثی را از محمد بن اسحاق نقل کرد. اما مردم اعتراض کردند و گفتند: «برایمان از او حدیثی بازگو مکن؛ چون ما بهتر از تو او را می‌شناسیم». یزید بن هارون هرچه اصرار کرد، آنها نپذیرفتند!^۳

داستانی شگفت

شیخ کلینی در کافی با سند خودش از «یعقوب بن جعفر بن ابراهیم» خبری را بدین شرح نقل کرده است:

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۴، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۶۶؛ تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۱۸۹.

۲. مسند ابویعلی، ج ۶، ص ۳۱۹.

۳. عیون الاثر، ج ۱، ص ۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۴۱.

خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مرد و زن راهبی از اهل نجران یمن، خدمتش آمدند. آنها سؤالات مختلفی از امام علیه السلام پرسیدند تا جایی که مرد راهب داستان سفرش به هند را بیان کرد و اینکه با عالمی از اهالی آنجا ملاقات کرده و او از وی خواسته است تا به مدینه برود و به محضر امام موسی کاظم علیه السلام برسد.

راهب ادامه داد: مرد هندی به من گفت: من باورم این است که وقتی مادرت به تو باردار شده، فرشته‌ای بزرگوار نزدش حاضر شده و فکر می‌کنم که پدرت چون خواسته با مادرت نزدیکی کند، غسل کرده و با پاکی نزدش رفته است و گمان دارم که سفر چهارم تورات را که بهترین اسفار و مشتمل بر حالات خاتم الانبیا می‌باشد، هنگام شب‌زنده‌داری خود مطالعه کرده و عاقبت به خیر گشته است. از راهی که آمده‌ای برگرد و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که به آن «طیبه» می‌گویند برسی و نام آن شهر در جاهلیت «یثرب» بوده است.

سپس به مکانی برو به نام بقیع و نشانی خانه‌ای را که به «دار مروان» معروف است، بگیر و در آنجا سه روز بمان. سپس درباره پیرمردی سیاه‌چهره سؤال کن که در خانه‌اش حصیر می‌بافد و آنها به این کار، «خصف» می‌گویند. با آن پیرمرد مهربانی و ملامفت کن و به او بگو مرا آن هم‌نشینت نزد تو فرستاده است که در گوشه خانه‌ای می‌نشیند که در آن چهارچوب کوچکی است. سپس از او بپرس فلان بن فلان (موسی بن جعفر) کیست؟ و محفل او کجاست؟ و در چه ساعتی به آنجا می‌رود؟ وی، او را به تو نشان می‌دهد و معرفی می‌نماید...^۱

رؤیایی صادق

شهید ثانی به نقل از کتاب «النوم و الرؤیا» ابوصقر موصلی آورده است:

شخص مورد اعتمادی گفت که شبانه به مدینه رسیدم و به بقیع رفتم و بین چهار

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۲؛ مدینه المعجز، ج ۶، ص ۳۰۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۹۴.

قبر که آن طرفش قبری خالی بود، به خواب رفتم. در خواب، چهار کودک را دیدم که از آن قبرها بیرون آمدند و چنین شعر می خوانند:

خداوند به ما نعمت داد که تو را ای «امیم» نزد ما آورد
و چون چنین است دیگر ما از فشار قبر نمی هراسیم!

بیدار که شدم با خود گفتم: باید در این جملات نکته‌ای باشد. آفتاب که زد، دیدم جنازه‌ای را به آن سو می آورند. درباره او پرسیدم. گفتند: «بانویی از اهل مدینه است». گفتم: «نامش امیمه است»؟ گفتند: «آری! آیا قبلاً بستگان او از دنیا رفته اند»؟ پاسخ دادم: «آری. چهار کودکش». خوابم را که برایشان نقل کردم، سخت شگفت زده شدند.^۱

نبرد آینه

ابن حماد از ولید بن مسلم نقل کرده است:

در آینده هرگاه قبیله «قضاعه» بر مغرب پیروز شد، بنی عباس خواهند آمد و خواهرزاده آنها به همراه عده‌ای وارد کوفه می شوند و به تخریب آن شهر می پردازند... در آنجا او زخمی می شود و به قصد شام، از کوفه بیرون می رود. ولی میان راه به قتل می رسد. بعد از آن، سفیانی بر آنها مسلط می شود و در سرزمین شام، بین او و اعراب، جنگی درمی گیرد. سرانجام دامنه این جنگ به مدینه کشانده می شود و در بقیع الغرقد، نبردی رخ خواهد داد.^۲

حوادث دیگر بقیع

تاریخ نویسان جریان‌های دیگری را نیز ثبت کرده اند، مانند:

- حکایت «جعه سلمی» که با عده‌ای از زنان به بقیع می رفت و با آنها گفت و گو

۱. مسکن الفؤاد، الشهد الثانی، ص ۴۴؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۲۲.

۲. کتاب الفتن، ص ۱۷۶؛ معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۴۱۵.

- می‌کرد. این موضوع را که به عمر خیر دادند، او را از مدینه اخراج کرد؛^۱
- گفت‌وگویی که در زمان جنگ نهاوند، در بقیع انجام شده است؛^۲
- برخی حوادث که در زمان عثمان رخ داده است؛^۳
- پنهان شدن همسر عبدالوهاب بن یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر، نزد اسماء دختر حسین بن عبدالله بن عبدالله بن عباس در بقیع؛^۴
- گفت‌وگوی عبدالله بن ابی‌بکر با موسی بن عمران بن مناج در بقیع درباره مأموریتی جنگی؛^۵
- اقامت طولانی‌مدت حسین بن عبدالله بن ضمره بن ابی‌ضمیره سعید حمیری در بقیع؛^۶
- و حوادث بسیاری دیگر که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.^۷

۱. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۴۱.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۲۷۶.

۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۱۹۰.

۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۹۴.

۶. الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند الامام احمد من الرجال، ص ۹۸؛ تعجیل المنفعة، ص ۹۶.

۷. ر.ک: تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۳۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۰، ص ۲۷۹ و ج ۵۰، ص ۲۷۶؛ کتاب الثقات، ج ۲، ص ۲۱۸.

تصیغ در شعر عربی

الف): مرثیه های^۱ درباره اهل بیت پیامبر ﷺ

وعج على أرض البقيع الذي ترابه يجلو قذي الناظر
وبلغن عنّي سكّانه تحيّة كالمثل السائر
قوم هم الغاية في فضلهم فالأول السابق كالآخر
هم الأولى شادوا ببناء العلى بالاسمر الذابل والباتر^۲
وأشرق في المجد أحسابهم إشراق نور القمر الباهر

در سرزمین بقیع توقف کن؛ همان سرزمینی که تربت و خاک پاکش دیدگان
را پاک می کند.

و از طرف من سلامی همچون ضرب المثل مشهوری که ذکر آن در اقصی نقاط
گیتی فراگیر و گسترده شده است، به ساکنان آنجا ابلاغ کن.

آنان مردمی اند که به سبب فضیلت‌ها و بزرگواری‌هایشان، قبله‌گاه و خاستگاه

۱. رثا یا مرثیه یکی از انواع شعر است که شاعر در آن از حزن و اندوه خویش در فقدان محبوبش سخن می گوید. این فن دارای گونه‌ها و گرایش‌های مختلفی است که مطابق طبیعت و مزاج و جایگاه گوینده آن متفاوت است. (مترجم).

۲. کشف الغمه، ج. ۲، ص ۳۶۶.

مردم‌اند. همه آن بزرگواران از لحاظ فضیلت و کرامت در یک جایگاه قرار دارند. آنان بزرگواران و بزرگ مردانی‌اند که پایه‌های ساختمان بلندمرتبگی و فضیلت را به وسیله شمشیرهای برآن و تیز بنا نهاده‌اند. اصل و نسب آنان در بزرگواری و عظمت همانند درخشش نور ماه نورانی و درخشان، درخشیده و پرتو افشانی کرده است.

ارتباط اهل بیت نبوت علیهم‌السلام با بقیع، بسیار عجیب است. شاید سنگ بنای این ارتباط را امیر المؤمنین علیه‌السلام بنیان نهاده باشد؛ آن‌گاه که آن حضرت بیت الاحزان خود را در آن سرزمین بنیان نهاد و از شکایت‌های روزگار و نامردمان زمانه خویش به آنجا پناه می‌برد. فاطمه زهرا علیها‌السلام نیز به آنجا می‌رفت و در همان جا اشک می‌ریخت. تاریخ این ماجرا به پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برمی‌گردد.^۱

پس از واقعه جانسوز کربلا و شهادت امام حسین علیه‌السلام و اصحاب آن حضرت، نقش برجسته حضرت ام‌البنین، فاطمه کلابیه، همسر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در بقیع شاهدیم، چنان‌که ابوالفرج اصفهانی در این باره می‌گوید: این بانوی بزرگوار به سمت بقیع حرکت می‌کرد و در آنجا به وسیله اندوهناک‌ترین و سوزناک‌ترین نوحه‌ها، برای فرزندانش نوحه‌سرایی می‌کرد. مردم گرداگردش جمع می‌شدند و به نوحه‌سرایی این بانو گوش فرامی‌دادند. مروان^۲ نیز به این منظور به آنجا می‌رفت و پیوسته به نوحه‌های آن بانو گوش می‌داد و اشک می‌ریخت!^۳

۱. برای مطالعه جزئیات بیشتر درباره این مطلب ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

۲. مقصود، مروان بن حکم است که از بزرگ‌ترین دشمنان خاندان نبوت بود. وی از نوحه‌سرایی ام‌البنین، متأثر می‌شد و گریه می‌کرد؛ زیرا نوحه‌های آن بانو بسیار پرسوز و گداز بود و نه فقط دل دوستان اهل‌بیت، بلکه قلب دشمنان آنان را نیز متأثر می‌ساخت و نرم می‌کرد. (مترجم).

۳. مقاتل الطالبيين، ص ۸۵؛ مقتل الحسين، ص ۱۸۱.

از این رو در اینجا نوبت به نقش شعر و طبع سلیم و سرشت پاک می‌رسد تا آنچه را از درون و ضمیر ناخودآگاه گوینده‌اش تراوش می‌کند و می‌جوشد، بیان گردد. از جمله کسانی که اشعاری را در این رابطه سروده‌اند، می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد:

ام کلثوم

ام کلثوم، دختر امیرالمؤمنان علی علیه السلام، هنگامی که به سمت مدینه حرکت نمود، شروع کرد به گریه کردن؛ درحالی که می‌گفت:

مدینة جدنا لا نقبلینا فبالحسرات والأحزان جینا
 الا فاخبر رسول الله عتّا بأننا قد فجعنا فی ایننا
 وأن رجالنا بالطف صرعی بلا رؤس وقد ذبحوا البنینا
 وعرج بالبقیع وقف وناد آیا ابن حبیب رب العالمینا
 وقل یا عم یا حسن المزکی عیال أخیك اضحوا ضائعینا
 آیا عمه انّ أحاك اضحی بعیداً عنک بالرمضا رهینا

ای مدینه، جد ما! ما را نپذیر؛ چرا که ما با حسرت‌ها و اندوه‌ها آمده‌ایم.

خبر حوادثی را که برای ما اتفاق افتاد است، به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و به ایشان بگو که ما به سبب کینه و دشمنی دشمنانمان با پدرمان، به این مصیبت‌ها گرفتار شده‌ایم.

و به آن حضرت صلی الله علیه و آله بگو که مردان اما در کربلا بدون سر، روی زمین افتاده‌اند، و پسران ما را ذبح کرده‌اند.

و در بقیع، بایست، توقف کن و صدا بزن ای پسر حبیب پروردگار.

و بگو: ای عمو! ای حسن پاک و پاکیزه! خانواده برادرت از بین رفتند.

ای عمو! برادرت به دور از چشمان تو، گرفتار بیابان داغ شده است.

حسان بن ثابت،^۱ شاعر پیامبر ﷺ، در سوگ آن حضرت ﷺ گریه می‌کرد و می‌گفت:

ما بال عينك لا تنام كأنها كحلت مآقيها بكحل الأرمـد
جزعاً على المهدي أصبح ثاوياً يا خير من وطىء الحصى لا تبعد
وجهي يقيك التراب لهنسي ليتني غيبت قبلك في بقيع الغرقـد
بأبي وأمي من شهدت وفاته في يوم الاثنين النبي المهدي^۲

چرا چشمانت به خواب نمی‌روند؟! گویی سرمه کسانی که چشم درد دارند، به چشمان تو مالیده شده است.

این بی‌خوابی بر اثر غم و اندوه بر مهدی (پیامبر) است که در خاک آرمیده است. ای بهترین کسی که روی زمین گام نهاده است.

افسوس که تو زیر خاک آرمیده‌ای ای کسی که از همه مخلوقات برتری! صد افسوس! کاش من قبل از تو در خاک بقیع آرام می‌گرفتم.

پدر و مادرم فدای کسی باشد که در روز دوشنبه شاهد رحلتش بودم؛ آن شخص همان پیامبر هدایتگر است.

سید حمیری^۳

حمیری رضی الله عنه می‌گوید:

فقال له قوم إن عيسى بن مريم بزعمك يحيي كل ميت ومقبر

۱. حسان بن ثابت، از شاعران بزرگ عرب قبل از ظهور اسلام و در آغاز دوره اسلامی بوده است. او از صحابه رسول خدا ﷺ بود. او اشعار غرایی در دفاع از پیامبر ﷺ و هجو دشمنان اسلام دارد. حسان میان شهرنشینان عرب، برترین شاعر به شمار می‌آید. (مترجم).

۲. السيرة النبوية، ابن هشام، ج. ۴، ص ۱۰۸۲؛ سبل الهدى و الرشاد، ج. ۱۲، ص ۲۸۱.

۳. ابوهاشم اسماعیل بن محمد حمیری، مشهور به سید حمیری، در سال ۱۰۵ ه. ق متولد شد و در بصره بزرگ شد. او ابتدا از طرفداران عقیده کیسانیه بود. سپس به شیعه دوازده امامی گروید. سید حمیری چند هزار قصیده درباره فضایل آل محمد ﷺ و آل علی رضی الله عنهم سروده است. ولی بیشترین اشعار او در مدح علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه است. او دوست نداشت در محفل یا مجلسی بنشیند که ذکری از فضایل آل رسول ﷺ در آن نشود. شعر حمیری از حیث تعداد در تاریخ اسلام بی‌نظیر است. (مترجم).

فما الذي أعطيت؟ قال محمد مثل الذي أعطيه إن شئت فانظر
 إلى مثل ما أعطني فقالوا الكفرهم ألا أرنا ما قلت غير معذر
 فقال رسول الله قم لوصيه فقام وقدماء كان غير مقصر
 ورداه بالمرستجاب والله خصه وقال اتبعوه بالدعاء المبرر
 فلما أتى ظهر البقيع دعا به فرجت قبور بالورى لم تبعثر
 فقالوا له يا وارث العلم اعفنا ومن علينا بالرضا منك واغفر^۱

پس گروهی از مردم به ایشان گفتند: عیسی پسر مریم، به گمان تو هر شخصی را که مرده باشد و هر جنازه‌ای را که در گور گذاشته شده، زنده می‌کرد. پس بگو ای محمد! تو با خودت چه معجزه‌ای آورده‌ای؟! به تو چه معجزه‌ای داده شده است؟ محمد صلی الله علیه و آله فرمود: به من معجزه‌ای همانند معجزه‌ای که به عیسی بن مریم داده شده، عطا شده است؛ اگر می‌خواهی، آن را ببین. آنان از روی کفرشان گفتند: بدون هیچ عذر و بهانه‌ای، آنچه را گفتی که همانند معجزه‌ای است که به عیسی بن مریم داده شده است، به ما نشان بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به وصی و جانشینش فرمود: برخیز و ایشان برخاست. آن جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله از دیرباز در اطاعت از او امر پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی نمی‌نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام آن مردم را به دعای اجابت شده، ارجاع دادند. خداوند جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را مختص همین امور قرار داده است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به دنبال جانشین من بروید؛ زیرا او دعایش اجابت قرار می‌شود. هنگامی که جانشین و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله به بقیع آمد، دست به دعا برداشت.

۱. نهج الإیمان، ص ۶۴۷.

ناگهان قبرهای آنجا که اجسادى را در خود داشتند، به لرزه درآمدند؛ بدون آنکه دچار آشفته‌گی و ویرانی گردند.

آنان به جانشین و وصی پیامبر ﷺ گفتند: ای وارث علم پیامبر! ما را بخش و با راضی شدن از ما، بر ما منت بگذار و ما را بیمارز.

جوهری

ابوالحسن علی بن احمد جرجانی، معروف به جوهری، متوفای حدود سال ۳۸۰ هـ. ق. در رثای امام حسین علیه السلام، نوه شهید پیامبر صلی الله علیه و آله، این اشعار را سروده است:

وجدي بكوفان ما وجدی بكوفان همی علیه ضلوعی قبل أجنفانی
أرض إذا نفخت ریح العراق بها أت بشاشتها أقصى خراسان
ومن قتيل بأعلی كربلاء علی جهد الصدی فتره غیر صدیان
و ذي صفائح یستسقی البقیع به ریّ الجوانح من روح و رضوان
هذا قسیم رسول الله من آدم قدّا معاً مثل ما قدّ الشراکان
و ذاك سبط رسول الله جدّهما وجه الهدی و هما فی الوجه عینان

سرمرستی و عشق من به کوفه است. سرمرستی و عشقی که در وصف نمی‌گنجد. قبل از آنکه از شدت فراق خون‌گریه کنم، به خاطر این عشق و سرمرستی، تمام هستی من ذره ذره ذوب می‌شود.

سرزمین مقدسی که اگر نسیم روح افزای عراق در آن بدمد، شادابی و طراوت حاصل از آن، به دورترین سرزمین‌های خراسان نیز می‌رسد.

و شهید گلگون‌کفنی که در دور افتاده‌ترین بخش کربلا برای رفع عطش و تشنگی اهل بیتش تلاش می‌کرد، اما هنگام شهادتش تشنه جان‌نداد، بلکه از حوض کوثر و نهرهای بهشتی سیراب شد.

در آن سرزمین، تعدادی قبر وجود دارد که بقیع به وسیله برکت و کرامت

صاحبان آنها که در باغ‌های سرسبز بهشتی از رحمت‌ها و نعمت‌های الهی برخوردارند، سیراب می‌گردد.

یکی از این اولیای صاحب کرامت، همان شخصی است که با رسول خدا ﷺ از یک منشأ و ریشه سرچشمه گرفته است و همانند شاخه‌ای که از یک درخت کنده و از وسط نصف شده باشد.

و این دو شخص با کرامت، نوه رسول خدا ﷺ هستند. جد بزرگوارشان همانند چهره هدایت و روشنگری بود و جایگاه آن دو بزرگوار در چهره هدایت همانند چشمان هدایت و روشنگری بود؛ زیرا آنان نور چشم پیامبر ﷺ بودند.

صاحب بن عباد^۱

وی نیز اشعار بسیاری دارد؛ برای مثال می‌گوید:

یا زائر اقد قصد المشاهدا و قطع الجبال و الفدافدا
 فأبلغ النبي من سلامي ما لا يبید مدة الأيام
 حتی إذا عدت لأرض الكوفة البلدة الطاهرة المعروفة
 و صرت في الغري في خير وطن سلم على خير الوری ابی الحسن
 ثمة سیر نحو بقیع الغرقد مسلماً علی ابی محمد
 و عد إلى الطف بکربلاء إهد سلامی أحسن الإهداء
 لخیر من قد ضمه الصعید ذاک الحسین السید الشهید

۱. نامش ابوالقاسم اسماعیل بن عباد و فرزند عباس، ملقب به صاحب و مشهور به صاحب بن عباد است. او زاده اصفهان در سال ۳۲۶ ه. ق است. صاحب یکی از فرزندان بی‌بدیل زمانه خود بود که به دلیل نبوغ و دانش سرشارش، به جز در عرصه‌های مختلف علمی، به مقام وزارت نیز رسید. او حتی پس از رسیدن به مقام وزارت از کسب علم غافل نشد. وفاتش نیز به سال ۳۸۵ ه. ق بوده است. (مترجم).

واجنب إلى الصحراء بالبقیع فثم أرض الشرف الرفیع
 هناك زين العابدين الأزهر و باقر العلم و ثم جعفر
 أبلغهم عني السلام رهننا قد ملأ البلاد و المواطننا
 يا زائرین اجتمعوا جموعا وكلهم قد اجمعوا الرجوعا
 إذا حللتهم تربة المدينة بخير أرض و بخير طينة
 فأبلغوا محمداً الزکیا عني السلام طیباً ذکیاً
 حتى إذا عدتم إلى الغری فسلموا منى على الوصي
 و بعد بالبقیع في خير وطن أهدوا سلامي نحو مولاي الحسن
 وأبلغوا القتل بأرض الطف تحتی ألفان بعد ألف
 ثمّة عودوا بقیع الفرقد نحو عليّ بن الحسين سيدي
 و باقر العلم أخاً الذخائر و معدن العلياء و المفاجر
 و كنز علم الله في الخلائق جعفر الصادق أتقى صادق
 فبلغوهم من سلامي النامي ما لا يزول مدة الايام
 حتى إذا عدتم إلى بغداد بمشهد الزكاء و الرضوان
 فبلغوا منى سلاماً زايماً سلام من يرى الولاء واجبا
 و واصلوا السرور و ارؤا طوسا نحو عليّ ذي العلي بن موسى
 حيّوه عني ما أضاء كوكب و ما أقام يذبل و كبكب
 و سلموا بعد علي محمد بأرض بغداد زكيّ المشهد
 و اعتمروا عسكر سامراء أهدوا سلامي أحسن الإهداء
 نحو علي الطاهر المطهر و الحسن المحسن نسل حيدر^۱

ای زائری که قصد زیارت زیارتگاههای مقدس را داری و در این راه، کوهها و بیابانها را درنور دیده‌ای.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۷۷.

سلام مرا به رسول خدا برسان؛ سلامی که در گذر روزها و شب‌ها همیشه ماندگار بماند.

هنگامی که پس از مدینه به کوفه بازمی‌گردی؛ یعنی همان سرزمین پاک و مشهور. و هنگامی که وارد سرزمین غری یا کوفه شدی، سرزمینی که همواره بهترین مکان مقدس روی کره خاکی بوده است، به بهترین بنده و مخلوق در جهان، یعنی ابوالحسن، درود و ستایش مرا برسان.

سپس از آنجا یک‌بار دیگر به بقیع بازگرد و درود مرا به ابومحمد (امام حسن مجتبی علیه السلام) برسان.

سپس از آنجا به صحرای طف در کربلا بازگرد و بهترین سلام‌های مرا هدیه کن. به بهترین کسی که خاک، او را در آغوش گرفته است، همان حسینی که سرور شهیدان است.

سپس از آنجا یک‌بار دیگر به بقیع بازگرد؛ چراکه آن مکان، سرزمینی مقدس است و از جایگاه و منزلت بالایی برخوردار است.

در آنجا زین العابدین که همچون ماه درخشان است و نیز باقر و شکافنده علم و جعفر در خاک آرمیده‌اند.

سلام مرا به آنان برسان؛ سلامی که در آن سرزمین‌ها جاویدان بماند و آن اماکن مقدس را پر نماید.

همچنین او در جای دیگری می‌گوید:

ای زائرانی که به صورت دسته‌جمعی به زیارت اماکن مقدس می‌روید و سپس برمی‌گردید!

اگر در سرزمین مدینه به قصد زیارت اقامت نمودید، سرزمینی که بهترین سرزمین و خاک پاکش بهترین خاک است.

از جانب من پاک‌ترین و خالصانه‌ترین سلام‌ها را به محمد پاک و مطهر برسانید. هنگامی که پس از زیارت پیامبر در مدینه، به کوفه بازمی‌گردید، از جانب من به جانشین پیامبر سلام و درود برسانید.

سپس هنگامی که از آنجا به بقیع بازمی‌گردید، یعنی همان مکانی که بهترین سرزمین است، سلام مرا به مولایم امام حسن مجتبی علیه السلام برسانید. سپس از آنجا به صحرای طف در کربلا بروید و درودهای بی‌شمار مرا به شهیدان کربلا برسانید.

سپس از آنجا به بقیع بازگردید و به زیارت سرورم علی بن حسین علیه السلام بروید و سلام مرا به آن جناب رسانید.

همچنین در بقیع سلام مرا به شکافنده علوم، کسی که تمامی علوم را در سینه‌اش نگهداری می‌کرد، امام محمد باقر برسانید که سرچشمه بزرگواری‌ها و افتخارات است. همچنین در بقیع سلام مرا به گنجینه علم الهی بین خلایق، جعفر صادق برسان، کسی که با نقواترین و درستکارترین بنده خداوند است.

سلام همیشگی مرا به آنان برسانید تا زمانی که نظام هستی برقرار است. هنگامی که پس از زیارت پیامبر در مدینه، به سرزمین عراق بازمی‌گردید و به زیارت اماکن مقدسه آنجا می‌پردازید؛

سلام همیشگی مرا که ولایت اهل بیت را واجب می‌دانم، به دفن‌شدگان در آن اماکن مقدس برسانید.

به سفر خودتان به قصد زیارت اماکن مقدس ادامه دهید تا به سرزمین طوس برسید. در آنجا علی بن موسی الرضا علیه السلام را زیارت کنید.

از طرف من به ایشان سلام برسانید تا زمانی که ستاره‌ها پرتوافشانی می‌کنند و



نیز تا زمانی که کوه یذبل و کبک پابرجایند. (تا روز قیامت).

پس از آن، سلام مرا به امام محمد تقی برسانید که آرامگاه مطهرش در شهر کاظمین، در شمال بغداد است.

سپس به سامرا بروید و بهترین سلام مرا به آن امام آرمیده در آنجا برسانید.

آن بزرگوار پاک‌نهاد و پاکیزه سرشتی که از فرزندان امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

ابن حجاج

ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن حجاج کاتب محتسب نیلی بغدادی، شاعر عراق و مشهور به ابن حجاج، در سال ۳۹۱ هـ.ق در نیل از دنیا رفت. جسدش به بغداد برده شد و زیر پاهای مبارک امامین کاظمین علیه السلام به خاک سپرده شد. براساس وصیتش روی قبرش این کلام پروردگار نوشته شد که می‌فرماید: «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»^۱ «و سگشان بر آستانه غار، دو ساعدش را گسترده است».

ابن حجاج در یکی از سروده‌هایش می‌گوید:

سقى البقيع وطوسا والطفوف و سامراء و بغداد و المدفون في النجف^۲

من مهرق مغدق صب غدا سحجا مغدوق هاطل مستهطف و كف^۳

خداوند، سرزمین‌های بقیع، طوس، کربلا، سامرا، بغداد و آن شخص آرمیده در نجف را پربرکت گرداند و به وسیله باران‌های پرخیز و برکت آسمان، این مناطق را همیشه آباد و سرسبز سازد.

۱. کُهف: ۱۸.

۲. اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۷.

۳. همان، ص ۴۳۲.

آن هم با ابرهای پرآبی که پی در پی قطرات بزرگ باران‌های خود را بر دشت‌های این سرزمین‌ها می‌ریزد و تمامی این اماکن مقدس را سرسبز و خرم می‌گرداند.

غسانی عونی

ابومحمد طلحه ابن عبیدالله ابن ابی عون غسانی عونی، از چهره‌های بارز قرن چهارم هجری قمری است. وی درباره امام صادق علیه السلام می‌گوید:

عُج بالمطي على بقیع الغرقد و اقرا التحية جعفر بن محمد
 و قل ابن بنت محمد و وصيّه يا نور كل هداية لم تجحد
 يا صادقاً شهد الإله بصدقه فكفى شهادة ذي الجلال الأجد
 يا ابن الهدى و أباً الهدى أنت الهدى يا نور حاضر سرّ كلّ موحد
 يا ابن النبي محمد أنت الذي أوضحت قصد ولاء آل محمد
 يا سادس الأنوار يا علم الهدى ضلّ امرؤ بولائكم لم يهتد

شتر و مرکب خودت را را به سمت بقیع به حرکت درآور. سپس در آنجا توقف کن و بر جعفر بن محمد درود بفرست.

و بگو ای پسر دختر محمد و فرزند علی! ای نور هدایت مطلق که انکار ناشدنی است!

ای شخص راست‌گفتاری که خداوند شاهد راستی و درستی‌اش است!

ای فرزند هدایت و ای پدر هدایت! تو هدایت منشا مطلق هستی! ای روشنی‌بخش دیدگان جان هر یکتاپرست.

ای فرزند پیامبر خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله تو همان نور هدایتی که پایه‌های ولایت و دوستی اهل بیت را بنا نمودی.

ای ششمین نور هدایت! ای چراغ پرفروغ هدایت! هر کس به ولایت و دوستی شما هدایت نگردد، سرگشته و گمراه خواهد شد.

ابن حماد العبیدی

ابن حماد العبیدی از چهره‌های سرشناس قرن چهارم هجری قمری می‌گوید:

إليك أمين الله نظم قصيدة إمامية تزهو بحسن صفات
 علي بن حماد دعاها فأقبلت و همته من أعظم المهمات
 شبيه لما قال الخزاعي دعبل تضمته الرحمن بالعرفات
 مدارس آيات خلت من تلاوة ومهبط وحي مقفر العرصات
 بقاع في البقيع مقدسات وأكناف بطيئة طيبات
 وفي كوفان آيات عظامٌ تضمّنها عُرى المتوثقات
 وفي غربيّ بغداد وطوس وسامرا نجومٌ زاهرات
 مشاهد تشهد البركات فيها وفيها الباقيات الصالحات^۱

ای امین خدا! این قصیده و به نظم کشیدن آن را به تو تقدیم می‌کنم؛ قصیده‌ای که در وصف اهل بیت است و به وسیله ستایش خاندان نبوت، همچون ستاره‌ای در آسمان ادب می‌درخشد.

علی بن حماد، آن قصیده را به منظور ستایش اهل بیت فراخواند و آن قصیده، دعوت شاعرش را اجابت کرد؛ چراکه آن شاعر، بسیار بلندهمت است. این قصیده شبیه قصیده‌ای است که دعبل خزاعی در وصف اهل بیت سروده و پروردگار بخشنده در عرفات آن را ضمانت کرده است.

مدارس قرآن که دیگر در آنها قرآن تلاوت نمی‌شود، و منزل‌هایی که در آنجا وحی الهی بر پیامبر نازل شده است، اکنون به ویرانه‌ای تبدیل و خالی از ساکنان شده‌اند. بقعه‌های مقدسی که در بقیع‌اند و اماکن زیارتی که در سرزمین طیبه مقدس واقع شده‌اند،

۱. الغدير، ج ۴، ص ۱۷۰؛ الکنی و اللقب، ج ۱، ص ۲۶۵؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۲۹.

در کوفه و سرزمین عراق، اماکن مقدس و نشانه‌هایی از عظمت خداوند وجود دارد که پیوندهای محکم و استواری با پروردگار دارند.

و در غرب بغداد و طوس و سامرا ستاره‌های درخشان هدایت آرمیده‌اند.

اماکن متبرکه‌ای که سرچشمه‌های خیر و برکت را در خود جای داده‌اند و

ذات‌های مقدسی را با خود حمل می‌نمایند که همانند باقیات صالحات‌اند.

همچنین او می‌گوید:

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَى عَلِيِّ ذِي الْعَلَى مَا نَالَ طَيْرًا وَعَلَا أَعْصَانَا
 وَسَقَى الْمَدِينَةَ وَالْبَقِيعَ وَمَشْهَدَا أَحَلَّ الْغُرَى الطَّهْرَ مِنْ كُوفَانَا
 وَسَقَى قَبُورًا بِالطَّفُوفِ مَنْبِرَةً وَسَقَى قَبُورًا ضَمَّتْ بَغْدَانَا
 وَسَقَى مَقَابِرَ سَرٍّ مِنْ رَأَى وَالَّذِي مِنْ طُوسٍ أَصْبَحَ ثَاوِيَا نُوقَانَا^۱

درود پروردگار بر علی، صاحب بلندمرتبگی و بلندی تا زمانی که پرنده‌گان به پرواز درمی‌آیند و بر بلندای شاخه‌های درخت اوج می‌گیرند.

و مدینه و بقیع و مزاری که غری مقدس از کوفه بر آن رحل اقامت بسته است را به وسیله باران رحمت خویش آبیاری نماید.

و قبرهایی را که در کربلا همچون ستاره‌های پرفروغ می‌درخشند، با باران رحمت خویش آبیاری کند و نیز قبرهایی را که بغداد با خود حمل می‌کند، مشمول رحمت خود گرداند و سرسبزی و خرمی ابدی را نصیب این اماکن نماید.

و نیز قبرهای موجود در سامرا و قبری را که در طوس در «نوقان» آرام گرفته است به وسیله باران رحمت خویش آبیاری کند و آنها را مشمول رحمت خود گرداند.

«شریف رضی» می گوید:

ألا لله بادرة الطلاب وعزم لا يروع بالعتاب

چه زیباست یورش بردن با شتاب و اراده‌ای که با سرزنش کردن، سست نمی‌شود.

تا اینکه می گوید:

سقى الله المدينة من محلّ لباب الماء والتّطف العذاب
 و جاد على البقيع وساكنيه رخيّ الذّيل ملاّن الوطاب
 و أعلام الغريّ و ما استباحث معاملها من الحسن اللّباب
 و قبر بالطفوف يضمّ شلوا قضى ظمأ الى برد الثّراب
 و بغداد و سامرا و طوس هطول الودق منخرق العباب
 قبور تنطف العبرات فيها كما نطف الصبير على الرّوابي
 فلو بخل السحاب على ثراها لذابت فوقها قطع السراب
 سقاك فكم ظمئت إليك شوقا على عدواء داري و اقترابي

خداوند، سرزمین مدینه را به وسیله باران رحمت خویش و آب گوارا یا ابرهای

بهاری سیراب گرداند و مشمول رحمت‌های بی‌شمار خود قرار دهد.

و باران رحمت بی‌شمار خود را مشمول بقیع و ساکنان آنجا گرداند؛ بارانی که

ریزشش دائمی و از ابرهای پر باران سرچشمه گرفته باشد.

و آثار و اماکن مقدس موجود در غری و مناطق متبرکی از آن سرزمین مقدس

که افراد پاک‌تبار و پاک‌سرشت در آن آرمیده‌اند، مشمول باران رحمت‌های بی

شمار خود قرار دهد.

و مزار مقدس بیابان طف را که پیکر پاره پاره سرور شهیدان را در خود جای

۱. الغدير، ج ۴، صص ۲۱۲ و ۲۱۳. همچنین ر.ک: المناقب، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۷۷؛ العوالم،

ج ۱۷، ص ۵۷۳.

داده است مشمول نعمت‌های بی‌شمار خود قرار دهد و آن را آباد گرداند؛ همان ذات مقدسی که با لبان تشنه به دیدار حضرت حق شتافت. و بغداد و سامرا و طوس را، با باران‌های سیل‌آسا سیراب نما. قبرهای مقدسی که اشک‌ها در کنار آنها همچون اشک‌های آسمان بر دشت‌ها و دره‌ها، جاری است. اگر ابرهای آسمان، ریزش باران‌های خود را بر این اماکن مقدس دریغ نمایند، جان‌های عاشق آن بزرگواران بالای قبرهای مقدسشان به آب تبدیل می‌شوند و روی آن تربت‌های پاک همانند باران جاری می‌شوند. خداوند، سرزمین مدینه و سایر سرزمین‌های مقدس را با باران رحمت خود سیراب و آباد گرداند؛ به ویژه مزار مقدس تو را؛ زیرا من روزهای زیادی تشنه دیدار تو بوده‌ام؛ با آنکه گاهی فاصله زیاد و گاهی نیز فاصله چندانی با تربت تو و سایر اماکن مقدس نداشته‌ام.

مهیار دیلمی

مهیار دیلمی که در سال ۴۲۸ ه. ق از دنیا رفت، اییاتی را در رثای اهل بیت علیهم‌السلام می‌سراید و به برکات و ولادت آن بزرگواران اشاره می‌کند و می‌گوید:

في الظباء الغادين أمس غزال قال عنه ما لا يقول الخيال

میان محبوب‌هایی که به این سرزمین روی آورده‌اند، یار دلبری وجود دارد که بسیار طناز است. در وصف او مطالبی گفته شده است که در خیال بشر نمی‌گنجد. تا اینکه می‌گوید:

يا لقوم إذ يقتلون عليا وهو للمحل فيهم قتال
ويسرون بغضه وهو لا تقبل إلا بحبه الأعمال

و تحال الأخبار والله يدري كيف كانت يوم الغدير الحال
 و لسبطين تابعيه فمسموم عليه ثرى البقيع يبال
 درسوا قبره ليخفى عن الزوار هيهات كيف يخفى الهلال
 و شهيد بالطف أبكى السماوات و كادت له نزول الجبال^۱

این قوم، علی را کشتند؛ حال آنکه ایشان تمامی گرفتاری‌ها را از آن مردم از میان برمی‌داشت.

کینه آن حضرت علیه السلام را در دل خود مخفی نگه داشتند؛ حال آنکه پذیرش اعمال نیک انسان، جز با محبت ایشان میسر نخواهد بود.

اخبار روز غدیر به یکدیگر منتقل می‌شود و فقط خدا می‌داند که حال و روز رسول خدا، امیرالمؤمنین و مردم در روز غدیر چگونه بود.

اما درباره نوادگان رسول خدا باید گفت: یکی از آنها (امام حسن علیه السلام) مسموم شد و در سرزمین بقیع آرام گرفت.

مزار مقدس آن امام همام را با خاک یکسان کردند؛ با این امید که از دیدگان زائران آن حضرت مخفی بماند. اما آنان با این کار خود، راه بسیار بدی را برگزیدند؛ زیرا هرگز هلال ماه، زیر ابر پنهان نخواهد ماند.

امام حسین علیه السلام نیز در سرزمین طف شهید شد. آسمان‌ها در سوگ او گریستند و چیزی نمانده بود کوه‌ها از شدت اندوه، نابود و متلاشی شوند.

عبیدالله حسینی می‌گوید:

يا طيب نفع النسيم في سحر عرج على طيبة بتغليس
 وزر بقيعا بما تجدد به رسا من الدين جد مظموس^۲

۱. دیوان مهیار الدلمی، ج ۳، ص ۱۵؛ علی ما فی الغدیر، ج ۴، ص ۲۳۵؛ الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. المناقب، ج ۱، ص ۳۲۰.

ای رایحه خوش نسیم بامدادان، در ساعت‌های پایانی شب در سرزمین طیبه توقف کن.

و به سرزمین بقیع برو تا در آنجا مزارهای مقدس را زیارت کنی و آثار برجای مانده از آنها را، سرمه چشمان بیمار خود سازی.

ابن تغاویدی در این باره این ابیات را می‌سراید:

سأهدی للأئمة من سلامي و غرّ مدائحي أركى هدي
سلاما أتبع الوسمی منه علی تلک المشاهد بالولي

من سلام خود را به امامان معصوم هدیه می‌نمایم و ستایش‌های مخلصانه و پاک‌ترین هدایا را نثار ارواح مقدس ایشان می‌کنم.

سلامی که باران‌های پربرکت بهاری را با خود به همراه داشته باشد، نثار این اماکن مقدس می‌نمایم.

تا اینکه می‌گوید:

لطیبة و البقیع و کربلاء و سامراء تغدو و الغری
و زوراء العراق و أرض طوس سقاها الغیث من بلد قصی^۱

و بامدادان به سرزمین طیبه و بقیع و کربلا و سامرا و غری برو.

و خداوند سرزمین بغداد و سرزمین طوس و جاهای دور و نزدیک آن سرزمین‌ها را، با باران‌های پربرکت خود سیراب کند و سرشار از خیر و برکت گرداند و زائران آن اماکن را که از اقصی نقاط جهان می‌آیند، مشمول رحمت خود نماید.

۱. الغدیر، ج ۵، ص ۳۹۴ و ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۳۹۷.

عباس بن الحسن بن عبیدالله بن عباس

علی بن محمد علوی می‌گوید: «عباس بن الحسن بن عبیدالله بن عباس شهید از بزرگان و ملازمان هارون الرشید و شاعر و خطیب بوده است». ابوالعباس غنائم حسنی به نقل از ابوالقاسم ابن خداع نسب‌شناس رضی الله عنه روایت می‌کند: عباس بن الحسن در رثای برادرش که محمد نام داشته است، چنین می‌سراید:

وَأرى البقیع محمداً لله ما واری البقیع
من نائل وید و معرو فإذا ضن النوع
و حیا لأیتام و أرملة إذا جف الریبع
و لى فوئى الجود و المعر وف و الحسب الرفیع^۱

بقیع محمد را در دل خود مخفی نمود. شما را به خدا، بقیع چه شخص بزرگی را با خود حمل می‌کند!

او بسیار بخشنده، توانمند و نیکوکار بود و افراد بخیل به او حسادت می‌ورزیدند. هرگاه امید یتیمان و بیوه‌زنان از همه بخشش‌ها و کمک‌ها قطع می‌شد، او خواسته‌های آنان را بر آورده می‌کرد.

با وفات او، بخشش و نیکوکاری و اصل و نسب عالی نیز به خاک سپرده شد.

غالب بن عثمان همدانی

غالب بن عثمان همدانی در رثای ابراهیم بن عبدالله می‌گوید:

و قتیل باخرى الذی نادى فاسمع کل شاهد
قاد الجنود إلى الجنود تزحف الأسد الحوارد

۱. المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۲۳۶.

و ابراهیم بن عبدالله حسنی، معروف به «قتیل باخمیری»، ندا سرداد و همه حاضران صدایش را شنیدند.

او سربازان و سپاهیان را به منظور انتقام از قاتلان برادرش نفس زکیه، راهی نبرد با سپاه دشمن نمود. آنان در اوج شجاعت و دلاوری در میدان نبرد بر سپاهیان و جنگاوران دشمن می‌تاختند.

تا اینکه می‌گوید:

فسویقتان فینبع فبقیع یثرب ذی اللحاند

أمست بلاقع من بنی ال حسن بن فاطمة الأراشد^۱

سویقه و ینبع و بقیع مدینه که ارواح مطهر زیادی در آن آرمیده‌اند. دیگر بین فرزندان حسن بن فاطمه، با شهید شدن ابراهیم، جنگاور و دلیری وجود ندارد.

ابوالحجاج جهنی

ابوالحجاج جهنی در این باره گفته است:

بکر النعی بخیر من وطیء الحصى ذی المکرمت و ذی الندی و السؤود

بالخاشع البر الذی من هاشم امسی ثقیلا فی بقیع الغرقد

ظلت سیوف بنی ائیه تنوشه أن قام مجتهدا بدین محمد^۲

زود هنگام مرگ سراغ شخصی آمد که بهترین کسی بود که پا بر زمین نهاده بود. او دارای خصلت‌های پسندیده بود، بسیار بخشنده و بزرگ قوم خویش بود. او همان شخص متواضع و نیکوکار بنی‌هاشم بود که پیکر پاکش شب هنگام در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۵.

۲. همان، ص ۲۰۴.

شمشیرهای خاندان و فرزندان پدرش او را به سرای باقی بردند. تنها جرم او این بود که دین محمد را احیا نمود و زنده نگه داشت.

حسان الدوله ابو الشوک

حسان الدوله ابوالشوک فارس بن محمد می گوید:

بَلِّغْ امیرالمؤمنین تحیتی و اذکر له حبّی و صدق توّددی
 و زر الحسین بکربلاء و قل له یابن رسول الله و یا سلالة أحمد
 منی السلام علیک یابن محمد أبدا یروح مع الزمان و یغتدی
 و علی أبیک و جدک المختار و الثاوین منکم فی بقیع الغرقد
 و بأرض بغداد علی موسی و فی طوس علی ذاک الرضاء المفرد
 و بسرّ من رأى السلام علی النقی نجل النقی و السؤدد
 بالعسکرین اعتصامی من لظى و بقائم من آل أحمد فی غد^۱

به امیرالمؤمنین سلام مرا برسان و برای ایشان از صداقتم در محبتش سخن بگو. امام حسین علیه السلام را نیز در کربلا زیارت کن و به او بگو: ای پسر رسول خدا و ای سرچشمه ذریه پاک پیامبر!

سلام همیشگی ام بر تو باد ای فرزند محمد! به گونه‌ای که این سلام‌های من با گذر روزگاران، همچنان باقی بماند.

و سلام من بر پدر و جد برگزیده‌ات و آن عده از خاندان شما که در بقیع آرمیده‌اند. و در سرزمین بغداد، سلام من بر موسی و در سرزمین طوس، بر آن رضایی که شخصیت و اخلاقش منحصر به فرد است و تک و تنها در آنجا آرام گرفته است. و در سرزمین سامرا سلام من بر امام نقی که فرزند امام تقی و فضیلت و

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۷۰.

بزرگواری است.

از شر آتش جهنم به امامین عسکریین و قائم آل احمد پناه می‌برم که در آینده پرتوهای پرفروغش سراسر گیتی را روشن خواهد نمود.

یحیی بن سلامه

ابن کثیر می‌گوید:

یحیی بن سلامه بن حسین ابوالفضل شافعی حصکفی منسوب به دژ کیفا (حصن کیفا) است. او در علوم بسیاری از جمله فقه و ادبیات، امام و پیشوا بوده و در زمینه شعر و نثر نیز آثاری را خلق کرده است.^۱

او در مدح امامان اهل بیت و ائمه دوازده‌گانه، این ابیات را سروده است:

و سائلی عن حب أهل البيت هل أفرّ إعلاناً به أم أجدد؟
 هیئات مزوج بلحمی و دمی حبّهم و هو الهدی و الرشید
 حیدرة و الحسنان بعده ثم علی و ابنه محمد
 و جعفر الصادق و ابن جعفر موسی و یتلوه علی السید
 أعني الرضا ثم ابنه محمد ثم علی و ابنه المسدّد
 الحسن الثانی و یتلوه محمد بن الحسن المقتد
 فإنهم أئمتی و سادتی و إن لحانی معشر و فندوا
 أئمة أكرم بهم أئمة أسماؤهم مسرودة تطرد
 هم حجج الله على عباده و هم إليه منهج و مقصد
 قوم لهم فضل وجد باذخ يعرفه المشرك و الموحد
 قوم لهم في كل أرض مشهد لا بل لهم في كل قلب مشهد

۱. البداية و النهاية، ج ۱۲، ص ۲۹۷.

قوم منی و المشعران لهم و المروتان لهم و المسجد
 قوم لهم مكة و الأبطح و الخیف و جمع و البقیع الفرقد^۱

ای کسی که از من، درباره مودت اهل بیت می‌پرسی! آیا به صورت آشکار به
 آن اقرار کنم یا آن را انکار نمایم؟!

چنین مباد که من محبت اهل بیت را انکار کنم؛ چرا که محبت آنان با گوشت و
 خونم آمیخته شده است و سبب هدایت و نمایاندن راه حق می‌گردد.

مولا حیدر و حسن و حسین پس از ایشان، سپس علی و پسرش محمد،
 و جعفر صادق و فرزند جعفر، موسی که پس از ایشان، امام هشتم است.

مقصودم رضاست و به دنبال ایشان، فرزندش محمد سپس علی و فرزند یاری شده‌اش؛
 حسن و آن امامی که به دنبال ایشان می‌آید؛ محمد فرزند حسن که اعتقاد به
 ایشان وجود دارد.

این بزرگواران، امامان و سروران من‌اند؛ هرچند عده‌ای درباره آنان با من جدل
 نمایند؛ با این هدف و امید که نظر من را درباره آنان عوض نمایند.

آنان واقعاً امامان بخشنده و بزرگواری‌اند و نام‌هایشان براساس روایت‌های
 صحیح از پیامبر اکرم و سایر بزرگان دین نقل شده است.

آنان حجت‌های خداوند روی زمین برای بندگانش و برای رسیدن به رضای
 الهی، بهترین منبع و سرچشمه هدایت‌اند.

آنان مردمی‌اند که از مقام و منزلتی عالی برخوردارند؛ به گونه‌ای که هم مشرکان
 و هم یکتاپرستان از بلندی جایگاه و افتخارات ایشان آگاه‌اند.

آنان مردمی‌اند که نه فقط در هر سرزمینی بقعه و بارگاهی دارند، بلکه در قلب

۱. البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۲۹۸ و ر.ک: جواهر المطالب، ج ۲، ص ۳۰۸؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۵۲؛ الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۸۲؛ اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۹۷.

دوستداران خود نیز مزاری دارند.

آنان مردمی‌اند که منا و مشعر و مروه و مسجد الحرام، به آنان تعلق دارد.

آنان مردمی‌اند که مکه و ابطح و خیف و اجتماع در آنجا و بقیع به آنان متعلق است.

مغامس بن داغر حلّی

شیخ مغامس بن داغر حلّی، از چهره‌های سرشناس قرن نهم هجری است که

در این باره می‌گوید:

یا راکب الهوجل المحبوك تحمله إلى زيارة خير العجم والعرب
 إذا قضيت فروض الحج مكتملا ونلت إدراك ما في النفس من إرب
 وزرت قبر رسول الله سيدنا وسيد الخلق من ناء ومقترب
 قف موقفي ثم سلم لي عليه معاً حتى كأني ذاك اليوم لم أغب
 واثن السلام إلى أهل البقيع فلي بها أحبة صب دائم الوصب
 وبثهم صبوتي طول الزمان لهم وقل بدمع على الخدين منسكب
 يا قدوة الخلق في علم وفي عمل وأطهر الخلق في أصل وفي نسب
 وصلتُ جبل رجائي في حبالكم كما تعلق في أسبابكم سببي
 دنوت في الدين منكم والوداد فلو لا دان لم يدن من أحسابكم حسبي
 مدججكم مكسبي والدين مكنتسي ما عشت والظن في معروفكم نشبي
 فإن عدتني الليالي عن زيارتكم فإن قلبي عنكم غير منقلب
 قد سيط لحمي وعظمي في محبتكم وحبكم قد جرى في المخ والعصب
 هجري وبغضي لمن عاداكم ولكم صدقي وحيبي وفي مدحي لكم طربي^۱

ای شخصی که سوار بر شتر تیز رو، دشت‌های پهناور و دور را درمی‌نوردی تا

به زیارت بهترین شخص میان عرب و عجم بروی!



هنگامی که واجبات حج را کامل به جا آوردی و به آرزو و مراد دلت رسیدی،
و زمانی که مزار رسول خدا، سرورمان و سرور کائنات را از دور و نزدیک
زیارت کردی،

به نیابت از من بر آن حضرت سلام بفرست؛ به گونه‌ای که گویا من آن روز،
همان‌جا در حال زیارت تربت ایشانم.

سلام همیشگی من را به اهل بقیع نیز برسان؛ زیرا من در آنجا عزیزانی دارم که
شیدایشانم و از شدت دوری آنان همیشه بیمارم.

و آنان را از شدت اشتیاق همیشگی‌ام به ایشان باخبر ساز و این خبر را در اوج
تواضع به آنان برسان؛ به گونه‌ای که هنگام اجرای این مأموریت، اشک بر
رخسارت روان باشد.

ای اسوه‌های خلاق در دانش و رفتار و ای پاک‌نژادترین مردم
ریسمان آرزوهایم را به شما که ریسمان‌های محکم خداوندید، متصل
گردانیده‌ام؛ همان‌گونه که دوستی خودم را به دوستی شما پیوند و گره زده‌ام.
من در زمینه دین و نیز محبت شما، به شما بدهکارم؛ زیرا اگر چنین نبود تبار
من به وسیله نسل و تبار شما ارجمند و گرامی نمی‌شد.

ستایش شما برای من، پردرآمد و سودزاست. و دین من به شما همیشگی است
و امید من به نیکی و احسان شما دارایی من است.

اگر شب‌ها (روزگار و زمانه) من را از زیارت شما بازدارند، باز هم قلب من از
محبت شما سرشار است و هیچ‌گاه از مودت شما رویگردان نمی‌شود.

گوشت و استخوان من با محبت شما عجین شده است و دوستی شما به مغز و
اندیشه‌ام راه یافته و در رگ‌های بدنم جریان پیدا کرده است.

من با کسانی که با شما دشمنی می‌ورزند، تندخویم و از آنان کینه به دل

می‌گیرم. دوستی و محبت من فقط برای شماست. هنگامی که به ستایش شما می‌پردازم، شادمان و خوشحال می‌شوم.

عبدالله بن زبیر اسدی

عبدالله بن زبیر اسدی هنگام مصیبت وارد شده به اهل حره و پس از آنکه یعقوب بن طلحه ابن عیدالله و همراهانش در حره کشته شدند، در رثای آنان این ابیات را سرود:

لعمري لقد جاء الكروس کاظما علی خبر للمسلمين وجیع
 حدیث أتاني عن لؤي بن غالب فما رقت ليل التمام دموعي
 یخبر أن لم یبق إلا أرامل وإلا دم قد سال كل مربع
 قروم تلافت من قریش فأنهلت بأصهب من ماء السماء نقیع
 فكم حول سلع من عجوز مصابة وأبيض فیاض الیدین صریع
 طلوع ثنابا المجد سام بطرفه قبیل تلاقیهم أشم منیع
 وذي سنة لم یبق للشمس قبلها وذي صغوة غض العظام رضع
 شباب کیعقوب بن طلحة أفقرت منازل من رومة بقیع
 فوالله ما هذا بعیش فیشتهی هنیء ولا موت یریح سریع^۱

به جانم سوگند کروس (کروس بن زید طائی) آمده است تا با سکوت آکنده از غضبش، خبر دردناکی را به مسلمانان بدهد.

خبری که از «لوی بن غالب» به من رسیده است و بر اثر شدت اندوهم به دنبال شنیدن آن خبر، همه شب سیل اشک چشمانم متوقف نشد.

خبری که حکایت از آن دارد که فقط بیوه‌زنان باقی مانده‌اند و خون‌های ریخته شده‌ای که به طرز وحشتناکی همچون باران روی دشت‌ها ریخته شده و آنها را سیراب کرده است.

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۵ و ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۰۰، الاعلام، ج ۸، ص ۱۹۹.

عده‌ای از سرشناسان قبیله قریش به دنبال انتقام‌جویی از مردمی که از بیعت خودداری کرده بودند، خون‌های سرخ مخالفانشان را همانند باران از آسمان بر زمین جاری ساختند.

پیرزنان زیادی در شدت مصیبت ایجاد شده، جامه‌های خود را دریدند و عزادار شدند و جوانان غیور و بخشنده بسیاری نیز در این فاجعه، نقش بر زمین شدند و به هلاکت رسیدند.

یعقوب و پهلوانان کشته شده در این فاجعه، قبل از کشته شدنشان و مبارزه در میدان نبرد، بسیار بلندهمت بودند و در راه رسیدن به بلند مرتبگی، از اراده‌ای فولادین برخوردار بودند.

میان کشتگان این فاجعه، هم متأهل و پیر وجود داشت و هم جوان و مجرد و هم نوزاد.

منزگاه‌ها و سراهای جوانانی همچون یعقوب بن طلحه از جمله رومه و بقیع به ویرانه تبدیل شد.

به خدا سوگند این زندگی [پس از چنین فجایعی و کشته شدن چنین دلاورانی] نه آن قدر خوب و خوش است که انسان آرزویش را بنماید و نه مرگی فوری است که به سرعت انسان را از این همه رنج و اندوه راحت کند.

«ابونصر بن طوطی» در رثای امام حسن علیه السلام می‌گوید:

بنفسی نفس بالبقیع تعییت ونور هدی فی قبره ظلّ یقبر
 إمام الهدی عف الخلائق ماجد تقی نقی ذو عفاف مطهر
 أشد عباد الله بأسا لدی الوغی و أجلی لكشف الأمر و هو معسر
 و أزهد فی الدنیا و أطیب محتدا و أطمعن دون المحصنات و أغیر^۱

جان من به قربان ذات مقدسی که در بقیع از نظرها پنهان شد و به خاک سپرده شد و نور هدایت در مزارش به صورت همیشگی دفن شده است. ایشان پیشوا و امام هدایت و از پاکدامن ترین و پرهیزکارترین بندگان خداوند روی زمین است. او باتقوا و پاک و بی آلایش و پاکدامن و پاکیزه بود. او در میدان نبرد، از شجاع ترین بندگان خداوند بود و هیچ کس به اندازه وی، مسائل سخت و پیچیده را حل نمی کرد. آن امام بزرگوار، زاهدترین بندگان پروردگار و دارای بهترین نسل و نسب و در اجرای احکام و حدود الهی نیز از سختگیرترین بندگان خداوند و با غیرت ترین آنها بود.

همسر عثمان بن مظعون

ابن اثیر می گوید: همسر عثمان بن مظعون، درحالی که برای شوهرش نوحه سرایی می کرد، می گفت:

یا عین جودی بدمع غیر ممنون علی رزیه عثمان بن مظعون
 علی امریء بات فی رضوان خالقه طوبی له من فقید الشخص مدفون
 طاب البقیع له سکنی و غرقده و أشرق أرضه من بعد تعیین
 و أورث القلب حزنا لا انقطاع له حتی المات فما ترقی له شونی^۱

ای چشم با گریه های پیوسته و بدون وقفه خود بر مصیبت عثمان بن مظعون اشک بریز.

بر مردی که مورد رضایت پروردگارش قرار گرفته و جایگاهش در بهشت جاودان است. خوشا به حالش! بی تردید، شخص ارجمندی در خاک آرمیده است. بقیع چه منزلگاه پاکیزه ای برای او شده است. سرزمین بقیع پس از آنکه تربتش به

دفن چنین افراد بزرگواری اختصاص پیدا کرد، درخشید و پرتوافشانی کرد. و دل چنان اندوهگین شد که تا زمان مرگ، تمامی ندارد. عقل ناقص من هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگاه رفیع او را درک کند. پس طبیعی است که در شناخت او حیران و سرگشته باشد.

ندا دهنده‌ای از عالم غیب

ابن ابی‌الدنیا از برخی از افراد آل زبیر روایت می‌کند: هنگامی که ساکنان حره به قتل رسیدند، ندا دهنده‌ای در مکه و کوه ابوقبیس، شب آن واقعه، بانگ برآورد و اشعار زیر را سرود؛ درحالی‌که ابن زبیر در حجره نشسته بود و این ابیات را می‌شنید:

قتل الخیار بنو الخیا ر ذوو المهابة والسباح
 الصائمون القائمون القانتون أولو الصلاح
 المهتدون المتقون ن السابقون إلى الفلاح
 ماذا بواقم والبقیع من الجحاجة والصبح
 وبقاع یشرب تجهر من النوائح والصبح^۱

برگزیدگانی که خود از فرزندان برگزیدگان بودند و از شکوه و بزرگی برخوردار بودند، کشته شدند.

بزرگانی که نمازگزار، روزه‌دار، پارسا و اهل خیر و صلاح بودند.

آنان هدایت شدگان باتقوا و پیشی‌گرفتگان در رستگاری بودند.

بزرگان و بخشندگان خوش‌سیمای حره واقم را چه شده است که در بقیع هستند؟!

چرا منزلگاه‌های یشرب، با صدای بلند نوحه‌سرای می‌کنند و از عمق جان فریاد

برمی‌آورند؟!

۱. کتاب الهوائف، ص ۶۴.

ابن زبیر هنگام شنیدن این اشعار به یارانش گفت: ای یاران من! دوستان شما کشته شدند، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ «ما از خداییم و به سوی او بازمی گردیم».

سید صالح قزوینی

سید صالح قزوینی که در سال ۱۳۰۱ ه. ق. از دنیا رفته است، در قصیده بایه خود چنین می گوید:

ولله أفلاك البقیع فكم بها كواكب من آل النبي غوارب
 حوت منهم ما ليس تحويه بقعة و نالت بهم ما لم تنله الكواكب
 فبوركت أرضا كل يوم و ليلة تطوف من الأملاك فيك كئائب
 و فيك الجبال الشم حلاً هوامد و فيك البحور الفعم جوداً نواضب
 مناقبهم مثل النجوم كأنها مصائبهم لم يحصها الدهر حاسب^۲

آفرین بر سرزمین بقیع و تربت آن؛ زیرا ستارگان پرفروغ زیادی از خاندان نبوت در آنجا آرام گرفته‌اند.

این سرزمین، ذات‌های مقدسی را در خود جای داده است؛ به گونه‌ای که هیچ آرامگاه دیگری چنین ویژگی را ندارد. بقیع به برکت افرادی که در آن آرام گرفته‌اند، به مقام رفیع و ارجمندی رسیده است که حتی گوی سبقت را در زمینه بلندی جایگاه، از ستارگان نیز ربوده است.

سرزمین بقیع، مبارک شده است؛ چراکه فرشتگان الهی دسته دسته هر روز صبحگاهان و شامگاهان، در آنجا به زیارت می‌پردازند و رفت‌وآمد می‌کنند.

کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده به سبب شکیبایی تو از هم فروپاشیده‌اند و

۱. بقره: ۱۵۶.

۲. الانوار البهیة، ص ۱۷۵.

دریاهای پرآب، بر اثر بخشش و گشاده‌دستی تو، آبشان در زمین فرو رفته و کم‌آب شده‌اند.

فراوانی مناقب آنان، همانند کثرت ستارگان است و زمانه نیز توانایی برشمردن مصیبت‌هایشان را ندارد؛ زیرا اندوه‌ها و مصیبت‌هایشان فراتر از آن است که شمارش شدنی باشد.

شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی جبیلی جبعی

او در سال ۱۰۴۱ هـ.ق در قید حیات بوده است. ایشان دانشمندی بزرگوار و فقیه، محدث، شاعر، ادیب و نیز جهانگردی بزرگ بوده است. درباره مسافرت‌هایش سفرنامه‌ای به زبان شعر نوشته است که تعداد ابیات آن حدود ۲۵۰۰ بیت است.^۱ او چنین می‌سراید:

وقد وصلنا و قضینا فرضنا عدنا مع الحجاج نحو أرضنا
بقصدنا زیارة الشفیع و ولده أئمة البقیع
وصحبه المتبعین أمره ونهیه المقتضین أثره^۲

ما به اماکن مقدس حجاز رسیدیم و واجبات خود را هنگام زیارت آن اماکن به‌جا آوردیم. سپس به همراه حجاج بیت الله الحرام به سرزمین خود بازگشتیم. هدف ما زیارت شفیع مردم در روز قیامت، حضرت محمد مصطفی و فرزندانش بود که در سرزمین بقیع، در خاک آرمیده بودند. همچنین هدف ما زیارت یاران آن حضرت و خردمندانی بود که از اوامر ایشان پیروی کردند و سیره و روش آن حضرت را چراغ راه خویش قرار دادند.

۱. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۳۳. به نقل از أمل الآمل.

۲. همان، ص ۳۳۳.

سید مهدی بحر العلوم

نامش سید مهدی است و به او محمد مهدی بن مرتضی بن محمد حسنی بروجردی، معروف به بحر العلوم طباطبایی گفته می‌شود. او فقیه، مفسر، محدث، ادیب و شاعر، و از دانشمندان علم رجال و آگاه به علم اصول و کلام بود. در شب جمعه مصادف با سال ۱۱۵۵ ه. ق در کربلا به دنیا آمد و در سال ۱۲۱۲ ه. ق از دنیا رفت. نزدیک مزار شیخ طوسی علیه السلام به خاک سپرده شد. مرقد ایشان مشهور است.^۱

از جمله اشعار وی، این ابیات است:

و زائر فی طیبة طیبا طاب به الطائف و العاکف
و فی البقیع سادة علمهم لکل سر غامض کاشف^۲

و چه بسیارند زائرانی که به سرزمین طیبه مشرف می‌شوند و با زیارت آن مکان پاک، روحشان پاکیزه می‌گردد. هر کسی که طیبه را زیارت کند یا در آنجا سکونت گزیند، پاکیزه می‌گردد. در بقیع، بزرگوارانی اند که علم آنها پرده از هر مسئله مشکل و پیچیده‌ای برمی‌دارد.

شیخ باقر منتفقی

سید امین می‌گوید: شیخ باقر بن علی بن حیدر منتفقی در نجف به دنیا آمد و در همان‌جا پرورش یافت. در خلال جنگ عمومی سال ۱۳۳۳ ه. ق در شعیبیه از دنیا رفت، سپس جسدش به نجف منتقل شد و در همان‌جا به خاک سپرده شد. از شاگردان برجسته او می‌توان به شیخ ملا کاظم خراسانی اشاره نمود که در علم اصول بسیار استاد بود.

۱. اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۶۳.

او در جنگ عثمانی و انگلیس، گروهی از اعراب را بسیج کرد و آنان را به شعبیه برد و دانشمندان را نیز به منظور قیام تحریک کرد. ایشان در اثنای این اقداماتش بیمار شد و از دنیا رفت. از جمله اشعار وی، این ابیات است:

یا رسولی إلى الرسول مفداً فوق كوماً مثل قصر مشید
 قف بها فی البقیع لوث إزار مستفزاً بنی نزار الرقود
 یا أسود العرین شم العرائین و عز الذلیل غیظ الحسود
 إن حرباً شنت علیكم حروباً شاب منها أو كاد رأس الولید^۱

ای فرستاده‌ام که تو را مأمور زیارت مرقد حضرت رسول اکرم ﷺ نموده‌ام؛ درحالی که بر شتر بزرگی سواری که کوهانش همانند قصر بلند است. مرکب را در بقیع نگه‌دار و جامه‌ات را هنگام بوسیدن و زیارت آن مکان مقدس، گل آلود کن، و با اصل و نسب امامان خفته در بقیع، بر «بنی نزار» که بسیار به اصل و نسب خود افتخار می‌کردند، فخرفروشی کن. ای شیران بیشه قبیله عرین و ای کسانی که بسیار بلندمرتبه‌اید و مایه عزت افراد حقیر و برافروختگی حسودانید!

این جنگ، جنگ‌های دیگری را برای شما به ارمغان آورد که در آن از هر طرف به شما یورش آوردند و بر اثر غم و اندوه آن جنگ‌ها، حتی موهای سر نوزادان نیز سفید شد.

شیخ محمد جواد بلاغی

ایشان در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ ه. ق، روزی که مرقد‌های مطهر امامان بقیع تخریب گردید، این قصیده را سرود که آغاز آن چنین است:

۱. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۶.

دهاک ثامن شوال بما دهما فحق للعین إهمال الدموع دما

روز هشتم شوال تو را دچار اندوه و مصیبت ناگهانی کرد. از این رو چشم، حق دارد تا بر اثر آن فاجعه، خون گریه کند.

از دیگر ابیات آن قصیده، می توان به بیت زیر اشاره کرد:

يوم البقیع لقد جلت مصیبتہ و شارکت فی شجایا کربلاء عظاماً^۱

روزی که بقیع گرفتار مصیبت بزرگی شد و در اندوه آن، کربلا و مصیبت های جانسوزش نیز مشارکت داشت.

سید مهدی اعرجی

سید مهدی اعرجی خطیب نیز که در سال ۱۳۵۸ ه. ق. از دنیا رفت، می گوید:

دهیاء رجت فی الدنا أقطارها هیئات أن السیف یدرک ثارها
و مصیبة طرقت فأضرمت الأسی فی کل جانحة واورت نارها
الله أكبر أي جلی فی السوری عفت قبور بنی الهدی و مزارها

مصیبت بزرگی تمامی نقاط جهان را به لرزه در آورد و متأثر ساخت. هیچ گاه شمشیر نمی تواند انتقام چنین مصیبت جانگاهی را بگیرد.

مصیبتی که فرو آمد و اندوه را در تمامی اجزای بدن شعله ور کرد و آتش غصه را در آنها برافروخت.

خداوند، بلندمرتبه است. چه مصیبت بزرگی بین مردم و خلایق برای برترین بندگان خدا رخ داده است! مزارهای فرزندان پیامبر تخریب شده است؛ با این حال، چه افتخاری از این بالاتر که مقبره های این بزرگواران، آبرومند شده است!

۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۵۷.

تا اینکه می گوید:

حتى تعفت بالبقیع مقابر كانت ملائكة السما زوارها^۱

قبرهای بقیع چنان آبرومند شد که فرشتگان آسمان به زیارت آنها می آیند.

او در قصیده دیگری می گوید:

أتهدم بالبقیع لنا قبور ولم تخضب ضابانا بالنجیع

أتهدم بالبقیع لنا قبور ولم تجل الكريمة عن صریع

أتهدم بالبقیع لنا قبور وما بقناة قومي من صدوع

أتهدم بالبقیع وليس يلفي كهام في شبا السيف الصنیع^۲

آیا قبرهای ما در بقیع ویران می شود؛ درحالی که هنوز سر انگشتان ما با خون

سرخ نشده است؟!

آیا قبرهای ما در بقیع ویران می شود؛ درحالی که جنگ هنوز هم از کشتن

عزیزان اجتناب نمی کند؟!

آیا قبرهای ما در بقیع ویران می شود؛ درحالی که نیزه‌های مردم من، دیگر از

انتقام باز نمی ایستد و چشمه‌های اشک حسرتشان از روان شدن بر گونه‌هایشان

اجتناب نمی کند؟!

آیا قبرهای ما در بقیع ویران می شود؛ حال آنکه آن قبرها دیگر همانند روز

اولش نمی شود؛ همان گونه که سر کج و تیز شمشیر صیقل داده شده هیچ گاه

صاف نمی شود؟!

۱. البقیع، ص ۱۹۵.

۲. همان، ص ۱۹۶.

سید محمدرضا هندی

سید محمدرضا هندی که در سال ۱۳۶۲ ه. ق از دنیا رفته است، در این باره چنین می‌سراید:

أعز اصطباري و أجرى دموعي وقوفي ضحى في بقاع البقيع
على عترة المصطفى الأقرين وأهمم ابنة طه الشفيع
هم آمنوا الناس من كل خوف وهم أطمعوا الناس من كل جوع
وهم روعوا الكفر في بأسهم على أن فيهم أمان المروع^۱

شکیبایی ام، سخت شده است؛ در حالی که اشک از گونه‌هایم جاری می‌شود؛
هنگامی که چاشتگاه در سرزمین بقیع و گورستان‌های آن توقف می‌نمایم.
بر سر تربت خاندان و نزدیکان مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مادرشان دختر حضرت طه عَلَيْهِ السَّلَام که
شفاعت‌کننده مردم در روز محشر است.

آنان کسانی بودند که به مردم در برابر هرگونه ترس و وحشتی، امنیت و
آرامش و در برابر هر نوع قحطی و گرسنگی، آب و غذا دادند.
آنان با قدرتی که داشتند، کفر را وحشت‌زده کردند؛ زیرا امنیت و آرامش
ایشان، در دل کافران وحشت و ترس ایجاد می‌کرد.

شیخ موسی هر

شیخ موسی هر بن جعفر متوفای سال ۱۳۶۹ ه. ق در کربلاست. ایشان در قصیده‌ای

با عنوان «فی البقيع» چنین می‌سراید:

مصاب دهی الإسلام والشرعة الغرا فأمست برغم الدين أعينها عبري
مصاب له شمس العلوم تكورت وأنجم سعد الدين قد نثرت نثرا
مصاب له عين النبي بكت دماً وحيدرة والطهر فاطمة الزهرا

۱. اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۱۲۴.

وقامت أصول الدين تنعى فروعه بحادثة فقماء زلزلت الغبرا
 فأضحت عيون الرشد تهمل بالدما وأصبح وجه الغي مبتسماً ثغرا
 فهل نابها من فادح الدهر فادح أسال عقيق الدمع من مضر الحمرا
 وعادت لنا الأيام يوم مذلة به أصبح الإسلام منقصاً ظهرا
 أجل جل رزه الدهر هدم قبورهم له انبجست عين الورى أدمعا حمراء
 أنامن شوال غدوت محرما وقد نصبت فيك الماتم في الشعرى^۱

مصیبت بزرگی که گریبانگیر اسلام و شریعت نورانی آن شد و بر اثر آن با وجود برخورداری از آیین مقدس، چشمانش اشک آلود و گریان گشت.

مصیبت بزرگی که بر اثر آن، خورشید علوم، روشنائی اش را از دست داد و ستارگان بابرکت دین از هم متلاشی شدند.

مصیبت جانکاهی که بر اثر آن، چشمان پیامبر و پاره تن پاک و مطهرش، فاطمه زهرا علیها السلام خون گریه کردند.

اصول دین، به دنبال حادثه شوم و زشتی که زمین را به شدت تکان داد، خیر مرگ را برای فروعش آورد.

بر اثر این خبر جانکاه، چشمان هدایت پی در پی خون گریه می کرد و آثار خوشحالی و سرخوشی در چهره گمراهی، هویدا شد.

آیا مصیبتی سخت تر و سنگین تر از این مصیبت را، زمانه به خود دیده است؟! آیا اشک های مرواریدگونه، جز در این مصیبت، از چهره خندان روزگار و

دوستداران اهل بیت جاری شده است!؟

روزگار دوباره روزهای خواری را با این مصیبت برای ما به ارمغان آورد و بر اثر شدت تأثیر این فاجعه، کمر اسلام شکست.

۱. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۶۳.

آری بزرگ‌ترین مصیبت برای زمانه، ویران کردن قبرهای اهل بیت بود. بر اثر اندوه حاصل از این مصیبت، چشمان خلاق، سیل آسا خون‌گریه کردند. ای هشتم شوال! تو با این مصیبت، تبدیل به محرمی دیگر شدی و به سبب آن مصیبت، در تو نیز همانند محرم، مجلس عزا و مصیبت برگزار شد.

سید محسن امین

سید محسن امین عاملی، متوفای سال ۱۳۷۱ ه.ق، قصیده‌ای سروده است که بالغ بر پانصد بیت است. نام آن قصیده «العقود الدریة فی شبهات الوهابیه» است که ما در اینجا ابیات زیر را از آن قصیده انتخاب کرده‌ایم:

قم وایک متحبا لما قد حل بالإسلام من وهن وفرط تبدد
 أبناؤه متشاكسون عراهم محلولة ما بینهم لم تعقد
 لم یبق غیر قبور آل محمد شیدت ضلالا فی البقیع الغرقد'^۱
 وقبور آباء النبی و صحبه بوجودها الإسلام لم یتهد
 فإذا محت ما شید من بنائنا لم یبق فی الإسلام غیر مشید
 أمسى بها التوحید مفقودا فمدت فمأ للکون غیر موحد
 فعدت علیها کالوحوش ضاویا و غدا ستتبعها بقبر محمد

بلند شو و با صدای بلند گریه کن و شیون سر بده برای بی توجهی‌ها و زیاده‌روی‌هایی که در حق اسلام صورت گرفته و سبب از هم گسیختگی آن شده است.

۱. از ظاهر این ابیات به دست می‌آید که این بیت نوعی استفهام انکاری است که مخاطبش وهابیت است. آنچه برای این بیت در تقدیر گرفته می‌شود این است: «ألم یبق غیر قبور آل محمد تزعمون أنها شیدت ضلالا فی البقیع، فتقومون بهدمها؟!»، «آیا فقط قبرهای خاندان محمد باقی مانده است و دشمنان اهل بیت تصور می‌کنند این مقبره‌ها دارای بناهای سر به فلک کشیده‌ای در بقیع غرق‌ند؟! از این رو به تخریب آنها اقدام می‌نمایند».

فرزندان و پیروان اسلام با هم دچار اختلاف و مشاجره شده‌اند و پیوندهای برادری بین آنان از هم گسسته شده است و دیگر اتحاد بین آنها وجود ندارد. فقط قبرهای خاندان محمد باقی مانده است؛ گو اینکه این مقبره‌ها دارای بناهای سر به فلک کشیده‌ای در بقیع غرق‌دند.

[فکر می‌کنید] در صورت وجود قبرهای اجداد پیامبر و اصحاب ایشان، اسلام شکوهش را از دست خواهد داد.

از این رو هنگامی که بناهای ساخته شده بر مقبره آنها نابود گردد، تمامی مسائل انحرافی در اسلام نیز از بین خواهد رفت!!!

و توحید در صورت توجه نکردن به این عمل، گم خواهد شد و از زمانی که این اقدام زشت انجام گرفت و مقبره‌ها تخریب شد، گویا تمامی مردم جهان یکتاپرست شده‌اند؛ همان‌گونه که وهابیت چنین تصور می‌نمایند!!!

به همین دلیل و براساس چنین تصورات واهی و پوچی، به تخریب آن مقبره‌ها اقدام نمودند و در ادامه رفتارهای زشت خود، در آینده نه چندان دور، قبر پیامبر را نیز ویران خواهند کرد.

تا اینکه می‌گوید:

يا قبة بئرى البقيع منيعة شأت الفراقد و السهى في مصعد
و لقبه الأفلاك دون منالها شأو الضليع غدا و سير المجهد
شعت بها أنوار آل محمد بسنا على طول الزمان مخلد
كم كل فذ في البرية مغتذ دار النبوة بالإمامة مرتدي
في بقعة ودت نجوم سائها في الأرض من حصائها لو تغتذي^١

١. ر.ک: اعیان الشیعه، ج ١١، صص ١٦٥-١٧٤؛ البقیع، ص ١٨٣.

ای مزاری که بر تربت بقیع برافراشته شده است و ستاره‌های فرقد و سهی آرزو می‌کنند تا جایگاه بلندی همانند آن داشته باشند.

گنبد گیتی و ستارگان (آسمان) از لحاظ بلندی جایگاه و منزلت هیچ‌گاه به پای آن مزار نمی‌رسد و رسیدن به جایگاه آن مزار و منزلت صاحب آن برای آسمان، محال و خارج از طاقت و توانش است و هرچند هم آرزوی رسیدن به آن جایگاه را داشته باشد، نمی‌تواند به آن دست یابد.

نور هدایت خاندان محمد ﷺ در آن قبرستان و تربتش در گذر تاریخ پراکنده شده و پرتوافشانی آن جاودان مانده است.

امامان بی‌همتای بسیاری که از سرچشمه‌های نبوت تغذیه نموده و لباس امامت بر تن کرده‌اند.

در مزار و قبرستانی آرمیده‌اند که ستارگان آسمان آرزو می‌کنند، ای کاش از سنگریزه‌های آن مزار بودند و رزق و روزی خود را از طریق کرامت و برکت امامان آرمیده در آنجا و نیز زائران آن سرزمین تأمین می‌کردند.

او در جای دیگری می‌گوید:

قد حاولت والله مکمل نوره	إطفاء نور ساطع لم یخمد
جرت علی الإسلام أعظم ذلة	بفعلها وأنت بکل تمرد
سأنت جمیع المسلمین بفعلها	ورمت قلوبهم بجمر موقد
لم یکف ما صنعت بهم أعداؤهم	بحیاتهم من کل فعل أنکد
حتى غدت بعد المات خوارج	في الظلم بالماضین منهم تقتدي
لم تحفظ المختار في أولاده	وسواهم من أحمد لم یولد
هدمت قبأباً فوقهم قد شیدت	معقودة من فوق أشرف مرقد
فوق الإمام السید الحسن الزکی	ابن النبی ابن الإمام السید

والعابد السجاد زین العابدین ابن الحسین الراجح المتجهد
والباقر العلم ابنه والصادق القول المفضل جعفر بن محمد.^۱

آنان با این کار خود سعی کردند تا چراغ پرفروغ امامت و هدایت را خاموش نمایند. به خدا قسم! نور امامت تکمیل کننده نور الهی و نبوت است و چنان پرفروغ است که هیچ گاه رو به خاموشی نمی گراید.

با این اقدام زشت و کفرآمیز، بزرگ ترین خفت دامنگیر مسلمانان گشت و بزرگ ترین ضربه بر پیکر اسلام وارد شد.

با این عمل به تمامی مسلمانان، توهین و با شعله های گداخته شده آتش، به قلب هایشان حمله شد.

دشمنان اهل بیت در زمان حیات آن بزرگواران، از انجام دادن هیچ عمل زشتی به منظور مقابله و دشمنی با ایشان کوتاهی نکردند.

و حتی پس از شهادت آنان نیز ظالمانی پیدا شدند که با الگو گرفتن و اقتدا کردن به گذشتگان، باز به آنان جسارت و توهین نمودند.

پیامبر ﷺ درباره حفظ حرمت فرزندان امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام به هیچ وجه کوتاهی نکرده است و با اینکه آن بزرگواران از نوادگان آن حضرت بودند، به صراحت آنها را فرزندان خویش دانسته است.

مزارهای مرتفعی که روی قبر آن بزرگواران بنا شده و از نظر هندسی بسیار زیبا و گنبدی شکل بودند و روی قبر نجیب ترین افراد روی زمین قرار گرفته بود، ویران شد.

بناهایی که یکی از آنها روی قبر امام حسن، همان سرور پاک و فرزند پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام بنا شده بود، [تخریب شد].

۱. التاریخ الامین، ص ۳۶۷ به نقل از کشف الارتیاب، ص ۵.

و نیز بناهایی که یکی از آنها روی قبر بنده پرهیزکار و بسیار سجده کننده خداوند، بنا شده بود؛ یعنی امام زین العابدین، فرزند امام حسین که بسیار رکوع کننده و شب زنده دار بود، [تخریب شد].

و همچنین بناهایی که یکی از آنها روی قبر امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین بنا شده بود و دیگری روی قبر امام صادق، جعفر بن محمد، که از حجت‌های خداوند روی زمین برای بندگانش بود، [ویران شد].

سید صدرالدین صدر

سید صدرالدین صدر از فقیهان شیعه، سرشناس در علم اصول، همچنین محدث و ادیبی دورانیش بود. در سال ۱۲۸۹ ه. ق در کاظمیه دیده به جهان گشود و زیر چتر حمایت پدرش در سامرا رشد و تربیت یافت. سپس به کربلای معلای منتقل و از آنجا عازم نجف اشرف شد. او در سال ۱۳۷۳ ه. ق در شهر مقدس قم از دنیا رفت. از جمله اشعار او این ابیات است که در وصف حادثه تخریب مقبره‌های اهل بیت علیهم‌السلام در قبرستان بقیع، سروده است:

لعمري إن فاجعة البقيع يشيب لها فود الرضيع
وسوف تكون فاتحة الرزايا إذا لم نصح من هذا الهجوع
فهل من مسلم لله يرعى حقوق نبيه المهادي الشفيع^۱

سوگند به جانم! بر اثر فاجعه تخریب قبرستان بقیع و شدت مصیبت وارد آمده، موی سر نوزادان شیرخواره نیز سفید شد.

اگر ما از این خواب غفلت خود بیدار نشویم و به عمق این فاجعه پی نبریم، در آینده همین حادثه جانکاه زمینه‌ساز مصیبت‌های دیگری خواهد شد که بر

۱. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۴، ق ۲، ص ۷۵۷.

اهل بیت و دوستانش روا خواهد شد.

شما را به خدا! آیا مسلمانی پیدا می‌شود که حقوق پیامبر هدایتگر و شفاعت‌کننده اش را رعایت نماید؟!^۱

شیخ محمد حسین مظفر

شیخ محمد حسین مظفر در این باره چنین می‌سراید:

لم أبقیت وكاف الدموع أما تبکیك فاجعة البقیع^۱

چرا بغض و اندوه را در دلت نگه داشته و انباشته کرده‌ای؟! چرا اشک نمی‌ریزی؟! آیا فاجعه بقیع تو را به گریه نمی‌اندازد؟!^۲

شیخ عبدالکریم ممتن

شیخ عبدالکریم ممتن از شاعران روزگار خود بوده است. او در منطقه جبیل که یکی از روستاهای احساء است، در سال ۱۳۷۵ ه. ق. دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۷۵ ه. ق. از دنیا رفت. وی درباره تخریب قبرستان بقیع و مقبره‌های امامان خفته در آنجا چنین می‌گوید:

لعمرك ما شاقني ربرب طفقت لتذكاره أنحب

ولا سح من مقلتي العقیق علی جیره فیه قد ظنبا

ولكن شجاني وقت الحشا أعاجیب دهر بنا یلعب

وحسبك من ذاك هدم القباب فذلک عن جوره یعرب^۲

به جانت سوگند! به سبب اشتیاق به محبوب و یادآوری خاطره‌های او و ویرانه‌های برجای مانده از او نیست که مرا در حال اشک ریختن و شیون سردادن می‌بینی.

۱. التاریخ الامین، ص ۳۶۲ به نقل از تاریخ الشیعه؛ المظفر، ص ۱۱۸.

۲. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۶۲.

و نه به سبب همسایگانی که در سرزمین محبوب و منزلش اقامت گزیده‌اند، اشک از چشمان من روان می‌گردد.

بلکه در واقع اندوه درون من است که من را دچار درد و عذاب کرده است. این اندوه ناشی از مصیبتی است که روزگار به وسیله آن، ما را بازیچه قرار داده است. از میان آن همه اندوه، ناراحتی من به سبب تخریب مزارهای امامان اهل بیت علیهم‌السلام کافی است که تو از اندوه و سبب ناله و زاری من باخبر شوی. همین موضوع، نشانگر ظلم و ستمی است که بر اهل بیت و دوستداران ایشان روا داشته شده است.

سید هاشم امین

سید هاشم امین، فرزند سید محسن امین، در سال ۱۳۳۰ ه. ق، در شقرا (جبل عامل) متولد شد و در سال ۱۴۱۳ ه. ق از دنیا رفت و در شقرا نیز دفن گردید. وی شاعر و ادیبی توانا بود. ایشان هنگامی که مزار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را در خراسان زیارت کرد، این ابیات را سرود:

أحمد و لك العزا بالبيت والشمل الجميع
ما كان عهدك من خراسا ن كعهدك في البقيع^۱

ای محمد برای تو در خانه خدا و مکه هم عزاداری می‌شود و در آنجا پیروان و دوستداران فراوانی داری.

روزگار و زمانه تو در خراسان، همانند روزگار تو در بقیع نیست.

شیخ حسن سبّتی

شیخ حسن سبّتی در این باره چنین می‌گوید:

۱. مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۷، صص ۳۳۶ و ۳۴۳؛ دائرة المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج ۸، ص ۲۷۷.

سل طيبة عنهم لا طاب عيشهم فكم بها هدموا قبرا لكل أبي
 من عالم و صحابي و ذي شرف و هاشمي و منافي و مطلبي
 فياله حادثا قد عم فادحه كل البرية من عجم و عرب^۱

از سرزمین طيبة درباره آنان پیرس. خداوند زندگی شان را به کامشان تلخ بگرداند. آنها قبرهای قهرمانان زیادی را تخریب کردند.

در این قبرها، دانشمندان، اصحاب و افراد شریف فراوانی خفته بودند که قبر همگی آنان تخریب شد.

واقعۀ فاجعه تخریب قبور بقیع بسیار جانکاه بود؛ به گونه‌ای که بر اثر آن، خسارت سنگینی بر تمامی مردم، از عرب گرفته تا عجم، وارد آمد.

سید مدین موسوی

سید مدین موسوی در سال ۱۴۱۳ ه. ق. بقیع را زیارت کرد و قصیده‌ای را سرود که

ابیات زیر، بخشی از آن است:

و في كربلاء لم تبق منك بقية ليفني عليها شيخها و رضيعها
 و أخرى و قد لاحت لآلك قبة يلامس أبراج السماء سطوعها
 عفتها لتعفى نورها و سموها و قد خاب إلا أن تطول صنعها
 عزاء أبا الزهراء في كل بقعة تساوى عليها طفلها و بقیعها^۲

و در کربلا از تو وارثی برجای نمانده است تا افراد سالخورده و شیرخوارش را در آنجا فدا نماید.

و در سرزمین مقدس دیگری از خاندان تو، مزاری برافراشته شده است که بلندی و درخشش آن به آسمان می‌رسد.

۱. دائرة المعارف الاسلاميه الشيعيه، ج ۸، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۲۶۹.

دشمنان اهل بیت آن را ویران کردند تا شاید بدین وسیله درخشش نور و عظمت آن را نابود کنند. اما آنان از رسیدن به آرزوی خود بازماندند؛ مگر آنکه همیشه به چنین اعمال زشت و بدی اقدام بنمایند که چنین نخواهد بود. ای ابا زهرا! در تمامی سرزمین‌ها، همگی افراد، چه کهنسال و نوزاد و نونهال، به سبب این فاجعه، اندوهگین و عزادارند.

دکتر جودت قزوینی

دکتر جودت قزوینی در این باره چنین می‌سراید:

ویا بقعة من بقیع الهوان جرداء محفوفة بالخراب
دنوت إليها بقلب کسیر والحزن منحس فی أهایی
وشارفنی الذل حتی غدا نشیجی یعبر حزنا لمایی^۱

ای مزاری که در قبرستان بقیع به تو اهانت کرده و تو را با خاک یکسان نموده‌اند! من به آن مقبره نزدیک شدم؛ درحالی که قلبم شکسته شده بود و اندوه در درونم محبوس شده بود.

بسیار احساس حقارت می‌کردم تا اینکه صداهای بلند گریه‌ام از اندوه درونم و نیز مصیبت وارد آمده، خبر داد.

یکی از شاعران

یکی از شاعران در این باره می‌گوید:

قف بالبقیع مسائلنا تستعلم آثار آل محمد لم تهمدم؟
تبقی مراقدهم بدون أظلة تحمی ألوف الزائرین و تعصم
فی البرد تسقیها السماء بوابل والحر یلفحها هجیر یضرم^۲

۱. دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة، ج ۸، ص ۲۶۹.

۲. البقیع، ص ۱۹۲.

در بقیع توقف کن و بپرس تا اینکه برایت معلوم گردد چرا آثار و اماکن خاندان محمد ﷺ ویران می‌شود؟!

تا اینکه بدانی چرا مقبره‌های آنان بدون سایبان می‌شود؛ بنایی که از یک طرف سرپناهی برای زائران فراوان ایشان است و از طرف دیگر از اجساد مطهر آنها حافظت می‌نماید.

در نبود این سایبان‌ها و مزارها و در فصل سرما، آسمان با باران‌های تند و سیل آسایش آن قبرها را آبیاری می‌کند و در گرمای تابستان، گرمای سوزان، آن قبرها را می‌سوزاند.

ب) اشعار سروده شده درباره خود بقیع

یکی از شاعران

قرطبی در این باره ابیات زیر را از یکی شاعران نقل می‌کند:

من منزلي في روضة برباوة بين النخيل إلى بقيع الغرقدا^۱

چه نیکوست منزلگاه من که در بوستانی واقع شده است که بر بلندی قرار گرفته و از بین درختان نخل گذشته و به بقیع غرقد ختم شده است.

اعشی

اعشی می‌گوید:

ورب بقيع لو هتف بجوه أتاني كريم ينفذ الرأس مغضبا^۲

و شاید اگر من در فضای بقیع (درختزار و بیشه‌زاری پردرخت) ندا سر دهم، شخص سخاوتمندی نزد من خواهد آمد که از شدت عصبانیت سرش را تکان خواهد داد.

۱. تفسیر القرطبی، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۲۷۰.

ابو زیاد

ابو زیاد در کتاب «النوادر» خود می‌گوید:

و لبني عقيل بقعاء و بقیع یخالطن مهرة في ديارها^۱

هم نهر و آب بقعاء و هم بقیع، به بنی عقیل یا فرزندان عقیل تعلق دارد. آنها با قبیله بنی مهره در سرزمین خودشان معاشرت می‌نمایند.

عمرو بن نعمان بیاضی

حموی هنگامی که به رثای قوم خود می‌پردازد، درباره عمرو بن نعمان بیاضی سخن می‌گوید. آنان در برخی از جنگ‌های خود به برخی از باغ‌هایشان وارد شدند، و پس از بستن درهای آنجا، با یکدیگر به نبرد پرداختند و همدیگر را کشتند. شاعر در این باره می‌گوید:

خلت الدیار فسدت غیر مسود ومن العناء نفردي بالسود
 این الذین عهدتم فی غبطة بین العقیق إلى بقیع الغرقد
 کانت لهم أنهاب کلّ قبيلة و سلاح کلّ مدرب مستنجد
 نفسی الفداء لفتية من عامر شربوا المنية فی مقام أنكد
 قوم هم سفکوا دماء سراتهم بعض ببعض فعل من لم یرشد
 یا للرجال! لعثرة من دهرهم ترکت منازلهم کأن لم تعهد

تمامی بزرگانی که هر کدام دارای منزل و سرزمینی بودند که به آنها منسوب بود، از دنیا رفتند و به جای آنها کسانی به بزرگی رسیدند که شایستگی آن را نداشتند. کجایند کسانی که در اوج خوشبختی و سعادت، از عقیق گرفته تا بقیع غرقد، از آنها محافظت می‌کردید.

آنان با تمامی قبایل مبارزه کرده بودند و از هر کدام از آنها اموال و سلاح

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۲.

بارزش به غنیمت گرفته بودند؛ سلاح‌هایی که متعلق به دلاوران و افراد کارآزموده آن قبایل بود.

جانم فدای جوانمردانی از بنی عامر که در موقعیتی بسیار نامناسب، جام مرگ را سرکشیدند و جانشان را از دست دادند.

مردمی که خودشان، خون بزرگانشان را بدون تدبیر ریختند.

ای جوانمردان! این عمل، لغزشی بود که زمانه، آن را به این مردم تحمیل کرد و به دنبال آن منزل‌های این قهرمانان خالی از سکنه شد؛ گویا هیچ‌گاه در آنجا کسی ساکن نبوده است.

این ابیات در «الحماسه» به مردی از «خثعم» نسبت داده شده است. در آغاز آن افزون بر این ابیات، اشعار دیگری نیز وجود دارد. زیبر می‌گوید: «بلندترین دره‌های عقیق، بقیع نام دارد».^۱

یکی از شاعران

شاعری در این باره می‌گوید:

یا لیتنی کنت فیهم یوم صبحهم من نقب شوران ذوقرطین مزموم
تمشی علی نجس تدمی أناملها وحوها القبطریات العیاهم
فبات أهل بقیع الدار یفعمهم مسک ذکی و تمشی بینهم ریم^۲

کاش در روزی که آنان سوار بر شتر از راه کوه شوران به سفر می‌فتند، با آنان همراهی می‌کردم.

محبوب سوار بر مرکبش بود، درحالی که طهارت نداشت و از سر انگشتانش

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۷۱.

خون می‌چکید و پیرامونش شترهای تیزرو بودند.

ساکنان سرزمین بقیع با عطرهاى خوش‌بو و تند از آنان استقبال و آنها را عطر آگین کردند؛ درحالی‌که بچه آهوی زیبا با ناز و کرشمه بینشان رفت‌وآمد می‌کرد.

یکی از شاعران

طبری در تاریخ خود می‌گوید: شاعری در این باره چنین می‌سراید:

ما بال نومك مثل نوم الأرمـد أرقا كأنك لاتزال تسهد
حنقا على سبطین حلا یثربا أولى لهم بعقاب یوم مفسد
ولقد نزلت من المدینة منزلاً طاب المبت بها وطاب المرقد
وجعلت عرصة منزل برباوة بین العقیق إلى بقیع الغرقد
ولقد تركنا لایها وقرارها وسباخها فرشت بقاع أجرد^۱

چرا تو نمی‌خوابی و خوابت همانند خواب کسی است که چشم‌درد دارد و بی‌خوابی می‌کشد؟! گویا تو شب تا صبح بیداری.

از اینکه چرا آن دو نوه پیامبر ﷺ در یثرب اقامت نموده‌اند، آزرده خاطرنند و این اقدام آنان برای آنها تلخ‌تر و سخت‌تر از مجازات روز قیامت است. من در مدینه اقامت نمودم. سکونت در آنجا نیکوست؛ زیرا مرقدی نیز که در آنجا وجود دارد نیکوست.

حیاط منزل من تپه‌ای است که از عقیق تا بقیع غرقد را شامل می‌شود. ما زمین‌های سنگلاخی و دشت‌های مدینه را رها کردیم. زمین‌های کشت نشده آنجا به وسیله مزارهای بی‌آب و علف، پوشانده شده است.

زهیر

زهیر در این باره می‌گوید:

لمن السديار غشيتها بالغرقد كالوحي في حجر المسيل المخلد^۱

این سرزمینی که در غرقد یا درختزار وجود دارد و من بسیار زیاد به آنجا رفت و آمد داشته‌ام، به چه کسی متعلق است؟! من همانند پیغامی که کنار دره می‌ماند، در بقیع مانده‌ام.

حسان بن ثابت

حسان بن ثابت در این باره چنین می‌سراید:

وكان أصحاب النبي عشية بدن تنحر عند باب المسجد
أبكي أبا عمرو لحسن بلائه أمسى رهينا في بقيع الغرقد^۲

گویا اصحاب پیامبر در آن هنگام پیکرهایی بودند که کنار در مسجد ذبح می‌شدند. برای ابا عمرو به دلیل آزمایش نیکش گریه می‌کنم؛ زیرا در بقیع غرقد گرو و امانت گذاشته شد.

معن بن اوس مزنی

معن بن اوس مزنی می‌گوید:

تأبداً لأبي منهم فعتائده فذو سلم أنشاجه فسواعده
فذات الحماط خرجها فطلوها فبطن البقيع قاعه فمرابده
فدهماء مرضوض كأن عراضها بها نضو محذوف جميل محفده^۳

۱. تاج العروس، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۴۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۴۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۵۳۴.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۲ و ر.ک: معجم ما استعجم، ج ۴، ص ۱۱۴۸.

لای و عتاند و گذرگاه‌های آب در ذو سلم و نیز روستاهایش، جاویدان شدند. همچنین ذات الحماط و منطقه خرج و آثار و ویرانه‌های برجای مانده از آن و مناطق داخل بقیع و زمین‌های داخل آن، ماندگار شد. گویا بقیع، بوستان سرسبز و خرمی است که از شدت سرسبزی کبود و سیاه به نظر می‌رسد. اطراف آنجا همانند تیری که پرتاب شده است، باریک به نظر می‌رسد و کناره‌های پر علف آن بسیار زیباست.

محمد بن ایاس بن کبیر

در کتاب «المنمق» چنین آمده است: محمد بن ایاس بن کبیر هنگامی که برای زید سوگواری می‌کرد و داستان آنها را ذکر می‌کرد، چنین می‌گفت:

ألا یا لیت أمی لم تلدنی ولم أک فی الغواة لدی البقیع
ولم أر مصرع ابن الخیر زید وهدته هنالك من صریع
هو الرجل الذی عظمت وجلت مصیته علی الحی الجمیع^۱

ای کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده بود و در بقیع جزء گمراهان نبودم. و کشته شدن زید، فرزند نیکی و خیر را نمی‌دیدم و کاری می‌کردم تا از مرگ نجات یابد.

او مردی است که مصیبت ناشی از دست دادنش، تمامی مردم را فرا گرفته و برای همه مرگش جانکاه است.

کثیر

کثیر می‌گوید:

۱. کتاب المنمق، ص ۳۱۲ و ر. ک: الاصابه، ج ۶، ص ۱۹۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۴۸۸.

إذا أمسيت بطن مجاح دوني وعمق دون عزة فالبقيع
فليس بلائمي أحد يصلي إذا أخذت مجاريها الدموع^۱

هرگاه در آغاز شب بدون من و به تنهایی وارد منطقه مجاح و سرزمین های آنجا
شدی و بدون عزه، وارد منطقه عمق و بقیع شدی،
کسی که در حال نماز خواندن اشک بریزد، مرا سرزنش نمی کند.

ابومعروف یکی از فرزندان عمرو بن تمیم

ابومعروف یکی از فرزندان عمرو بن تمیم می گوید:

ألم تلمم على الدمن الخشوع بناصفة العقيق إلى البقيع^۲

آیا هنگامی که به نزد آثار برجای مانده کنار آب ناصفه در وادی عقیق
می روی و از آنجا به بقیع می رسی، دچار دیوانگی نمی شوی!؟

عبدالله بن عامر بن ربیعہ عنزی

عبدالله بن عامر بن ربیعہ عنزی در این باره چنین می سراید:

إن عديا ليلة البقيع تفرقوا عن رجل ضريع

مقابل في الحسب الرفيع أدركه شؤم بني مطيع^۳

فرزندان قبیله عدی شب هنگام در بقیع پس از آنکه مردی را در خاک و خون
غلطاندند، رها کردند.

شومی فرزندان قبیله، دامنگیر زید شد که از اصل و نسب شریفی برخوردار بود.

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۵۲؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۲۵۷.

۳. المنق في أخبار قریش، ص ۳۱۰.

شماخ

شماخ می‌گوید:

وجئت سلیم قضها بقضیضها تنشر حولی بالبقیع سبالها^۱

به صورت کاملاً مجهز و مصمم، به منظور جنگ با من، به سمت آمدند؛
درحالی که پیرامون من در بقیع خون‌های آنان پخش می‌شد.

سلیمان بن معبد

سلیمان بن معبد هنگامی که برای یحیی بن معین سوگواری می‌کرد، در رثایش

چنین سرود:

أمن حدثان الدهر أنت مروع وعینک من فرط الصبابة تدمع

آیا تو از گرفتاری‌های زمانه می‌ترسی و وحشت زده می‌شوی؛ درحالی که
چشمان تو از شدت عشق و شوق محبوب اشک می‌ریزند؟!

تا اینکه می‌گوید:

سقی الله قبرا بالبقیع مجاورا نبی الهدی غیثا یجود ویمرع^۲

خداوند آن قبری را که در بقیع است، با باران رحمت خویش سیراب گرداند؛
همان قبری که در جوار پیامبر هدایتگر آرمیده است. بارانی که از ابرهای
پرآب و باران‌زا سرازیر گردد و همه‌جا را سرسبز کند.

ابن سنان خفاجی

امیر ابو محمد عبدالله بن محمد، معروف به ابن سنان خفاجی حلبی که متوفای سال

۱. تاج العروس، ج. ۷، ص. ۳۶۷.

۲. الجرح و التعديل، ج. ۱، ص. ۳۱۷.

۴۶۶ ه. ق است، در قصیده‌ای که ابوسلامه محمود بن نصر بن صالح بن مرداس را ستوده است، چنین می‌سراید:

لعمری لقد قاد ابن خان غلیله إلي منهل یلقى الردی فی شروعه
جزی الله خیرا عصبه أنزلت به علی حکم مصقول الغرار صنیعه
أجابت ضریح المرتضی فی غریه و سرت ضریح المصطفی فی بقیعه^۱

به جانم سوگند! فرزند خان، اشتیاقش را به سرچشمه‌ای هدایت کرد که در همان آغاز بهره‌مندی از آن، مرگ را به دنبال داشت.

خداوند به گروهی که در آنجا، براساس فرمان حاکم سکونت گزیدند، پاداش خیر دهد.

مزار علی مرتضی در غری یا نجف، بر اثر این اقدام نیک، به بانیان آن پاسخ داد و مزار و ضریح مصطفی در بقیع نیز از این عمل شاد شد.

ابن هانی

ابن هانی در قصیده میمیه‌ای که در آن به ستایش المعزّ لدین الله پرداخته است، چنین می‌گوید:

بکم عز ما بین البقیع و یثرب و نسک ما بین الخطیم و زمزم^۲

به وسیله شما سرزمین‌های واقع در بقیع و یثرب شکوهمند و مقتدر شد و بین خطیم و زمزم پاک و ظاهر گردید.

۱. اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۷۲. سید امین در توضیح این شعر می‌گوید: یعنی اولاد مصطفی که در بقیع آرمیده‌اند، مسرور شدند. یا اینکه: فی بقیعه: یعنی به سبب اینکه بقیع در مجاورت قبر مصطفی قرار گرفته است؛ نه اینکه قبر مصطفی در آنجاست.

۲. اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۸۶.

یکی از شاعران

شاعری در این باره می‌گوید:

نعم الفتی فجعت به إخوانه يوم البقیع حوادث الأيام^۱

بهترین جوانمرد کسی است که گرفتاری‌ها و مصیبت‌های روزگار، برادرانش را از طریق از دست رفتن او، مصیبت‌زده نماید.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

قم مقدس - محمدا مین امینی

۱. شرح الرضی علی الکافی، ج ۴، ص ۲۵۱.

تصاویر





























کتابنامه

۱. آثار المدينة المنوره، عبدالقدوس الانصارى، بيروت، مكتبة العلميه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲. ابصار العين فى انصار الحسين محمد السماوى، تحقيق: محمد جعفر طبسى، قم، مركز الدراسات الاسلاميه، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۳. الاتحاف بحبّ الاشراف، عبدالله بن محمد الشبراوى، به كوشش سامى، دار الكتاب الاسلامى، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۴. الاحاد و المثنانى، ابن ابى عاصم ضحاک، تحقيق: باسم فيصل احمد الجوابره، رياض، دارالدرايه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۵. الاحاديث الطوال، الطبرانى، به كوشش مصطفى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۶. احاديث ام المؤمنين عائشه، سيد مرتضى عسكرى، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۷. الاحتجاج على اهل اللجاج، ابومنصور الطبرسى، به كوشش ابراهيم بهادارى و محمد هادى به، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۸. احقاق الحق و ازهاق الباطل، سيد نور الله الحسينى المرعشى التستري، تعليقات سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعشى النجفى، ۱۴۰۳ — ۱۴۱۱ هـ.ق.
۹. احكام القرآن، احمد بن على الجصاص، به كوشش محمد صادق قمحاوى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۵ هـ.ق.

١٠. اخبار الدولة العباسية و فيه اخبار العباس و ولده، مؤلف ناشناس، به كوشش عبد العزيز الدورى و عبدالجبار المطلبى، بيروت، دار الطليعه، ١٣٩١ هـ.ق.
١١. اختيار معرفة الرجال (رجال كشي)، الطوسي، به كوشش حسن مصطفوى، دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ هـ.ش
١٢. الادب المفرد، محمد بن اسماعيل البخارى، به كوشش محمد فؤاد، بيروت، دار البشائر الاسلاميه، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٣. ارشاد الازهان الى احكام الايمان، علامه حلى، تحقيق: فارس الحسون، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٠ هـ.ق.
١٤. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، المفيد، تحقيق: مؤسس آل البيت لاحياء التراث، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ هـ.ق.
١٥. اسباب النزول، الواحدى، به كوشش كمال بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١١ هـ.ق.
١٦. الاستغاثه فى بدع الثلاثه، ابوالقاسم الكوفى، بى جا، بى نا، بى تا.
١٧. اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن اثير، بيروت، دار الكتب العربى، بى تا.
١٨. الاصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر العسقلانى، به كوشش عبدالله عبدالمحسن التركى، قاهره، دار هجر و مركز البحوث و الدراسات، ١٤٢٩ هـ.ق.
١٩. اضواء على السنة المحمديه او دفاع عن الحديث، محمود ابوريه، قم، البطحا/ ذوى القربى، بى تا.
٢٠. اعلام الورى باعلام الهدى، ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى، تصحيح على اكبر غفارى، بيروت، دار المعرفه، ١٣٩٩ هـ.ق.
٢١. الاعلام، خير الدين بن محمود زرکلى، بيروت، دار العلم للملايين، ١٩٨٩ م.
٢٢. اعيان الشيعه، سيد محسن الامين، به كوشش سيد حسن الامين، بيروت، دار التعارف،

۱۴۰۳ هـ.ق.

۲۳. اقبال الاعمال، ابن طاووس، به کوشش جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۴. الاکمال فی ذکر من له روايه فی مسند الامام احمد من الرجال سوى من ذکر فی تهذيب الكمال مرتباً علی حروف المعجم، محمد بن علی بن حمزه، به کوشش عبدالمعطی امین قلعه جی، کراچی، جامعه الدراسات الاسلامیه، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۵. الامالی، الصدوق، بیروت، مؤسسه العلمی، ۱۴۰۰ هـ.ق.
۲۶. الامالی، الطوسی، تحقیق: مؤسسه بعثت، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۷. الامالی، المفید، به کوشش علی اکبر غفاری و حسین استاد ولی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۸. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۳۹۰ هـ.ق.
۲۹. الامامة و السیاسه، ابن قتیبہ، به کوشش طه محمد زینی، قاهره، مکتبه و مطبعة مصطفى البابی الحلبي و شرکاه، ۱۳۸۲ هـ.ق.
۳۰. املُ الامیل فی علماء جَبَلِ عامل، حر العاملی، نجف، مکتبه الاندلس، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۳۱. انساب الاشراف، البلاذری، به کوشش محمدباقر محمودی، بیروت، مؤسسه العلمی، ۱۳۹۴ هـ.ق.
۳۲. الانوار البهیة فی تاریخ الحجج الالهیه، عباس القمی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۳۳. الايضاح، الفضل بن شاذان، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۳۴. بحار الانوار الجامعه لِذُرَرِ اخبار الائمه الاطهار، المجلسی، بیروت، دار احیاء التراث العربی و مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۳۵. البحر الرائق (شرح کنز الدقائق)، ابونجیم المصری، به کوشش زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۳۶. بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، علاء الدین الکاشارنی، پاکستان، مکتبۃ الحبیبیه، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۳۷. البداية و النهاية فی التاريخ، ابن کثیر، به کوشش علی محمد معوض و عادل احمد عبد الوجود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۳۸. بشارۃ المصطفی، محمد بن عای الطبری، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسۃ النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۳۹. بقیع الغرقد، حاتم عمر طه و محمد انور البکری، مدینہ، مکتبۃ الحلبي، ۱۴۲۴ هـ.ق.
۴۰. البقیع قصه تدمیر آل سعود للآثار الاسلامیه فی الحجاز، یوسف الهاجرى، بیروت، مؤسسۃ البقیع لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۴۱. بقیع، یوسف الهاجرى، ترجمه، رضایی، تهران، بقیع، بی.تا.
۴۲. البیان، الشہید الاول، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، بی.تا.
۴۳. تاج العروس من جواهر القاموس، الزبیدی، به کوشش گروهی از محققان، بیروت، دار الهدایه، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۴۴. تاریخ ابن خلدون (العبر و دیوان المبتداء و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر)، ابن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۴۵. تاریخ ابن معین، یحیی بن معین البغدادی، به کوشش عبدالله احمد حسن، بیروت، دار القلم، بی.تا.
۴۶. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر، الذهبی، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۴۷. التاريخ الامین لمدينة سيد المرسلین، عبدالعزيز المدنی، مدینہ، مطبعة الامین، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۴۸. تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوك)، الطبری، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ هـ.ق.
۴۹. التاريخ الكبير، البخاری، ترکیه، مکتبۃ الاسلامیه، بی.تا.

۵۰. تاریخ المدینه المنوره (اخبار المدینه النبویه)، عمر بن شَبّه النمیری، به کوشش فهیم محمد شلتوت، جده، دار الاصفهانی، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۵۱. تاریخ الیعقوبی، احمد بن یعقوب، قم، اهل البیت، بی تا.
۵۲. تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۵۳. تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، سید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی، به کوشش حسین استاد ولی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۵۴. تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه، علامه الحلّی، به کوشش ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۵۵. تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن شعبه الحرانی، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۵۶. تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، و هو الجامع المختصر من السنن عن رسول الله، المبارک فوری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۵۷. تخریب و بازسازی بقیع به روایت اسناد، سید علی قاضی عسکر، تهران، مشعر، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۵۸. تذکره الحفاظ، الذهبی، تحقیق: عبدالرحمان بن یحیی المعلمی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ هـ.ق.
۵۹. تذکره الخواص (تذکره الخواص الائمہ فی خصائص الائمہ)، سبط بن جوزی، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۶۰. تذکره الفقهاء، علامه الحلّی، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۶۱. تصحیفات المحدثین، حسن بن عبدالله العسکری، قاهره، مطبعه العربیه الحدیثه، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۶۲. التعدیل و التجریح، سلمان بن خلف الباجی، به کوشش البزاز، مراکش، وزارة الاوقاف، بی تا.
۶۳. تفسیر الصافی، الفیض الکااشانی، به کوشش حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی،

۱۴۰۲ هـ.ق.

۶۴. تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

۱۴۱۸ هـ.ق.

۶۵. تفسیر القمی، القمی، به کوشش سید طیب موسوی جزائری، قم، دار الکتب، ۱۴۰۴ هـ.ق.

۶۶. التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری، به کوشش سید محمد

باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۶۷. تفسیر ثعالبی (الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن)، الثعالبی، به کوشش عبدالفتاح ابوسنه و

علی محمد معوض و عادل احمد عبدالوجود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۶۸. تفسیر فرات الکوفی، الفرات الکوفی، به کوشش محمد الکاظم، تهران، وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ هـ.ش.

۶۹. تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، قم،

اسماعیلیان، ۱۳۷۳ هـ.ش.

۷۰. تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرافعی الکبیر، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دار الفکر،

بی تا.

۷۱. التنبیه و الاشراف، المسعودی، بیروت، دار صادر، ۱۸۹۳ م.

۷۲. التنقیح فی شرح العروه الوثقی، تقریر بحث سید ابوالقاسم خوبی، علی تبریزی غروی، قم،

دار الهادی/ انصاریان، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۷۳. تنویر الحوالمک، عبدالرحمن سیوطی، به کوشش محمد الخالدی، بیروت، دار الکتب العلمیه،

۱۴۱۸ هـ.ق.

۷۴. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید، الطوسی، به کوشش حسن موسوی خراسان

و علی آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ.ش.

۷۵. تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب

- العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۷۶. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، یوسف بن عبدالرحمان المزنی، به کوشش احمد علی و حسن احمد، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۷۷. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، به کوشش علوان، قم، انصاریان، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۷۸. الثقات، ابن حبان، به کوشش سید شرف الدین، دهلی، وزارت معارف و شؤون فرهنگی، بی.تا.
۷۹. جامع احادیث الشیعہ، اسماعیل معزی ملایری، قم، مطبعة العلمیه، ۱۳۹۹ هـ.ق.
۸۰. الجامع لاحکام القرآن، القرطبی، تصحیح احمد عبدالحلیم البردونی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۸۱. جامع البیان عن تاویل آی القرآن، الطبری، به کوشش صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۸۲. جامع الخلاف والوفاق بین الامامیه و بین ائمة الحجاز والعراق، علی بن محمد القمی السبزواری، به کوشش حسین حسینی بیرجندی، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۸۳. الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، عبدالرحمن سیوطی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۸۴. جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، سید احمد الخوانساری، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۸۵. جامع المقاصد فی شرح القواعد، الکرکی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۸۶. جامع عباسی، العاملی البهائی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۹ هـ.ق.
۸۷. الجامع للشراعی، یحیی بن سعید الحلّی، به کوشش گروهی از فضلا، قم، سید الشهداء، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۸۸. جامع مسانید ابی حنیفه، خوارزمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی.تا.
۸۹. الجرح و التعدیل، ابن ابی حاتم الرازی، بیروت، دار الفکر، ۱۳۷۲ هـ.ق.

۹۰. جواهر الكلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن نجفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹۱. حاشیة رد المحتار علی الدرالمختار، شرح التنویر الابصار فی فقه مذهب الامام ابی حنیفه النعمان، ابن عابدین، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۹۲. الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، یوسف البحرانی، تحقیق محمد تقی ایروانی و علی آخوندی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۹۳. حلیة الابرار فی فضائل محمد و اله الاطهار، سید هاشم البحرانی، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۹۴. حلیة الاولیاء و طبقات الاوصیاء، ابونعیم الاصفهانی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۹۵. حواشی العلامتین عبدالحمید الشروانی و احمد بن قاسم العبادی علی تحفة المنهاج بشرح المنهاج ابن حجر الهيتمی، الشروانی و العبادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا
۹۶. الخرائج و الجرائح، الراوندی، قم، مؤسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۹۷. الخصال، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۹۸. خصائص الائمه، الشریف الرضی، به کوشش محمد هادی امینی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۹۹. خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، احمد بن شعيب النسائی، به کوشش محمد هادی امینی، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.
۱۰۰. خلاصة عبقات الانوار، سید علی حسینی میلانی، تهران، بعثت، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۰۱. الخلاف فی الاحکام، الطوسی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۱۰۲. دائرة المعارف الاسلامیه الشيعيه، حسن الامین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۴۲ هـ.ق.
۱۰۳. دائرة المعارف الاسلامیه الشيعيه، مترجم، احمد شنتاوی و دیگران، تهران، جهان، ۱۹۳۳ م
۱۰۴. دائرة المعارف تشيع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادى و دیگران، تهران، شهید سعید

محبی، ۱۳۷۵ ه. ش.

۱۰۵. الدر الثمین فی معالم دار الرسول الامین، محمد الامین الشنقیطی، قطر، اداره احياء التراث الاسلامی، ۱۴۰۸ ه. ق.

۱۰۶. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور و هو مختصر تفسیر ترجمان القرآن، عبدالرحمان سیوطی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۶۵ ه. ق.

۱۰۷. الدر المنزود، علی بن علی الفقعی، به کوشش برکت، قم، مکتبه امام العصر، ۱۴۱۸ ه. ق.

۱۰۸. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، سید علی خان مدنی شیرازی، به کوشش سید محمد صادق بحر العلوم، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ ه. ق.

۱۰۹. الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه، احمد بن زینی دحلان، استانبول، مکتبه ایشیق / دار الشفقه، ۱۳۹۶ ه. ق.

۱۱۰. الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، شهید اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۱۱. دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، النعمان المغربی، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، قاهره، دار الاضواء، ۱۴۱۱ ه. ق.

۱۱۲. دلائل الامامه، الطبری الشیعی، تهران، بعثت، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۱۳. دلائل النبوه، اسماعیل الاصفهانی، به کوشش مساعد بن سلیمان الراشد الحمید، ریاض، دار العاصمه، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۱۴. دلائل النبوه، البیهقی، به کوشش عبد المعطی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ه. ق.

۱۱۵. دلیل المناسک، سید محسن طباطبایی، به کوشش قاضی طباطبایی، نجف، دار الحکمه، ۱۴۱۶ ه. ق.

۱۱۶. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، احمد بن عبدالله الطبری، بیروت، دار المعرفه، ۱۹۷۴ م.

۱۱۷. ذخیره المعاد فی شرح ارشاد الازهان علامه حلی، محمد باقر السبزواری، قم، مؤسسه آل

البيت لاحياء التراث، بی تا.

۱۱۸. الذریعه الى تصانيف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ هـ.ق.

۱۱۹. ذکرى الشیعه فى احکام الشریعه، شهید اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۱۲۰. ذیل تاریخ بغداد، ابن النجار البغدادی، تصحیح قیصر فرح، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۱۲۱. راس الحسین، ابن تیمیه، به کوشش الفقی، السنه المحمديه، ۱۳۶۸ هـ.ق.

۱۲۲. رجال ابن داود، ابن داود الحلی، به کوشش سید محمد صادق، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۹۲ هـ.ق.

۱۲۳. رجال البرقی، احمد بن خالد البرقی، به کوشش جواد قیومی، تهران، قیوم، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۱۲۴. رجال الطوسی، الطوسی، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ.ق.

۱۲۵. رجال النجاشی، النجاشی، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۱۲۶. رجال انزل الله فیهم قرآنا، عبدالرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۱۲۷. رجال حلی (خلاصه الاقوال)، العلامه الحلی، به کوشش جواد قیومی، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۱۲۸. رحلة ابن بطوطه (تحفة النظار فى غرائب الامصار و عجائب الاسفار)، ابن بطوطه، به کوشش علی منتصر کتانی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۱۲۹. رحلة ابن جبیر، محمد بن احمد، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۰ هـ.ق.

۱۳۰. رسائل الشریف المرتضی، سید المرتضی، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری و سید مهدی رجایی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ هـ.ق.

۱۳۱. رسائل الشهید، شهید الثانی، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.

١٣٢. رسائل الشيخ بهاء الدين (الوجيزه، الحبل المتين في احكام الدين و...)، البهائي، قم، مكتبة بصيرتي، ١٣٩٨ هـ.ق.
١٣٣. الرسائل العشر، ابن فهد حلي، به كوشش سيد مهدي رجايي، قم، مكتبة آيت الله شهابالدين المرعشي النجفي، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٣٤. رسائل الكركي، الكركي، به كوشش فارس الحسنون، قم، مكتبة آيت الله شهابالدين المرعشي النجفي، ١٤٠٩ هـ.ق.
١٣٥. رسائل في تاريخ المدينة المنوره (وصف المدينة)، ميرزا موسى افندي، به كوشش حمد الجاسر، رياض، دار اليمامه، ١٣٩٢ هـ.ق.
١٣٦. روضة الواعظين، الفتال النيشابوري، به كوشش سيد محمد مهدي حسن خرسان، قم، الشريف الرضي، ١٣٨٦ هـ.ق.
١٣٧. الروضة في فضائل امير المؤمنين، شاذان بن جبرئيل القمي، به كوشش شكرجي، ١٤٢٣ هـ.ق.
١٣٨. سبائك الذهب، محمد امين سويدي، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٥ هـ.ق.
١٣٩. سبل السلام، شرح بلوغ المرام من جمع ادله الاحكام عسقلاني. الكحلاني، قاهره، مكتبة و مطبعه مصطفى البابي الحلبي و شركاه، ١٣٧٩ هـ.ق.
١٤٠. سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد، محمد بن يوسف الصالحى، به كوشش عادل احمد عبدالوجود و على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٤ هـ.ق.
١٤١. سر السلسله العلويه في انساب السادة العلويه، ابونصر البخارى، به كوشش محمد صادق بحر العلوم، قم، الشريف الرضي، ١٤١٣ هـ.ق.
١٤٢. السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ابن ادريس، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١١ هـ.ق.
١٤٣. السقيفه و فدك، احمد بن عبدالعزيز الجوهرى، به كوشش محمد هادى امينى، بيروت، شركه الكتبي، ١٤١٣ هـ.ق.
١٤٤. سنن ابن ماجه، ابن ماجه، به كوشش محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت، دار احياء التراث

العربی، ۱۳۹۵ هـ.ق.

۱۴۵. سنن ابی داود، السجستانی، به کوشش سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۱۴۶. سنن الترمذی (الجامه الصحیح)، الترمذی، به کوشش عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۲ هـ.ق.

۱۴۷. سنن الدار قُطنی، الدار قُطنی، به کوشش منصور بن سید الشوری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ.ق.

۱۴۸. سنن الدارمی، الدارمی، بی جا، دار احیاء السنه النبویه، بی تا.

۱۴۹. السنن الکبری، البیهقی، به کوشش محمد، مکه، دار الباز، ۱۴۱۴ هـ.ق.

۱۵۰. سنن النسائی، النسائی، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۳۴۸ هـ.ق.

۱۵۱. سیر اعلام النبلاء، الذهبی، به کوشش گروهی از محققان زیر نظر شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۱۵۲. السیره النبویه مقتضبا من البدایه و النهایه، ابن کثیر، به کوشش مصطفی عبدالواحد، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ هـ.ق.

۱۵۳. السیره النبویه، ابن هشام، تحقیق مصطفی السقاء و عبدالحفیظ شبلی و ابراهیم الابیاری، بیروت، مکتبه العلمیه، بی تا.

۱۵۴. شَدْرَاتُ الدَّهَبِ فی اخبار من دَهَب، عبدالحی بن عماد، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۱۵۵. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، المحقق الحلی، به کوشش سید صادق شیرازی، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۱۵۶. شرح اصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، به کوشش سید علی عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ هـ.ق.

۱۵۷. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، النعمان المغربی، به کوشش سید محمد حسینی

- جلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۵۸. شرح الرضی علی الکافیہ، رضی الدین الاسترآبادی، به کوشش یوسف حسن، تهران، مؤسسه الصادق، ۱۳۹۵ ه.ق.
۱۵۹. شرح الشفاء للقاضی عیاض، ملا علی القاری، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۲۱ ه.ق.
۱۶۰. الشرح الکبیر، ابوالبرکات، قاهرہ، دار احیاء الکتب العربیہ، بی.تا.
۱۶۱. الشرح الکبیر، عبدالرحمن بن قدامہ، بیروت، دار الکتب العربی، بی.تا.
۱۶۲. شرح مسند ابی حنیفہ، علی القاری، بیروت، دار الکتب العلمیہ، بی.تا.
۱۶۳. شرح معانی الآثار، احمد بن سلامہ الطحاوی، به کوشش النجار، بیروت، دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۶۴. شرح نهج البلاغہ، ابن ابی الحدید، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیہ، ۱۳۷۸ ه.ق.
۱۶۵. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، عمان، دار الفیحاء، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۶۶. شهداء الفضیلہ، عبدالحسین بن احمد الامینی التبریزی، قم، دار الشہاب، بی.تا.
۱۶۷. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازلہ فی اهل البیت، الحاکم الحسکانی، به کوشش محمد باقر محمودی، تهران، وزارہ الثقافیہ و الارشاد الاسلامی (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۴۱۱ ه.ق.
۱۶۸. الصحاح (تاج اللغه وصحاح العربیہ)، اسماعیل بن حماد الجوهری، به کوشش احمد عبدالغفور العطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۶۹. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، علی بن بلبان الفارسی، به کوشش شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسه الرسالہ، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۷۰. صحیح ابن خزیمہ، ابن خزیمہ، به کوشش محمد مصطفی الاعظمی، بیروت، مکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ ه.ق.

۱۷۱. صحیح البخاری، البخاری به کوشش عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۱۷۲. صحیح مسلم، مسلم، تصحیح محمد فواد عبدالباقی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۱۷۳. الصحیح من سیرة النبی الاعظم، جعفر مرتضی العاملی، بیروت، دار السیرة، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۱۷۴. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، زین الدین العاملی النباطی، به کوشش محمد باقر بهیودی، مکتبة المرتضویه، ۱۳۸۴ هـ.ق.
۱۷۵. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمی، به کوشش عبدالرحمن بن عبدالله التركي، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۱۷۶. ضعفاء العقيلي، محمد العقيلي، به کوشش عبدالمعطی امین قلعه‌جی، بیروت،
۱۷۷. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابه)، ابن سعد، به کوشش محمد بن صامل السلمی، طائف، مکتبة الصديق، ۱۴۱۴ هـ.ق. دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۱۷۸. طبقات المحدثين باصبهان و الواردين عليها، عبدالله بن حبان، به کوشش عبدالغفار سليمان البنداری، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۷۹. طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، سید علی بروجردی، به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۱۸۰. العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، علی بن یوسف الحلّی، به کوشش سید مهدی رجایی، قم، مکتبة آیت الله شهاب‌الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۸۱. علل الدارقطنی، الدارقطنی، به کوشش محفوظ الرحمن، ریاض، دار طیبه، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۸۲. علل الشرايع و الاحكام، الصدوق، به کوشش سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ هـ.ق.
۱۸۳. العلل و معرفة الرجال عن الامام احمد بن حنبل، تحقیق وصی الله بن محمد عباس بومبای، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ هـ.ق.

١٨٤. عمدة الطالب فى انساب ال ابى طالب، ابن عنبه، به كوشش محمد حسن آل طالقانى، نجف، مكتبة الحيدريه، ١٣٨٠هـ.ق.
١٨٥. عمدة عيون صحاح الاخبار فى مناقب الائمة الاطهار، ابن البطريق، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٠٧هـ.ق.
١٨٦. العهود المحمديه، عبدالوهاب الشعرانى، قاهره، مكتبة و مطبعه مصطفى البابى الحلبي و شركاه، ١٣٩٣هـ.ق.
١٨٧. عوالم العلوم، عبدالله البحرانى، قم، مدرسه الامام المهدي، ١٤٠٧هـ.ق.
١٨٨. العين، خليل بن احمد فراهيدى، به كوشش مهدي المخزومى و ابراهيم السامرائى، قم، دار الهجره، ١٤٠٩هـ.ق.
١٨٩. الغارات، ابراهيم الثقفى الكوفى، به كوشش سيد جلال الدين محدث ارموى، انجمن آثار ملي، ١٣٥٦هـ.ش.
١٩٠. الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، عبدالحسين امينى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٣هـ.ق.
١٩١. غريب الحديث، ابراهيم بن اسحاق الحربى، به كوشش سليمان بن ابراهيم، جده، دار المدينة، ١٤٠٥هـ.ق.
١٩٢. غريب الحديث، ابن قتيبه، به كوشش نعيم زرزور، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٨هـ.ق.
١٩٣. غنائم الايام فى مسائل الحلال و الحرام، ابوالقاسم قمى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٧هـ.ق.
١٩٤. الفائق فى غريب الحديث، الزمخشري، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٧هـ.ق.
١٩٥. فتح البارى شرح صحيح الامام ابى عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، ابن حجر العسقلانى، شرح عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، تحقيق محمد فواد عبدالباقي و محب الدين خطيب، بى ٢٠٢.

۱۹۶. فتح القدير الجامع بين فنى الراوية و الدراية من علم التفسير، محمد الشوكانى، بيروت، دار ابن كثير، ۱۴۱۴ هـ.ق، بيروت، دار المعرفة، بی تا.
۱۹۷. فتح العزيز، عبدالکريم بن محمد الرافعى، بی جا، دار الفكر، بی تا.
۱۹۸. الفصول المهمة، ابن صباغ، به كوشش سامى الغيرى، قم، دار الحديث، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۱۹۹. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، به كوشش وصى الله محمد عباس، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۲۰۰. الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمى، نجف، مكتبة الحيدريه، ۱۳۸۱ هـ.ق.
۲۰۱. فقه الرضا، على بن بابويه، مشهد، المؤتمر العالمى للامام الرضا، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲۰۲. فقه القرآن، الراوندى، به كوشش سيد احمد حسيني اشكورى، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعى النجفى، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۲۰۳. فهرس التراث، سيد محمد حسين حسيني جلالى، تحقيق سيد محمد جواد حسيني جلالى، قم، دليل ما، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۲۰۴. الفهرست، منتجب الدين بن بابويه، تحقيق سيد جلال الدين محدث رموى، به كوشش محمد سممى حائرى، قم، مكتبة آيت الله شهاب الدين المرعى النجفى، ۱۳۶۶ هـ.ش.
۲۰۵. فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير، المناوى، به كوشش احمد عبدالسلام، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۲۰۶. قاموس الرجال فى تحقيق رواه الشيعة و محدثيهم، محمد تقى التستري، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۲۰۷. القاموس المحيط، الفيروز آبادى، بيروت، دار العلم، بی تا.
۲۰۸. قرب الاسناد، الحميرى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۰۹. قصص الانبياء، الراوندى، به كوشش غلام رضا عرفانيان يزدى، قم، الهادى، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲۱۰. الكاشف فى معرفة من له رواية فى الكتب الستة، الذهبى، به كوشش محمد عوامه، جده،

- دار القبلة، ۱۴۱۳ھ.ق.
۲۱۱. الکافی فی الفقه، ابوالصلاح الحلبي، به كوشش رضا استادی، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين علي، ۱۴۰۳ھ.ق.
۲۱۲. كامل الزيارات، ابن قولويه القمي، به كوشش جواد قيومي، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ھ.ق.
۲۱۳. الكامل في التاريخ، ابن اثير، به كوشش عمر عبدالسلام، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۴۱۷ھ.ق.
۲۱۴. الكامل في ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدی، به كوشش سهيل صادق زكار، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۵ھ.ق.
۲۱۵. كتاب الدعاء، الطبراني، به كوشش مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳ھ.ق.
۲۱۶. كتاب السنه، احمد بن حنبل، به كوشش محمد سعيد قحطاني، دمام عربستان، دار ابن قيم، ۱۴۰۶ھ.ق.
۲۱۷. كتاب الطهارة، الانصاري، لجنة تحقيق تراث الشيخ، قم، المؤتمر العالمي لميلاد الشيخ الانصاري، ۱۴۱۵ھ.ق.
۲۱۸. كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبد الوهاب، يتضمن تاريخ الوهابيه و حروبهم و اعمالهم، سيد محسن امين، قم، دار الكتاب الاسلامي، ۱۳۷۴ھ.ش.
۲۱۹. كشف الرموز في شرح المختصر النافع محقق حلي. الفاضل الابي، به كوشش علي پناه اشتهاودي و حسين يزدي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۰۸ھ.ق.
۲۲۰. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، كاشف الغطاء، اصفهان، مهدي، بي تا.
۲۲۱. كشف الغمه في معرفة الائمة، علي بن عيسى الاربلي، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ھ.ق.
۲۲۲. كشف القناع، اسد الله بن اسماعيل التستري، قم، مؤسسه آل البيت لاهياء التراث، بي تا.
۲۲۳. كشف اللثام عن قواعد الاحكام، الفاضل الهندي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۶ھ.ق.

۲۲۴. کفایة الاثر فی نص علی الائمة الاثنی عشر، علی بن محمد خزاز قمی، تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم، بیدار، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۲۲۵. کلمة التقوی (فتاوی)، محمد امین زین الدین، قم، چاپخانه مهر، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۲۶. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، المتقی الهندی، به کوشش بکری حیانی و صفوه السقاء، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۲۷. الکنی و الالقاب، عباس قمی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۶۸ هـ.ش.
۲۲۸. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، قم، چاپخانه پیروز، ۱۳۵۴ هـ.ش.
۲۲۹. لسان العرب، ابن منظور، به کوشش علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۲۳۰. لسان المیزان، ابن حجر العسقلانی، به کوشش عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۳۱. اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء، محمد بن احمد التبریزی، به کوشش سید هاشم میلانی، قم، الهادی، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۲۳۲. اللهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، قم، انوار الهدی، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۳۳. المبسوط فی فقه الامامیه، الطوسی، به کوشش محمد باقر بهبودی، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۱ هـ.ش.
۲۳۴. المبسوط، السرخسی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲۳۵. المجدی فی انساب الطالبیین، علی بن محمد العلوی، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، قم، مکتبه آیت الله شهاب الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۳۶. مجمع البحرين و مطلع النیرین، الطریحی، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، تهران، مکتبه نشر الثقافه الاسلامیه (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۲۳۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الطبرسی، مقدمه محمد جواد بلاغی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی و فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ هـ.ق.

۲۳۸. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، تحقیق عبدالله محمد الدرویش، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۳۹. مجمع الفوائد و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، المحقق الاردبیلی، به کوشش مجتبی عراقی و حسین یزدی و علی پناه اشتهازدی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۴۰. المجموع شرح المهذب، النووی، دار الفکر، بی تا.
۲۴۱. المحبّر، ابن حبیب هاشمی بغدادی، به کوشش ایلزه لیختن شتیتز، بیروت، دار الافاق الجدیده، بی تا.
۲۴۲. المحلی بالآثار، ابن حزم الاندلسی، به کوشش سلیمان بنداری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۲۴۳. المختصر النافع (النافع فی مختصر الشرايع)، المحقق الحلّی، تهران، بعثت، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۲۴۴. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، العلامه الحلّی، به کوشش مرکز الابحاث و الدراسات، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۴۵. مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، سید محمد بن علی الموسوی العاملی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۲۴۶. المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، عبدالقادر بن بدران، به کوشش عبدالله بن عبدالمحسن، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۲۴۷. مدینه المعاجز فی دلائل الائمة الاطهار و معاجز هم، سید هاشم البحرانی، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۴۸. مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الامثال او اجتاز بناوحيها من واردیها و اهلها، ابن عساکر، به کوشش علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۲۴۹. المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین، به کوشش حسین الراضی، بیروت، جمعیه الاسلامیه، ۱۴۰۲ هـ.ق.

۲۵۰. مراد الاطلاع على اسماء الامكنه و البقاع، و هو مختصر معجم البلدان لياقوت، صفی الدین عبدالمومن بغدادی، به کوشش علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۵۱. مرآة الحرمين (الرحلات الحجازیه و الحج و مشاعرة الدینیه محلاة بمئات الصور الشمسیه)، ابراهیم رفعت پاشا، قاهره، دار الکتب المصریه، ۱۳۴۴ هـ.ق.
۲۵۲. مرآة الکتب، علی بن موسی تبریزی، به کوشش محمد علی حائری، قم، مکتبه آیت الله شهاب الدین المرعشی النجفی، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۵۳. المزار الكبير، محمد بن المشهدی، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۲۵۴. المزار، المفید، به کوشش سید محمد باقر موحد ابطحی، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۵۵. مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، الشهيد الثاني، قم، معارف اسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۲۵۶. المسائل السرویه، المفید، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۵۷. المستجاد من كتاب الارشاد، العلامة الحلی، قم، مکتبه آیت الله شهاب الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲۵۸. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین نوری، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث العربی.
۲۵۹. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۲۶۰. المستدرک علی الصحیحین، الحاكم النیشابوری، تحقیق: ابو عبدالله عبدالسلام بن محمد بن عمر غلّوش، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲۶۱. المستدرک علی الصحیحین، الحاكم النیشابوری، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۲۶۲. مستدرکات اعیان الشیعہ، حسن امین، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۶۳. مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی شاهرودی، اصفهان، حسینیه عمادزاده،

۱۴۱۵ هـ.ق.

۲۶۴. مستند الشیعه فی احکام الشریعه، احمد النراقی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث،

۱۴۱۵ هـ.ق.

۲۶۵. مسند ابی داود الطیالسی، سلیمان بن داود، بیروت، دار المعرفه، بی تا.

۲۶۶. مسند ابی عوانه، یعقوب بن اسحق الاسفراینی، بیروت، دار المعرفه.

۲۶۷. مسند اسامة بن زید، عبدالله البغوی، به کوشش حسین امین، ریاض، دار الضیاء، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۶۸. مسند اسحاق بن راهویه، اسحاق بن راهویه، تحقیق: عبد الغفور عبدالحق حسین البلوشی،

مدینه، مکتبه الایمان، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۲۶۹. مسند الامام ابی یعلی، احمد بن علی بن المثنی، به کوشش حسین سلیم اسد، دمشق، دار

المامون، بی تا.

۲۷۰. مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ.ق.

۲۷۱. مسند الامام الجواد ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام، عزیز الله عطاردی،

مشهد، المؤتمر العالمی للامام الرضا، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۲۷۲. المسند الامام الشافعی، الشافعی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.

۲۷۳. مسند الامام المجتبی ابن محمد الحسن بن علی علیه السلام، عزیز الله عطاردی، تهران، عطارد،

۱۳۷۲ هـ.ش.

۲۷۴. مسند الامام زید بن علی، زید بن علی، بیروت، دار و مکتبه الحیاء، ۱۹۶۶ م.

۲۷۵. مسند البزار (البحر الزخار)، احمد بن عمرو البزار، به کوشش محفوظ الرحمن زین الله،

بیروت، مکتبه العلوم و الحکم، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۷۶. مسند الحمیدی، عبدالله بن الزبیر الحمیدی، به کوشش حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت،

دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۷۷. مسند الرضا، داود بن سلیمان الغازی، به کوشش محمد جواد حسینی جلالی، قم، دفتر

- تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ ه.ق.
۲۷۸. مسند الشامیین، ابی القاسم الطبرانی، به کوشش حمدی بن عبدالمجید السلفی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ ه.ق.
۲۷۹. مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، محمد بن حبان البستی، به کوشش مرزوق علی ابراهیم، منصوره، دار الوفاء، ۱۴۱۱ ه.ق.
۲۸۰. مصباح الفقیه، رضا همدانی، تهران، مکتبه الصدر.
۲۸۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، الطوسی، تصحیح اسماعیل انصاری زنجانی، اعداد علی اصغر مروارید، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ه.ق.
۲۸۲. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، احمد بن محمد بن علی، الفیومی، قم، دار الهجره، ۱۴۰۵ ه.ق.
۲۸۳. المصنف فی الاحادیث و الآثار، ابن ابی شیبه، به کوشش کمال یوسف، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۴۰۹ ه.ق.
۲۸۴. المصنف، عبدالرزاق الصنعانی، به کوشش حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، المجلس العلمی، ۱۳۹۰ ه.ق.
۲۸۵. مطالب السؤؤل فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه الشافعی، به کوشش ماجد بن احمد العطیه، نجف، دارالکتب التجاریه، بی تا.
۲۸۶. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، بیروت، النعمان، ۱۴۱۰ ه.ق.
۲۸۷. معانی الاخبار، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ ه.ش.
۲۸۸. المعتبر فی شرح المختصر، المحقق الحلی، قم، سید الشهداء، ۱۳۶۴ ه.ش.
۲۸۹. معجم احادیث الامام المهدی، علی الکووانی، قم، المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ ه.ق.
۲۹۰. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم (فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم)، محمود روحانی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۳۶۶ ه.ش.

۲۹۱. معجم الادباء، یاقوت الحموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹۲. معجم البلدان، یاقوت الحموی (م. ۶۲۶ ه. ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه. ق.
۲۹۳. المعجم الكبير، الطبرانی، به کوشش حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۲۹۴. معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربی، عمر رضا کحاله، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹۵. المعجم الوسیط، حسن علی عطیه و محمد شوکی امین و ابراهیم انیس، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۲۹۶. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، سید ابوالقاسم خویی، قم/ بیروت، مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰ ه. ق.
۲۹۷. معجم قبائل الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، مکه، دار مکه، ۱۴۰۳ ه. ق.
۲۹۸. معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع، عبدالله البکری، به کوشش جمال طلبه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ه. ق.
۲۹۹. معجم مطبوعات العربیه، علی جواد طاهر، بغداد، مکتبه العالمیه، ۱۹۸۵ م.
۳۰۰. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غیث البلادی، مکه، دار مکه، ۱۴۰۰ ه. ق.
۳۰۱. مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج، محمد الشریینی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ ه. ق.
۳۰۲. المغنی علی مختصر ابی القاسم عمر بن الحسین بن عبدالله بن احمد الخرقی، ابن قدامه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ ه. ق.
۳۰۳. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج الاصفهانی، به کوشش محمد کاظم مظفر، قم، دار الکتب، ۱۳۸۵ ه. ق.
۳۰۴. مقتل الحسین، ابومخنف، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مطبعة العلمیه، بی تا.

۳۰۵. المقنعه، المفید، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ه.ق.
۳۰۶. مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی، قم، دار الحدیث، ۱۴۱۹ ه.ق.
۳۰۷. الملل و النحل، الشهرستانی، به کوشش محمد سید کیلانی، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۵ ه.ق.
۳۰۸. من حیاة الخلیفه عمر بن خطاب، عبدالرحمان احمد البکری، بیروت، مکتبه الارشاد، ۲۰۰۵ م.
۳۰۹. من لایحضره الفقیه، الصدوق، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳۱۰. مناقب ابی حنیفه، موفق بن احمد مکی، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۱ ه.ق.
۳۱۱. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، به کوشش گروهی از اساتید، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ه.ق.
۳۱۲. مناقب اهل البیت، حیدر علی الشیروانی، به کوشش فارس الحسون، منشورات الاسلامیه، ۱۴۱۴ ه.ق.
۳۱۳. منتخب التواریخ، معین الدین نطنزی، به کوشش استخری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ ه.ش.
۳۱۴. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابن الجوزی، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا و نعیم زرزور، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه.ق.
۳۱۵. منتقله الطالبیه، ابراهیم بن طباطبا، به کوشش محمد مهدی حسن الخراسان، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۷ ه.ش.
۳۱۶. المنتقی شرح الموطأ، سلیمان بن خلف الباجی، قاهره، دار السعاده، بی تا.
۳۱۷. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، العلامه الحلی، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۲ ه.ق.
۳۱۸. المهذب البارع فی شرح مختصر النافع محقق حلی، ابن فهد الحلی، به کوشش مجتبی عراقی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷-۱۴۱۳ ه.ق.

۳۱۹. مواهب الجليل، الحطاب الرعيني، به كوشش زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۳۲۰. الموسوعة الفقهية الميسره، محمد على انصارى، قم، مجمع الفكر الاسلامى، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۳۲۱. الموضوعات، ابن جوزى، به كوشش عبدالرحمن محمد عثمان، مدينه، مكتبة السلفيه، ۱۹۶۹ م.
۳۲۲. الموطأ، مالك بن انس، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۳۲۳. مؤلفات السخاوى، مشهور سلمان و احمد الشقيرات، بيروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۳۲۴. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، الذهبى، به كوشش على محمد البجاوى، بيروت، دار المعرفه، ۱۳۸۲ هـ.ق.
۳۲۵. ميزان الحكمه، محمد محمدى رى شهرى، قم، دار الحديث، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۳۲۶. النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره، ابن تغرى بردى الاتابكى، قاهره، وزارة الثقافه و الارشاد القومى، الهيئه المصريه العامه، ۱۳۹۱ هـ.ق.
۳۲۷. النزاع و التخاصم، المقريزى، به كوشش حسين مونس، قاهره، دار المعارف، بى تا.
۳۲۸. النصائح الكافيه لمن يتولى معاويه تقوية الايمان بر رد تزكيه ابن ابى سفيان. فصل الحاكم فى النزاع و التخاصم بين بنى اميه و بنى هاشم، سيد محمد بن عقيل علوى، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۳۲۹. نصب الرايه، الزيلعى، به كوشش ايمن صالح، قاهره، دار الحديث، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۳۳۰. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر كتانى، قاهره، دار الكتب السلفيه، بى تا.
۳۳۱. نظم درر السمطين، الزرندي، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين، ۱۳۷۷ هـ.ق.
۳۳۲. نقد الرجال، سيد مصطفى التفرشى، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۳۳۳. نهأية الاحكام فى معرفه الاحكام، العلامه الحلى، به كوشش سيد مهدي رجايى، قم،

اسماعیلیان، ۱۴۱۰ هـ.ق.

۳۳۴. النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ابن اثیر، به کوشش طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴ هـ.ش.

۳۳۵. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، الطوسی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ هـ.ق.

۳۳۶. نهج الايمان، علی بن یوسف ابن جبیر، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، مشهد، مجتمع امام هادی، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۳۳۷. نهج البلاغه، شریف الرضی، شرح محمد عبده، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ هـ.ق.

۳۳۸. نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳ م.

۳۳۹. الهدایة (فی الاصول و الفروع)، الصدوق، قم، مؤسسه الامام الهادی، ۱۴۱۸ هـ.ق.

۳۴۰. الهدایة الکبری، حسین بن حمدان الخصیبی، بیروت، البلاغ، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۳۴۱. الهوائف، ابن ابی الدنیا، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، مؤسسه الکتب الثقافیة، ۱۴۱۳ هـ.ق.

۳۴۲. الوافی بالوفیات، خلیل بن ایبک الصفدی، بیروت، دار النشر، ۱۴۱۱ هـ.ق.

۳۴۳. الوسیلة الی نیل الفضیلة، ابن حمزه، به کوشش فارس الحسون، قم، مکتبة آیت الله شهاب الدین المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ هـ.ق.

۳۴۴. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، السمهودی، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۶ م.

۳۴۵. وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ممّا ثبت بالنقل او السماع او اثبته العیان، ابن خلکان، به کوشش احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ هـ.ق.

۳۴۶. ینابیع المودة لذوی القربی، القندوزی، به کوشش سید علی جمال اشرف الحسینی، قم، دار الاسوه، ۱۴۱۶ هـ.ق.